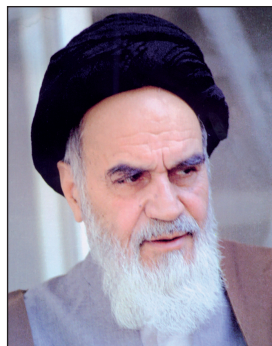


بسم الله الرحمن الرحيم

آیت الله خامنه‌ای:
در محیط آموزش و
پرورش باید کاری
بشود که حتی یک
استعداد از میان
میلیون‌ها نوجوان و
جوان ایرانی هدر نرود.



امام خمینی (ره):
خدا نکند انسان پیش
از آنکه خود را بسازد
جامعه به او روی آورد
و در میان مردم نفوذ
و شخصیتی پیدا کند
که خود را می‌بازد.

ضمیمه سیاسی اجتماعی تربیت

شماره ششم / اسفندماه ۱۳۹۳ / قیمت ۵۰۰ تومان



صاحب امتیاز: معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش
مدیرمسئول: دکتر حمیدرضا کفاش
زیر نظر شورای نویسندگان

چاپ و توزیع: موسسه فرهنگی منادی تربیت
نشانی دفتر ماهنامه: تهران - میدان فردوسی، خیابان شهید قرنی، نبش چهارراه سمیه،
وزارت آموزش و پرورش، ساختمان علاقه‌مندان، طبقه سوم
نشانی مرکز توزیع: تهران - خیابان استاد نجات‌اللهی، کوچه بیمه، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۱۲۷۲۹
نمابر: ۸۸۸۹۴۲۹۰

همکاران این شماره:

علی اشرفی - فیروزه درشتی - مهرداد جهانگیری - رسول شکوهی - فتاح غلامی - علی تاجدینی - حمید اسدی
محمد مهدادی محمدی - احمد رضا قلی‌پور - حسن بهشتی‌پور - جواد رضائی - سید غلامرضا فلسفی

صفحه‌آرایی: امیر استرابی

طراحی جلد: آتلیه ماهنامه دستخط

پست الکترونیکی:

tarbiat30ya30@gmail.com

خوانندگان گرامی برای ارسال مقالات و اعلام نظر و طرح پیشنهادها می‌توانند از طریق نشانی فوق اقدام کنند.

در این شماره می‌خوانید:

سرمقاله

۵ جان گرفتن دوباره تربیت دینی در پرتو انقلاب اسلامی

پای سخن و سخنری

۷ ما هم می‌گوییم توافق نکردن بهتر از توافق بد است

همگام با رئیس جمهور

۹ اصحاب قلم و کتاب بهتر از مدیر یک وزارتخانه نظر خواهند داد سوء ظن‌ها را کنار بگذاریم

رویداد

۱۱ روزی برای همه مردم

۱۳ معاون اول دیروز، زندانی امروز!

۱۳ اعتراض به اتفاقی که هرگز رخ نداد!

۱۵ استات‌اویل، مهدی هاشمی و احمد توکلی

۱۸ توافق نهایی هسته‌ای، یک گام به پیش، دو گام به پس!

۲۰ انتقاد می‌کنم، پس هستم!

۲۲ تصویب چند اصل مهم از سیاست‌های کلی انتخابات در مجمع تشخیص مصلحت نظام

۲۳ توصیه‌های مرجعیت شیعه؛ اخلاق در مقابل جنایت

مقاله

۲۴ قانون جرم سیاسی، ۳۵ سال در انتظار تصویب (علی اشرفی)

پرونده اول

۳۰ ضرورت تغییر نگرش تصمیم‌گیرندگان (گفت‌وگو با دکتر علی‌اصغر فانی وزیر آموزش و پرورش)

پرونده آکادمیک

۳۴ جایگاه حزب در نظام دینی کجاست؟

آموزشی

۳۸ آشنایی با روش‌های تحلیل سیاسی (حسن بهشتی‌پور)

۴۴ مراحل شش‌گانه تیم‌سازی (احمد رضا قلی‌پور)

پرونده دوم

۴۸ به یاد روزهای پررونق شور و شعور

تربیت سیاسی اجتماعی؛ آسیب‌شناسی وضع موجود، راهکارهایی برای بهبود (میزگردی با حضور احمد عابدینی، غلامعلی

دهقان و عادل عبدی) ۵۴

۶۰ راهکارهایی برای بهبود فعالیت در ساحت تربیت سیاسی و اجتماعی

۶۴ طرفدار روش سلبی در تربیت هستم (مصاحبه با دکتر عبدالعظیم کریمی)

آکادمیک

۷۲ «جمود» آفت دینداری (علی تاجدینی)

بین‌الملل

۷۸ حکومت آل سعود چگونه شکل گرفت؟

۸۰ شیعیان عربستان؛ اقلیتی در شرایط خاص (فتاح غلامی)

۸۲ آینده عربستان چگونه رقم می‌خورد؟ (محمد هادی محمدی)

۸۴ آینده روابط ایران و عربستان در دوره ملک سلمان

اقتصادی

۸۶ تغییرات بودجه ۹۴ در عبور از پیچ سخت کمیسیون تلفیق (حمید اسدی)

گفت‌وگو

۸۷ فعالیت‌های تربیتی باید متناسب با تحولات روز تغییر کند (گفت‌وگو با علی زرافشان معاون آموزش متوسطه)

مقاله

۹۴ سواد رسانه‌ای، سپر دفاعی در برابر ناتوی فرهنگی (سید غلامرضا فلسفی)

جان گرفتن دوباره تربیت دینی در پرتو انقلاب اسلامی

برای این شماره دو نکته را متذکر می‌شوم.

سخن اول:

تقدیر از مردمی است که حماسه بزرگ ۲۲ بهمن را هر ساله بازتولید می‌کنند. روزهای پایانی بهمن و بخصوص بیست‌ودومین روز از این ماه برای ملت ما یادآور خاطره خوش پیروزی انقلاب اسلامی و پایان ۲۵۰۰ سال حکومت پادشاهی و آغاز تجربه مردم‌سالاری دینی است. مردم، بویژه جوانان نسل سوم انقلاب که دانش‌آموزان امروز و آینده‌سازان فردای این مرز و بوم هستند، با روحیه شاد و پرمعنی یک بار دیگر در این روز همت و وفاداری خود را در دفاع از آرمان‌های اصیل انقلاب و نظام اسلامی نشان دادند و ثابت کردند به‌رغم برخی مشکلات همچنان در صحنه حضور دارند. مردم آگاه و فهیم ما بخوبی می‌دانند که تداوم انقلاب اسلامی، ضرورت تاریخ معاصر و سازنده آینده‌ای درخشان برای نسل‌های بعد است و باید امیدوارانه برای رفع مشکلات به مسئولان کمک کنند؛ از این رو، در این جشن ملی این بار نیز حماسه آفرینند. حضور مردم در حماسه هر ساله ۲۲ بهمن، از نظر کلان حضوری فراجناحی است که هیچ حزب و گروهی حق ندارد آن را به معنی تأیید عملکرد و مواضع خود بداند. ما هم به عنوان مسئولان، مدیران و کارگزاران حکومت باید بدانیم حضور میلیونی مردم دلیل رضایت از عملکرد ما نیست بلکه آنان برای تأیید اصل نظام جمهوری اسلامی و تأکید بر تداوم استقلال کشور و آزادی مردم به صحنه می‌آیند ولو آن که انتقادهای زیادی از ما و عملکرد ما داشته باشند.

سخن دوم

به مناسبت سالگرد تشکیل امور تربیتی از سوی شهدای بزرگوار رجایی و باهنر، به خود ما مربوط است:

انقلاب اسلامی از زمان پیروزی ثمرات فراوانی برای مردم کشور ما داشته است، از جمله استقلال کشور از بیگانه، آزادی انتخاب و از همه مهم‌تر زیست اسلامی؛ امری که شاید یکی از دلایل اصلی به حرکت درآوردن مردم برای انقلاب و تغییر نظام بود. یکی از ثمرات مبارک انقلاب در آموزش و پرورش تشکیل امور تربیتی به دست توانا و تدبیر عالی دو شهید بزرگوار رجایی و باهنر بود؛ شهدایی که امام آنها را معلم اخلاق، دانشمند و متعهد توصیف کردند. در حقیقت، تأسیس این نهاد به قصد حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی، ترویج ارزش‌ها و معارف اسلامی، مبارزه با افکار انحرافی و مخرب پس از پیروزی انقلاب و با انگیزه‌های سیاسی همراه بود. بعدها با توجه به اقتضائات و اوضاع پیش آمده مسائلی چون هنجارهای رفتاری دانش‌آموزان و مهارت‌های زندگی، به دیگر فعالیت‌ها و مسئولیت‌های امور تربیتی افزوده شد. در دهه نخست انقلاب امور تربیتی کارکردی سیاسی داشت و وظیفه آن مبارزه با گروه‌های سیاسی مخالف انقلاب و نیز تأمین نیرو برای جبهه و جنگ بود اما با گذشت زمان، تربیت دینی و اعتقادی، سیاسی و اجتماعی و افزایش مهارت‌های زندگی و انجام فعالیت‌های پرورشی جایگزین آن شد.

اکنون با گذشت بیش از سه دهه از پیروزی انقلاب و ثبات نظام در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی، ضرورت تقویت امور تربیتی مانند گذشته بشدت احساس می‌شود؛ امری که می‌تواند به دانش‌آموزان نوجوان ما در انتخاب زیست دینی و اخلاقی کمک کند و زمینه‌سازی این مهم را ممکن کند، همان‌طور که مقام معظم

رهبری زمانی فرمودند: «به برادران و خواهران و عزیزان امور تربیتی عرض می‌کنم، همه تلاش شما باید این باشد که جوان مسلمان و مؤمن و بیدار تربیت کنید، رحمت خدا بر شهید رجایی و باهنر که این نهال آموزش و پرورش را نشاندند».

در اینجا ذکر چند نکته خطاب به مربیان امور تربیتی ضروری به نظر می‌رسد:

۱. مربیان تربیتی همواره باید این امر را مد نظر داشته باشند که نقش هدایتگری و راهبری آنها در میان دانش‌آموزان تا چه حد تعیین‌کننده است؛ تا جایی که شغل آنها با کار انبیا مقایسه شده است. بنابراین، باید به این شغل فراتر از دغدغه‌های روزمره و معیشتی‌شان نگاه کنند و در این راه احساس مسئولیت بیشتری داشته باشند و بکوشند انگیزه‌های خود را تعالی بخشند، همان‌طور که زندگی مربیان خود را تعالی می‌بخشند و با آموزه‌های دینی و معنوی غنی می‌سازند. مربیان باید باور کنند که آنان کارمندان یک دستگاه اداری و اجرایی نیستند بلکه دردآشنایان مسئولی هستند که در کمک به رشد و تعالی اعتقادی و اخلاقی یک فرد، ارتقای یک جامعه را پی می‌گیرند.

۲. مربیان پرورشی همواره باید بدانند که مخاطبان‌شان نوجوانانی هستند که دائم در حال نو شدن و تغییرند، زیرا بسترهای اجتماعی دائم در حال تغییر و دگرگونی است و همین امر باعث می‌شود مسائل ذهنی و دغدغه‌ها و تأملات آنها نیز دائم در نوسان باشد. مربیان اگر می‌خواهند در کارشان موفق باشند، باید کاملاً با تحولات جاری جامعه آشنا باشند و خود را به‌روز کنند تا بتوانند تعامل خوبی با دانش‌آموزان برقرار سازند. با توان محدود نمی‌شود کار موفقی را به انجام رسانند و بنابراین، باید دائماً بر توانایی‌ها و مهارت‌های شغلی خود بیفزایند. یکی از مهم‌ترین این توانایی‌ها داشتن «سواد رسانه‌ای» است. در گذشته کسی که خواندن و نوشتن نمی‌دانست، بی‌سواد محسوب می‌شد، اما امروزه اگر کسی سواد رسانه‌ای نداشته باشد، با شبکه‌های مختلف اجتماعی و وسایل ارتباط جمعی که روز به روز بر تنوع آنها افزوده می‌شود، آشنایی و تسلط کامل نداشته باشد، از چرخ دوار تحولات جا می‌ماند و در نتیجه نمی‌تواند خود را به‌مترقبانش برساند.

۳. مربیان برای بروز استعدادها و رشد توانمندی دانش‌آموزان، باید برنامه عملی داشته باشند و ضمن توجه به نیازها و خواسته‌های آنان، باید به دانش‌آموزان نقش دهند تا هر چه فعالانه‌تر و آگاهانه‌تر در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی جمعی حضور یابند. یکی از این راه‌کارها، جدی گرفتن سازمان‌ها و تشکلهای دانش‌آموزی از جمله شوراهای دانش‌آموزی و دیگر تشکلهایی است که برای دانش‌آموزان مجموعه‌ای از فعالیت و بستری برای رشد شخصیت فردی و اجتماعی را فراهم می‌آورند. ممکن خواهد شد. در این فعالیت‌ها نقش مربیان تربیتی برجسته می‌شود. آنها باید در این امر با نقش هدایتگرانه و راهبردی خود به دانش‌آموزان یاری رسانند و در عین حال باید این فرصت را هم برای دانش‌آموزان فراهم کنند که برای اجرای برنامه‌های تربیتی، برنامه‌ریزی و نقش‌آفرینی کنند.

۴. فعالیت‌های فوق برنامه و تربیتی زمانی موفق است که بر اساس نیازهای عاطفی، اجتماعی، شناختی و جسمانی دانش‌آموزان شکل بگیرد و مهم‌تر اینکه مکمل آموزش هم باشد. مربیان باید ضمن پاسخگویی به این نیازها در دل دانش‌آموزان نفوذ کنند. دانش‌آموزان باید آنها را افرادی موثق و مورد اعتماد ببینند که می‌توانند خواسته‌های عاطفی آنها را برآورده کنند و همین‌طور با اعتماد کامل، مشکلات و مسائل خود را با آنها در میان بگذارند و از آنها چاره‌جویی کنند. این مهم نیز زمانی محقق خواهد شد که مربیان اطلاعات کافی و لازم از علم روان‌شناسی، آخرین اطلاعات و یافته‌های علمی، کامپیوتر و... داشته باشند تا راهکارهای ارائه‌شده غیر علمی و نامعتبر نباشد و مشکلات و معضلات بعدی ایجاد نکند. هرچه مربیان توانمندی علمی بیشتری داشته باشند، به همان نسبت در حل مشکلات رفتاری و تربیتی دانش‌آموزان نیز موفق‌تر خواهند بود. بنابراین، مربیان باید بکوشند خود را به سطح مطلوبی برای برقراری تعامل سازنده با دانش‌آموزان برسانند.

مدیر مسئول



مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از همافران و کارکنان نیروی هوایی:

ما هم می‌گوییم توافق نکردن بهتر از توافق بد است

ایرانی‌ها در مذاکرات هسته‌ای، دست بسته هستند و گیر افتاده‌اند. ایشان خاطرنشان کردند: دست ملت و مسئولان ایران هیچگاه بسته نبوده و این موضوع را در عمل نشان داده‌اند و از این پس نیز با ابتکارات و شجاعت خود، آن را نشان خواهند داد.

رهبر انقلاب اسلامی افزودند: آن طرفی که فعلاً گیر افتاده و دچار مشکل است، آمریکا است و همه واقعیات این منطقه و خارج منطقه، اثبات‌کننده این حقیقت است. حضرت آیت الله خامنه‌ای با اشاره به شکست سیاست‌های آمریکا در سوریه، عراق، لبنان، فلسطین، غزه، افغانستان و پاکستان و همچنین شکست آمریکا در اوکراین، خطاب به امریکایی‌ها تأکید کردند: این، شما هستید که سال‌های متمادی، پی در پی شکست خورده‌اید اما جمهوری اسلامی ایران پیش رفته و به هیچ وجه با سی و چند سال گذشته قابل مقایسه نیست.

ایشان با اشاره به پیشرفت‌های گسترده جمهوری اسلامی در علم و فناوری، در مسائل گوناگون اجتماعی، و در مسائل بین‌المللی و همچنین نفوذ عظیم منطقه‌ای و رسوخ مبنای انقلاب در دل‌های جوانان افزودند: جمهوری اسلامی ایران با این ذخیره ارزشمند از تجربیات، با قدرت، در حال پیشرفت است و امریکایی‌ها که نتوانستند این ریشه را قلع و قمع کنند اکنون مجبور به تحمل نظام جمهوری اسلامی هستند و طراحی‌های سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی آنها مانع از این پیشرفت نخواهد شد. رهبر انقلاب اسلامی به مذاکرات هسته‌ای و تلاش بدخواهان و معاندان برای القای درمادگی ایران در این موضوع اشاره کردند و چند نکته مهم را درباره مذاکرات هسته‌ای متذکر شدند.

اولین نکته‌ای که حضرت آیت الله خامنه‌ای به آن اشاره کردند موافقت با اصل توافق

۱۹ بهمن یادآور سالروز بیعت تاریخی جمعی از همافران و کارکنان نیروی هوایی ارتش با امام خمینی (ره) است. امسال نیز مانند سال‌های گذشته فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ارتش و پدافند هوایی در این روز با رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای دیدار کردند.

حضرت آیت الله خامنه‌ای آن حادثه مهم را حاوی یک مضمون پر مغز و ماندگار دانستند و گفتند: اقدام شجاعانه فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی در ۱۹ بهمن ۵۷، نشان دهنده سخن حق و پرجاذبه انقلاب اسلامی است که توانسته بود حتی به اعماق دل‌های نیروی هوایی ارتش پادشاهی آن زمان که نور چشمی آمریکا نیز بود، نفوذ کند. رهبر انقلاب اسلامی خاطرنشان کردند: در طرف مقابل نیز، قدرت‌های زورگو و در رأس آنها آمریکا، از همان روز اول انقلاب، از هیچ اقدام و فشاری برای خاموش کردن این حرکت عظیم و رو به گسترش، فروگذار نکردند و این دشمنی تا امروز هم ادامه دارد. حضرت آیت الله خامنه‌ای افزودند: دشمنی آمریکا و قدرت‌های استکباری با اشخاص نیست، آنها با اصل حرکت و جهت‌گیری توأم با ایستادگی و استقلال‌طلبی و عزت‌خواهی ملت ایران دشمن هستند.

ایشان با یادآوری سخنان برخی سیاستمداران امریکایی در سال‌های اخیر که بغض و کینه خود را با ملت ایران، صراحتاً بیان کردند گفتند: آنها از ایستادگی ملت ایران عصبانی هستند و هدف اصلی آمریکا و همراهانش، به زانو در آوردن و تحقیر ملت ایران است که البته دچار خطا و اشتباه در تحلیل هستند.

رهبر انقلاب اسلامی، علت ناکامی‌های پی در پی امریکایی‌ها در مسائل منطقه و به ویژه مسائل ایران را، همین خطای محاسباتی و اشتباهات راهبردی دانستند و افزودند: یک نمونه از این خطاها، اظهارات چند روز پیش یک مقام امریکایی است که گفته بود،

بود که گفتند: من با توافقی که بتواند انجام شود موافقم اما با توافق «بد» موافق نیستیم. ایشان با اشاره به اظهارات مکرر آمریکایی‌ها که می‌گویند «توافق نکردن بهتر از توافق بد است» افزودند: ما هم همین عقیده را داریم! و معتقدیم توافق نکردن بهتر از توافقی است که به ضرر منافع ملی و زمینه‌ساز تحقیر ملت بزرگ ایران شود.

تلاش بی وقفه مسئولین و هیئت مذاکره‌کننده برای خارج کردن حربه تحریم از دست دشمن، دومین نکته‌ای بود که رهبر انقلاب اسلامی به آن اشاره کردند و گفتند: اگر این اتفاق رخ دهد و با توافق، حربه تحریم از دست دشمن خارج شود، بسیار خوب است اما اگر این اتفاق نیفتاد، همه بدانند که راهکارهای فراوانی در داخل کشور برای کُند کردن حربه تحریم وجود دارد.

نکته سوم رهبر انقلاب اسلامی، در خصوص رفتار منطقی جمهوری اسلامی ایران در مذاکرات هسته‌ای و رفتار غیر منطقی و زورگویانه طرف مقابل بود.

حضرت آیت الله خامنه‌ای با اشاره به سخنان چندی پیش رئیس‌جمهور مبنی بر اینکه مذاکره به معنای رسیدن دو طرف به نقطه مشترک است، گفتند: بر همین اساس، نباید در مذاکره، یک طرف با رفتار غیر منطقی تلاش داشته باشد که هر آنچه مورد توقع اوست، محقق شود.

ایشان خاطرنشان کردند: رفتار آمریکایی‌ها و چند کشور اروپایی دنباله‌رو آنها، در مذاکرات، غیر منطقی است و با پرتوقعی انتظار دارند همه خواسته‌های آنها تحقق یابد در حالیکه این، روش مذاکره نیست.

حضرت آیت الله خامنه‌ای، ایستادگی مسئولان در مقابل زیاده‌خواهی طرف مقابل را کاملاً صحیح دانستند و با اشاره به عملکرد مستدل و منطقی جمهوری اسلامی در مقاطع مختلف از جمله دوران دفاع مقدس و پذیرش قطعنامه ۵۹۸، و همچنین مسائل گوناگون بعد از جنگ، خاطرنشان کردند: نظام اسلامی در مذاکرات هسته‌ای نیز براساس منطق عمل می‌کند اما طرف مقابل هیچ منطق ندارد و به دنبال بی‌منطقی، با تکیه بر زور است.

رهبر انقلاب اسلامی یک بار دیگر افزودند: من با ادامه و پیشرفت مذاکرات و رسیدن به توافق خوب موافقم و قطعاً ملت ایران هم با هر توافقی که بر دارنده عزت و احترام او باشد، مخالفتی ندارد. حضرت آیت الله خامنه‌ای تأکید کردند: باید در مذاکرات، تکریم، حرمت و پیشرفت ملت ایران محفوظ بماند زیرا این ملت عادت به پذیرش زورگویی طرف مقابل اعم از آمریکا و دیگران، ندارد.

ایشان همچنین با اشاره به برخی مباحث مطرح شده درخصوص توافق دو مرحله‌ای که ابتدا توافق بر اصول کلی و بعد از مدتی توافق بر جزئیات باشد، خاطرنشان کردند: چنین توافقی پسندیده نیست زیرا با تجربه‌ای که از رفتار طرف مقابل داریم، توافق صرف در کلیات، وسیله‌ای خواهد شد برای بهانه گیری‌های پی در پی در جزئیات. رهبر انقلاب اسلامی تأکید کردند: اگر توافقی انجام شود، باید در یک مرحله و در بردارنده کلیات و جزئیات، با یکدیگر باشد.

حضرت آیت الله خامنه‌ای افزودند: مفاد این قرار داد نیز باید روشن، واضح و غیرقابل تفسیر و تأویل باشد و مفاد توافق نباید به گونه‌ای باشد که طرف مقابل که عادت به چانه زنی دارد، در فضایی مختلف بهانه جویی کند.

ایشان خاطرنشان کردند: به لطف خداوند ملت ایران در ۲۲ بهمن نشان خواهد داد هر کسی که بخواهد این ملت را تحقیر کند، با ضربه متقابل مواجه خواهد شد.

رهبر انقلاب اسلامی گفتند: همه ملت ایران و همه دلسوزان متفقد که عزت ملی برای یک کشور، بسیار بسیار مهم است زیرا اگر عزت ملی نباشد، امنیت و پیشرفت هم نخواهد بود، بنابراین عزت ملی باید محفوظ بماند و مسئولان هم این موضوع را می‌دانند. حضرت آیت الله خامنه‌ای در پایان خاطرنشان کردند: به فضل الهی، ملت ایران با حضور مقتدرانه و عزم راسخ خود در ۲۲ بهمن، دشمن را به زانو در خواهد آورد.

ضرورت هدایت دستاوردهای نانو به سمت تجاری‌سازی و تولید ثروت

مقام معظم رهبری در یازدهم بهمن ماه از نمایشگاه دستاوردهای فناوری نانو دیدار کردند و پس از آن در جمع استاتان و محققان و دست اندرکاران این صنعت به نکات مهمی اشاره کردند.

حضرت آیت الله خامنه‌ای پیشرفت‌های بزرگ این صنعت را، نمونه و معیاری برای پیشرفت در بخش‌های مختلف کشور خواندند و خاطرنشان کردند: این پیشرفت‌ها نشان می‌دهد که تمرکز یک مجموعه علاقه‌مند، دلسوز و متخصص در زمینه‌ای خاص، پیشرفت‌های محسوس و جهشی را به دنبال خواهد داشت.

رهبر انقلاب، لازمه تداوم پیشرفت‌ها را، «حفظ عوامل پیشرفت» بیان کردند و در ادامه به تبیین عوامل پیشرفت‌های علمی به‌ویژه در صنعت نانو پرداختند.

ایشان، «برنامه‌ریزی دقیق»، «ثبات در مدیریت» و «فرهنگ سازی و گفتمان سازی به

منظور شناسایی و بروز استعدادهای برتر» را از جمله عوامل حفظ پیشرفت‌های صنعت نانو برشمردند و تأکید کردند: یکی دیگر از مهم‌ترین عوامل استمرار پیشرفت‌ها، این است که اجازه ندهید انگیزه‌های سیاسی به درون فضاهای علمی و تحقیقاتی نفوذ کند.

حضرت آیت الله خامنه‌ای، «مغرور نشدن» و «قانع نبودن به وضع موجود و پیشرفت‌های حاصل شده» را از دیگر عوامل تداوم حرکت پر شتاب علمی خواندند و افزودند: درست است که امروز سطح استعداد جوانان ایرانی و آهنگ شتاب علمی کشور از متوسط دنیا بسیار بالاتر است، و به‌عنوان نمونه ایران رتبه هفتم دنیا را در صنعت نانو دارد، اما به‌دلیل عقب‌ماندگی تاریخی کشور در زمینه علم، باید رشد علمی با شتاب روز افزون ادامه یابد.

رهبر انقلاب در ادامه، به دشمنی قدرت‌های زورگو با ملت ایران بدلیل منش مستقل سیاسی، اجتماعی و فکری ملت اشاره کردند و گفتند: این دشمنی در عرصه‌های مختلف خود را بروز می‌دهد، بنابراین برای دستیابی به اقتدار لازم، باید روز به روز خود را قوی‌تر کنیم.

ایشان با اشاره به ضرورت «هدایت محصولات و دستاوردهای فناوری نانو به سمت تجاری‌سازی، بازار مصرف، و تولید ثروت»، خاطرنشان کردند: یکی از عوامل مهم تضمین تداوم پیشرفت‌ها در صنعت نانو این است که مردم، آثار کار علمی و تحقیقاتی شما را در محیط زندگی خود مشاهده کنند.

حضرت آیت الله خامنه‌ای همچنین با اشاره به گزارش‌های موجود از فاصله بودجه دولتی صنعت نانو در ایران در مقایسه با برخی کشورهای دیگر فعال در این فناوری، خطاب به معاون علمی و فناوری رئیس‌جمهور تأکید کردند که به این موضوع، توجه بیشتری شود.

تخلفات حتی اگر توسط قهرمانان اتفاق افتد باید برخورد شود

در اولین روز ماه بهمن نیز رهبر معظم انقلاب با ورزشکاران و قهرمانان مسابقات آسیایی و پاراآسیایی اینچئون دیدار داشتند که در یک نشست صمیمانه نکات مهمی را طرح کردند.

رهبر انقلاب اسلامی، با تشکر فراوان از پیروزی‌ها و مدال‌آوری ورزشکاران در بازی‌های آسیایی و پاراآسیایی، شناخت افتخارات ملی و همچنین وجود روحیه افتخار ملی در یک ملت را زمینه‌ساز حرکت به‌سوی افتخارات بزرگ برشمردند و گفتند: اینکه یک جوان ورزشکار، قهرمانی خود را به ملت تقدیم، و احساس خرسندی و افتخار را به درون دل‌های مردم منتقل می‌کند، اقدام بسیار با ارزشی است.

حضرت آیت الله خامنه‌ای با اشاره به معطوف شدن همه نگاه‌ها به یک قهرمان ورزشکار، خاطرنشان کردند: منش و رفتار ورزشکار، بعد از قهرمانی، معرف ملت و فرهنگ و شخصیت ملی و همچنین استقامت معنوی ملت ایران است.

ایشان در تبیین موضوع استقامت معنوی گفتند: در دنیایی که دین‌زدایی و عفت‌زدایی در دستور کار مراکز بین‌المللی و امپراطوری رسانه‌ای جهانی قرار گرفته است و موضوع برهنگی و بی‌عفتی به‌صورت گسترده ترویج می‌شود، نشان دادن مظهر معنویت، به‌وسیله یک جوان ورزشکار ایرانی، در واقع معرفی توانایی ایستادگی معنوی ملت ایران در مقابل این موج عظیم انحرافی در جهان است.

رهبر انقلاب اسلامی در ادامه چند توصیه را بیان کردند. پرهیز از تخلفات قانونی در عرصه‌های بین‌المللی و همچنین در عرصه‌های داخلی ورزشی و لزوم برخورد قاطع با متخللین، اولین توصیه حضرت آیت الله خامنه‌ای بود.

حضرت آیت الله خامنه‌ای تأکید کردند: در برخورد با متخلل نباید هیچ ملاحظه و سهل‌انگاری شود، زیرا تخلف قابل قبول نیست؛ اعم از تخلف مسئولین یا غیر مسئولین، زبدگان یا غیرزبدگان و قهرمانان سیاسی، ورزشی، و یا علمی و صنعتی.

ایشان محبوبیت ورزشکاران و قهرمانان را زمینه‌ساز الگو شدن آنان در میان جوانان دانستند و گفتند: هر حرکت خوب قهرمان ورزشکار، موجب تکثیر میلیون‌ها حرکت خوب و رواج خیر در جامعه می‌شود.

رهبر انقلاب اسلامی خاطرنشان کردند: قهرمانی و محبوب شدن یک شمشیر دو لب است؛ اگر به لوازم آن پایبند باشیم، بسیار خوب است، اما اگر نتوانیم الزامات آن را رعایت کنیم، بسیار خطرناک خواهد بود.

حضرت آیت الله خامنه‌ای بر لزوم اولویت‌بندی مسائل تأکید کردند و افزودند: در کنار حمایت از ورزش قهرمانی، ورزشی همگانی نیز باید ترویج شود، زیرا ورزش همگانی موجب سلامت عمومی جامعه می‌شود.

ایشان در پایان با اشاره به قهرمان‌پروری ملت ایران در عرصه‌های مختلف از جمله میدان‌های علم و اخلاق، خاطرنشان کردند: قهرمان‌پروری در کشور به یک روحیه تبدیل شده است که باید روز به روز گسترش یابد.



متن کامل سخنان رئیس جمهور در مراسم جایزه کتاب سال

اصحاب قلم و کتاب بهتر از مدیر یک وزارتخانه نظر خواهند داد سوء ظن‌ها را کنار بگذاریم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطاهرين و صحبه المنتجبين

بسیار خوشحالم که در آستانه ۲۲ بهمن سالروز پیروزی انقلاب اسلامی در جمع شما اندیشمندان، فرهیختگان و صاحبان قلم و کسائی هستم که همواره در طول تاریخ افتخار آفرینند و می‌آفرینند و چراغ راه هدایت انسان‌ها بوده‌اند و خواهند بود. گرچه شاید به نظر برسد که از ۱۵۰ سال پیش به این طرف که مطبوعات، رادیو، تلویزیون، تئاتر، سینما و در نهایت اینترنت، شبکه‌های اجتماعی و انواع ابزار و وسایل که برای ارتباط انسان‌ها و انتقال اندیشه‌ها به صحنه رقابت با کتاب آمدند، دوران کتاب تا حدی به سر آمده است اما واقعیت امر این است که کتاب به هیچ عنوان ارزش و جایگاه خود را از دست نداده است.

همه آن ابزار و وسایل برای انتقال سریع‌تر مفاهیم و ارتباط سریع‌تر، جایگاه ویژه دارند، اما اصل اندیشه، فکر و دانش هنوز هم در اوراق کتاب نهفته است.

رادیو، تلویزیون و سینما و همه ابزارهای ارتباطی امروز در واقع ریشه‌شان از کتاب است. فیلم و تئاتر که یک هنر نمایشی است فیلمنامه که اساس آن است به مفهوم یک کتاب است و از آن اقتباس می‌شود.

در بسیاری از امور، دقت، ظرافت و حتی گاهی لذت، فقط در کتاب است، گاهی انسان از خواندن یک کتاب آنقدر مشعوف می‌شود و لذت می‌برد که هیچ چشمه‌سار دیگری نمی‌تواند جایگزین کتاب شود. البته کتاب به معنای عام کلمه، یعنی همه خلقت و همه موجوداتی که خداوند آفریده است. چقدر سخت بود یک لحظه فکر کنید که زندگی می‌داشتیم و کتاب نبود.

چگونه می‌توانستیم با ۵۰۰ الی ۱۰۰۰ سال پیش ارتباط برقرار کنیم از فکر، اندیشه، ذوق، دیدگاه و نظریه آنها بهره ببریم و مگر اندیشه انسان چیزی جز تکامل است. قدم به قدم این خشت‌ها روی هم چیده شده است.

البته که کتاب کلید است و باید همه قفل‌های زندگی را بگشاید، همه ابهام‌ها را باز کند و همه ظلمت‌ها را به نور و روشنایی تبدیل سازد.

انقلاب اسلامی ایران که در آستانه سی و هفتمین بهار انقلاب اسلامی هستیم ریشه آن از کتاب، قرآن و حدیث و مکتوبات راهبران این انقلاب و در رأس آن امام عزیز و بزرگوار ما امام خمینی (ره) بود که اگر نامه‌ها و اعلامیه‌های ایشان و انتقال بیانات ایشان یا از طریق نوار و یا از طریق پیاده شده و مکتوب آن نبود، چگونه انقلاب پیروز می‌شد و بهترین روز در مکتوبات انقلاب آن روزی بود که کتاب حکومت اسلامی امام از نجف آمد و در ایران ولو مخفیانه پخش شد و برای اولین بار نظریه ولایت فقیه ایشان و اندیشه ایشان در زمینه فقه سیاسی منتشر شد و آن کتاب، ما را وارد فاز جدیدی ساخت. همه سخنان امام و مکتوبات امام بعد از پیروزی انقلاب بود که راه را برای مدیریت یک جامعه تحت عنوان حکومت اسلامی گشود و امروز هم کلماتش، مجموعه و وصیت‌نامه‌اش همه و همه راهنمای ما خواهد بود.

به همه جهانیان بگویید؛ انقلاب ما انقلاب اعتدال بود

این شما فرهیختگان، بزرگان، اهل قلم از زنان و مردان، این بار سنگین را بر دوش دارید که طراوت انقلاب و تازگی انقلاب را تضمین کنید، مفاهیم انقلاب را بسط و توضیح دهید و به همه جهانیان بگویید که انقلاب ما انقلاب اعتدال بود،

به همه افکار جهان برسانیم و ابلاغ کنیم که در انقلاب ما خردسوزی وجود ندارد، کتاب سوزی وجود ندارد. در انقلاب اسلامی ما افراط و تفریط وجود ندارد، عقلانیت و فهم و فقه و تفقه است. باز کردن گره از زندگی مادی و معنوی مردم است.

نقد هم شیوه می خواهد

این شما بزرگان، فرهیختگان، اصحاب قلم هستید که باید برای امروز جامعه ما بگویید چگونه باید بیندیشیم، فکر کنیم و حتی چگونه باید نقد کنیم، نقد کردن هم شیوه می خواهد و ای کاش اسمال در میان همه کتاب ها یک کتاب هم در زمینه شیوه نقد و نقادی بود و بالاتر ای کاش در کنار جایزه کتاب سال، جایزه نوجوان و جوانی را هم قرار می دادیم که بیشترین کتاب را در طول یک سال خوانده است و ای کاش جایزه دیگری قرار

می دادیم برای بهترین نقادان کتاب سال گذشته، حتی کتاب هایی که برنده جایزه شدند. بهترین نقادان آنها هم در سال جاری جایزه داشته باشند. نقد یعنی وسایل حرکت، نقد یعنی مسیر تصحیح که البته نقد در فضای آزاد و امن امکان پذیر خواهد بود، اما نقد را باید یاد بگیریم، نه اینکه دو نفر چگونه راه می روند، نه اینکه چه طوری راه می رود، بلکه ببینیم قدم را به کجا برمی دارد، این دومی مهم است والا نقد کنیم که تند و کند راه رفت و یک نفره و سه نفره راه رفت که نقد نیست.

نقد کنیم به کجا و به چه سمت حرکت کرد و نتیجه قدم چه بوده و به چه مقصدی رسید. این برای ما بسیار مهم است، کفشش، رنگ لباسش چه طور بود، یک مقدار به جواهر و جواهر بپردازیم به جای پرداخت به اعراض، به ماهیت و وجود مسأله بپردازیم به جای اینکه آن همه از کم و کیف سخن بگوییم. این شما بزرگان و فرهیختگان هستید که باید کتاب و مقاله بنویسید و نقد را تجلیل کنید و راه نقد را بیاموزید و حتی شما به ما بگویید که بر کتاب چگونه نظارت بشود نه ما به شما بگوییم.

بر این اعتقاد پای می فشارم که در هر زمینه ای متخصصان آن و صاحب نظران آن بخش، بهتر از دولت نظر می دهند. این را باور کنیم و تردید نکنیم که اصحاب قلم و کتاب راجع به کتاب بهتر از مدیر یک وزارتخانه نظر خواهند داد، چرا باور نمی کنیم راجع به هنر، اصحاب هنر بهتر بلدند سخن بگویند و اگر نقدی است آنها بهتر بلدند نقادی کنند چرا با آنها مشورت نمی کنیم، این چه جفا و ظلمی است که بر علم و دانش و توسعه و مملکت روا می داریم چرا با آنها مشورت نمی کنیم چرا نظر آنها را نمی گیریم مگر آنها که عمری در اقتصاد کار کرده اند و هزاران ساعت درس داده اند و تدریس کرده اند اقتصاد را بهتر از مدیر معمولی که او هم یک نفر از صاحب نظران است، نمی تواند تشخیص دهد.

سوء ظن ها را کنار بگذاریم

راه را باز کنیم، سوء ظن ها را کنار بگذاریم، هر کسی را با بهانه ای کنار نگذاریم. این صاحب نظران، اندیشمندان، تحصیل کرده ها، حوزه دیده ها، کتاب خوانده ها و کتاب نوشته ها این ها جواهرات و معادن هستند. آیا به کوچک ترین بهانه می شود یک معدن طلا را بست؟ یک تکه طلا از این معدن یک مقدار عیارش کم بوده. می گویند در کوه را ببندید عیارش کم است. یکبار اشکال داشته اشکال را با زبان نرم با او بگوییم. چرا سوء ظن پیدا کردیم؟ چرا سرمایه ها را به خاطر یک نقص کوچک تعطیل می کنیم این چه خاصیتی به حال ما دارد.

من نمی گویم ممیزی بر کتاب باشد یا نباشد. چیز دیگری می گویم، می گویم نمی شود صد اصل درست کنیم برای ممیزی. ۲ الی ۴ اصل قرار دهید اخلاق، مقدسات، امنیت ملی و مصالح ملی به عنوان اصل باشد صد تا نمی شود این خط قرمز که می گویند یا مثلث و یا مربع است و خیلی بشود ۷ ضلعی است، هزار ضلع نداریم. ما باید نظارت کتاب را قدم به قدم به صاحبان امر بسپاریم، آنها بیایند، ناشران، نویسندگان برجسته، اساتید برجسته آنها نظارت کنند و اگر کتاب چاپ شد و خواندند، دوم تبه از چاپ دوم از هفت خوان رستم عبور نکنند.

یک وقتی بود در همه عالم یک رسانه بود و آن رسانه کتاب بود امروز هزارها و ده ها رسانه و هر روز رسانه جدیدی متولد می شود، این قدر مته به خشخاش نگذاریم و تحریک نکنیم بلکه توضیح بدهیم. شما بزرگان بگویید چطور بر امور فرهنگی نظارت شود. شما بگویید که گفته شما به آیین نامه تبدیل شود نه آیین نامه ما به چار چوب لازم الاجرا تبدیل شود. شما بگویید تا گفته شما تبدیل شود به قانون شود.



ما باید نظارت کتاب را قدم به قدم به صاحبان امر بسپاریم. آنها بیایند، ناشران، نویسندگان برجسته، اساتید برجسته آنها نظارت کنند و اگر کتاب چاپ شد و خواندند، دوم تبه از چاپ دوم از هفت خوان رستم عبور نکنند.

قانونی که ریشه اش نظرات صاحب نظران باشد، استحکام بیشتری خواهد داشت. یک قانونی، ۶۰ الی ۸۰ سال کاربرد دارد از بس قوی نوشته شده است چون صاحب نظران نوشته اند این قانون روز به روز قوی تر است و اصلاحاتش هم بسیار اندک است. ولی آنهایی که صاحب نظر ننوشته هر چند ماه یک بار قانون نیاز به اصلاح دارد.

ما باید جشن بگیریم برای بهترین کتاب ها و هم ان شاء الله جشن بگیریم برای روزی که در این کشور بیشترین جوان و نوجوان کتاب می خوانند. چرا تیراژ کتاب کم شده است و شرح آن تراژدی شده است. چرا؟ چرا جوان ما کتاب نمی خواند؟ نقص از چه است؟ نقص از عرضه کننده یا متقاضی است از کجاست؟ کتاب ما جاذبه ندارد، تشویق لازم برای نوجوان نشده است. ارزش کتاب تبیین نشده است. این هم شما باید بگویید که مشکلات کتاب چگونه باید حل شود و دولت باید چه کمکی کند؟

آموزش و پرورش چه کمکی باید بکند؟ در کشورهای غربی و اروپایی و لاقول برخی از کشورها که خبر دارم که دانش آموزان از سال اول دبستان به خواندن کتاب تشویق می شوند. حداقل دانش آموز سال اول باید ۷ کتاب را خوانده باشد و باید توضیح دهد و بیان کند که در کتاب چه نوشته شده است.

باید کتاب خواندن، تشویق شود

باید کتاب خواندن را تشویق کنیم. چه اشکال دارد که نمره ما این باشد که این دانش آموز ۳ کتاب را خلاصه کرده باشد و ۵ نکته مهم آن کتاب را تبیین کرده باشد و آن هم نمره شود. هر راهی وجود دارد ما باید از نوجوان ها و جوان ها شروع کنیم، چرا در مترو کشورهای دیگر این همه کتاب خوانده می شود در مسیر راه. امروز هم که وسایل الکترونیکی آمده است خواندن کتاب وجود دارد. چه بسیار افرادی که ده ها جلد کتاب را در ماشین و هواپیما و قطار نشسته و خوانده اند و چرا ما عادت نداریم و چرا ما مسیر دیگری را طی می کنیم. همه ما بیاییم جامعه را تشویق کنیم به نوشتن کتاب های لازم و کتاب هایی که گره هایی را باز کند. من نویسنده، خود قاضی باشم که این کتاب من چه مشکلی را از جامعه حل کرده است. مشکل زندگی مردم، تعالی علم، فناوری، زدودن ابهام ها و تاریکی ها، خودمان بیاییم فکر کنیم نوشتن چه کتابی لازم تر است.

این کتاب چه طور سهل تر به دست همه برسد مشکل ناشر و چاپخانه و توزیع کننده چیست. کتاب یک زنجیره است. در رأسش نویسنده کتاب یا مترجم قرار دارد تا زمانی که به دست مشتری برسد همه این زنجیره باید اگر مشکلی دارند مشکل آنها را حل و فصل کنیم و از جمله در کتاب هایمان راجع به انقلاب اسلامی ایران در ذهن جوان ها ابهام وجود دارد باید معنا کنیم برای جوان های ما انقلاب چه بود برای چه انقلاب کردیم معنی شعارهای انقلاب ما چیست؟ استقلال یعنی چه؟ هنوز هم یک جوان و نوجوان ما فکر می کند با خارجی حرف زدن، گوشه استقلال تراشیده و سایش می یابد هنوز هم فکر می کند که زبان خارجی بلد بودن یعنی یافتن مسیر شیطانی. زبان خارجی یعنی باز شدن باب جدید فرهنگ و فهم و علم. ما باید استقلال را معنا کنیم باید آزادی را معنا کنیم باید نه شرقی نه غربی را معنا کنیم و این شما هستید که باید برای جوان های ما تبیین کنید والا انقلاب را برمی گردانند به ضد انقلاب.

واقعیات انقلاب را تبیین کنید

شما اندیشمندان و صاحب نظران واقعیات انقلاب و واقعیات شعارها و واقعیات مسیر انقلاب را تبیین کنید برای نسل جوان و این یک ضرورت برای انقلاب است. شما باید اسلام رحمانی را برای دنیا تبیین کنید. افراط، آدم کشی و تروریسم نه تنها از اسلام نیست که هیچ رابطی با اسلام رحمانی و محمدی ما ندارد.

و خلاصه شما فرهیختگان و اندیشمندان باید با نوشته های زیباتان امید را بیشتر و بیشتر کنید، تدبیر را بیشتر کنید، راه تدبیر را به دولت و ملت نشان دهید، شما هستید که باید وحدت را در سراسر کشورمان بیشتر کنید و شما هستید که باید تنش را با جهان کمتر و کمتر کنید و همزیستی مسالمت آمیز را برای سراسر جهان به ارمغان بیاورید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

روزی برای همه مردم

تأملی در تظاهرات مصادره‌ناشدنی روز ۲۲ بهمن

در تمامی سال‌های پس از انقلاب و همزمان با ۲۲ بهمن، شاهد حضور سراسری مردم کشورمان برای اعلام وفاداری به آرمان‌های انقلاب، بیعت مجدد با امام و حمایت دوباره از مقام معظم رهبری هستیم. در سال‌های اخیر شاید کسانی درباره شرکت کردن یا نکردن در این تظاهرات تردید دارند و نیز درباره سوءاستفاده‌هایی که ممکن است از حضور گسترده مردم بشود، نگران باشند اما ذکر چند نکته در این باره، شاید روشنگر باشد:

اول - مسائل ظاهراً مرتبط با یکدیگر را به هنگام تحلیل و شناخت، باید سطح‌بندی کرد. در ایران امروز، برخی از مسائل به «انقلاب اسلامی» مربوط است، برخی به «جمهوری اسلامی» و برخی هم به «دولت»‌هایی که می‌آیند و می‌روند. مشتبه شدن این سطوح یا یکی دانستن همه این وجوه، نتایج غیرواقعی به همراه دارد. ما با «انقلاب اسلامی»، سخت موافقیم و «جمهوری اسلامی» را به عنوان ثمره این انقلاب، به رسمیت می‌شناسیم و برای رفع نقایص و اصلاح روندهای آن، تلاش می‌کنیم و درباره دولت‌هایی که سر کار هستند، ممکن است موافق یا مخالف باشیم. مسئله تظاهرات ۲۲ بهمن اکنون به عنوان نماد همبستگی مردم با آرمان‌ها و اهداف نخستین انقلاب اسلامی، یک مسئله در سطح انقلاب اسلامی است و نباید با مسائل سطح دوم و سوم مخلوط شود.

دوم - ۲۲ بهمن را باید یک روز تعیین سرنوشت در تاریخ کشورمان تلقی کرد. روزی که کانون تصمیم‌گیری درباره سرنوشت این ملت، به داخل مرزهای ملی انتقال یافت و با کسب استقلال سیاسی، دامنه نفوذ بیگانگان در کشورمان کم شد. این روز در تکرار خود نیز سرنوشت‌ساز شده است و عرصه‌ای برای به صحنه آمدن مردم و اعلام همبستگی مجدد با آرمان‌های اساسی انقلاب محسوب می‌شود. همه دوستان و دشمنان عادت کرده‌اند که منتظر رسیدن این روز بمانند و چگونگی شرکت مردم در تظاهرات آن را بویژه در شهر تهران مشاهده و بر همین اساس، درباره پایگاه مردمی انقلاب، قضاوت و ارزیابی کنند. امسال نیز این وضعیت حاکم بود و به صحنه آمدن مردم را دوستان انقلاب انتظار می‌کشیدند و دشمنان از آن ناراحت بودند.

سوم - این را نیز تجربه کرده‌ایم که تظاهرات ۲۲ بهمن به عنوان یکی از مظاهر همبستگی ملی، نقش بازدارنده‌ای برای توطئه‌های خارجی دارد. دشمنان این ملت، با بودن مردم در صحنه، طرح هیچ اقدام خصمانه‌ای را در سر نخواهند پرورد. دشمن نباید گمان ببرد که ایران نیز همچون عراق، افغانستان و سوریه است و گروه‌های مخالفی در آن هستند که حاضرند با آمریکا کنار بیایند تا جمهوری اسلامی سرنگون شود. همچنین کاخ سفید نباید گمان ببرد که مردم، تماشاچی منازعه آمریکا با جمهوری اسلامی خواهند ماند و درباره وضعیت خود بی‌تفاوتی نشان می‌دهند. به صحنه آمدن مردم در ۲۲ بهمن، آسانترین و ارزانترین شکل دفاع از کشور است و البته بسیار پرثمر. در شرایط کنونی که مذاکرات هسته‌ای در جریان است، حمایت از کلیت نظام و سیاست‌هایی که در این مقطع از حیات سیاسی کشور اتخاذ شده، پشتوانه جدی برای دولت و مسئولان محسوب می‌شد تا آنان بهتر بتوانند از منافع ملی کشور دفاع کنند.

چهارم - افراد و گروه‌هایی گمان می‌کنند معمولاً شرکت گسترده مردم در تظاهرات ۲۲ بهمن به سود نیروهای سیاسی خاص مصادره می‌شود و دفاع مردم از انقلاب را برخی جریان‌های سیاسی خاص به عنوان تأیید مواضع و عملکردهای خود تفسیر می‌کنند. این گمان نادرست است. غالب مردم ما برای تأیید عملکرد یک گروه سیاسی و جریان خاص و حتی تأیید

عملکرد مسئولان نظام به تظاهرات ۲۲ بهمن نمی‌آیند و اگر کسانی با این انگیزه هم بیایند در برابر کسانی که به انگیزه دفاع از کلیت انقلاب و نظام به صحنه می‌آیند، ناچیزند. مسئولان هم می‌دانند که عشق مردم به انقلاب و تلاش برای حفظ دستاوردهای آن و نیز مایوس کردن دشمن، هدف اصلی مشارکت مردم است نه اعلام رضایت از عملکرد درست و نادرست آنها. بنابراین بی‌هیچ نگرانی از احتمال مصادره شدن تجلی اراده مردم در ۲۲ بهمن، به صحنه می‌آیند و قدرت‌نمایی می‌کنند.

پنجم - اوج تنگ‌نظری است اگر برخی از جریان‌های سیاسی بخواهند از فرصت حضور مردم در تظاهرات ۲۲ بهمن، برای تصفیه حساب‌های ریز و درشت خود با دیگران بهره بگیرند و به جای متوجه کردن همه فریادهای خود علیه دشمنان و به نفع کلیت انقلاب، بر طبل نفرقه بکوبند و بدون در نظر گرفتن پیام اعتدال مردم در انتخابات ریاست جمهوری امسال، همچنان تندروی و افراط‌کاری را ترویج کنند. این طیف از نیروهای سیاسی باید باور کنند که اتفاق تازه‌ای در انتخابات سال ۹۲ رخ داده و تغییر رفتارهای افراطی، ضروری است. بر این اساس است که معتقدیم همه گروه‌های سیاسی با عزم دفاع از دستاوردهای اساسی انقلاب، به صحنه آمدند و اختلافات داخلی را در مقابل دشمن، ناچیز انگاشتند که حتماً این امر به سود مردم و منافع ملی ما تمام می‌شود.





معاون اول دیروز زندانی امروز!

عملکرد دولت او کم دلیلی برای نسبت دادن عملکرد امثال رحیمی به اصولگرایان نیست.

اتفاق عجیب در این میان، واکنش محمود احمدی‌نژاد به محکومیت معاونش بود. رئیس‌جمهور سابق پس از اعلام محکومیت رحیمی بیانیهای صادر کرد و اعمال مجرمانه رحیمی را بی‌ارتباط با دولت خود و مربوط به پیش از آن دانست!

رحیمی نیز به سرعت به این بیانیه واکنش نشان داد و بر خلاف مشی خود در دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، خود را قربانی «آبروبری‌های» او دانست. «آبروبری‌هایی» که به گفته رحیمی، او مخالف آنها بوده است!

در واقع احمدی‌نژاد با صدور این بیانیه قصد داشت همچنان از ادعای خود مبنی بر «پاک‌ترین» بودن دولتش دفاع کند اما در عمل نتیجه‌ای عکس حاصل شد. افکار عمومی به‌سرعت با یادآوری

نشان دادند زیرا این محکومیت نشان می‌داد که فساد در دولت احمدی‌نژاد تا کجا بالا رفته بود. محکومیت رحیمی بهترین فرصت را برای این طیف از اصلاح‌طلبان ایجاد کرد تا در فضای رقابتی ایجاد شده برای انتخابات مجلس آینده، آتش‌تهییه سنگینی را متوجه اصولگرایان کنند اما واقعیت این است که تعمیم جرم اثبات شده رحیمی به همه اصولگرایان، کاری بایسته نیست زیرا نمی‌توان انکار کرد که مهمترین چهره‌هایی که بر پیگیری پرونده تخلفات و جرایم رحیمی تاکید و اصرار داشتند، خود از برجستگان جریان اصولگرایی بوده‌اند. حمایت دفتر سیاسی جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی و نیز دبیرکل انجمن روزنامه‌نگاران مسلمان از این حکم هم دلیل مضاعفی است که این اتهام را از کلیت جبهه اصولگرایی دور می‌کند اما در عین حال، حمایت همه‌جانبه غالب اصولگرایان از احمدی‌نژاد و

اردیبهشت ۸۹ بود که الیاس نادران در جمع خبرنگاران به‌صراحت از پرونده فساد مالی گروهی به‌نام «حلقه فاطمی» سخن گفت، گروهی که به‌گفته نادران، معاون اول رئیس‌جمهور سابق در رأس آن قرار داشت. این سخنان البته واکنش تند رئیس‌جمهور پیشین را در پی داشت. محمود احمدی‌نژاد در برابر اتهام فساد مالی معاون اولش تنها به تکذیب بسنده نکرد، بلکه در اقدامی تأمل‌برانگیز او را به ریاست ستاد مبارزه با فساد اقتصادی منصوب کرد، تا منتقدان رحیمی حساب کار دستشان بیاید!

حمایت‌های بی‌دریغ احمدی‌نژاد از معاون اولش تا میانه تابستان ۹۲ و تحویل کلید نهاد ریاست‌جمهوری به حسن روحانی ادامه پیدا کرد تا خزان رحیمی از همان اواسط مرداد آغاز شود!

قابل پیش‌بینی بود که با پایان کار دولت دهم، پرونده معاون اول این دولت بسیار سریع‌تر از گذشته به جریان افتد، چرا که او دیگر از حمایت‌های بی‌دریغ بالاترین مقام اجرایی کشور برخوردار نبود! در حد فاصل پاییز ۹۲ تا پاییز ۹۳، چندبار مقامات قضایی از پیگیری این پرونده در دادگاه خبر دادند اما حکم نهایی سرانجام در اوایل بهمن‌ماه اعلام شد. به موجب این حکم محمدرضا رحیمی باید علاوه بر بازگرداندن مبلغ ۲۸ میلیارد و ۵۰۰ میلیون ریال و پرداخت ۱۰ میلیارد ریال جزای نقدی، پنج سال و سه ماه هم به زندان می‌رفت. این حکم ورای جزئیات حقوقی‌اش از یک منظر بی‌سابقه بود، چراکه در تاریخ جمهوری اسلامی این اولین بار بود که مقامی در این سطح به اتهام مالی محکوم می‌شد.

نخستین واکنش در قبال این حکم را اصلاح‌طلبان و منتقدان دولت نهم و دهم از خود





جوابیه رحیمی خطاب به احمدی نژاد
نکته حساس دیگری نیز در بر داشت
و آن ادعای حمایت مالی رحیمی از
۱۷۰ نماینده مجلس اصولگرا در
جریان انتخابات مجلس هشتم
بود. در اولین جلسه علنی مجلس
بعد از این ادعای رحیمی برخی از
نمایندگان با عصبانیت از طرح این
ادعا، خواستار اعلام اسامی آن ۱۷۰
نماینده شدند، اما به فاصله چند
ساعت اعلام شد که آنها از پیگیری
این خواست خود منصرف شده‌اند.

گوشه‌ای از حمایت‌های احمدی نژاد از معاون اولش، او را در دستیابی به هدفش ناکام گذاشت.

جوابیه رحیمی خطاب به احمدی نژاد نکته حساس دیگری نیز در بر داشت و آن ادعای حمایت مالی رحیمی از ۱۷۰ نماینده مجلس اصولگرا در جریان انتخابات مجلس هشتم بود. در اولین جلسه علنی مجلس بعد از این ادعای رحیمی برخی از نمایندگان با عصبانیت از طرح این ادعا، خواستار اعلام اسامی آن ۱۷۰ نماینده شدند، اما به فاصله چند ساعت اعلام شد که آنها از پیگیری این خواست خود منصرف شده‌اند.

این موضوع به سرعت ماجرای پرداخت پول به استیضاح‌کنندگان مرحوم کردان، تحت عنوان «کمک به مساجد» را در اذهان زنده کرد، چراکه در همان روزها نیز انگشت اتهام به سوی رحیمی بود و همگان او را طراح این شیوه جهت لغو استیضاح مرحوم کردان دانستند.

واکنش قوه قضاییه به ادعاهای رحیمی

در حالی که رحیمی خود را قربانی منازعه احمدی نژاد و برادران لاریجانی قلمداد کرده است، قوه قضاییه اما این اتهام را قبول ندارد. محسنی اژه‌ای، سخنگوی قوه قضاییه در واکنش به محتوای نامه رحیمی در جمع خبرنگاران گفت: در برخورد با مفاسد اقتصادی اگر با عناصر اصلی برخورد نشود این مقابله و مبارزه ناقص خواهد بود و هم اطمینان مردم جلب نمی‌شود. قوه قضاییه تصمیم جدی داشته و دارد که با افرادی که مفاسد اقتصادی را در هر رده‌ای که هستند انجام دهند، برخورد کند. همچنین این برخورد بدون تبعیض و قاطع خواهد بود.

اژه‌ای افزود: مطالبی که محمدرضا رحیمی درباره قوه قضاییه تلویحاً و تصریحاً بیان کرده صحت ندارد

و به هیچ وجه صادق نیست که قوه قضاییه با انگیزه خاصی بخواهد پرونده‌ای را تشکیل دهد. اینکه آیا دیگران، حزب و یا جناح سیاسی از تشکیل این پرونده یا پرونده‌های دیگر استفاده یا سوءاستفاده می‌کنند، بحث دیگری است و این جزء اختیارات قوه قضاییه نیست.

چند پرسش

با گذشت چند هفته از صدور این حکم، به نظر می‌رسد حواشی رسانه‌ای پیرامون آن فروکش کرده، اما همان چند حاشیه نیز حاوی چند نکته قابل تأمل بود. نخست اینکه احمدی نژاد شاید بتواند ادعا کند در زمان انتصاب رحیمی به معاون اولی هنوز حکمی علیه وی صادر نشده بود، بنابر این مطابق قانون انتصاب او عاری از ایراد است اما آنچه احمدی نژاد نمی‌تواند توجیه‌اش کند این نکته است که چرا دقیقاً پس از اعلام نام رحیمی به عنوان متهم اصلی پرونده اختلاس بیمه ایران از سوی چند نماینده مجلس، او را به سمت رئیس ستاد مبارزه با «فساد اقتصادی» منصوب کرده است؟! آیا این کار معنایی جز دهن کجی به دو قوه دیگر داشت؟ گذشته از این، آیا احمدی نژاد به این فکر کرده بود که در صورت محکومیت احتمالی رحیمی، ولو با کمترین احتمال، این موضوع که او زمانی رئیس ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی بوده است، باعث بی‌اعتمادی جامعه به نهادهای مسئول در موضوع حساسی مانند مبارزه با فساد اقتصادی خواهد شد؟

سوی دیگر این داستان خود رحیمی است. خوشبختانه پیشرفت ابزار ارتباط جمعی و قابلیت دسترسی به آرشیو رسانه‌ها در سریع‌ترین زمان ممکن، امکان کتمان مواضع و گفته‌های سابق را از چهره‌هایی همچون رحیمی سلب کرده است. امروز خیلی‌ها به یاد دارند که محمدرضا رحیمی در زمانی که رئیس دیوان محاسبات بود، در حضور احمدی نژاد از خاطراتش در سفر به سوریه گفت و ادعا کرد مردی سوری به او گفته که اگر نعوذ بالله قرار بود پیامبری بعد از پیامبر اسلام (ص) مبعوث شود، آن پیامبر حتماً احمدی نژاد می‌بود. و باز همه به یاد دارند که تنها مدتی بعد از همین خاطره‌گویی بود که رحیمی به معاونت پارلمانی احمدی نژاد منصوب شد. بنابر این اینکه او امروز بخواهد با نگارش جوابیه‌ای احمدی نژاد را متهم کند، نه تنها کمکی به او جهت تبرئه در دادگاه افکار عمومی نمی‌کند که حتی مدیحه‌گویی ارباب قدرت را نیز به جمیع خصایل او می‌افزاید.

نکته دیگر باز هم به جوابیه رحیمی بازمی‌گردد. آیا این ادعای رحیمی که او چوب آبروبری‌های احمدی نژاد را می‌خورد، بیش از هر چیز توهین به قوه قضاییه نیست؟ آیا معنای سخن رحیمی این نیست که از منظر او، اگر احمدی نژاد «آبروبری» نمی‌کرد، او علی‌رغم اتهاماتش هیچ‌گاه محکوم نمی‌شد؟ آیا چنین اتهامی از سوی کسی که تمام اعتبار و مقاماتش را ذیل نظام اسلامی به‌دست آورده است، مصداق بارز ضرب‌المثل «نمک خوردن و نمک‌دان شکستن» نیست؟

اعتراض به اتفاقی که هرگز رخ نداد!

عملکرد وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران و مدیریت علی جنتی در ماه‌های اخیر با واکنش‌های متفاوتی روبرو شده است. انتشار محصولات و فرآورده‌های فرهنگی متعدد در حوزه سینما و موسیقی و کتاب و ... رضایت برخی و نارضایتی گروهی دیگر را فراهم آورده است. گروه ناراضی معتقدند که وزارت ارشاد آنچنان که باید نسبت به حفظ ارزش‌ها و موضوعات دینی حساس نیست و آثار تولید شده علاوه بر اینکه اباحی‌گری را ترویج می‌کند، میدان را برای عرض‌انداز بسیاری از چهره‌هایی که نسبتی با مفاهیم و اعتقادات دینی و اسلامی ندارند باز گذاشته است.

از سوی دیگر برخی که از منتقدان شدید عملکرد مجریان فرهنگی دولت گذشته بودند، معتقدند سیاست‌های جدید اتخاذ شده از سوی وزارت ارشاد فضای آزادانه‌تری نسبت به قبل برای آرایه افکار و اندیشه‌های نو فراهم آورده است.

در جدیدترین واکنش نسبت به رویکرد جدید وزارت ارشاد، مطرح شدن بحثی در مورد تک‌خوانی زنان و طرح ادعای سهل‌گیری علی جنتی در این باره جنجال‌برانگیز شد. این موضوع تاکنون چندبار به صورت چالش اساسی میان وزیر ارشاد و برخی از چهره‌های اصولگرا در مجلس و محافل مذهبی درآمد.

در ماه‌های اولیه شروع به کار علی جنتی برخی از منتقدان او با انتشار عکسی مدعی حضور وزیر ارشاد در کنسرتی شدند که زنی مشغول تک‌خوانی بود. اظهار نظر وزیر درباره اختلاف نظر مراجع در مورد خوانندگی زن هم مزید بر علت شد تا منتقدان با اصرار و ابرام مدعی اتخاذ رویه‌ای جدید از سوی جنتی در عرصه موسیقی و مسائل فرهنگی شوند



که تاکنون سابقه نداشته است. در همان زمان با وجود اینکه وزارت ارشاد با صراحت نسبت به انتشار چنین اخباری اظهار نظر کرد و آن را خلاف واقع خواند اما گویی چالش میان جنتی و منتقدان او به ماجراهای بی‌پایانی می‌مانست که تنها اختار و احضار به مجلس و دادن کارت زرد به وزیر و ... چاره ختم آن بود.

در هفته‌های اخیر در بازار نشر موسیقی اتفاقی افتاد که بار دیگر صدای اعتراض اصولگرایان را علیه وزیر ارشاد بلند کرد. ماجرا از این قرار بود که آلبومی بنام «تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم» منتشر شد که در آن محسن کرامتی و نوشین طاقی به صورت همخوانی به اجرای تصنیف‌هایی پرداخته بودند. طرح روی جلد این آلبوم تصویر خانم طاقی بود و همین نکته این شبیه را برای برخی به‌وجود آورد که گویی در کل آلبوم یک زن به اجرای قطعاتی از موسیقی سنتی ایران پرداخته است. همین مسئله باعث شد برخی برای جلوگیری از تابوشکنی وزارت ارشاد که از نظر آنان به یکباره ممنوعیت خوانندگی زن در طول این سی و پنج سال را با انتشار این آلبوم نادیده گرفته بود، شکایت نزد مراجع عظام تقلید و برخی از بلندپایگان حوزه ببرند و از آنها کسب تکلیف کنند. طبیعی است که این نوع خبررسانی، واکنش صریح برخی از مراجع از جمله آیات عظام مکارم شیرازی و صافی گلپایگانی را در پی داشته باشد.

آیت‌الله مکارم شیرازی در این باره گفت: وزارت ارشاد ارزش‌های انقلاب را یکی پس از دیگری زیر پا می‌گذارد. مردم شک دارند که این وزارت اسلامی است. آیت‌الله نوری همدانی هم در این مورد ابراز داشت: خواندن زنان برابر مردان خلاف دین است، مردم ساکت نمی‌مانند.

اما شدیدترین اعتراض از سوی آیت‌الله محمد یزدی، دبیرکل جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ابراز شد. وی با انتقاد از عملکرد وزارت ارشاد ضمن توصیه به علی جنتی گفت: در حوزه کاری خودتان منافع اسلام، منافع انقلاب و منافع کشور را بر همه چیز مقدم بدانید. وقتی می‌گوییم منافع اسلام؛ یعنی مسلمات دینی و احکام شرعی که مراقبت از آنان وظیفه هر مسلمانی است و اگر نسبت به آنها کوتاهی، سستی یا مخالفتی بشود مردم ما ساکت نخواهند نشست و در درجه اول مقامات روحانی و عالی و بخصوص مراجع معظم تقلید سکوت نخواهند کرد. وی اضافه کرد: بنده بالاخص به وزیر ارشاد تذکر می‌دهم که آقای وزیر ارشاد! به معاونت موسیقی تان تذکر بدهید که موسیقی در اسلام حرام است. شما نمی‌توانید موارد شبهه را تشخیص بدهید. تسک به موارد شبهه موجب می‌شود آهسته‌آهسته مرزها را زیر پا بگذارید و به عنوان مشتبه در حرام بیفتید. آیت‌الله یزدی تصریح کرد: تک‌خوانی زن بدون تردید حرام است. همه مراجع هم مخالف هستند، حتی همخوانی‌هایی که در بینش تک‌خوانی زن باشد هم حرام است. ترویج موسیقی اصولاً حرام است.

یزدی ادامه داد: متأسفانه می‌بینیم وزیر ارشاد هر



علی جنتی: من در ۱۸ ماهی که در وزارت فرهنگ و ارشاد هستم احساس می‌کنم مجموعه‌هایی هستند که قاعدتا این دولت، دولت منتخب آنها نیست. تمام تلاش آنان این است که با دولت در حوزه‌های مختلف فرهنگی، هنری، اقتصادی، سیاست خارجی مقابله کنند و حتی برای این منظور اتاق عملیاتی را تشکیل دادند و به دنبال آن هستند تا با دولت در زمینه هنری مقابله کنند.

روز یک سری جشن‌ها برگزار می‌کند و هزینه‌هایی را بر بیت‌المال تحمیل می‌کند. آقای وزیر ارشاد! بدانید با این کارها محبوبیت خودتان را در پیش متدینین و مراجع معظم از دست خواهید داد. آقای وزیر! مراقب باشید، رانت پدران را از بین نبرید. اگر از رانت پدران به وزارت رسیدهاید مراقب باشید به وظیفه خودتان عمل کنید و اگر به وظیفه‌تان عمل نکردید منتظر حمایت نباشید بلکه منتظر مخالفت باشید و بدانید با راهی که پیش گرفته‌اید فردا و پس فردا اگر مراجع علیه شما چیزی بگویند در آینده هم نمی‌توانید زندگی درستی داشته باشید.

در واکنش به این اظهارات وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در یک موضع‌گیری اعلام کرد: من در ۱۸ ماهی که در وزارت فرهنگ و ارشاد هستم احساس می‌کنم مجموعه‌هایی هستند که قاعدتا این دولت، دولت منتخب آنها نیست و آنان کاندیدای دیگری دارند که در انتخابات ریاست جمهوری پیروز نشده است.

وی ادامه داد: تمام تلاش آنان این است که با دولت در حوزه‌های مختلف فرهنگی، هنری،

اقتصادی، سیاست خارجی مقابله کنند و حتی برای این منظور اتاق عملیاتی را تشکیل دادند و به دنبال آن هستند تا با دولت در زمینه هنری مقابله کنند. وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی با بیان اینکه موافق انتقاد هستییم تصریح کرد: ما نظر مخالف و انتقاد را می‌پذیریم اما آنان به این بسنده نمی‌کنند. با جعل و تحریف، اطلاع‌رسانی غلطی را به مجامع دینی، حوزه‌های علمیه و برخی شخصیت‌های مذهبی می‌کنند و متأسفانه گاهی این تبلیغات دروغ موثر واقع می‌شود.

جنتی با اشاره به انتقادات وارد شده نسبت به صدور مجوز فرهنگ و ارشاد اسلامی در زمینه تک‌خوانی زنان گفت: اخیراً موجی را راه انداختند و در آن اعلام می‌کنند که مجوزی برای تک‌خوانی زنان داده شده است در صورتی که تک‌خوانی وجود ندارد و ضمن اینکه عکس آلبومی که به آن انتقاد می‌کنند عکس یک خانم است اما این آلبوم توسط محسن کرامتی و نوشین طاقی همخوانی شده و در واقع تک‌خوانی نبوده است.

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی با بیان اینکه اصل این خبر دروغ است تصریح کرد: براساس آن حاشیه‌سازی و ایجاد موج علیه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صورت گرفته که عمل غیراخلاقی، غیردینی است و به آنان می‌گوییم اگر قصد مقابله با دولت را دارند به نقاط ضعف اساسی که وجود دارد بپردازند و چرا دروغ‌پردازی می‌کنند؟

مراجعه به اصل آلبوم منتشر شده هم ادعای وزیر ارشاد را ثابت می‌کند. در این آلبوم اساساً خواننده زن تک‌خوانی نکرده و صرفاً با محسن کرامتی دیگر خواننده همراه به اجرای تصنیف‌هایی به صورت دونفره پرداخته است.

این موضوع از سوی سخنگوی کمیسیون فرهنگی مجلس هم تأیید شد. حجت‌الاسلام سیدعلی طاهری تصریح کرد: در بحث تک‌خوانی خانم با پیگیری‌هایی که ما انجام دادیم، آن بحثی که با عنوان تک‌خوانی زن است رخ نداده و تنها اشتباهی که کرده‌اند، حالا یا سهوی و یا عمدی بوده، این است که روی آلبوم منتشر شده تصویر یک زن است که این مسئله را با معاون هنری وزیر ارشاد هم صحبت کردم این مسئله را قبول داشت و



استات اوپل مهدی هاشمی و احمد توکلی

قراردادی در پارس جنوبی کمک کند و مشارکت بعدی در صنعت استخراج نفت را برای آن تسهیل نماید. برای پنهانکاری و پولشویی، شرکت سرمایه‌گذاری هورتن به مدیریت عباس یزدان‌پناه، واسطه شده و قرارداد به ظاهر بین هورتن و استات اوپل منعقد می‌گردد. عباس یزدان‌پناه دوست دیرینه دوران دبیرستان و دانشگاه مهدی هاشمی بود. این قرارداد در ظاهر برای دادن مشاوره به استات اوپل، در ۱۲ ژوئن ۲۰۰۲ در لندن با حضور مهدی هاشمی امضا می‌گردد. بالاخره در پایان ۲۰۰۲ استات اوپل موفق به انعقاد قرارداد با شرکت ملی نفت ایران می‌شود... یک سال بعد در ۶ اکتبر ۲۰۰۳ (۱۵ شهریور ۱۳۸۲) یک روزنامه نروژی قرارداد را افشا و افکار عمومی را از آن آگاه می‌کند و موجی از اعتراض برمی‌خیزد.

توکلی در ادامه سخنان خود افزود: «۲۴ آبان ۸۲ وزیر نفت ایران به وزیر اقتصاد وقت می‌نویسد: «به دنبال انتشار مطالبی در روزنامه‌های نروژ، در اواسط شهریور هیئتی از طرف این وزارت به نروژ رفت و با وزیر نفت، دادستان عمومی نروژ و مدیران ارشد شرکت استات اوپل طی جلسات طولانی گفت‌وگو کرد». وی در ادامه نامه خویش می‌نویسد: «بر اساس اظهارات مدیران استات اوپل نقش مهدی هاشمی قطعی است.» و در انتها، اعلام می‌کند «پرونده در اختیار وزارت اطلاعات

احمد توکلی نیمه بهمن ماه در نطق پیش از دستور خود در مجلس، سخنانی را گفت که به نظر بسیاری که وی را به‌عنوان منتقدی دلسوز و منصف می‌شناسند، بعید به نظر می‌رسید؛ نطقی که موضع‌گیری‌ها و واکنش‌های بسیاری را برانگیخت.

توکلی در ابتدای سخنان خود گفت: «امروز می‌خواهم مطالبی را درباره پرونده آقای مهدی هاشمی به اطلاع ملت شریف ایران و نمایندگان آنان برسانم. البته نتیجه محاکمه به تصمیم قاضی محترم دادگاه و قضات ارجمند بعدی بستگی دارد و همه باید تسلیم قانون باشیم، ولی حق مردم می‌دانم که یکی از مهم‌ترین اتهامات این فرد را بدانند و آگاه باشند که در پرونده استات اوپل بیگانگان چه کردند و ما که ادعای اسلامیت می‌کنیم، چه کرده‌ایم. این اطلاعات از اسناد رسمی دولت نروژ، دولت امریکا و بانک جهانی گرفته شده و یا از داخل است.»

وی سپس به شرح مختصر ماجرا پرداخت و گفت: «در ژوئن ۲۰۰۲ (خرداد ۱۳۸۱) و ژانویه ۲۰۰۳ شرکت نفت دولتی نروژ، دو نوبت به یک کارمند رسمی دولت که فرزند رئیس‌جمهور سابق ایران و مدیرعامل سازمان بهینه‌سازی مصرف سوخت بوده است، مبلغ ۲/۵ میلیون دلار می‌پردازد تا وی به استات اوپل برای انعقاد

نباید این اتفاق می‌افتاد.

سخنگوی کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی ادامه داد: در هر صورت کسانی که آلبوم را گوش داده‌اند می‌گویند این هم‌خوانی زنان است، یعنی چند زن هستند که با هم هم‌خوانی می‌کنند و تک‌خوانی رخ نداده است.

مجموع اتفاقات رخ داده گرچه نشان داد تاکنون از سوی وزارت ارشاد مجوزی برای تک‌خوانی زنان صادر نشده، با این وصف همچنان بحث در مورد حرام یا حلال بودن موسیقی و تک‌خوانی یا جمع‌خوانی زنان از جمله مباحثی است که از سوی علمای دینی و کارشناسان مسائل مذهبی و موسیقیدانان و مردم دنبال می‌شود.

تردیدی نیست که در بین برخی از علمای دینی اساسا موسیقی از هر نوع آن حرام است و حتی برخی از آنان پخش موسیقی را از سوی دستگاه‌های فرهنگی جمهوری اسلامی مانند صدا و سیما و وزارت ارشاد مخالف با اهداف عالیه اسلام می‌دانند. در کنار این موضوع برخی دیگر از مراجع نیز با تفکیک موسیقی حلال و حرام از یکدیگر بر حرمت موسیقی مناسب محافل لهو و لعب یا تحریک‌کننده هواهای نفسانی تاکید می‌کنند.

در مورد خوانندگی زن نیز باز تفاوت‌هایی در اظهارنظرهای فقهی دیده می‌شود. برخی به طور مطلق تک‌خوانی زن را حرام اعلام می‌کنند و گروهی جمع‌خوانی زنان و مردان را به نحوی که صدای زن غلبه نداشته باشد بلامانع اعلام کردند. گروهی دیگر از علمای دینی هم بوده و هستند که شنیدن صرف صدای زن را اگر مفسده‌ای در آن نباشد حرام نمی‌دانند.

زمانی که سرپال مختارنامه پخش شد در تیتراژ پابانی آن صدای زن نوحه‌خوانی پخش می‌شد که لالایی می‌خواند و برای برخی از مذهبیون هم این سوال بود که آیا شنیدن برخی از نواهای حزن‌برانگیز یا شبیه شیون هم حرام است؟ با استفتایی که از مراجع صورت گرفت باز هم پاسخ‌های متفاوتی از سوی آنان دریافت شد و نشان داد که به‌صراحت نمی‌توان در مورد حرمت یا حلال بودن شنیدن صدای زن به یک فتوای مورد توافق همه مراجع دست یافت.

در صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران هم در طول این سال‌ها بارها شاهد جمع‌خوانی یا تک‌خوانی زنان بودیم. در بسیاری از برنامه‌های کودک و نوجوان که از تلویزیون جمهوری اسلامی ایران پخش می‌شود یک زن به اجرای ترانه‌های کودکانه پرداخته است و البته تاکنون با واکنشی مواجه نبوده است. علاوه بر این در بسیاری از برنامه‌های مناسبی که از صدا و سیما جمهوری اسلامی پخش می‌شود زنان و مردان به صورت دسته‌جمعی به اجرای ترانه‌های ملی و وطنی یا تصانیف خاطره‌انگیز می‌پردازند که باز هم این مسئله واکنشی در پی نداشته است. آیا از این موارد نمی‌توان نتیجه گرفت که سخن علی جنتی درست است و کسانی از موضع سیاسی، اتاق عملیاتی تشکیل داده‌اند و به دنبال آن هستند تا با دولت روحانی حتی با دروغ و جعل خبر مقابله کنند؟



توکلی: وقتی ما نسبت به اقدامات رحیمی انتقاد می‌کردیم، آنان نیامدند که بگویند باید با آقای رحیمی برخورد شود، تنها ما چند نماینده اصولگرا به مقابله با رحیمی پرداختیم و همین‌الآن هم ده‌ها شکایت آقای رحیمی علیه ما در دادگستری تهران مطرح است... بنابراین سخنان این‌چنینی که ما به دنبال تحت‌الشعاع قرار دادن جرم رحیمی هستیم، درست نیست.

شده‌اند. آنها با شعار احترام به قانون و دستگاه قضا از حکمی که هنوز صادر نشده است، دلواپسند.

اظهارات قدرت علیخانی

یکی از کسانی که در این باره موضع گرفت و به نقد توکلی پرداخت، قدرت علیخانی بود. قدرت‌الله علیخانی از نمایندگان ادوار مجلس در واکنش به سخنان توکلی طی مصاحبه‌ای با آرمان گفت: «تصور می‌کنم آقای توکلی به تحلیل من، ناخودآگاه در جریانی قرار گرفته که گفتار و کردار آن منصفانه نیست، بلکه تسویه حساب‌های شخصی و گروهی است که بر موارد دیگر غلبه دارد. نطق ایشان نشان داد آقای توکلی در جرگه جریانی وارد شده که به دنبال جریان‌سازی است، بنابراین در مسیری اشتباه بوده که نشانی از دلسوزی ندارد و باعث تعجب بسیاری از مردم و دوستان شده است.»

علیخانی گفت: «حرف بنده با آقای توکلی این است که دوست عزیز شما که خوب یادتان هست سرنوشت آقای احمدی‌نژاد و ترویج فرهنگ اتهام‌زنی بدون سند و مدرک به چه فرجامی انجامید. اکنون آیا فکر نمی‌کنید عده‌ای که هنوز عبرت نگرفته‌اند تلاش می‌کنند شما را هم به این سمت و سو سوق دهند؟ انسان همان‌طور که با دیگران برخورد می‌کند، با خودش هم رفتار می‌شود. بویژه آنکه موضوعاتی را مطرح کنند که با آبرو و حیثیت افراد بدون اثبات و رأی دادگاه بازی شود.»

علیخانی ضمن اشاره به این موضوع که شاید برخی در صددند با طرح موضوعات دیگر به کم‌رنگ کردن تخلفات دولت قبیل بپردازند، گفت: «چرا حالا که هر روز گوشه‌ای از فساد دولت قبیل بر ما می‌شود و غیر از مسائل آقای رحیمی، موضوعات بزرگ‌تری هم مطرح است، ایشان این موضوع را این‌گونه طرح می‌کنند؟ معاون اول دولت یازدهم در لرستان تعبیر درستی از فسادهای دولت قبیل عنوان کرد و نمونه‌هایی مانند خروج ۲۲ میلیارد دلار در چند نوبت از کشور را مطرح کرد. چرا آقای توکلی از

قرار گرفته است.»

این نماینده اصولگرای مجلس ادامه داد: «عباس یزدان‌پناه در دبی به طرز مرموزی به قتل می‌رسد. مهدی هاشمی در دادگاه، پس از پخش فیلم اعترافات یزدان‌پناه که در بازداشت قبلی ضبط شده بود، با عصبانیت و اضطراب می‌گوید قتل یزدان‌پناه کار مافیایی است و اعترافات او را رد می‌کند ولی اداره مبارزه قاطع با کلاهبرداری انگلستان وقتی به درخواست مقامات قضایی نیروی دفا تر یزدان‌پناه در لندن را بازرسی می‌کند اسناد مبادله‌شده بسیاری بین یزدان‌پناه و یار دیرینه‌اش به دست می‌آورد. متهم نیز در دفاعیه خود کیفرخواست را بیانیه شوم سیاسی می‌خواند و آن را وسیله تسویه حساب با پدرش می‌نامد.»

توکلی در پایان تأکید کرد: «بنده به عنوان نماینده ملت ایران بخشی از اطلاعات ذیربط را گفتم تا ملت که جز اجرای عدالت در برخورد با ضعیف و قوی از هر قشر و جناحی انتظاری ندارد، توجه داشته باشد که اگر قاضی محترم دادگاه، فردا حکم قاطعی داد، دست غوغاسالاران متکی به زر و زور فاسدان را که به تخطئه قوه قضاییه خواهند پرداخت، بخواند و فریب سیاسی‌سازی پرونده را نخورد.»

موضع گیری وکیل مهدی هاشمی

بلافاصله بعد از مطرح شدن سخنان توکلی، مهدی هاشمی از طریق وکلایش در این باره موضع گرفت و از جمله یکی از وکلای مهدی هاشمی ضمن متهم کردن توکلی به تحریف وقایع و خلاف واقع خواندن تاریخ‌ها، نام اشخاص و مفاد احکام صادره از دادگاه‌های خارج از کشور گفت: «متأسفانه هرچه به روزهای پایانی دادرسی نزدیک‌تر می‌شویم، فشارها به دستگاه قضا بیشتر می‌شود. آقای توکلی و برخی دیگر، فرار روبه‌جلو می‌نمایند و با ملتهب کردن فضا و مسموم نمودن اذهان عمومی، آگاه یا ناآگاه ولی ظاهراً زیرکانه، با شعار وجود فشار بر دستگاه قضا، خود عامل اصلی این فشار در مجلس و اذهان عمومی

موارد این‌چنینی گذشته و می‌گذرد ولی بدون اعلام نظر دادگاه چنین نسبتی به دیگران می‌دهد؟»

مشاور پارلمانی هاشمی‌رفسنجانی در ادامه گفت: «برای من هنوز جای سؤال است که مبنای سخنان آقای توکلی چه بود؟ آیا ناشی از مخالفت دیرینه‌شان با آیت‌الله هاشمی بوده یا تلاش برای اثرگذاری بر رأی دادگاه؟ با این حال امروزه برخی از این آقایان در نظر دارند اذهان جامعه را از اینکه هر روز یک فساد از دولت‌های نهم و دهم رو می‌شود، منحرف کنند و بگویند اگر اینها بوده، دیگران یا رقیب هم پرونده دارند. آنها در صدد پوشاندن تخلفات و فسادهایی هستند که در زمان دولت مورد حمایت‌شان رخ داده است اما غافل هستند که مردم کشور ما بسیار روشن و آگاهند.»

جوابیه توکلی به علیخانی

البته توکلی نیز ساکت ننشست و در پاسخ به سخنان علیخانی گفت: «اینکه برخی گفتند هدف بنده از نطق اخیرم در مجلس تحت‌الشعاع قرار دادن جرم رحیمی، معاون اول دولت دهم بود، این‌گونه اظهارنظرها با واقعیات تاریخی همخوانی ندارد؛ بنده شاید ده‌ها نامه علنی یا غیرعلنی علیه رحیمی نوشتم و در تمام مدتی که در دیوان محاسبات بود تا اینکه به بیمه ایران رسید، بشدت با اقدامات او مقابله کردم تا اینکه پایش به دادگاه کشیده و در برابر عدل قانون تکلیفش مشخص شد و خدا را شکر می‌کنم که قوه قضاییه بالاخره بخوبی به وظیفه‌اش در این زمینه عمل و آقای رحیمی را محکوم کرد و خیانت‌ها و خطاهایش نیز برای همه اعلام شد.»

نماینده تهران در مجلس تأکید کرد: «وقتی آقای رحیمی معاون اول بود، هیچ‌کدام از همین آقایان، آن زمان به کمک ما نیامدند، وقتی ما نسبت به اقدامات رحیمی انتقاد می‌کردیم، آنان نیامدند که بگویند باید با آقای رحیمی برخورد شود، تنها ما چند نماینده اصولگرا به مقابله با رحیمی پرداختیم و همین‌الآن هم ده‌ها شکایت آقای رحیمی علیه ما در دادگستری تهران مطرح است... بنابراین سخنان این‌چنینی که ما به دنبال تحت‌الشعاع قرار دادن جرم رحیمی هستیم، درست نیست.»

وی در پایان تأکید کرد: «آنچه بنده در نطقم مطرح کردم اسناد مسلم حقوقی است که در همه جای دنیا منتشر شده و گفتم این اتهام باید در دادگاه مورد رسیدگی قرار گیرد و هنوز هم معتقدم دادگاه باید محکم با پرونده مهدی هاشمی برخورد کند.»

توضیحات غلامعلی رجایی

یکی دیگر از کسانی که علیه توکلی اعلام موضع کرد، غلامعلی رجایی بود که به عنوان مشاور آقای هاشمی رفسنجانی فعالیت می‌کند. وی خیلی تند و صریح به انتقاد از توکلی پرداخت و سعی کرد به همه اظهارات توکلی پاسخ دهد. به گفته رجایی، قتل عباس یزدان‌پناه یزدی به وسیله همان کسانی صورت گرفت که برای مهدی هاشمی پرونده ساختند و اعترافات یزدان‌پناه هم مطابق نامه

انصاف می‌کنم و می‌خواهم از فشار به دستگاه قضا دست بردارند و بگذارند دادگاه کار خودش را انجام دهد».

پس از پایان جلسه، حمید رسایی به این جوابیه اعتراض کرد و گفت: «اگر فرزند یک کارگر، فرزند یک کشاورز، فرزند یک کارمند یا راننده تاکسی جوابیه می‌داد اجازه پیدا نمی‌کرد از پشت این تریبون برخلاف آیین‌نامه قرائت شود ولی این متخلف... اجازه دارد برخلاف قانون به نطق قانونی یک نماینده جواب دهد و این جوابیه قرائت هم می‌شود، درحالی‌که افراد مختلفی جواب می‌دهند ولی قرائت نمی‌شود».

اظهارات عجیب مهدی طائب

مهدی طائب، رئیس قرارگاه عمار نیز در سخنرانی خود برای سپاهیان خراسان رضوی به‌شدت به مهدی هاشمی حمله کرد و گفت: «جرم مهدی هاشمی جهانی است و حتی ممکن است با بازجویی آن آمریکا یا ملکه انگلستان نیز مقتض شوند، پرونده این فرد واقعاً خبیث است». طائب در ادامه البته به نکته جالبی اشاره کرد که شاید علی‌رغم میل باطنی او، بهترین دفاعی باشد که از مهدی هاشمی صورت گرفته است چرا که طائب به صراحت از این می‌گوید که مسئولین قضایی مدرکی بر علیه مهدی هاشمی ندارند: «پرونده هاشمی سنگین‌تر از این حرف‌هاست منتهی چون این درد حرفه‌ای بوده است، ردی از خود باقی نگذاشته. مسئولین قضایی جرم را می‌دانند اما مدرک ندارند». به هر حال، پرونده مهدی هاشمی در حال رسیدگی در دادگاه است و او در قبال اتهاماتش به دفاع از خود می‌پردازد و این یعنی هیچ‌کس مصون از پاسخگویی نیست، حتی اگر فرزند یکی از بزرگان نظام یا معاون رئیس‌جمهور یا حتی خود رئیس دولت باشد. می‌شود دو طرف بارها و بارها به این اظهارنظرها و موضع‌گیری‌ها ادامه دهند و بر نظرات خود پافشاری کنند، اما مطمئناً دیری نخواهد پایید که با صدور رأی دادگاه در مورد این پرونده، زمان چنین بحث و جدلهایی به پایان می‌رسد و شاید روزی در آینده نه چندان دور، این ماجرا هم در میان سیل حوادث و اخبار مختلف کم‌رنگ و در نهایت فراموش شود.



پرونده مهدی هاشمی در حال رسیدگی در دادگاه است و او در قبال اتهاماتش به دفاع از خود می‌پردازد و این یعنی هیچ‌کس مصون از پاسخگویی نیست، حتی اگر فرزند یکی از بزرگان نظام یا معاون رئیس‌جمهور یا حتی خود رئیس دولت باشد.

مهدی هاشمی را با فاضل خداداد و امیرمنصور آریا مقایسه می‌کنند، حداقل انتظار حکم مشابه آنها را در مورد مهدی هاشمی دارند. باید به شکلی عمل شود تا از این پس، فرزندان مسئولین از یاد نبرند نباید در سایه نام پدرانشان تخلف کنند و جرم مرتکب شوند و همه ما به‌عنوان پدران مسئول نیز بدانیم که اگر فرزندانمان تخلف و جرمی مرتکب شدند، هر چقدر هم گردن کلفت باشیم در برابر قانون نمی‌توانیم مقاومت کنیم».

در بخشی از پاسخ مهدی هاشمی که در مجلس

خودش به مقامات عالی‌رتبه نظام، به زور و تحت فشار فراهم آمده است. رجایی هم انگیزه نطق احمد توکلی را حمله به آیت‌الله هاشمی رفسنجانی اعلام کرد و گفت:

«در شرایطی که قوه قضاییه تصمیم گرفته صرفاً آنچه را که قاضی دادگاه در خلال ۲۵ جلسه و پس از دفاعیات مهدی هاشمی و وکلای او به آن می‌رسد بدون رعایت هر ملاحظه و انتسابی مبنای رای قرار دهد، این نطق کاملاً سیاسی و بدون توجه به جزئیات و واقعیات پرونده در پوشش عدالتخواهی و یک‌طرفه و آکنده از اشتباهات عامدانه معنای دیگری پیدا می‌کند و آن اینکه احمد توکلی و طیف همفکران وی می‌خواهند با یک تیر مثلاً چند نشانه بزنند. یکی اینکه در آستانه انتخابات مجلس خبرگان نگران حضور آیت‌الله هاشمی در این انتخابات - و رای غالب مردم شریف تهران به وی- هستند و از بازگشت وی به مسند ریاست آن هراس دارند. دیگر اینکه با رشوه‌گیر خواندن فرزند این شخصیت و تنها یار بازمانده امام از دهه سی تاکنون، شخصیت ایشان را نزد جامعه مخدوش نمایند و نیز اینکه برای نجات از تبعات فضاخت خبری محکومیت رحیمی که به اردوگاه آنان منتسب است، قرینه‌ای پیدا کنند و چه قرینه‌ای بهتر از اینکه اعلام کنند مهدی هاشمی فرزند رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و رئیس احتمالی آینده مجلس خبرگان رهبری از استات اوایل ۲/۵ میلیون دلار گرفته است؟».

البته احمد توکلی این اظهارات رجایی را بدون جواب نگذاشت و با نوشتن نامه‌ای به نمایندگان مجلس، مستندات سخنرانی خود را از سایت‌های مختلف خارجی ارائه کرد.

حمله رسایی به مهدی هاشمی

در هر صورت نطق توکلی نخستین حمله به مهدی هاشمی و طرح پرونده او در مجلس نبود. پیش از آن نیز حمید رسایی، نماینده تهران در مجلس، اوایل دی‌ماه امسال طی سخنانی در صحن علنی مجلس درباره مهدی هاشمی گفت که البته هاشمی به آن پاسخ گفت و بخش‌هایی از جوابیه وی نیز در مجلس قرائت شد.

حمید رسایی گفته بود: «مردم وقتی جرایم





توافق نهایی هسته‌ای یک گام به پیش، دو گام به پس!

نزدیک به دو دهه از کارزار دیپلماتیک ایران و کشورهای غربی و در راس آنها آمریکا درباره مسائل هسته‌ای کشورمان گذشته است.

ماجرای هسته‌ای ایران تاکنون دوره‌های مختلف و تحولات گوناگونی را به خود دیده است. از تعامل و گفتگو گرفته تا رفع یکجانبه تعلیقات. از انتخابات دهم ریاست جمهوری و روی کار آمدن دولت تدبیر و امید به ریاست حسن روحانی به این سو، روند جدیدی در مذاکرات شکل گرفته است و دستگاه دیپلماسی کشور تلاش پیگیری را برای به ثمر رساندن گفتگوها بخرج داده است. در اوایل روی کار آمدن دولت با توجه به تلاش‌های صورت گرفته و رویکرد جدید مذاکرات که سطح شرکت کنندگان در گفتگوی مستقیم را تا حد وزیر امور خارجه بالا برده است، دنیا شاهد جدیت بیشتری در روند مذاکرات بود.

گردهمایی‌های متعدد وزرای امور خارجه یا معاونان آنان در نشست‌های متعدد و گمانه‌زنی‌های رنگارنگ رسانه‌های گوناگون در مورد امیدها و ناامیدی‌هایی که درباره رسیدن به یک توافق جامع بر سر مسائل هسته‌ای ایران وجود داشت، از جمله تحولاتی بود که در دو سال اخیر بارها تکرار شد. در این دو سال ضمن اینکه دو طرف مذاکره‌کننده بر پیشبرد و پیشرفت گفتگوها تاکید می‌کردند، تصریح داشتند که همچنان اختلافات اساسی بر سر موضوعات اصلی باقی مانده که باید در مذاکرات بعدی پیگیری شود.

در آخرین مرحله از مذاکرات از سوی طرف‌های ایرانی و غربی تصریح شد که اگر قرار است توافقی در مورد فعالیت هسته‌ای ایران صورت بگیرد، یک توافق دو مرحله خواهد بود که در مرحله اول روی کلیات توافق صورت می‌گیرد تا در مرحله بعدی

روی جزئیات به توافق برسند. طرح جدید از همان ابتدا بحث‌هایی را میان موافقان و مخالفان برانگیخت. برخی از موافقان معتقد بودند که با توجه به سنگین بودن فضای مذاکرات و گره‌هایی که سخت باز می‌شود، شاید دومرحله‌ای کردن توافق، مناسب‌ترین راه برای گشوده گره‌ها باشد. در نقطه مقابل گروهی دیگر بر این باور بودند که انتخاب این راهکار نه تنها راه حل درستی نیست بلکه به کلاف سردرگمی می‌ماند که شرایط را برای تفسیرها و برداشتهای گوناگونی که مضر به حال ایران است، برای طرف غربی فراهم می‌آورد و با توجه به سابقه‌ای که تاکنون از غربی‌ها شاهد بودیم این گونه توافق کردن همواره به ضرر ایران تمام می‌شود.

بحث و بررسی پیرامون این تصمیم‌گیری یکی از موضوعات مهم فضای رسانه‌ای کشور بود تا

اعلام کرد که اگر تا اوایل فروردین ماه روی ساختار توافق هسته‌ای دیدگاه مشترک بین دو طرف به وجود نیاید، به معنای این است که بحث‌های فنی تا اوایل تیرماه ۹۴ نیز به نتیجه نخواهد رسید لذا لزومی به ادامه مذاکرات فنی مشاهده نمی‌شود. او باما هم اعلام کرد که بر سر مسائل فنی به اندازه کافی مذاکره شده است و در این زمینه دیگر نیازی به مذاکره نیست و تنها اراده سیاسی برای نهایی کردن مذاکرات مورد نیاز است. البته به عادت همیشگی، او باما تکرار کرد که این جمهوری اسلامی است که باید این اراده سیاسی را از خود نشان بدهد.

در مقابل رهبری و ریاست جمهوری ایران در پاسخ به مقامات آمریکایی تأکید کردند که جمهوری اسلامی هر گونه انعطاف مورد نیاز برای به ثمر نشستن مذاکرات را از خود نشان داده و اگر کشوری باید تصمیم سیاسی خود برای رسیدن به توافق را بگیرد، همان دولت آمریکا و کشورهای غربی هستند که با زیاده‌خواهی خود مانع رسیدن به توافق می‌شوند.

فضای سیاسی ایجاد شده و پیام‌هایی که مستقیم و غیرمستقیم دو طرف برای یکدیگر می‌فرستند نشان می‌دهد که دو طرف به کفایت مذاکرات رسیده‌اند و اکنون زمان آن است که تصمیم خود را بگیرند. برخی معتقدند که این اظهارات نشان می‌دهد بن‌بست زیادی میان دو طرف وجود دارد که امیدی به حل آن نمی‌رود و لذا هم ایران و هم آمریکا تداوم مذاکره را بدون نتیجه ارزیابی می‌کنند اما در عین حال نمی‌خواهند مسئولیت شکست احتمالی مذاکرات را بر عهده بگیرند و به همین دلیل با این پیام‌های صریح و روشن که از سوی رهبران دو کشور اعلام می‌شود، درصددند افکار عمومی جهانیان از جمله مردم کشورشان را با خود همراه کنند.

از سوی دیگر برخی از تحلیل‌گران معتقدند که توافقات ایجاد شده میان ایران و آمریکا در مذاکرات هسته‌ای جدی است و هر دو طرف هم به این توافقات نیاز دارند ولی برای هر کدام از طرفین مهم است که آخرین تلاش‌های خودش را برای کسب منافع بیشتر برای خود صورت دهد و این گونه اظهارات خاص از سوی رهبران دو طرف برای این منظور صورت می‌گیرد.

در هر صورت به نظر می‌رسد ایران و آمریکا برای رساندن مذاکره هسته‌ای به نتیجه مرضی‌الطرفین ادامه مذاکرات را دیگر مفید نمی‌دانند. در عین حال تصمیم جمهوری اسلامی این است که توافق نهایی باید در یک مرحله صورت بگیرد یعنی در یک جلسه قراردادی میان طرفین امضا شود که هم شامل کلیات و هم شامل جزئیات باشد. این امر احتمال تمدید مذاکرات را بسیار کم کرده است. آیا می‌توان گفت که فروردین ماه ۹۴ زمان پایان مذاکرات هسته‌ای است؟ آیا ایران و کشورهای عضو ۱+۵ به توافق می‌رسند؟ آیا می‌توان شاهد انعقاد توافقی بود که تعبیر برد-برد درباره آن صادق باشد؟ امیدواریم چنین شود اما اگر چنین نشود برای ملت ایران تردید وجود ندارد که این زیاده‌خواهی‌های آمریکا و غرب است که موجب شکست مذاکرات شده است.

کردن مواضع برای اتخاذ یک تصمیم قطعی بین ایران و غرب است تا علاوه بر اینکه حرکت قطار فعالیت هسته‌ای البته با در نظر گرفتن محدودیت‌هایی باز نمی‌ایستد، چرخ فعالیت‌های اقتصادی نیز با کم کردن یا از بین بردن تحریم‌ها با سرعت بیشتری بچرخد. کسانی که به راه حل دوم اعتقاد دارند مدعی هستند در پیش گرفتن چنین شیوه‌ای ابرهای تیره ابهام‌آمیز را از سپهر روابط بین‌المللی خواهد کاست و هزینه دشمنی علیه کشورمان بالا خواهد رفت و بسیاری از مشکلات اقتصادی کشور نیز حل خواهد شد.

آنچه که در بیان رهبر انقلاب در مورد مسائل هسته‌ای از ابتدا تا کنون صراحت دارد تأکید بر این نکته است که اگر چه نسبت به طرف غربی بویژه آمریکایی‌ها وجود دارد اما مذاکره و گفتگو را می‌توان برای آگاهی بخشی به افکار عمومی در سطح جهان به عنوان رویکرد مدنظر داشت تا اینکه ثابت



برخی بر این باورند که هم ایران و هم آمریکا تداوم مذاکره را بدون نتیجه ارزیابی می‌کنند اما در عین حال نمی‌خواهند مسئولیت شکست احتمالی مذاکرات را بر عهده بگیرند و به همین دلیل با این پیام‌های صریح و روشن که از سوی رهبران دو کشور اعلام می‌شود، درصددند افکار عمومی جهانیان از جمله مردم کشورشان را با خود همراه کنند.

شود ایران تاکنون کاری فراتر از قواعد بین‌المللی در مورد موضوعات هسته‌ای انجام نداد و این تهمت که ایران در پی دستیابی به بمب اتمی است، از اساس بی‌پایه و اعتبار است چون مجهز شدن کشورمان به این سلاح به لحاظ فقهی ممنوع است. ایشان ضمن تمجید از عملکرد تیم هسته‌ای و تأکید بر این نکته که در این مذاکره منافع ایران به هیچ وجه نباید نادیده گرفته شود، خواستار شفافیت در عرصه تصمیم‌گیری و رسیدن به مرحله‌ای که یک توافق خوب صورت بگیرد، شدند.

گاهی به مجموع مذاکرات صورت گرفته از سوی طرفین ایرانی و غربی نشان می‌دهد که علاوه بر ایران، طرف غربی هم برغم زیاده‌خواهی، در مورد اصل مذاکره به اشباع رسیده و ادامه مذاکره را به مدت نامعلوم غیرقابل قبول تلقی می‌کند. در خبرها آمده بود جان کری، وزیر امور خارجه آمریکا هم

اینکه مقام معظم رهبری در ۱۹ بهمن در دیدار با کارکنان و فرماندهان نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، بخش‌های مهمی از صحبت‌های‌شان را به این موضوع اختصاص دادند.

ایشان در این باره گفتند: «اگر توافقی انجام شود، باید در یک مرحله و در بردارنده کلیات و جزئیات، با یکدیگر باشد ... مفاد این قرارداد نیز باید روشن، واضح و غیر قابل تفسیر و تأویل باشد و مفاد توافق نباید به گونه‌ای باشد که طرف مقابل که عادت به چانه‌زنی دارد، در قضایای مختلف بهانه‌جویی کند». این اظهار نظر صریح در حالی صورت گرفت که گمانه‌زنی‌هایی در مورد موفقیت مذاکرات هسته‌ای در فضایی از امیدها و ناامیدی‌ها مطرح بود.

برخی از منتقدان مذاکرات از ابتدای روی کارآمدن دولت روحانی و هدایت تیم مذاکره کننده از سوی محمود جواد ظریف تاکنون، بارها و بارها در سخنرانی و ارائه مقالات خود نارضایتی خود را از شیوه‌ای که مذاکره‌کنندگان ایرانی در پیش گرفتند، اعلام کرده و به صراحت گفتند که طرف ایرانی گام به گام در مقابل غربی‌ها در حال عقب‌نشینی است و این نوع گفتگوها اساساً بر اساس رعایت عزت نیست و باید ادبیات ایرانی‌ها در این مذاکره تغییرات کلی پیدا کند. از نظر آنان غربی‌ها روزه‌روز فزون‌خواه‌تر شده‌اند و نه تنها در طی این مدت برغم همه وعده‌های داده شده، روی خوشی نسبت به کاهش تحریم‌های ایران نشان ندادند بلکه تحریم‌های تازه‌ای را هم اعمال کردند. این در حالی است که ایران علاوه بر عقب‌نشینی از تلاش‌های هسته‌ای خود بارها راستی‌آزمایی خود را به منصفه امتحان گذاشته و در بیانیه‌های رسمی نهادهای بین‌المللی هم ادعای ایران به اثبات رسیده است.

در مقابل برخی دیگر معتقدند حل مناقشه هسته‌ای و تبعات درازمدت آن به لحاظ اقتصادی و سیاسی برای کشورمان، شاید یکی از مهمترین پدیده‌های دستگاه دیپلماسی کشور است. از این رو، برای رویارویی با این معضل دو راه بیشتر در پیش رو نداریم:

راه اول اصرار و ابرام ایران بر حقوق هسته‌ای است به این معنا که پیشرفت هسته‌ای در ایران حد و مرزی ندارد و اگر هم گفتگویی می‌خواهد صورت بگیرد اساساً محور آن نباید در مورد میزان و محدوده غنی‌سازی باشد. ایران باید در این مسیر ثابت قدم باشد و از تهدیدها و تحریم‌ها نترسد و ذره‌ای کوتاه آمدن در برابر چنین خواسته‌ای به معنی عقب‌نشینی و تحقیر عزت و غیرت ایرانی تلقی می‌شود. کسانی که این راه حل را پیشنهاد می‌دهند معتقدند تحریم‌های احتمالی غرب علیه چنین تصمیمی از سوی ایران فرقی با گذشته ندارد. کشورمان از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی همواره مورد تهدید خارجی بود و چه در بعد سیاسی و چه در بعد اقتصادی سال‌ها آن را تجربه کردیم و با اقتصاد مقاومتی و توجه به نخبان داخلی و تکیه بر نیروهای وطنی می‌توان حربه تحریم‌ها را ناکارآمد کرد.

راه دوم هم استفاده از شیوه گفتگو و نزدیک

به بهانه محکومیت عباس سلیمی نمین
به خاطر اعلام مواضع سیاسی

انتقاد می کنم پس هستم!



نبود. از نقدهای مشهور سلیمی نمین، نقدهایی است که به جریان انحرافی کرده است. وی همچنین نامه‌های متعددی به سران و مسئولان نظام، از جمله هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی نوشته و البته برخی از آنها علناً منتشر نشده است.

به نظر می‌رسد شعار مبارزه با فساد را سرلوحه انتقادهایش قرار داده و به آن نه فقط به عنوان یک شعار تبلیغاتی سیاسی، که به مثابه امری می‌نگرد که به تحقق و انجام آن اعتقاد جدی دارد اما جالب اینجاست که تیغ انتقاد وی بیشتر علیه اصلاح طلبان به کار می‌افتد و در اصولگرایان تنها متوجه افراد و طیف خاصی می‌شود.

از انتقادهای و نوشته‌های وی براحتی می‌توان دریافت تعارض شدیدی با هاشمی رفسنجانی و حامیان وی دارد و منتقد سرسخت و جدی جاسبی و عملکرد وی در دانشگاه آزاد است. در ابتدای دولت احمدی‌نژاد از حامیان وی بود و وی را پرکار، ساده‌زیست و دلسوز می‌دانست ولی بتدریج به صف مخالفانش پیوست و او را دلیل عقب‌گرد جامعه، سوءاستفاده از مردم و بروز قانون‌گریزی دانست و فردی خودسر خواند.

در سال ۱۳۹۰ در مناظرات شرکت کرد و این بحث را مطرح کرد که «اگر انتقادی به اصولگرایان باشد این است که در برابر بی‌قانونی‌های احمدی‌نژاد سکوت کردند و بتدریج او را دچار توهم کردند...» و

سلیمی نمین و مسعود رضایی (همکار وی) در این دفتر منتشر شده است. از دیگر آثار این مؤسسه می‌توان به بولتن‌های نقد و بررسی کتاب‌های تاریخی اشاره کرد که مجموعه بولتن‌های نقد خاطرات هاشمی رفسنجانی از آن جمله است.

تصمیم‌گیری درباره اینکه سلیمی نمین دقیقاً به چه طیفی گرایش دارد، خیلی آسان نیست اما به طور قطع می‌توان گفت به اصلاح طلبان هیچ گرایشی ندارد. شاید بتوان او را اصولگرا دانست اما گاه اصولگرایان نیز وی را در دایره خود جای نمی‌دهند. برای مثال در پی انتشار نامه‌ای از وی به احمدی‌نژاد در مرداد ۸۹ درباره رحیم‌مشایی، سایت بولتن نیز در مطلبی انتقادی علیه وی نوشت: «مشخص نیست جایگاه آقای سلیمی نمین در صحنه تئوریک کشور کجاست؟ منتقد تاریخ است؟ مورخ است؟ عدالت‌جوی مسائل دانشگاه و پیش‌قراول انتقاد از دانشگاه آزاد است؟ دوستدار شدید انتقاد از مشایی است؟ فرد اجرایی است؟ فرد علمی است؟ فرد امنیتی است؟ اینکه چه ماهیتی بر خود مسلم کرده و بر پایه آن در هر موضوعی وارد می‌شود، جای تأمل بسیار دارد».

ورای همه اینها شاید بتوان گفت، سلیمی نمین از پژوهشگران و روزنامه‌نگاران اصول‌گرای شناخته‌شده‌ای است که تاکنون ثابت کرده نقدهایش به‌هیچ وجه برای کسب مقام و منصب

عباس سلیمی نمین سیزده سال مدیرمسئول کیهان هوایی و چند سالی هم مدیر روزنامه تهران‌تایمز بود و اکنون سال‌هاست رئیس دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران است. وی قبل از انقلاب برای تحصیل به انگلیس رفت. در آنجا در قالب عضویت در شورای مرکزی اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا به فعالیت سیاسی پرداخت و هنگام پیروزی انقلاب به تهران بازگشت.

در سال ۵۸ برای ادامه تحصیل دوباره به انگلیس بازگشت، اما پس از چند ماه هنگام تظاهرات در مقابل سفارت آمریکا در لندن به منظور حمایت از دانشجویانی که سفارت آمریکا در تهران را تسخیر کرده بودند، به همراه ۶۸ دانشجوی دیگر - از جمله عماد افروغ - دستگیر و پس از تحمل دو ماه زندان از انگلیس اخراج شد.

پس از بازگشت به ایران، در دفتر سیاسی سپاه مشغول به کار در مجله «رویداد» شد و از همان‌جا کار روزنامه‌نگاری را آغاز کرد تا سال ۱۳۸۰ که از عرصه حرفه‌ای مطبوعات فاصله گرفت و بیشتر وقت خود را به حوزه تاریخ ایران اختصاص داد. مؤسسه‌ای فرهنگی به نام دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران تأسیس کرد و مشغول تحقیق و نگارش شد.

«ورای نموده‌ها و نمادها»، «مرصاد»، پایانی بر دو ادعا»، «قتلگاه رکس»، «نگاهی به درون» و «پاسداشت حقیقت» از آثاری است که توسط عباس

است. اظهارات دیگر روحانی نیز نشان می‌دهد ما با شخصیت مستقلی مواجه هستیم. و اینکه گفته می‌شود آقای روحانی اصولگراست، باید گفت در دسته‌بندی‌های سیاسی ایشان اصولگرا محسوب نمی‌شود.

سلیمی‌نمین، تشبیه حسن روحانی به بازرگان توسط اصلاح‌طلبان را یک بازی سیاسی می‌داند و معتقد است: این شبیه‌سازی یک ضعف برای روحانی محسوب می‌شود و این یک بازی سیاسی است تا به رئیس‌جمهور خط و جهت دهند تا عاقبتی همچون مصدق پیدا کند. سلیمی‌نمین با تأکید بر اینکه مشی بازرگان توسط امام(ره)، مردم و دانشجویان طرد شد، گفت: خط مشی‌ای که توسط امام نفی شد و عاقبت از دایره انقلاب کنار گذاشته شد، اصلاح‌طلبان می‌خواهند همین سرنوشت را برای روحانی رقم بزنند.

سلیمی‌نمین با اشاره به تأکید رئیس‌جمهور بر مشی اعتدال می‌گوید: اعتدال مشی‌ای است که تاکنون سیاست‌ورزان کشور ما نتوانسته‌اند الگویی از آن ارائه دهند و در عملکردهایشان دچار افراط یا تفریط شده‌اند. باید توجه داشت که میانه‌روی، شیوه و روش است، نه مشی سیاسی. انتخاب روش میانه‌روی، یعنی وجه اشتراکی با جریان اصولگرا و گفتمان اصلاح‌طلبی. لذا اگر اصولگرایی درست تبیین نشود، احتمال دارد آقای روحانی بتواند بخش قابل‌توجهی از اصولگرایان را به خود ملحق کند و اصولگرایان را تجزیه کند. این امر در صورتی که مبانی اصولگرایی تعریف نشود، تحقق می‌یابد.

اکنون سلیمی‌نمین که دهه ششم زندگی خود را سپری می‌کند، در مؤسسه خود مشغول تاریخ‌نگاری تاریخ معاصر ایران است؛ امری که با شیوه خاص وی انتقادهای بسیاری را نیز برانگیخته است. انتقادی که بسیاری بر کار تاریخ‌نگاری وی وارد دانسته‌اند این است که در تاریخ‌نویسی نیز مانند تحلیل و انتقاد سیاسی سبک خاص خود را دارد؛ یعنی بر اساس مواضع سیاسی امروز، تاریخ دیروز را به شیوه مورد دلخواه و پسند خود می‌نویسد.

سلیمی‌نمین را باید مرد مناظرات جنجالی نیز دانست. از جمله مناظره با زیباکلام با موضوع خواسته‌های مردم از رئیس‌جمهور آینده که به بحث درباره حضور هاشمی‌رفسنجانی، خاتمی و مشایی در انتخابات کشید، مناظره با عبدی در روز دانشجوی که آن هم جنجالی شد و مناظره با کواکبیان درباره نه دی که در آن احمدی‌نژاد را مقصر فتنه دانست.

هنر فضا سازی رسانه‌ای و موج‌سازی هم باید به هنرهای ایشان اضافه شود که یکی از آنها جمع‌آوری امضا به نفع این و آن و از جمله در حمایت از خودش است. برای نمونه، اخیراً نامه‌ای با امضای ۲۷۷ نفر از اهالی رسانه در حمایت و خطاب به وی نوشته شد که بی‌تردید حاصل رنجامه‌ای بود که او خطاب به اهالی رسانه منتشر کرده بود. امضاکنندگان آن نامه سرگشاده از وی خواستند تقاضای تجدیدنظرخواهی کند و تأکید کردند یقین داریم دستگاه قضا حکم محکومیت او را اصلاح خواهد کرد.

توجه نکردن به آن است.

موضع‌گیری وی در ماجرای پرداخت پول از سوی رحیمی به ۱۷۰ کاندیدای مجلس، و نقد جریان اصولگرایی به‌عنوان حامی دولت هشتم و نهم بسیار جالب است. آنجا که می‌گوید: «قطعاً جریان حامی یک دولت در برابر آن مسئول است، اما حدیث تلخ دادن پول از دولت هاشمی شروع شد که مرعشی، رئیس‌دفتر ایشان همین کار را شروع کرد و ما در کیهان‌هوایی هم درباره‌اش نوشتیم. این یک مسئله تاریخی است که دولت‌ها همواره تمایلی به نظارت ندارند. همه دولت‌ها تلاش داشته و دارند که با توزیع پول، نمایندگان را وامدار خود کنند. اینکه مجلس کنونی جلو برخی تخلفات دولت یازدهم را می‌گیرد، به‌نفع خود دولت است. متأسفانه احمدی‌نژاد به کمک افرادی مانند رحیمی تلاش کرد در نمایندگان تأثیر بگذارد. چون نظر نمایندگان سالم را باید از طریق ارتباطات فکری و برقراری یک دیالوگ جلب کرد، نه با پول. اما آدم‌هایی که شخصیت‌های استواری ندارند را با وجه کمی می‌توان به خدمت درآورد.» و تنها با متهم کردن افراد و دولت‌های دیگر به همین اندک بسنده می‌کند.

شهریور سال گذشته ضمن آسیب‌شناسی فضای سیاسی کشور با اشاره به نتیجه انتخابات گفت: «برخی هیچ شأنی برای آقای روحانی قائل نیستند و می‌گویند وی تابعی از هاشمی‌رفسنجانی است؛ درحالی‌که چنین تحلیلی درست نیست. آقای روحانی برای خودش شأن و شخصیتی دارد؛ اگر چه با هاشمی‌رفسنجانی قربت‌هایی هم دارد. افرادی که چنین تحلیلی دارند، دوران حسن روحانی را یک دوران گذار چهارساله می‌دانند که منتهی به بازگشت جریان هاشمی یا جریان اصلاح‌طلب خواهد شد». سلیمی‌نمین در همین زمینه افزود: تعبیر روحانی در مورد آقای هاشمی در اولین دیدارشان مبنی بر اینکه «ما از مشورت‌های آقای هاشمی استفاده می‌کنیم» نه رهنمودها، نشان‌دهنده این امر



سلیمی‌نمین: اتهام من توهین بود، درحالی‌که نه به رئیس‌جمهور توهینی کردم و نه به جاسبی. اصلاً در ادبیات سیاسی من توهین نیست و اصولاً اعتقادی به تندى در عرصه قلم ندارم. اعتقاد دارم باید صراحت داشته باشیم... فارغ از گرایشات سیاسی مطرح، نه تنها درباره جرایم مطبوعاتی، بلکه در مورد متهمان سیاسی هم همواره معتقدم که باید هیئت‌منصفه داشته باشیم.

اکنون همان اظهارات برای وی درس‌ساز شده‌اند. اکنون وی به دلیل ایراد سخنان انتقادی علیه محمود احمدی‌نژاد «در ایام خانه‌نشینی» و عبدالله جاسبی، رئیس سابق دانشگاه آزاد اسلامی، به شش ماه حبس تعزیری و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شده است؛ رخدادی کم‌نظیر در اردوگاه اصولگرایی. همچنین با شکایت دادستانی تهران و به دلیل بیان سخنانی علیه قوه قضاییه و نظام به ۴ میلیون تومان جزای نقدی محکوم شده است.

سلیمی‌نمین گفته است: «از دلایلی که احمدی‌نژاد دچار توهم شد فقط این نبود که به دلیل تملق اطرافیان به اینجا کشانده شود، او هرگز احیاکننده انقلاب نبود». وی همچنین دانشگاه آزاد را منتهم کرده که «رشوذهی را در نظام جمهوری اسلامی نهادینه کرده است». وی در سخنان خود تأکید کرده بود آقای جاسبی قطعاً می‌رود، اما دغدغه‌ای که وجود دارد این است که آیا «مکانیزم فساد پشت صحنه دانشگاه آزاد» به همراه رفتن جاسبی تمام می‌شود؟

اکنون وی در مصاحبه‌ای با شرق گفته: «اتهام من توهین بود، درحالی‌که نه به رئیس‌جمهور توهینی کردم و نه به جاسبی. اصلاً در ادبیات سیاسی من توهین نیست و اصولاً اعتقادی به تندى در عرصه قلم ندارم. اعتقاد دارم باید صراحت داشته باشیم». در همین مصاحبه وی مشکل اساسی را عدم تخصص قضات و بازپرس‌ها در حوزه‌های مختلف و فقدان هیئت‌منصفه دانست؛ خواسته‌ای که پیش‌تر از سوی اصلاح‌طلبان مطرح شده بود و هیچ‌گاه روزنامه‌نگاران اصولگرا به لزوم حضور هیئت‌منصفه در دادگاه فکر هم نمی‌کردند، بویژه که کمتر سروکارشان به دادگاه می‌افتاد و شاید تصور می‌کردند این مشکل روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب است. اما اکنون سلیمی‌نمین که خود دچار مشکل است، می‌گوید: «فارغ از گرایشات سیاسی مطرح، نه تنها درباره جرایم مطبوعاتی، بلکه در مورد متهمان سیاسی هم همواره معتقدم که باید هیئت‌منصفه داشته باشیم. حتی وقتی رئیس انجمن روزنامه‌نگاران مسلمان هم بودم، بصراحت دیدگاه خود را در این باره مطرح کردم».

سلیمی‌نمین با انتشار نامه‌ای با اشاره به برگزاری دادگاه خود در تاریخ ۲۴ دی ماه نوشت: «بنده اعتراض کتبی‌ام به این روند را نیز با این مضمون ارائه دادم که با توجه به بی‌اطلاعی از مفاد برخی موارد مطرح‌شده در کیفرخواست، قادر نیستم در مقام دفاع از خود برآیم».

اکنون شاید برخلاف گذشته تیغ انتقادهای وی بیشتر متوجه جناح اصولگراست، البته نه چندان برنده. چنان‌که در نامه‌ای که بعد از اعلام حکم محکومیتش برای رسانه‌ها ارسال کرد، نوشت: «اگر باز هم خدای بزرگ لیاقت دهد، رسالت از گذشته ضرورت ابطال مدارک رابطه‌ای مسئولانی چون آقای مرتضوی و هکذا ضرورت محاکمه آغازگران چنین دادوستدهای مخدوش‌کننده نظام سلامت اداری کشور را مطرح خواهم ساخت». هر چند ورود او به مجاری مرتضوی کمی دیر هنگام است، اما بهتر از



تصویب چند اصل مهم از سیاست‌های کلی انتخابات در مجمع تشخیص مصلحت نظام

اواخر بهمن‌ماه مجمع تشخیص مصلحت نظام در ادامه تدوین سیاست‌های کلی انتخابات، بندهای دیگری از این سیاست‌ها را که بر مواردی مهم و حساس تأکید دارد، تصویب کرد:

۱۰ - تسهیل و ارتقای سطح مشارکت احزاب و شکل‌های سیاسی قانونی در انتخابات
۱۱ - پاسداری از آزادی و سلامت انتخابات و حق انتخاب آزادانه افراد و صیانت از آراء مردم به عنوان حق الناس در قانونگذاری و رعایت کامل بی‌طرفی در نظارت و اجرا
۱۲ - زمینه‌سازی مناسب در انتخاب داوطلبان مسئولیت‌های ریاست جمهوری، نمایندگی مجلس و شوراهای اسلامی در تراز شایسته جمهوری اسلامی ایران و دارای ویژگی‌هایی متناسب با جایگاه‌های مربوطه.

شاید هر یک از این اصول در نگاه اول تکراری و کلی به‌نظر بیاید، اما آنچه این موارد را متفاوت می‌کند، اهدافی است که در توضیح هر یک از این سه مورد آمده است، اهدافی که بر اساس متن مصوبه مجمع، باید در سایه اجرای این سه بند محقق گردد. برای مثال، بند دهم این مصوبه باید منجر به «حمایت از تشکیل اجتماعات و همایش‌های انتخاباتی و استفاده مناسب و عادلانه از امکانات دولتی و عمومی در تبلیغات توسط احزاب» گردد. همین چند ماه پیش بود که رؤسای قوه مجریه و مقننه هر یک در سخنانی جداگانه به مواهبی که تحزب می‌تواند برای کشور در پی داشته باشد، اشاره کردند. بنابر این شاید بتوان تصور کرد که این مصوبه مجمع گام مهمی در راستای تحقق این امر در کشور باشد. البته باید تأکید کرد که هم قانون اساسی و هم قوانین موضوعه کشور، احزاب و تشکلهای را به رسمیت شناخته است و تشکلهای زیادی در کشور حضور دارند و در انتخابات مختلف نیز فعال هستند اما علی‌رغم این هنوز هم نگاهی مبتنی بر کار جمعی سیاسی نه در افکار عمومی و نه حتی در ذهن نخبگان کشور نهادینه نشده است. اصلی‌ترین شاهد این مدعا نیز گفته‌های گروهی

خاص از سیاسیون کشور مبنی بر نفی نگاه حزبی و تشکیلاتی است، به‌گونه‌ای که شاید بتوان گفت در نگاه این افراد و همین‌طور بخش‌هایی از جامعه، عدم عضویت چهره‌های سیاسی در احزاب برای آنان نوعی فضیلت محسوب می‌شود. حال آنکه تجربه جوامع توسعه‌یافته نشان می‌دهد که وجود تحزب در بسیاری از این کشورها باعث بالارفتن کیفیت مشارکت مردم در امور شده است.

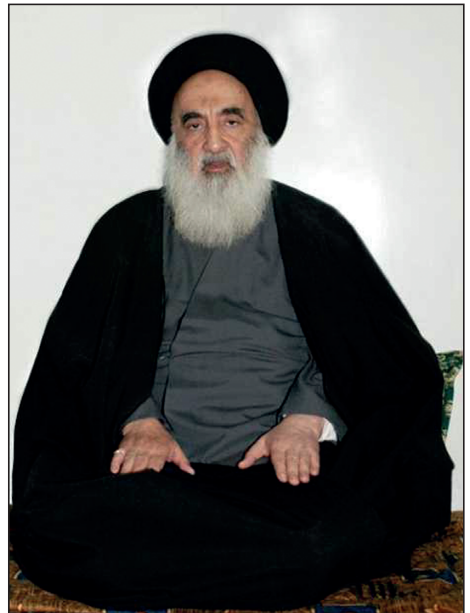
مهمترین نکته‌های این مصوبه اما در بند ۱۲ آن نهفته است، چرا که اهداف این بند بر نقاط حساسی دست می‌گذارد. «تعیین دقیق معیارها و شاخص‌ها، برای احراز شرایط عمومی و اختصاصی داوطلبان با تأکید بر تعهد به اسلام، انقلاب، نظام اسلامی و قانون اساسی به‌ویژه التزام به ولایت فقیه، سلامت اخلاقی، اقتصادی و کارآمدی‌های متناسب با مسئولیت‌های مربوطه» و «منوعیت ورود افراد نیروهای مسلح اعم از ارتش، سپاه، نیروی انتظامی و دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی و سازمان بسیج در دسته‌بندی‌های سیاسی و جناحی در انتخابات و جانب‌داری از داوطلبان خاص» دو هدف مهمی است که در توضیح بند دوازده آمده است. دو هدفی که همواره محل اختلاف جریانات و نیروهای سیاسی بوده و گاه باعث ایجاد شائبه در اذهان عمومی شده است. بنابر این ورود مجمع تشخیص مصلحت نظام به این موضوعات به‌نوعی نشان‌دهنده وجود این دغدغه در میان مسئولین برای رفع این شبهات است، کما اینکه اساساً آغاز روند بررسی این سیاست‌ها در مجمع تشخیص نیز در پی بروز پاره‌ای مسائل ناخوشایند در انتخابات مجلس هشتم بود. در اردیبهشت‌ماه سال ۸۷، یعنی در حد فاصل دور اول و دوم انتخابات مجلس هشتم، مصطفی پورمحمدی که وزیر کشور وقت و مسئول برگزاری انتخابات بود، در نامه‌ای به مقام معظم رهبری نوشت که: «ادامه روند فعلی انتخابات، متناسب با شاکله نظام جمهوری اسلامی ایران و تراز شهروندان عزیز و سرفراز نیست و از طرفی همه ظرفیت‌ها و امکانات مادی و معنوی آماده تحویل است، لذا از

باب ضرورت برای حل بسیاری از معضلات در حوزه انتخابات که حکم «هوا» برای فضای سیاسی کشور را دارد، مهم‌ترین محورها را جهت بازنگری و اتخاذ تصمیمات راهبردی، تقدیم می‌دارم». این نامه که خیلی‌ها آن را یکی از دلایل برکناری پورمحمدی در آستانه دور دوم انتخابات مجلس هشتم می‌دانند، مورد توجه مقام معظم رهبری قرار گرفت و ایشان نیز آن را به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع دادند. از همان زمان مطالعه برای تدوین سیاست‌های کلی انتخابات در کمیسیون‌های مختلف مجمع آغاز شد. آیت‌الله هاشمی رئیس مجمع تشخیص نتیجه بررسی‌های مجمع را در قالب نامه‌ای برای مقام معظم رهبری بیان کرد. بازنگری در قوانین انتخابات به همراه ثبات نسبی آنها از جمله سن رأی‌دهندگان، تعیین زمان ثابت انتخابات و حل معضلات قانونی آن، ساماندهی و یکسان‌سازی نحوه اجرا و نظارت در تمام انتخابات، تعیین حدود نظارت و جلوگیری از متغیرهای متفاوت، تعیین تکلیف روشن و کامل و استفاده از روش‌های جدید انتخابات در محتوا و شکل، ساماندهی و ثبات در نظام تشخیص صلاحیت نامزدها و سایر موارد اجرایی انتخابات و نظارت از قبیل نحوه ابطال و نحوه توقف و شمارش آرا با هدف دقت در شمارش و چگونگی اعلام آرا، از مواردی بود که در نامه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به آن اشاره شده بود.

پس از این مرحله بود که تدوین سیاست‌های کلی انتخابات به مجمع واگذار شد و کمیسیون‌ها کار دقیقی را روی آن آغاز کردند تا سرانجام در آذرماه گذشته کلیات آن به تصویب رسید. حال و در فاصله یک سال مانده به انتخابات مجلس دهم، مجمع تشخیص مصلحت نظام وارد بررسی جزئیاتی شده است که بر حساسیت موضوع می‌افزاید. بی‌شک این حساسیت با نزدیک شدن به انتخابات در ماه‌های آینده بیشتر و بیشتر می‌شود، چرا که همواره و در هر موضوعی، دور شدن از کلی‌گویی و زیر ذره‌بین بردن جزئیات می‌تواند توجهات را به خود معطوف کند.

توصیه‌های مرجعیت شیعه

اخلاق در مقابل جنایت



هستند تعرضی بشود، بلکه مسلمانان باید بر آنها همانند خانواده خویش غیور باشند». ایشان حتی از این فراتر رفته و تعرض به غیرمسلمانان در پناه اسلام را عین خیانت می‌دانند: «آنها در پناه امان مسلمانان هستند و هر کس به آنها تعرض کند خیانتکار است و خیانت از زشت‌ترین اعمال در قضاوت و فطرت و دین خداوند سبحان است». نکته دیگر، حساسیت فراوان ایشان بر روی اموال دشمنان است، به گونه‌ای که تصرف اموالی جز اموال لشکر دشمن را جایز نمی‌دانند و حتی معتقدند آن دسته از اموالی که در اردوگاه دشمن است ولی از اموال شخصی یکی از آنان است، نباید تصرف شوند!

در بندهای متعدد این بیانیه علاوه بر دعوت به دقت نظر و یقین یافتن از گناهکار بودن اشخاص پیش از کشتن آنها، بر عدم کشتن آنها به شکل‌های حرام تأکید شده است. برای مثال ایشان به صراحت رزمندگان را از بریدن اعضا و جوارح دشمن منع می‌کنند و برای تأکید بر آن، به فرازی از نامه حضرت امیر(ع) به مالک اشتر اشاره می‌کنند: «از ریختن خون‌ها و ریختن آن به غیر از راه حلال بر حذر باش که هیچ چیز همانند این کار عذابی سخت و پیامدهای دشوار نخواهد داشت و موجب قطع نعمت و رسیدن اجل نخواهد شد».

لازم به گفتن نیست که آیت‌الله سیستانی رزمندگان را به حفظ آداب و اخلاق در مقابل دشمنی دعوت می‌کند که شاید تاریخ بشر نمونه جنایاتش را به خود ندیده باشد. جنایات گوناگونی که داعش نه تنها از انجام آن ابایی ندارد که حتی از انجام آنها به مثابه تاکتیکی برای ایجاد ارباب در دل اهالی منطقه استفاده می‌کند. از همین مورد اخیر خلیان سنی مذهب اردنی و سوزاندن وحشیانه او، تا به بردگی بردن زنان، از بریدن سر خبرنگاران خارجی تا گردن زدن دسته‌جمعی مردان مناطق تصرف شده و بازی با سر بریده آنان، همه مواردی هستند که شاید جنایتکاران داستان‌های اسطوره‌ای نیز از انجام آن حذر می‌کردند، اما داعش هر روزه مرتکب آن می‌شود. همین موضوع است که توصیه‌های آیت‌الله سیستانی را از اهمیتی صدچندان برخوردار می‌کند تا در شرایطی که هم‌زمان با جنایات داعش، گروهی مغرض به ترویج اسلام‌هراسی در جهان می‌پردازند، نوای اسلام رحمانی در جهان طنین‌انداز شود.

تا نسبت به گناهکار بودن شخصی به حجت شرعی نرسیدند، از کشتن آن بپرهیزند. این توصیه شاید در شرایط معمولی، عادی به نظر برسد، اما اینکه یک رزمنده حتی در میدان جنگ هم نباید به صرف حضور شخصی در سوی مقابل او را گناهکار شمرده و جان او را بگیرد، اهمیت می‌یابد. در واقع ایشان با ذکر روایات بسیار از سیره حضرت امیر(ع) می‌گویند که ضرورت رعایت اخلاق و آداب جهاد را بر رزمندگان روشن سازند. حساسیت ایشان در این مورد به گونه‌ای است که در بند ۴ بیانیه می‌گویند: «گربه موردی مشتبه برخورد کردید که احتمال اشتباه در قتل دادید یا اینکه ترسیدید تیر شما به هدف مورد نظر اصابت نکند و منجر به کشتن افراد بی‌گناه شود، احتیاط کنید».

حفظ حرمت افراد، ولو وابستگان به دشمن، از دیگر مواردی است که در چند بند این بیانیه بر ضرورت آن تأکید شده است: «در مورد پیران و کودکان و زنان حتی اگر اینها از بستگان دشمنان شما باشند، باز هم حرمت آنها باید حفظ شود».

تأکید دیگر ایشان بر ضرورت خودداری از اتهام‌زنی و یا دشنام دادن به دشمن است: «مراقب باشید تا برای مباح شمردن حرمت‌ها به دین مردم تهمت نزنید... بدانید که هر کس شهادتین بگوید مسلمان است و خون و مال او محترم است حتی اگر گمراه باشد و بدعت‌گذار باشد؛ چرا که هر بدعتی موجب کفر نمی‌شود و هر بدعتی موجب جدایی اسلام از صاحب آن نمی‌شود و چه بسا انسانی به خاطر گناه فساد که مرتکب شده، در حالی که مسلمان است نیز سزاوار قتل باشد». ایشان در توضیح این بند به سیره امیرالمؤمنین اشاره می‌کنند و می‌گویند: «روایات فراوان از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که ایشان از تکفیر تمام دشمنان خود نپای می‌کرد - که خوارج موجود در لشکر ایشان مایل به این کار بودند - بلکه می‌فرمود: اینها افرادی هستند که گرفتار شبهه شده‌اند اگر چه این نمی‌تواند رفتار آنها را توجیه کند».

پیرامون خودداری از دشنام‌گویی به دشمن هم مجدداً به سیره حضرت امیر اشاره می‌کنند که بعد از اطلاع یافتن از دشنام‌گویی برخی از یارانشان خطاب به شامیان در جنگ صفین، خطاب به ایشان می‌فرمایند: «من دوست ندارم شما دشنام بدهید اما بهتر است که شما اعمال خود و حال آنها را توصیف کنید و به جای دشنام دادن به آنها این چنین بگویید: خداوند! خون ما و آنها را حفظ کن و میان ما اصلاح کن و آنها را هدایت کن تا افراد نادان حق را بشناسند و افراد گمراه دست از دشمنی خود بردارند».

پیرامون حفظ احترام غیرمسلمانان نیز ایشان با حساسیت تمام رزمندگان را مکلف به این می‌دانند که باید غیر مسلمانانی که در پناه اسلام هستند را همچون خانواده خود بدانند: «... شایسته نیست که مسلمانان اجازه دهند به حرمت‌های غیرمسلمانانی که در پناه مسلمانان

عراق امروز بعد از ایران دومین کشور شیعی جهان اسلام است، اما به لحاظ تاریخی، اصلی‌ترین پایگاه علمی روحانیت و مرجعیت شیعه، حوزه علمیه نجف اشرف است. حوزه علمیه‌ای که بیش از نهمصد سال پیش توسط شیخ طوسی در کنار بارگاه حضرت امیر(ع) بنا شد و از همان زمان تا کنون همواره فعال بوده است. بنابر این اصلاً عجیب نیست که نهاد مرجعیت شیعه در این کشور از نفوذی بی‌مانند برخوردار باشد. نگاهی گذرا به تاریخ عراق نشان می‌دهد که در تمامی تحولات مهم سیاسی اجتماعی عراق، مرجعیت شیعه نقش به‌سزایی داشته است. حتی مرزبندی‌های جغرافیایی معاصر که مناطق سنی‌نشین زیادی را نیز در مرزهای عراق قرار داد، مانع نقش‌آفرینی منحصر به فرد مرجعیت شیعه نشد.

در دوران حاضر این آیت‌الله العظمی سیستانی است که این نقش ویژه را بر عهده دارد. ایشان علاوه بر جایگاه علمی و ویژه‌ای که در میان شیعیان دارند، به دلیل شناخت عمیق‌شان از بافت اجتماعی عراق، توانسته‌اند با سران قبایل اهل سنت نیز تعاملی مثبت داشته باشند که همین موضوع باعث شده است که در مواقع بحرانی، ایشان بتواند محوریت وحدت شیعه و سنی در عراق را بر عهده بگیرند. با ورود نیروهای داعش به عراق و تصرف بخش بزرگی از این کشور توسط این گروه تکفیری، ایشان وارد صحنه شدند و در ایجاد وحدت میان سیاسیون برای تشکیل دولتی جدید بسیار مؤثر بودند.

اما بهانه نگارش این نوشتار، بیانیه اخیری است که ایشان خطاب به رزمندگان حاضر در جبهه نبرد با داعش صادر کرده‌اند.

مهم‌ترین نکته پیرامون این بیانیه که در قالب ۲۰ بند منتشر شده است، توجه ویژه آیت‌الله به اخلاق اسلامی و ضرورت رعایت آن از سوی رزمندگان است.

نکته جالب این است که هجده بند از بیست بند این بیانیه پیرامون چگونگی برخورد اخلاقی رزمندگان با دشمن و دو بند آن در مورد چگونگی کسب پیروزی در میدان جنگ است. بنابر این می‌توان با قاطعیت گفت که از نظر ایشان هدف غایی صرفاً پیروزی بر داعش و نابودی آنان نیست، بلکه آنچه مهم است رسیدن پیروزی با رعایت آداب و اخلاق اسلامی است. برای مثال ایشان در بندهای مختلف این بیانیه به رزمندگان تأکید می‌کنند که



قانون جرم سیاسی ۳۵ سال در انتظار تصویب



سرانجام پس از کشاکش زیاد و سپری شدن مراحل متعدد، طرح نمایندگان برای تعریف و تعیین مصادیق جرم سیاسی، به فهرست دستور جلسات مجلس شورای اسلامی آمد تا یکی از اصول قانون اساسی که در طی ۳۵ سال گذشته معطل مانده بود، به مرحله اجرا نزدیک شود. این اقدام نمایندگان مجلس و تلاش مجدد آنان برای تصویب قانون جرم سیاسی، بهانه‌ای است تا درباره این مقوله، تاملی صورت گیرد و ضمن بررسی برخی موضوعات مرتبط با مقوله جرم سیاسی، چرایی عدم تصویب این قانون در طی بیش از سه دهه، روشن شود.

◀ علی اشرفی

مقدمه:

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۵۷ به رهبری امام خمینی (ره)، ملت ایران به پی‌ریزی نظامی اقدام نمود که «جمهوریت» و «اسلامیت» را در کنار هم قرار داد تا در نظام سیاسی - اجتماعی جدید، رشد و بالندگی خود را با سرعت بیشتری طی نماید. تدوین قانون اساسی با هدف تثبیت دستاوردهای انقلاب و شکل دادن به ساختار حکومتی متناسب با آرمان‌های انقلابی و اسلامی مردم ایران، گام مهم بعدی بود که برداشته شد.

قانون اساسی که منشور تاسیس حکومت نوپای جمهوری اسلامی است، حاکمیت مطلق بر جهان و انسان را از آن خدا می‌داند و تصریح می‌کند که خداوند انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته و هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد (اصل ۵۶ قانون اساسی). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران طی اصولی، حقوق ملت را به تفکیک بیان داشته و جهت تحکیم آن حقوق، قواعد خاصی را مقرر داشته است. اصل سوم قانون اساسی، تعهدات دولت را در زمینه محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی، تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، رفع تبعیضات ناروا، تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد، ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون را مورد تأکید و تصریح قرار داده است.

به نظر می‌رسد اتحاد و یگانگی میان مردم و مسئولین در بدو پیروزی انقلاب از یک سو و تجربه و سابقه رفتارهای استبدادی رضاخان و پسرش با آزادیخواهان و شکنجه و حبس و محاکمات غیرقانونی مبارزان از سوی دیگر، باعث گردید اصول مرتبط با حقوق ملت، توسط خبرگان قانون اساسی به صورت پررنگ‌تری مطرح و تصویب گردد. از جمله حقوق مصرح ملت در قانون اساسی، فعالیت‌ها و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی است که ممکن است در بعضی از موارد با عملکرد نادرست شهروندان بطور فردی یا

گروهی، به تخلف از قانون و مقررات منجر شود و به این جهت ضرورت دخالت مقامات صالح جهت پیگرد و تعقیب متهمان را ضروری و موجه سازد. در عین حال، قانون اساسی جمهوری اسلامی برای حمایت از حقوق شهروندان خصوصاً آنانی که در معرض اتهام نقض قوانین هستند، تضمین‌هایی را پیش‌بینی کرده است که مهم‌ترین آن در اصل ۱۶۸ آمده است: «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیات منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. نحوه انتخاب، شرایط و اختیارات هیات منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون براساس موازین اسلامی معین می‌کند». این اصل از مترقی‌ترین و درخشان‌ترین اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی است که چهار نکته مهم زیر را شامل می‌شود:

۱- لزوم محاکمه علنی مجرمین سیاسی بدون هیچ گونه استثنا و پیش شرط. این نکته تلاشی به ملاحظه اصل یکصد و شصت و پنجم قانون اساسی که علنی بودن کلیه محاکمات را به استثنای موارد خاص (مواردی که منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد) اعلام داشته و توجه به اصل یکصد و شصت و هشتم که بی هیچ استثنا، علنی بودن محاکمات سیاسی و مطبوعاتی را الزامی می‌داند، محرز می‌گردد. به عبارت دیگر بر خلاف سایر محاکمات، محاکمات مربوط به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علی‌الاطلاق علنی است و به هیچ مصلحتی نمی‌توان از برگزاری علنی آن جلوگیری کرد.

۲- به رسمیت شناختن هیأت منصفه به عنوان یک نهاد حقوقی و لزوم حضور آن در محاکمات سیاسی و مطبوعاتی.

۳- لزوم رسیدگی به این نوع جرائم در محاکم دادگستری که بنا به نظریه تفکیک قوا و اصل یکصدوپنجاه و ششم که از هر جهت قوه قضائیه را مستقل می‌داند، احتمال اعمال نفوذ در رسیدگی به این گونه جرایم را بسیار ضعیف می‌نماید. تأکید بر قید مزبور برای نفی رسیدگی به جرائم سیاسی مطبوعاتی در محاکم اختصاصی است که خارج از سازمان دادگستری و قوه قضائیه بوده و آئین دادرسی آنان بطور خاص تنظیم شده است.

لایحه‌ای که در ابتدا در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۷۸ توسط قوه قضائیه در ۲۵ ماده تهیه شده بود، تفاوت ماهوی بسیاری با لایحه جرایم سیاسی که در تاریخ ۱۳۷۹/۶/۲۳ به تصویب هیأت وزیران رسیده بود، دارد. از مهم‌ترین اختلافات لایحه پیشنهادی قوه قضائیه با آنچه در هیأت وزیران به تصویب رسید، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

اول - جرم سیاسی در لایحه قوه قضائیه صرفاً ناظر به افعال و اقدامات گروه‌های سیاسی قانونی است در حالی که لایحه تصویبی هیأت دولت با توسعه موارد، ناظر به فعالیت‌های شهروندان نیز شده است.

دوم - در لایحه قوه قضائیه اقدامات گروه‌های سیاسی به منظور مقابله با سیاست‌های دولت ولو بدون خشونت، جرم سیاسی تلقی شده در حالی که در لایحه تصویبی دولت، ابتدائاً عدم انطباق فعل یا ترک فعل با قوانین موضوعه مطرح شده است. سوم - در تعریف لایحه قوه قضائیه دامنه تسری جرم سیاسی تنها محدود به حوزه‌های حاکمیتی است در حالی که در لایحه دولت از حقوق شهروندان نیز به عنوان ماده و موضوع اصلی جرم سیاسی نام برده شده است.

چهارم - از مهم‌ترین نکات افتراق دو متن، اضافه شدن ماده ۲۲ به لایحه قوه قضائیه توسط دولت بود که در آن امتیازاتی برای متهمان و مجرمان سیاسی در نظر گرفته بود.

با توجه به اختلاف نظر قوه قضائیه با دولت در خصوص چگونگی تقدیم لوایح قضائیه به مجلس، عملاً تقدیم لایحه به مجلس معطل ماند. قوه قضائیه معتقد بود که لایحه پیشنهادی قوه قضائیه بدون تغییر در هیأت دولت باید تقدیم مجلس شود اما دولت این حق را برای خود قائل بود که تغییرات مورد نظر خود را اعمال کند. سرانجام کار به شورای نگهبان کشید و این شورا نظر قوه قضائیه را تأیید کرد اما سرانجام، برخی از نمایندگان مجلس ششم شورای اسلامی با ارائه «طرح جرم سیاسی» به مجلس و با قید فوریت، رسیدگی به آن را در دستور کار قرار دادند.

نتیجه بررسی‌های طرح جرم سیاسی در صحن مجلس، به تصویب طرح در مورخ ۱۳۸۰/۳/۸ انجامید. مصوبه مجلس پس از بررسی در شورای نگهبان با ۱۸ مورد ایراد شرعی و قانون اساسی مواجه گردید. در ۱۰ مورد از ایرادها، شورای نگهبان به تخلف از شرع ارجاع داده و مابقی ایرادات نیز به تغایر با اصول ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۵۷، ۶۱، ۱۵۶، ۱۵۹ قانون اساسی برمی‌گردد که عموماً مربوط به تکالیف و اختیارات قوه قضائیه و استقلال قاضی است. مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۸۱/۹/۲۵ اصلاحاتی را در مصوبه خود اعمال کرد اما شورای نگهبان مجدداً در تاریخ ۸۱/۱۰/۱۱ طی چهار بند، نظرات خود را در مخالفت با طرح مصوب اعلام کرد. سرانجام با تأکید مجلس شورای اسلامی در تصویب مواد ۱ و ۲ و ۹ و ۱۴ طرح مذکور در تاریخ ۸۳/۳/۳ به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع شد تا میان مجلس و شورای نگهبان، حل اختلاف صورت گیرد.

مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز بررسی این اختلافات را به کمیسیون سیاسی، دفاعی و امنیتی مجمع ارجاع داد و این کمیسیون با تشکیل جلسات متعدد با حضور نمایندگان نهادها و وزارتخانه‌های مختلف، نظراتی را برای تصویب در صحن علنی مجمع ارائه داد اما پیش از بررسی این نظرات در مجمع، بررسی این طرح از دستور کار مجمع خارج شد. مجمع برای اتخاذ این تصمیم، به قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۸۳/۶/۱۱ مجلس استناد کرد. در فصل یازدهم این قانون (بند «و» ماده ۱۳۰) با عنوان «توسعه امور قضایی»، قوه قضائیه مکلف به تهیه «لایحه تعریف جرم سیاسی و تفکیک آن از سایر جرایم» شده که با توجه به تأخر زمانی قانون برنامه چهارم، مجمع تشخیص مصلحت نظام بررسی طرح اختلافی مذکور را از دستور کار خود خارج کرد.

بررسی دقیق ایرادات شورای نگهبان مشخص می‌سازد عمده اشکالات مطرح‌شده به سه اشکال کلی زیر قابل ارجاع است:

۱- در تعریف جرم سیاسی، علاقه‌مندی شورا اصالت دادن به عناوین شرعی جرایم است و در صورت تفاوت یا تغایر تعریف جرم سیاسی با عناوین شرعی، اصالت را به

۴- نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی و مطبوعاتی براساس موازین اسلامی با تصویب قانون عادی مشخص می‌گردد.

این را باید دانست که مفهوم جرم سیاسی برخاسته از فرهنگ و تاریخ سیاسی کشورهای غربی است و به همین دلیل، بیش‌ترین توجه به آن را در این کشورها شاهدیم. همچنین کارآمدترین نظام‌های سیاسی در جهان در موضوع جرم سیاسی و رسیدگی به این جرایم در حضور هیأت منصفه و به صورت علنی را در این کشورها می‌توان دید، هر چند در برخی از کشورهای جهان سومی دارای نظام سیاسی دموکراتیک هم میزان مطلوبیت محاکمات سیاسی و وضعیت استقلال قوه قضائیه در حدی است که امکان بررسی و الگوگیری از آنان وجود دارد.

جرم سیاسی در حقوق ایران

در حقوق کشور ایران از زمان مشروطیت، تحت تأثیر قوانین مدون کشورهای غربی، تخفیف‌هایی برای مجرمان سیاسی در نظر گرفته شد اما در عمل، باز هم مصادیق جرایم سیاسی در عداد جرایم عادی به شمار می‌آمد و دادگاه‌های نظامی، مجازات‌های سختی درباره مجرمان سیاسی اعمال می‌کردند. به طور کلی مجرمان سیاسی در ایران هرگز از ارفاق برخوردار نبودند. جرم این افراد در دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شد و تعقیب جرم نیز از طریق سازمان اطلاعات و امنیت کشور صورت می‌گرفت که برای گرفتن اقرار، از اعمال هیچ شکنجه و آزاری دریغ نمی‌کردند. جلسات محاکمه از هیأت منصفه و تماشاجی خالی بود و حتی اجازه گرفتن وکیل هم به متهمان داده نمی‌شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با دیدگاه مثبتی که تدوین‌کنندگان قانون اساسی به مجرمان سیاسی داشته و عموماً خود از زندانیان رژیم مستبد قبل بوده و تازه از زندان آزاد شده بودند، نکاتی در حمایت از منتقدین و مخالفان سیاسی در قانون اساسی گنجانده شد که می‌توان اوج آن را در مفاد اصل ۱۶۸ قانون اساسی شاهد بود. علی‌رغم این، تاکنون قوانین عادی کشور تحولی محسوس در این زمینه نداشته است.

به طور کلی در حقوق ایران تا پیش از انقلاب، هر چند مقرراتی درباره جرم سیاسی وجود داشت اما حکومت نسبت به مجرمان سیاسی برخورد شدید و مجازات‌های سنگین اعمال می‌کرد. پس از انقلاب نیز به دلیل شرایط ویژه نبردهای مسلحانه ضدانقلاب در داخل کشور و شرایط خاص جنگ تحمیلی و وجود برخی از نظریات فقهی، تاکنون قوانین مربوط به جرم سیاسی تدوین نشده است.

تلاش‌ها برای تصویب قانون جرم سیاسی در طی سال‌های گذشته، لوایح متعددی برای تعریف جرم سیاسی تهیه شده است که اکنون در دسترس همگان قرار دارد. اهم این لوایح عبارتند از:

- ۱- لایحه پیشنهادی قوه قضائیه (مرداد ۷۸)
- ۲- لایحه پیشنهادی دولت (شهریور ۷۹)
- ۳- طرح اولیه و طرح مصوب مجلس ششم (خرداد ۸۳)
- ۴- پیشنهادی معاونت حقوقی و امور مجلس وزارت دادگستری
- ۵- پیشنهادی کمیسیون حقوق بشر اسلامی
- ۶- پیشنهادی کمیسیون سیاسی، دفاعی و امنیتی مجمع تشخیص مصلحت

نظام برای حل اختلاف مجلس و شورای نگهبان قوه قضائیه در زمان ریاست آیت‌الله یزدی اقدام به تصویب پیش‌نویس لایحه جرایم سیاسی در ۲۵ ماده نمود و در مرداد ۱۳۷۸ از طریق وزیر دادگستری تقدیم هیأت دولت کرد. این لایحه یک سال بعد با انجام تغییراتی توسط هیأت دولت (در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی) در برخی از مواد و افزودن موادی دیگر تقدیم مجلس ششم شد.

دولت در مقدمه توجیهی لایحه آورده، «با توجه به ماهیت متفاوت انگیزه‌ها و اهداف مرتکبان جرم سیاسی با مرتکبان جرم عادی، پذیرش حضور وجدان در دادرسی جرایم سیاسی، یکسان‌نگری از حیث مجازات‌ها در جرایم سیاسی و عادی و رفتار عادلانه با این گروه»، لایحه را تصویب کرده است.



پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با دیدگاه مثبتی که تدوین‌کنندگان قانون اساسی به مجرمان سیاسی داشته و عموماً خود از زندانیان رژیم مستبد قبل بودند، نکاتی در حمایت از منتقدین و مخالفان سیاسی در قانون اساسی گنجانده شد که می‌توان اوج آن را در مفاد اصل ۱۶۸ قانون اساسی شاهد بود. علی‌رغم این، تاکنون قوانین عادی کشور تحولی محسوس در این زمینه نداشته است.

گروه اخیر می‌دهد لذا ایرادهای مربوط به تبصره ماده ۱ (مربوط به تعریف جرم سیاسی) ماده ۲ و تبصره‌های بند الف و ب (مربوط به تعیین برخی مصادیق جرم سیاسی)، بند ث ماده ۱۴ (بحث شرایط اعضاء هیأت منصفه و شرط وثاقت) با توجه به این نگرش قابل فهم می‌گردد.

۲- بر اساس تفسیر صورت گرفته، ارفاقات مربوط به مجرمین سیاسی مصداق تبعیض ناروا بوده و بدان جهت که تشویق مجرمین سیاسی را به دنبال دارد، با حفظ نظام اسلامی عادل تغایر داشته و لذا خلاف شرع است. ایراد شورای نگهبان به ماده ۲۱ و ۲۲ و ارفاقات مطرح در آن از این زاویه قابل طرح و درک است.

۳- موضوع استقلال و علم قاضی به هنگام دادرسی، مورد پذیرش فقهی فقهای شورای نگهبان است و در صورتی که به هر نحو، استقلال قاضی در جهت رسیدگی و صدور حکم محدود گردد، آن را خلاف شرع اعلام می‌نماید. ایرادات شورای نگهبان به ماده ۴ (مربوط به تعیین صلاحیت مرجع صالح به رسیدگی)، ماده ۱۱ (مربوط به اجبار پذیرش وکیل)، ماده ۱۲ (پیش‌بینی مهلت قانونی برای تشکیل هیأت منصفه) خصوصاً مواد

۱۹ و ۲۰ (مواد مربوط به تنظیم روابط قضائی میان قاضی و هیأت منصفه و لزوم تبعیت قاضی از نظر هیأت منصفه)، به دلیل نقض استقلال قاضی مورد ایراد شورا قرار گرفته است.

البته عموم اشکالات و ایرادات شورای نگهبان به طرح جرم سیاسی، به لایحه پیشنهادی قوه قضاییه نیز قابل تسری دادن است، به این معنا که بر فرض قبول لایحه پیشنهادی قوه قضاییه و تصویب بی‌کم و کاست آن در مجلس، بسیاری از ایرادات شورای نگهبان خصوصاً در تبعیت قاضی از نظر هیأت منصفه در خصوص اصرار وقوع اصل بزه سیاسی، قابل طرح خواهد بود. توجه به این نکته اخیر روشن می‌سازد برای فهم دلایل رد طرح جرم سیاسی توسط شورای نگهبان، نمی‌توان به تحلیل‌های سیاسی و روزنامه‌ای اکتفا نموده و مشکل بوجود آمده را به اختلافات سیاسی تقلیل داد.

ادله توجیهی طرفداران طرح مذکور

صرف نظر از اینکه انجام محاکمات مربوط به جرایم سیاسی و مطبوعاتی به صورت علنی و با حضور هیأت منصفه یک الزام قانونی است و در هر صورت باید برای اجرای آن به تصویب قوانین عادی همت گماشت اما ملاحظات را نیز می‌توان در خصوص این الزام قانونی، مدنظر قرار داد.

۱- گرچه در ابتدا به نظر می‌رسد اعمال اغماض و ارفاق نسبت به مجرمین سیاسی که قصد مقابله با حکومت (در اینجا حکومت دینی) را دارند باعث جری شدن آنان و افزایش تعداد مجرمین می‌گردد و به همین دلیل ممکن است تلاش و فعالیت‌های سیاسی افراد و گروه‌ها در مقابله با حکومت را به مثابه تلاش جهت تغییر حکومت عدل اسلامی تعبیر نموده و در عناوینی چون «بغی» و «محرابه» تعریف کرد اما با نگاهی به آینده و با بهره‌گیری از تجربیات صدر اسلام نتیجه دیگری نیز قابل اخذ است.

پس از رحلت پیامبر اسلام و با قدرت‌گیری خلفاء و شیوه حکومت آنان و بروز تخلفاتی از اصول و اندیشه‌های ناب اسلام نبوی در آن دوران، شکل جدیدی از انتقاد از حکومت توسط صحابی ظهور یافت که می‌توان از آن به انتقاد درونی از حکومت نام برد. ابودر با انتقاد از شیوه‌های حکمرانی خلفا که بی‌پروا به آنان و انحرافاتشان تاخت، از حکمرانان خصوصاً شیوه حکومت‌داری عثمان انتقاد کرد و البته خلیفه سوم نیز با شدیدترین وجه ممکن با او برخورد نمود.

جز در برهه کوتاه حکومت علوی در کوفه، استمرار انحراف حکومت از رویه ناب اسلام محمدی طی ۶۰ سال به جایی می‌رسد که سبط رسول خدا حسین(ع) را - که مصلحی آگاه است و رسماً اعلام می‌نماید جز اصلاح، قصد دیگری ندارد - به دلیل خروج بر حکومت یزید به مسلخ بردند و مظلومانه به شهادت رساندند.

بدیهی است اگر رویه حضرت علی(ع) با خوارج را ملاک صحیح برخورد با منتقدین حکومت اسلامی قرار دهیم و اگر سیره و سنت حضرت در حکمرانی، مورد پذیرش جامعه و حاکمان قرار گرفته، نهاده‌ها شده و عمل می‌شد، هیچگاه شاهد واقعه تلخی



بسیاری از این مجرمین با اهداف خیرخواهانه مرتکب جرم می‌شوند و می‌بایست در برخورد با آنان و ایجاد زمینه‌های اصلاح آنان، به شیوه‌های اقناعی و هدفمند برنامه‌ریزی نمود. یکسان دیدن آنان با مجرمین عادی، معقول نبوده و عموماً آنان را در ارتکاب جرم، متصلب‌تر و برای استمرار حکومت خطرناک‌تر می‌کند.

چون عاشورا نبودیم. واضح است اگر این شیوه حکمرانی در جامعه به رسمیت شناخته می‌شد، کسی نمی‌توانست با تمسک به عناوینی چون بغی و خروج بر خلیفه عادل، حکم قتل حسین(ع) را از برخی علماء بگیرد.

انحراف یک تهدید جدی هر انقلاب و حرکت اجتماعی است و اکنون نیز موضوعیت دارد. گرچه امروز همه ما معتقدیم که در عصر امام خمینی و رهبری معظم انقلاب، تصور انحراف از اصول، بسیار بدبینانه است، اما آیا تضمینی بر عدم انحراف در آینده وجود دارد؟ در آن زمان فرضی، اگر مصلحینی از حوزه‌های علمیه و دوستاناران واقعی نظام جمهوری اسلامی، برای اصلاح انحرافات قد علم کنند، انتظار داریم چگونه از آنان حمایت شود؟ باید امروز برای آن روز قانونی نوشت که از منتقدین محق دوستاندار نظام، حمایت به عمل آید و این تنها در سایه پیش‌بینی و تصویب قوانینی مستحکم برای حمایت قانونی از منتقدین و مجرمین سیاسی و مطبوعاتی شدنی است.

۲- عمده اهداف منتقدین و مجرمین سیاسی در مقابله با حکومت، القاء این شبهه در اذهان مردم است که اعمال حکومت به نفع و مصلحت عامه مردم نیست تا از این طریق پشتیبانی مردم را از حکومت تضعیف نموده و در نهایت به هدف خود که تغییر رفتار حکومت و یا تغییر اصل حکومتند، نائل گردند. حال اگر حکمرانان با پیش‌بینی فرآیند نظام‌مند رسیدگی به جرائم این گونه مجرمین (سیاسی و مطبوعاتی)، زمینه روشن‌گری را برای مردم فراهم آورند، در عمل باعث ناکامی منتقدین خواهند شد، در حالی که برخورد شدید، غیرنظام‌مند و مخفیانه حکومت با مجرمین سیاسی، زمینه مظلومیت آنان را فراهم آورده و در عمل باعث تقویت آنان در میان عامه می‌گردد.

ضمناً بسیاری از این مجرمین با اهداف خیرخواهانه مرتکب جرم می‌شوند و می‌بایست در برخورد با آنان و ایجاد زمینه‌های اصلاح آنان، به شیوه‌های اقناعی و هدفمند برنامه‌ریزی نمود. یکسان دیدن آنان با مجرمین عادی، معقول نبوده و عموماً آنان را در ارتکاب جرم، متصلب‌تر و برای استمرار حکومت خطرناک‌تر می‌کند. علاوه بر موارد مهم فوق، تهیه و تصویب لایحه جرم سیاسی می‌تواند به اهداف زیر کمک کند:

- اجرای اصل ۱۶۸ قانون اساسی که تاکنون به اجرا در نیامده است.
- به رسمیت شناختن و نهادینه کردن تکرر سیاسی در جامعه
- ارائه تعریف جرم سیاسی و بیان مهم‌ترین مصادیق آن و تصویب آن در نظام قانون‌گذاری و تبدیل آن به قانون. این اتفاق در تاریخ حقوق کشور ما برای نخستین بار صورت خواهد گرفت.

- به رسمیت شناخته شدن مجرم سیاسی و تعیین روش رسیدگی به جرایم سیاسی و نحوه مجازات مجرمین سیاسی. در صورت تصویب این قانون، این امر در کشور ما برای نخستین بار انجام خواهد شد.

- ضابطه‌مند کردن فعالیت‌های سیاسی و هدایت فعالیت‌های سیاسی احزاب و افراد به سمت فعالیت‌های قانونی و جلوگیری از کاربرد خشونت و هرج و مرج
- دخالت دادن وجدان عمومی جامعه در رسیدگی به جرایم سیاسی. این امر یعنی دخالت دادن وجدان عمومی در رای دادگاه، برای نخستین بار در اجرای قانون مطبوعات و تشکیل دادگاه رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و با حضور هیأت منصفه صورت گرفت اما در باره جرایم سیاسی تاکنون اتفاق نیفتاده است.

نظرات مخالفان موضوع جرایم سیاسی:

برخی از فقها، با عنایت به مبانی شرعی حدود صلاحیت، اختیارات و استقلال قضاوت، هرگونه تکلیفی مبنی بر تبعیت قضاوت واجد شرایط از هیأت منصفه را فاقد مبانی شرعی دانسته و خلاف شرع می‌دانند. با مراجعه به مذاکرات خبرگان به هنگام تصویب این اصل از قانون اساسی، ملاحظه می‌شود که دو نظر مختلف از سوی مجتهدین، قابل تشخیص است؛ نظری که وجود هیأت منصفه را به دلیل استقلال رای قاضی واجد شرایط اجتهاد و عدالت، خلاف شرع ارزیابی می‌کند و دیگری با تمسک به قاعده تراجم مصالح و اهمیت دفع استبداد و دیکتاتوری، وجود آن را ضروری دانسته، خلاف شرع نمی‌دانند.

رد پای این نظر در ایرادات شورای محترم نگهبان نیز مشهود است. به عنوان نمونه



دست یابد» و در دوره زمامداری اش ارفاقات فراوانی نسبت به منتقدین و حتی مخالفین خود روا داشته و با عنایت به اطلاق اصل امر به معروف و نهی از منکر در خصوص انتقاد از اعمال حکومت، به نظر می‌رسد رواداری و مسامحه قاعده‌مند نسبت به مجرمین سیاسی که در حقیقت از مخالفین حکومت محسوب می‌شوند، مطابق سیره عملی پیامبر(ع) است و حفظ پایه‌های حکومت از این طریق بیشتر حاصل می‌گردد و برای همین خلاف شرع نیست. ۳- گر چه در ذیل اصل ۱۶۸ قانون اساسی آمده «براساس موازین اسلامی قانون معین می‌کند» اما نمی‌توان با تمسک به این بخش، کل اصل را بلاوجه نمود و مانع اجرای اصل شد.

این نکته اساس همان استدلالی است که مرحوم شهید بهشتی در دفاع از اصل ۱۶۸ قانون اساسی به صراحت بیان نموده که «در مورد جرایم سیاسی و مطبوعاتی خود اینکه جرم سیاسی و جرم مطبوعاتی علنا محاکمه بشود، این جلوی بسیاری از مفاسد و مضیقه‌ها و دیکتاتوری‌ها را می‌گیرد، بنابراین، این را اگر بخواهند دستش بزنند هر وقت خلاف نظم تشخیص دادند، سری انجام دهند، واقعا مثل این است که این اصل را اصلا ما نداشته باشیم».

به عبارت دیگر معقول نیست که به جمله‌ای (قیدی) که فقط اثر آن مقید (محدود) کردن امر مطلق به شروطی است، به گونه‌ای اثر داده شود که کل موضوع را بی‌اثر نموده و در حکم نافی اصل باشد. لذا هر گونه تفسیر از جمله «براساس موازین اسلامی» نمی‌تواند نافی اصل ۱۶۸ قانون اساسی باشد.

۴- گرچه در ابتدا ارفاقات پیش‌بینی شده برای مجرمین سیاسی به نوعی تشویق به ارتکاب جرم تلقی می‌شود اما در واقع و با نظر به مصالح درازمدت حفظ نظام از انحرافات، به نظر می‌رسد اختیارات مذکور

باعث شود در صورت به قدرت رسیدن حاکمان ناهل در آینده‌ای دور، دلسوزان واقعی نظام با حداقلی از ارفاقاتی که امروز برایشان پیش‌بینی می‌کنیم، با انحرافات مبارزه نمایند. بدیهی است این حدس معقول مجرب در برابر ضررهای احتمالی کوتاه مدت، اولویت و ترجیح دارد.

نقبی به سابقه یک منازعه در دولت قبل

در تاریخ اول آبان ماه ۱۳۹۱ نامه رئیس جمهوری وقت به رئیس قوه قضاییه منتشر شد که در بخشی از آن به موضوع هیئت منصفه مطرح در اصل ۱۶۸ قانون اساسی پرداخته شد. دکتر احمدی‌نژاد در این باره از موضع نقد و انتقاد، چنین نوشته بود: «چگونه جنابعالی اجرای قانون اساسی را به مصلحت نمی‌دانید؟ اگر این نگاه بر کل فعالیت‌های قوه قضاییه حاکم باشد آیا نمی‌شود تصور کرد که برخی از اصول قانون اساسی و حقوق اساسی مردم با مصلحت‌اندیشی و تشخیص شخصی در قوه قضاییه متوقف شده و یا نادیده انگاشته می‌شود؟ متأسفانه جنابعالی قبلاً اعلام کرده‌اید که وجود هیئت منصفه مطبوعات که صراحت اصل ۱۶۸ قانون اساسی است را قبول ندارید که در این مورد حضوری تذکر دادم. اما متأسفانه ظاهراً بخشی از اقدامات قوه قضاییه درباره مطبوعات و رسانه‌ها با همین نگاه انجام می‌گیرد».

در پاسخ به این نامه رئیس جمهوری، آیت‌الله آملی لاریجانی هم در روز بعد نامه‌ای را به صورت سرگشاده منتشر کرد. ایشان در پاسخ به فراز فوق از نامه رئیس جمهوری نوشتند:

«۱۱- عجیب‌تر از این نسبت، مطلب خلاف دیگری است که به اینجانب نسبت داده‌اید، گفته‌اید: «متأسفانه جنابعالی قبلاً اعلام کرده‌اید که وجود هیئت منصفه مطبوعات که صراحت اصل ۱۶۸ قانون اساسی است را قبول ندارید که در این مورد

در ماده بیست طرح جرم سیاسی آمده است: «تشخیص عناصر ماهوی ارتکاب جرم و انتساب آن به متهم با هیات منصفه و تطبیق عمل متهم با قوانین حاکم با دادگاه است» که شورای نگهبان اعلام نمود اطلاق ماده بیست، خلاف شرع تشخیص داده شد. قائلان این نظر معتقدند:

۱- جرم سیاسی همانند سایر جرایم است و تفاوتی بین جرم سیاسی و جرم عادی وجود ندارد. در هر دو جرم تخلف از قانون محقق می‌شود و لذا قانون باید در مورد آنها همسان اجرا شود. ضمناً در حالی که تاثیر عمل مجرم عادی محدود به همان افراد یا مکان است ولی تاثیر مجرم سیاسی محدود به این حدود نبوده و عمل مجرم سیاسی تمام جامعه را تحت تاثیر قرار می‌دهد و در نتیجه آثار جرم او بیشتر است بنابراین موجه نیست که برای مجرمین سیاسی، ارفاقات و اختیاراتی قائل شد که خلاف عدالت قضایی بوده و تبعیض ناروا محسوب می‌گردد. از طرفی الزام اصل یکصد و شصت و هشتم نیز مقید به تطبیق موازین اسلامی است و امتیازات مذکور خلاف شرع است و قابلیت اعمال ندارد.

تامل در ایرادات شورای نگهبان به طرح جرم سیاسی مصوب ۱۳۸۰/۳/۸ مجلس شورای اسلامی، محرز می‌دارد که نگاه فوق همچون سدی آهنین در برابر تعریف جرم سیاسی و امتیازات پیش‌بینی شده در آن قرار دارد و به دلیل تشخیص مغایرت مواد متعدد آن با شرع، از نهایی شدن طرح جلوگیری نموده است.

در مجموع از بیست و سه ماده طرح جرم سیاسی، ده مورد با ایراد خلاف شرع بودن مواجه شده است. قابل توجه آن که امتیازات پیشنهادی جهت مجرمین سیاسی بدین شرح با ایراد مواجه شده:

«در ماده بیست یک با توجه به تعریف جرم سیاسی در مواد ۱ و ۲ که شامل جرایم

عادی نیز می‌گردد، دادن امتیازات مذکور در این ماده به مجرم یا متهم سیاسی، تبعیض ناروا و مغایر بند ۹ اصل سوم قانون اساسی تشخیص داده شد. همچنین اطلاق امتیاز مذکور در بندهای پ-ت، پ ث، ج، چ و ح ماده بیست و یک خلاف شرع تشخیص داده شده است».

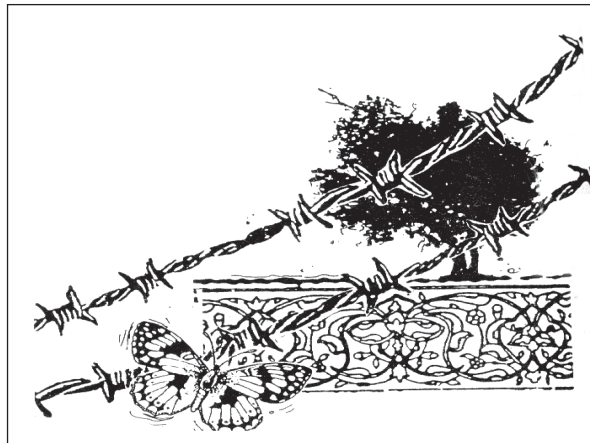
۲- با توجه به اینکه هدف و انگیزه مجرم سیاسی لطمه به نظام سیاسی و حکومت الهی است، عمل آنان حتی اگر منطبق با عناوینی چون بغی و محاربه نباشد، مطمئناً باعث خدشه و لطمه به نظام سیاسی دینی شده و آن را تضعیف می‌کند لذا دلیلی ندارد که با پیش‌بینی امتیازاتی چون محاکمه علنی (که بتوانند افکار انحرافی خود را از طریق محکمه نیز منتشر کنند)، الزام حضور هیات منصفه در دادرسی، دسترسی آسان به مطالعه، مکان به قید و شرط با خارج از زندان و... زمینه‌های تشویق برای ارتکاب جرائم سیاسی که تضعیف نظام را به دنبال دارد، فراهم آوریم.

دلایل عمده موافقین لزوم تعریف جرم سیاسی

دلایل عمده موافقین لزوم تعریف جرم سیاسی و اعمال ارفاقات جرایم سیاسی بشرح ذیل است:

۱- در سیستم قضایی موجود اکثریت قریب به اتفاق قضات، قاضیان منصوبانند نه قاضی مجتهد عادل لذا دلیلی وجود ندارد اختیارات قاضی مجتهد را بر قضات منصوب که مکلفند برابر قانون عمل کنند، تسری بخشیم لذا اشکالات مربوط به تبعیت قاضی از نظر هیات منصفه و... بلاوجه خواهد بود.

۲- همانگونه که حضرت علی(ع) در برابر خوارج تا وقتی دست به شمشیر نبردند، با تساهل عمل نمود و حتی علناً اعلام نمود «پس از من خوارج را نکشید، چه کسی که در پی حق باشد اما خطا کند همچون آن کس نیست که در طلب باطل باشد و برآن



حضور تذكّر دادم. اما متأسفانه ظاهراً بخشی از اقدامات قوه قضاییه درباره مطبوعات و رسانه‌ها با همین نگاه انجام می‌گیرد.

بنده در اینجا صراحتاً اعلام می‌کنم که این نسبت، خلاف واقع و کذب است و به خاطر هم نمی‌آورم که حضرتعالی حضوری در این باره اشاره‌ای کرده باشید. ولی در هر حال اینجانب در هیچ موضعی و در هیچ زمانی نگفتم که وجود هیئت منصفه که صراحت اصل ۱۶۸ قانون اساسی است، را قبول ندارم. اگر کم‌ترین شاهی دارید اقامه کنید.

۱۲ - آنچه بنده در طی برخی جلسات گفتم و مضبوط هم هست و کاملاً هم از آن دفاع می‌کنم این است که فرق است بین «مشروط بودن رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی به حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری» که نصّ قانون اساسی است و اینجانب صدر صد آن را قبول دارم و بین «الزام قاضی به تبعیت از رأی هیئت منصفه ولو اینکه آن را خلاف بدانند».

این دومی مطلبی است که آن را قبول ندارم و آشکارا هم می‌گویم و موضع شخصی بنده هم نیست، موضع اکثریت یا همه فقهای محترم شورای نگهبان است که نظر آنان طریق احراز خلاف شرع بودن قوانین و مقررات و حتی اطلاعات و عمومات قانون اساسی است و در قانون اساسی نه فقط مطلبی علیه آن نیامده، بلکه ذیل آن به توضیحی که خواهد آمد، مؤید ادعاست. متأسفانه عدم تکنیک دو مطلب فوق که ظاهراً تا حدی دقت می‌طلبیده است، منجر به نسبت دادن چنین مطلب خلاف واقعی به اینجانب شده است. بنده الزام قاضی به رأی دادن بر خلاف نظر خویش را جایز نمی‌دانم و بعید هم می‌دانم فقیهی این امر را جایز بشمارد.

۱۳ - نکته قابل توجه این است که در ذیل اصل یکصد و شصت و هشتم تصریح شده است: «نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی معین می‌کند».

فقهاء محترم شورای نگهبان در مقام رسیدگی به طرح هیئت منصفه که در مجلس ششم مطرح شده بود، مکرراً به صورت رسمی نظر خویش را دایر بر جایز نبودن الزام قاضی به رأی بر خلاف نظر خود به مجلس محترم شورای اسلامی اعلام نموده‌اند.

این مواضع رئیس قوه قضاییه کاملاً نشان می‌دهد که چرا شورای نگهبان تاکنون با تصویب قانون جرم سیاسی مخالفت کرده است. کاری نداریم که چرا احمدی‌نژاد در آخرین سال ریاست جمهوری خود به فکر اجرای تمام اصول قانون اساسی افتاد ولی به نظر می‌رسد که برداشت وی از مواضع رئیس قوه قضاییه، در مجموع صحیح است وقتی می‌گفت این برداشت، منجر به تعطیلی اصل ۱۶۸ قانون اساسی می‌شود.

در همان زمان دکتر بهمن کشاورز در نقدی نوشت: آنچه آقای رییس قوه قضاییه در مورد هیأت منصفه فرموده‌اند که: «الزام قاضی به تبعیت از رأی هیأت منصفه را ولو اینکه آن را خلاف بدانند» قبول ندارند، قابل تأمل است زیرا:

اولاً- قبول داریم قاضی مجتهد باید به تشخیص و فتوای خود عمل کند و بر او تبعیت از نظر و عقیده غیر، حرام است.

ثانیاً- اما در عین حال باید قبول کنیم نظام قضایی ما متکی به قوانین مدون و منظم است. به همین جهت در تبصره ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی آمده: «چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد».

ثالثاً- قضات ما نوعاً «قضات ماذون» هستند نه مجتهد و قضات دادگاه‌های مطبوعات نیز مستثنی نیستند. هیأت منصفه وظیفه تشخیص موضوع را- از جهت جرم بودن یا نبودن عمل- بر عهده دارد و قاضی مکلف است بر مبنای تشخیص هیأت منصفه، حکم را بر موضوع منطبق و رأی صادر کند.

حال اگر قاضی، هر چند مجتهد باشد، نظر هیأت منصفه را با فتوای خود مغایر دید،

بنا بر ملاک تبصره ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی نمی‌تواند از نظر هیأت منصفه تبعیت نکند، بلکه حداکثر ممکن است از صدور رأی امتناع ورزد و پرونده را برای ارجاع به قاضی- یا قضات دیگر- به رییس کل ارجاع کند. به طریق اولی قاضی یا قضات ماذون (غیرمجتهد) هم ناچار به پیمودن همین راه هستند زیرا رعایت حرمت قانون مدون لازم و بلکه واجب است. (روزنامه اعتماد/ ۸ آبان ۹۱)

به نظر می‌رسد که به دلایل زیر می‌توان درباره نقش هیأت منصفه در دادگاه‌ها، نظراتی مخالف آیت‌الله آملی لاریجانی داشت:

الف- دلایل اثباتی

۱- با توجه به اینکه در جرایم مربوط به حوزه عمومی و سیاست اعم داخلی و خارجی، فرض می‌شود جرم علیه دولت - ملت واقع می‌شود و دولت به نمایندگی از ملت اقدام به طرح شکایت علیه مجرم می‌کند و از آنجا که عدالت قضایی حکم می‌کند طرفین دعوا (شاکی و شاکی‌عنه) نزد قاضی و مرجع صالحه به رسیدگی، از جایگاه برابری برخوردار باشند و در عمل به دلیل قدرتمندی بی‌بديل دولت به معنای اعم آن (که حتی قوه قضاییه نیز بخشی از آن محسوب می‌شود)، رعایت عدالت مورد انتظار، مورد سوال جدی ناظر بی‌طرف قرار دارد لذا در اینگونه محاکمات برای ایجاد تعادل میان طرفین دعوا، وجود هیأت منصفه متشکل از اقشار مختلف مردم پیش‌بینی می‌شود.

ضروری است محاکم اینگونه جرائم که در اصطلاح «جرائم سیاسی» نام دارد با حضور نمایندگانی از اقشار مختلف مردم تشکیل و پس از آنکه وقوع جرم از طرف آنان احراز و مورد تایید واقع شد، حکم حاوی مجازات مجرم سیاسی برابر قانون صادر گردد.

در این نگرش، هیأت منصفه هیچ‌گونه نقشی در تصویب جرم و مجازات (حتی در حوزه جرائم بازدارنده که منطقه‌الفرغ قانونگذاری است) نداشته و صرفاً به عنوان نماینده آحاد ملت در محاکمه اعلام نظر می‌کند تا اجرای عدالت قضایی مورد انتظار شارع، تضمین گردد.

بدیهی است نظر هیأت منصفه در زمانی که حتی با احراز وقوع فعلی که در قانون جرم شناخته شده، استحقاق تخفیف مجازات را اعلام می‌دارد و قاضی مکلف به تبعیت از آن است نیز با مبانی مذکور در قانون مجازات اسلامی سازگار است زیرا همانگونه که در بند ۳ ماده ۳۵ قانون مجازات آمده:

دادگاه می‌تواند در صورت احراز جهات مخففه، مجازات تعزیری و یا بازدارنده را تخفیف دهد و یا تبدیل به مجازات از نوع دیگری نماید که مناسب‌تر به حال متهم باشد، جهات مخففه عبارتند از:

- گذشت شاکی یا مدعی خصوصی

- اظهارات و راهنمایی‌های متهم که در شناختن

شرکا و معاونان جرم و یا کشف اشیایی که از جرم

تحصیل شده است مؤثر باشد.

- اوضاع و احوال خاصی که متهم تحت تأثیر آنها مرتکب جرم شده است از قبیل: رفتار و گفتار تحریک‌آمیز مجنی‌علیه یا وجود انگیزه شرافتمندانه در ارتکاب جرم.

همچنین در بند ۳ ماده ۳۷ لایحه جدید قانون مجازات آمده:

جهات تخفیف عبارتند از:

۱- ...

۲- ...

۳- اوضاع و احوال خاص مؤثر در ارتکاب جرم، از قبیل رفتار یا گفتار تحریک‌آمیز بزه‌دیده یا وجود انگیزه شرافتمندانه در ارتکاب جرم،

قاضی باید به انگیزه شرافتمندانه در ارتکاب جرم توجه کند و در جرایم سیاسی، نظریه هیأت منصفه دلیلی بر شرافتمندانه بودن انگیزه است.

لازم به یادآوری نیست الزام قاضی منصوب در اینگونه موارد خلاف شرع تلقی نشده و در دائره محدودیت‌های قانونی قاضی منصوب قابل دفاع است.

۲- با نگاهی به اصل ۵۶ قانون اساسی، حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن



مسجد قابل انجام بود اما در عصر حاضر تنها با تعریف نهادهای خاص اجتماعی و مدنی، قابل حصول است لذا با تغییر ماهیت موضوع، می‌باید به مسأله از دید یک موضوع مستحدثه نگریست و تسری احکام سابق بر موضوعی جدید و مستحدثه نارواست.

۴- با توجه به اصول قانون اساسی در خصوص اعلان نظر شورای نگهبان در مورد مصوبات مجلس شورای اسلامی و اینکه شورا عدم تأیید مصوبات را اعلام می‌نماید (نه تطبیق آن را) و با توجه به اینکه تاکنون قوانین ناظر بر فعالیت هیات منصفه در سال‌های گوناگون از جمله در سال ۷۹ و ۸۲ همچنین ۸۴ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده و به تأیید نهایی شورای محترم نگهبان نیز رسیده، لذا عدم تأیید قوانین هیات منصفه حداقل سه بار از سوی فقهاء محترم شورای نگهبان (اگر نگوئیم همه، حداقل اکثریت فقهاء) اعلام گشته است لذا پذیرش تأیید هیات منصفه با مبانی شرع، فاقد وجهت بوده و حداقل می‌توان مدعی شد که با یک نظر فقهی در برابر سایر نظریات فقهی که هیات منصفه را در تأیید با شرع نمی‌بیند مواجه هستیم که در هر حال منشاء اثر نیست.

گرچه علی‌رغم وجود نظریات صریح و شفاف شورای نگهبان مبنی بر عدم تأیید با شرع در سه دوره زمانی مختلف، تغییر نظر شورا بعید می‌نماید و در صورت تغییر نظر نیز نمی‌توانند ادعا نمایند مصوبات هیات منصفه در تأیید با شرع است و اصولاً قانون اساسی اجازه این چرخش‌های ۱۸۰ درجه‌ای را نمی‌دهد زیرا با قبول این گونه تغییر در نظر، به سیالیت قانون اساسی حکم داده‌ایم.

جمع‌بندی

توجه به ملاحظات چند در این زمینه ضروری است:
۱- اصل ۱۶۸ قانون اساسی، یک اصل زاید نیست

و باید اجرا شود.

۲- تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی و از محتوای این اصل، نباید به نفی اساس این اصل بیانجامد و آن را غیراسلامی معرفی کند.

۳- محتوای اصل ۱۶۸ قانون اساسی، امری مستحدثه و نوین است که در فقه اسلامی، سابقه ندارد و بنابراین تطبیق جرم سیاسی با مفهوم «بغی»، صحیح نیست. بنابراین همانگونه که مفاهیمی مانند جمهوریت نظام، اصل تفکیک قوا و ... در نظام اسلامی مقبول واقع شده است در حالی که در ساختارهای حکومت دینی صدر اسلام، سابقه نداشته است، محتوای اصل ۱۶۸ قانون اساسی نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

۴- مسئله جرم سیاسی به دلیل ماهیت آن، نیازمند مداخله افکار عمومی در ارزیابی نهایی است و بنابراین، ماهیت هیئت منصفه، نمایندگی افکار عمومی در تشخیص اصل وقوع جرم سیاسی است.

۵- در تدوین قانون جرم سیاسی، ملاحظات شورای نگهبان و اظهار نظرهای این نهاد حتماً باید مدنظر قرار گیرد تا از قبل، احتمال رد این قانون در شورای نگهبان کم شود اما نباید از روح این اصل عدول کرد ولو این که به مداخله مجمع تشخیص مصلحت نظام نیاز باشد.

۶- میزان در ارزیابی عملکرد هر نظام سیاسی، نحوه برخورد با موافقان نیست بلکه چگونگی مواجهه با مخالفان است که میزان قانون‌گرایی صاحبان قدرت را عیان می‌سازد. با تصویب قانون جرم سیاسی در جمهوری اسلامی، باید نشان داد که نظام انقلابی، تاب تحمل مخالف را دارد و با جرایم احتمالی آنان، مطابق قانون اساسی مواجه خواهد شد.

۷- اجرای قانون جرم سیاسی در کلیت آن به سود انقلاب تمام می‌شود و ضمن ایجاد امنیت قانونی برای فعالیت سیاسی، تخلفات و جرایم صورت گرفته را نیز مطابق قانون مورد رسیدگی قرار می‌دهد. این امر ضمن گسترش مشارکت سیاسی در جامعه، باعث هدایت فعالیت‌های خشونت‌آمیز نظامی مخالفان به سوی فعالیت‌های غیرخشونت‌آمیز سیاسی خواهد شد.

۸- مفروض چنین است که مجرمان سیاسی در اقدامات و فعالیت‌های خود، انگیزه صرفاً شخصی ندارند و به گمان خود، برای اصلاح اجتماعی فعالیت می‌کنند و انگیزه خیرخواهانه و عمومی دارند. همین امر توجیه‌کننده تفاوتی است که میان جرم سیاسی با بقیه جرایم در نظر گرفته شده است.

خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طریق که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند، محرز می‌شود دولت به وکالت از ملت، ميسوपालيد شده، اعمال حاکمیت می‌نماید و در اینجا نیز به وکالت از مردم در صدد احقاق حق مردم و مجازات مجرمی است که به حقوق ملت تجاوز کرده است. بنابر این در جرائم سیاسی، مجنی‌علیه واقعی و بالاصاله ملت (مردم) هستند و دولت به وکالت از آنان به عنوان شاکی وارد دعوا شده اقامه شکایت نزد مرجع صالحه می‌نماید. قانونگذار برای آنکه مطمئن گردد ادعای دولت مقرون به صحت است محاکم را با حضور نمایندگان از اقشار مختلف ملت (مردم) تشکیل و در صورتی که که هیات منصفه گواهی به وقوع جرم دادند، برابر قانون نسبت به صدور رای اقدام می‌کند.

۳- با توجه به تبلیغات وسیعی که بر ضد جمهوری اسلامی بابت عدم اجرای اصل ۱۶۸ قانون اساسی در جریان است و جمهوری اسلامی در مجامع بین‌المللی و حقوق بشری دنیا به دلیل عدم توجه به زندانیان سیاسی محکوم می‌شود و در جایی که در دترین حقوقی مفاهیمی چون جرم سیاسی را قابل ارائه می‌دانند، این عذر که ما مجرم سیاسی نداریم چون در قوانین ما جرم سیاسی تعریف نشده قابل قبول نبوده و معطل گذاردن اصل ۱۶۸ قانون اساسی و بهانه به دست دشمنان دادن است.

ب: رد دلایل رقیب:

از آنجا که مهم‌ترین دلیل مخالفت با هیات منصفه و نقش آفرینی آن در محاکم «به استقلال نظر قاضی به هنگام صدور رای» به لحاظ مبانی شرعی بر می‌گردد لذا نکات ذیل در راستای شرح و تعدیل این نظر تقدیم می‌شود:

۱- عنایت به موضوع روشن می‌سازد تمامی استدلالات شرعی مطرح شده مربوط به قاضی جامع‌الشرایط و مجتهد (صاحب فتوا) است و در زمان حاضر که نظام قضایی ایران بر اساس وجود قاضی منصوب، در حال فعالیت است و حتی قاضی مجتهد را ملزم به اطاعت از قانون مصوب کرده و یا در صورت تغییر فتوا با قانون، قاضی صاحب فتوا را ملزم به ارجاع پرونده به قاضی یا قضات دیگر می‌نماید و از صدور رای بر مبنای فتوای خود منع می‌کند لذا بدیهی است اگر قاضی، هر چند مجتهد باشد، نظر هیات منصفه را در وقوع جرم و استحقاق تخفیف در مجازات با فتوای خود مغایر دید، بنا بر ملاک تبصره ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی باید از صدور رای امتناع ورزد و پرونده را برای ارجاع به قاضی - یا قضات دیگر - به رییس کل ارجاع کند. به طریق اولی قاضی یا قضات ماذون (غیرمجتهد) هم ناچار به پیروی همین راه

هستند زیرا رعایت حرمت قانون مدون که به تأیید شورای محترم نگهبان رسیده (و شائبه مخالفت با شرع ندارد) لازم و بلکه واجب است.

۲- با توجه به مبانی فقه سنتی، موضوع جرائم سیاسی در حوزه جرائم تعزیری و بازدارنده تعریف می‌شود که اصولاً در حوزه اختیارات «من بیده الحکم» است که پس از انقلاب برابر اصول قانون اساسی از طریق مجلس شورای اسلامی به تصویب و از طریق محاکم به اجرا می‌رسد لذا همچنانکه اصل تصویب جرم و میزان مجازات آن توسط قانونگذار به تصویب می‌رسد، هیچ‌گونه منعی وجود ندارد که نحوه رسیدگی و صدور حکم نیز براساس قانون عادی و توسط مجلس شورای اسلامی به تصویب رسد (مگر آنکه ادعا شود ولایت امر رسماً در این خصوص اعلان نظر صریح مبنی بر مخالفت نموده که تاکنون از چنین منعی خبری اعلام نشده است).

۳- مستند به اصل ۸ قانون اساسی - در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل برعهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت. شرایط و حدود و کیفیت آن را قانون معین می‌کند. «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» و توجه به روابط فی مابین دولت - ملت در عصر حاضر روشن می‌سازد کیفیت و پیچیدگی روابط میان آنها هیچ‌گونه سازگاری و شباهتی با روابط ساده و بسیط و بدوی «حاکم و رعیتی» گذشته ندارد و شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر همچنین نحوه نظارت بر عملکرد حاکمان اگر در روزگاری با حضور در یک



محتوای اصل ۱۶۸ قانون اساسی، امری مستحدثه و نوین است که در فقه اسلامی، سابقه ندارد و بنابر این تطبیق جرم سیاسی با مفهوم «بغی»، صحیح نیست. بنابر این همانگونه که مفاهیمی مانند جمهوریت نظام، اصل تفکیک قوا و ... در نظام اسلامی مقبول واقع شده است در حالی که در ساختارهای حکومت دینی صدر اسلام، سابقه نداشته است، محتوای اصل ۱۶۸ قانون اساسی نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

ضرورت تغییر نگرش تصمیم گیرندگان

آسیب شناسی مسائل آموزش و پرورش در گفت و گوی اختصاصی با دکتر فانی



این هم یک مشکل دیگر.

در بحث اینکه مدارس دولتی از مردم پول می گیرند و ما هم می گوئیم که این کار را نکنند اما مدیر مدرسه می گوید اگر ما پول نگیریم، مخارج مدرسه مثل آب و برق و گاز و ... را چگونه تأمین کنیم؟ این همان قصه کمبود بودجه و یک درصد و ۹۹ درصد است. ما باید تلاشمان بر این باشد که این بودجه غیرپرسنی را به تدریج افزایش دهیم تا بتوانیم به کیفیت بپردازیم.

امسال برای اولین بار ۲۵۰ میلیارد تومان تحت عنوان کیفیت بخشی در بودجه مان در نظر گرفتیم. با همین رقم که تاکنون تمامی آن تخصیص پیدا نکرده است، دست به اقدامات خوبی در زمینه کیفیت زدیم. شما تصور کنید که زمانی بودجه آموزش و پرورش بشود ۹۰ درصد پرسنی و ۱۰ درصد غیر پرسنی و ما با آن ۱۰ درصد خیلی کارها می توانیم انجام دهیم. البته تلاش هایی را هم انجام داده ایم و منجر به این شده است که در مجلس شورای اسلامی با همکاری نمایندگان محترم میزان خوبی به اعتبارات پیش بینی شده دولت افزوده شود که ان شاء الله اگر به تصویب نهایی مجلس و شورای نگهبان برسد، ارقام خوبی علاوه بر بودجه ای که در لایحه پیش بینی شده، در اختیار خواهیم داشت.

آموزش و پرورش مانند کارخانه و یک نهاد صنعتی نیست بلکه یک نهاد فرهنگی است که موضوع اصلی آن انسان است. همکاران ما هم انسان های وارسته ای هستند و میانگین سواد نیروهای آموزش و پرورش از دیگر دستگاه ها حتی وزارت علوم بالاتر است. این واقعیت نشان می دهد که ما یک نهاد با کیفیتی را در اختیار داریم و مدیریت بر این نهاد با کیفیت جز با روابط انسانی و اخلاقی و تعامل دو سویه بین مجموعه آموزش و پرورش اعم از دانش آموزان و خانواده های آن ها و همکاران فرهنگی شدنی نیست. تحولات در آموزش و پرورش به کندی و با تأانی ولی پایدار خواهد بود.

تربیت اجازه دهید نکته اولی را که فرمودید کمی برجسته کنیم؛ نگرشی که باید اصلاح شود. مرحوم دکتر حسین عظیمی بعد از پایان دفاع مقدس، پیشنهادشان این بود که بزرگ ترین سرمایه گذاری را در آموزش و پرورش انجام دهیم اما در نهایت این اتفاق نیفتاد. این امر چه منطق و پستوانه ای دارد چرا توجه به آموزش و پرورش و سرمایه های آن به اصطلاح «گرانگاه» توسعه هر کشوری است؟

دکتر فانی: آموزش و پرورش زیرساخت منابع انسانی هر کشوری است. یعنی ورودی های دانشگاه و جامعه، خروجی های آموزش و پرورش هستند. بنابراین ما اگر بپذیریم که سرمایه اصلی هر کشوری سرمایه انسانی است و لازمه توسعه پایدار هر کشور با توسعه سرمایه انسانی آن شدنی است، طبیعی است که نقش آموزش و پرورش خیلی با اهمیت تلقی شود. آموزش و پرورش به عنوان یک نهاد ممتاز در کشور فقط یک وزارتخانه نیست بلکه یک فرا وزارتخانه است چون محصولات آن را همه وزارتخانه ها و نهادهای دولتی یا غیردولتی و به صورت کلی همه جامعه استفاده می کنند. بنابراین آموزش و پرورش یک وزارتخانه اثرگذار در آینده یک کشور است. این جمله که «امروز آموزش و پرورش هر کشور، آینده تمام عیار آینده یک کشور است» جمله کاملاً درست و دقیقی است. البته باید این نکته را عرض کرد که آموزش و پرورش یک نهاد دیربازده است و خوب یا بد بودنش در کوتاه مدت قابل لمس نیست بلکه در درازمدت خود را نشان می دهد. تجربه کشورهایی که به اصطلاح از آن ها تحت عنوان توسعه یافته نام می برند، مؤید این موضوع است که آن ها به موقع به آموزش و پرورش رسیدگی کردند. در سال ۱۹۴۸ بعد از جنگ جهانی دوم سران کشور ژاپن که با خاک یکسان شده بود، دور هم نشستند و اولویت اصلی کشور را در آن سال آموزش و پرورش قرار دادند و نتایج آن تصمیم را امروز می بینیم. ما متأسفانه به تعبیر امام که فرمودند «امروز مسئله اصلی جنگ است اما بعد از جنگ نوبت آموزش و پرورش است» توجه نکردیم و امیدوارم روزی به این نکته توجه بشود.

تربیت بسم الله الرحمن الرحیم. خیلی ممنونیم که این فرصت را در اختیار ماها نامه تربیت سیاسی اجتماعی قرار دادید. خیلی از دوستان مایل هستند بدانند که جناب آقای دکتر فانی وزیر باتجربه در حوزه آموزش و پرورش آیا مسائلی این وزارتخانه را می داند یا باید به او گفت؟ در خاطرم هست روزهای اولی که شما قبول مسئولیت کرده بودید بسیاری از افراد به دنبال این بودند که با شما صحبت کنند چون فکر می کردند نکاتی وجود دارد که ممکن است شما از آن اطلاع نداشته باشید. اگر قرار باشد به آسیب شناسی این وزارتخانه و مشکلات و مسائل اصلی آن بپردازید، به چه موضوعاتی اشاره خواهید کرد؟

دکتر فانی: بسم الله الرحمن الرحیم. بنده فکر می کنم بزرگ ترین چالش آموزش و پرورش نگرش تصمیم گیرندگان اصلی و تخصیص دهندگان منابع نسبت به آموزش و پرورش است. یعنی اهمیتی که این وزارتخانه دارد و مسئولین و دست اندکاران کشور باید این اهمیت و حساسیت را درک کنند، عملاً درک نکردند. برای همین است که در بیان و سخن، آموزش و پرورش خیلی مهم است اما در عمل از جمله در تخصیص منابع از اهمیت لازم برخوردار نیست. این شاید به عنوان مبنایی ترین چالش مطرح باشد. اما اگر بخواهیم به لایه های بالاتری وارد بشویم باید بگوئیم به این دلیل که با این دستگاه بزرگ، سیستمی و نظام مند برخورد نشده است و هر کسی بخشی از این جبه بزرگ آموزش و پرورش را دیده یا بخشی از مشکلات عدیده این وزارتخانه را دیده و سعی کرده فقط همان مشکل را حل کند (اصلاح موضوعی نه اصلاح نظام مند)، نه تنها مشکلات فراوان آن را حل نکرده بلکه مشکلات جدیدی نیز اضافه کرده است. بگذارید مثالی بزنم. الان این وزارتخانه بیش از ۱۳ میلیون دانش آموز دارد و از این تعداد تقریباً کمتر از ۱۲ میلیون دانش آموز در بخش دولتی مشغول به تحصیل هستند. بیش از یک میلیون نفر کارمند رسمی و پیمانی هم داریم و اگر این رقم ها را بر هم تقسیم کنیم حدوداً به ۱۱،۵ می رسیم، یعنی در وزارت آموزش و پرورش به ازای هر ۱۱،۵ دانش آموز یک نیروی انسانی وجود دارد و این نسبت مناسبی نیست. با توجه به مطالعات تطبیقی که درباره آموزش و پرورش های کشورهای دنیا دارم و تجربه ای که در این زمینه نسبت به کشور خودمان با توجه به شرایطی که دارد کسب کرده ام، به نظر من این نسبت باید ۱۵ باشد. یعنی ما بیش از ۲۰۰ هزار نیروی انسانی را به صورت مازاد جذب آموزش و پرورش کرده ایم در حالی که نیازی به این تعداد نبود. این مسئله منشأ مسائل فراوانی می شود. از جمله باعث سختی معیشت فرهنگیان می شود که حرف خیلی درستی است. من هم اعتقاد دارم که معیشت فرهنگیان وضعیت مناسبی ندارد، به خصوص به خاطر تبعیضی که در پرداخت ها بین فرهنگیان و دیگر کارکنان دولت وجود دارد. من هم به این موضوع اعتراف می کنم و تلاشم بر این است که آن را کم کنم. اما وقتی در آموزش و پرورش صحبت از نیروی انسانی می کنیم باید بدانیم که بیش از یک میلیون همکار فرهنگی داریم که وقتی حرف از افزایش دریافتی این عزیزان می شود، رقم سنگینی را می طلبد. من از یکی از وزرا پرسیدم که چه تعداد کارمند دارند و او گفت سه هزار نفر. سه هزار نفر را وقتی در کنار بیش از یک میلیون نفر بگذارید شرایط وزارتخانه ما را راحت تر متوجه می شوید.

به عنوان مثال بحث کیفیت آموزش و پرورش به عنوان یکی از چالش ها مطرح می شود اما باید دانست که از این بودجه ای که در اختیار این وزارتخانه قرار می گیرد نزدیک به ۹۹ درصد آن حقوق نیروی انسانی شاغل در آموزش و پرورش است. یعنی بنده به عنوان وزیر مدیریتی بر آن ۹۹ درصد بودجه ندارم و آن پولی که از خزانه دولت گرفته می شود عیناً به همکاران ما داده می شود. من به عنوان مسئول این وزارتخانه فقط می توانم بر روی یک درصد بودجه که حدود ۲۱۰ میلیارد تومان است، مدیریت داشته باشم. این مقدار هم برای فعالیت های پرورشی، آموزشی، سرانه مدارس، سخت افزار و نرم افزار و استفاده می شود.



بحث کیفیت آموزش و پرورش به عنوان یکی از چالش ها مطرح می شود اما باید دانست که از این بودجه ای که در اختیار این وزارتخانه قرار می گیرد نزدیک به ۹۹ درصد آن حقوق نیروی انسانی شاغل در آموزش و پرورش است. یعنی بنده به عنوان وزیر مدیریتی بر آن ۹۹ درصد بودجه ندارم و آن پولی که از خزانه دولت گرفته می شود عیناً به همکاران ما داده می شود.

تربیت فرمودید امروز که وزیر هستید به اجبار ۹۹ درصد بودجه‌ای را که در اختیار شما است، به عنوان حقوق پرداخت می‌کنید. فرض را بر این بگذاریم که حضرت عالی رئیس‌جمهور هستید. طبعاً آن وقت هم مجبور بودید همه نیازهای کشور در زمینه‌های مختلف را ملاحظه کنید. به نظر شما علت عدم تخصیص بودجه مناسب به آموزش و پرورش، بیشتر به آن نگرش نیازمند اصلاح بازمی‌گردد یا به واقعیت ملموس کمبود منابع؟

دکتر فانی: شاید بتوان گفت به هر دو. در حال حاضر کشور با کمبود منابع مواجه است و این کمبود منابع به نحوی روی آموزش و پرورش هم سایه می‌اندازد. بد نیست این نکته را هم عرض کنم که برای سال ۹۴ بودجه عمومی دولت حدود ۱۱ درصد رشد داشته است و این در حالی است که در همین بخش،

بودجه آموزش و پرورش بیش از ۲۲ درصد رشد داشته است. این نشان‌دهنده این است که دولت به این بخش عنایت داشته است. در بودجه سال ۹۳ - سالی که در آن هستیم - بودجه دولت ۱۱ درصد رشد داشت، آموزش و پرورش ۲۶ درصد. اگر افزایش بودجه این دو سال را که در دولت تدبیر و امید با هم مقایسه کنیم، این احساس در ما به وجود می‌آید که دولت نسبت به آموزش و پرورش عنایت داشته ولی کسری‌ها و کمبودهای ما بیشتر از عنایات دولت است که بخشی به کمبود منابع برمی‌گردد. جناب آقای رئیس‌جمهور هم حداقل دو بار ذکر کردند که تلاش خود را در زمینه کمک به آموزش و پرورش انجام داده‌اند که البته کافی نیست و با رسیدن به رشد اقتصادی مطلوب به سراغ آموزش و پرورش خواهیم آمد.

اما فرهنگیان و همکاران عزیز ما بحثی را که مطرح می‌کنند، تبعیضی است که در پرداخت‌ها وجود دارد. خیلی از فرهنگیان به درستی به من گفته‌اند که از کمبود حقوق ناراحت نیستند و از تبعیض است که ناراحت‌اند. این حرفی است که من هم به عنوان مسئول این وزارتخانه در جاهایی که لازم است مطرح کردم و می‌کنم و تا حدی مؤثر هم بوده است. امسال با پیگیری‌هایی که انجام شده بودجه ما حدود ۲۳ درصد نسبت به سال قبل افزایش داشته است. در مجموع رشد نسبتاً خوبی داشته‌ایم. منتها ما کسری‌هایی از سنوات قبل داریم. به عنوان مثال سال گذشته که تازه مشغول به فعالیت در وزارتخانه شدیم، پاداش پایان خدمت بازنشستگی را که قبل از ما بازنشسته شده بودند، پرداخت نشده بود و دولت یازدهم پاداش دولت دهم را پرداخت کرد. بیش از ۱۱۰۰ میلیارد تومان را در اسفند ۹۲ و اردیبهشت ۹۳ پرداخت کردیم. و چون بودجه‌های آموزش و پرورش در سال‌های قبل با کسری بسته می‌شده، هر سال کسری‌ها به سال بعد منتقل می‌شود و این روند ادامه پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد یک عزم ملی نیاز است که کسری‌های آموزش و پرورش توسط دولت جبران بشود و بتوانیم بودجه هر سال را برای همان سال استفاده کنیم نه اینکه بخشی از بودجه آن سال را برای سال قبل هزینه کنیم. البته ما هم در آموزش و پرورش تسلیم این شرایط نشده‌ایم و این نکته ظریفی است. اعتقاد من این است که باید تلاش کرد سهم بودجه آموزش و پرورش را از (تولید ناخالص داخلی) و از بودجه دولت افزایش دهیم. ما در این یک سال و نیمی که مشغول به کار شدیم، سهم بودجه آموزش و پرورش از بودجه دولت را که حدود ۹،۲ درصد بوده به ۱۰،۷ درصد افزایش دادیم. اما در عین حال که ما باید سهم خود را افزایش دهیم، باید بهره‌وری بودجه موجود را هم افزایش دهیم یعنی باید تلاش کنیم که همان اعتباراتی را که در اختیار داریم، بهتر مدیریت کنیم. پس دو استراتژی را دنبال می‌کنیم: اول، افزایش سهم بودجه‌ای که به آموزش و پرورش اختصاص داده خواهد شد و دوم، مدیریت درست اعتباراتی که داریم با بهره‌وری خوب.

تربیت شما برای افزایش بهره‌وری در آموزش و پرورش و استفاده بهینه از بودجه موجود چه کارهایی را انجام داده‌اید؟ در این زمینه صرفاً به «داره» و وزارتخانه می‌پردازید یا در زمینه «توسعه» آن هم



فرهنگیان و همکاران عزیز ما بحثی را که مطرح می‌کنند، تبعیضی است که در پرداخت‌ها وجود دارد. خیلی از فرهنگیان به درستی به من گفته‌اند که از کمبود حقوق ناراحت نیستند و از تبعیض است که ناراحت‌اند. این حرفی است که من هم به عنوان مسئول این وزارتخانه در جاهایی که لازم است مطرح کردم و می‌کنم و تا حدی مؤثر هم بوده است.

کارهایی را انجام داده‌اید؟

دکتر فانی: با توجه به ابتدای عرایض که گفتم برخورد با آموزش و پرورش باید برخورد نظاممند باشد و به اولویت‌ها بپردازیم نه جوانب فرعی، ما پنج سیاست را انتخاب کردیم: ساماندهی نیروی انسانی، توسعه مشارکت، بودجه‌ریزی عملیاتی، تمرکززدایی و ارتقای مدیریت آموزشی. بنده در همین مدتی که در این سمت هستم اگر بتوانم این پنج سیاست را به صورت اساسی پیش ببرم، بهره‌وری افزایش خواهد یافت.

مثلاً در مورد ساماندهی نیروی انسانی باید بدانیم که در سال ۹۳ حدود ۲۵ هزار نیروی ما بازنشسته شدند. همچنین در سال ۹۳ نسبت به سال ۹۲ قریب به ۲۰۰ هزار دانش‌آموز افزایش یافت. همین عدد حداقل ۱۵ هزار نیروی انسانی طلب می‌کند. این در حالی است که بدون آن که یک نیروی انسانی اضافه کنیم توانسته‌ایم با ساماندهی نیروی انسانی، این کمبود ۴۰ هزار نفری را جبران کنیم. در عین حال

پرداخت اضافه‌کاری و ساعات اضافه‌کاری را کاهش دادیم. حدود ۷ هزار نیروی انسانی هم به این طریق صرفه‌جویی کردیم. اگر این‌ها را بخواهیم در چارچوب ریالی بررسی کنیم بیش از ۱۰۰۰ میلیارد تومان صرفه‌جویی کرده‌ایم. اگر این کار را نمی‌کردیم در اول مهر ۹۳ با ۴۰ هزار کلاس بدون معلم روبرو بودیم و این خود یک بحران به حساب می‌آمد.

در بحث توسعه مشارکت کارهای خوبی انجام دادیم. ما امسال نسبت به سال گذشته حدود ۴۰ هزار دانش‌آموز را در مدارس غیردولتی سازماندهی کردیم. یعنی هزینه‌های آن را دولت پرداخت می‌کند ولی دانش‌آموز از صندلی‌های خالی مدارس غیردولتی استفاده می‌کند. این کار باعث می‌شود که از بخشی از ضرر و زیان بخش خصوصی که مدرسه تأسیس کرده است، جلوگیری می‌شود ضمن اینکه ما هم از ظرفیت خالی مدارس غیردولتی به عنوان یک سرمایه ملی استفاده و از تراکم مدارس دولتی کم کرده‌ایم. ممکن است یک مدرسه دولتی کلاس‌های ۴۰ نفره داشته باشد و ما ۱۰ نفر از این کلاس را کم کرده‌ایم. این نکته خیلی مهم است که ما بدانیم اگر کل بودجه آموزش و پرورش را تقسیم بر آن ۱۱،۵ میلیون دانش‌آموز مدارس دولتی کنیم هزینه هر دانش‌آموز حدود یک میلیون و ۸۵۰ هزار تومان است. یعنی دولت به طور میانگین هر ساله این میزان پول بابت هر دانش‌آموز هزینه می‌کند به غیر از هزینه‌های سرمایه‌ای. این در حالی است که در طرح توسعه مشارکت وقتی حدود ۴۰ هزار دانش‌آموز را به مدارس غیردولتی فرستادیم برای هر دانش‌آموز حدود ۶۰۰ هزار تومان به آن مدرسه دادیم. خودمان یک میلیون ۸۵۰ هزار تومان هزینه می‌کنیم و در این حالت ۶۰۰ هزار تومان پرداخت می‌کنیم. این یعنی افزایش بهره‌وری در داخل سیستم.

کار دیگری که ما در توسعه مشارکت دنبال کردیم تأسیس مدارس مشارکتی با بخش خصوصی بود. ما حدود ۹۰۰ مدرسه را که اکثراً در مناطق محروم و حاشیه‌ای و فاقد معلم بودند با موسسین مدارس غیردولتی که حداقل ۵ سال سابقه مفید و مؤثر در اداره مدارس غیر دولتی داشتند به صورت مشارکتی این مدارس را اداره کردیم. به این معنا که فضا و تجهیزات را دولت در اختیار گذاشت و آن موسس، نیروی انسانی را فراهم کرد و مدرسه را اداره کرد. میانگین پرداخت برای هر دانش‌آموز را هم همان ۶۰۰ هزار تومان در نظر گرفتیم. با این کار در سال تحصیلی ۹۳-۹۴ حدود ۱۴۰ هزار دانش‌آموز را به این سبک آموزش دادیم و این کار باعث ایجاد شغل برای نزدیک به ۸۰۰۰ نفر شد. یعنی افرادی که لیسانس و بالاتر بودند توسط آن مؤسسان جذب شدند و با گزینش آموزش و پرورش و دیدن آموزش‌های قبل و ضمن خدمت مشغول به کار شدند. مبنای قانونی این کار ماده ۲۲ قانون مدیریت خدمات کشوری است که آیین نامه آن در سال ۸۹ به تصویب هیئت دولت وقت رسید. این اقدام مناسبی بود که ما از پتانسیل و امکانات بخش خصوصی استفاده کنیم و در عین حال سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در اختیار آموزش و پرورش باشد.

در بحث سیاست ارتقای مدیریت آموزشی، اجرای برنامه تعالی مدرسه بوده

علی‌رغم رویکرد بی‌طرفی سیاسی که در آموزش و پرورش دارید، مواضع سیاسی برخی نمایندگان را در مورد موضوع استیضاح تأثیرگذار می‌دانید؟

دکتر فانی: به نظر می‌رسد انتصابات آموزش و پرورش حساس‌ترین موضوعی باشد که این استیضاح را شکل داده است. به هر حال همه این را قبول دارند و پذیرفتند که در ۲۴ خرداد ۹۲ یک اتفاقی افتاده به نام انتخاب آقای دکتر حسن روحانی و ایشان رئیس قوه مجریه هستند و ما اعتقاد داریم که مدیران و دست‌اندرکاران آموزش و پرورش باید سیاست‌های دولت را قبول داشته باشند، در عین حال که آموزش و پرورش به عنوان یک جریان جناحی نباید مطرح باشد. ما در انتصابات آموزش و پرورش و انتخاب مدیران در سطوح مختلف تلاش کردیم که آموزش و پرورش از نیروهای متعهد، متخصص، باتجربه و بانگیزه تأمین شود. انتصاب تمامی مدیران در آموزش و پرورش با استعلام وزارت اطلاعات از طریق حراست آموزش و پرورش صورت گرفته و هیچ شبهه‌ای در این وجود ندارد. میانگین حضور مدیران فعلی آموزش و پرورش در جبهه و درصد جانبازی آنها نسبت به قبل خیلی بالاتر است. سابقه تجربی و مدیریتی آنها نسبت به قبل خیلی بالاتر است. مدرک تحصیلی نسبت به قبل خیلی بالاتر است. بنابراین ما می‌توانیم ادعا کنیم که مدیران فعلی آموزش و پرورش هم به لحاظ تخصص و هم به لحاظ تجربه و تعهد و اعتقاد به مبانی انقلاب اسلامی و قانونی اساسی و ولایت فقیه نسبت به قبل نه تنها پایین‌تر نیستند بلکه بالاتر هستند. مسائل سیاسی هم با استعلامی که از وزارت اطلاعات گرفته شده، بدون هر گونه اشکالی است.

تربیت با این حساب، شما پست‌خوان کارشناسی برای این استیضاح قائل نیستید و معتقدید که بیشتر جنبه سیاسی دارد.

دکتر فانی: به نظر بنده این طور است. چون به هر حال آن متنی که در مورد استیضاح به دست ما رسیده بخشی از آن در مورد انتصابات است و بخش دیگر بخش معیشت و مسائل رفاهی فرهنگیان است که به طور مفصل صحبت کردم.

تربیت ظاهراً موضوع الزام به استخدام‌های جدید هم در استیضاح وجود دارد؟

دکتر فانی: در آن زمینه ما بر حسب نیازهایی که آموزش و پرورش دارد و بر حسب قوانین عمل می‌کنیم. یک موردی که خیلی مشخص است بحث استخدام پیش‌دبستانی‌هاست که آموزش و پرورش حتی دستورالعمل برگزاری آزمون را در سال ۹۳ آماده کرد و قرار بود ۱۷ مرداد امسال آزمون برگزار شود ولی معاونت نیروی انسانی ریاست جمهوری که باید مجوز برگزاری آزمون و استخدام را بدهد، به دلیل اینکه معتقد بودند دولت قبل مجوز استخدام‌های سال‌های بعد را هم استفاده کرده، به ما مجوز ندادند و ما قادر نشدیم که آن بخشنامه را صادر کنیم. اما همچنان دنبال این موضوع هستیم که مجوز را بگیریم و قانون مصوب مجلس را دقیقاً اجرا کنیم.

تربیت طبعاً در آخر این گفتگو خوانندگان انتظار دارند که پیام شما را برای سالگرد تشکیل امور تربیتی بشنوند اما ما بیشتر علاقه‌مندیم که توقع شما را از مربیان تربیتی بدانیم.

دکتر فانی: به نظر می‌رسد که همکاران خوب ما در بخش پرورشی و مربیان پرورشی که در صف اول مسائل فرهنگی در مدارس تلاش می‌کنند، باید وضعیت فکری و روحی و روانی دانش‌آموزان را بیش از پیش تشخیص بدهند و متناسب با نیازهای آنها و نیازهای جامعه و نیازهای امروز انقلاب و نظام تلاش کنند تا دانش‌آموزانی برای آینده کشور تربیت شوند که به همان نسبت که در مباحث علمی از آگاهی‌های لازم برخوردارند، نسبت به مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هم طوری تربیت شوند که بتوانند خوب تشخیص بدهند و درست حرکت کنند.

تربیت ممنون از شما به خاطر وقتی که در اختیار ما گذاشتید و به سؤالات ما پاسخ دادید.

که در ۵۷۰۰ مدرسه در سطح کشور اجرا کردیم. در واقع به دنبال این هستیم که مدارس ما با شاخص‌هایی که برای آن تعریف کردیم به استاندارد برسند. دوره‌های آموزشی را برای مدیران این ۵۷۰۰ مدرسه برگزار کردیم و دارد انجام می‌شود و در آخر سال آن را ارزشیابی می‌کنیم. البته این طرح حلقه‌های دیگری نیز دارد چون ما معتقدیم از میان دو مدرسه با فضا و نیروی انسانی و تجهیزات یکسان، آن مدرسه‌ای که مدیری توانا و قوی در راس آن هست موفق‌تر خواهد بود تا آن مدرسه‌ای که با مدیریت ضعیف اداره می‌شود.

در بحث تمرکززدایی هم گام‌های اولیه را برداشته‌ایم. شما می‌دانید که وزارت آموزش و پرورش یک سازمان به شدت متمرکز است. همه بزرگان و صاحب‌نظران کشور تأکیدشان بر این بوده که این تمرکز باید از بین برود که البته به سادگی امکان‌پذیر نیست. گام اول در تمرکززدایی کاهش بخشنامه‌ها است. برای هر موضوعی یک بخشنامه از وزارتخانه صادر می‌شود و بعد می‌رود استان، از استان به منطقه و از منطقه به مدرسه. حجم زیادی از مکاتبات به این صورت انجام می‌شود و حداقل ضرر آن در آموزش و پرورش از بین بردن خلایق‌ها در بین پرسنل آموزش و پرورش است. ما امسال تصمیم گرفتیم که حداقل ۲۰ درصد بخشنامه‌های خود را کاهش دهیم.

سیاست پنجم ما هم عملیاتی کردن بودجه است که امسال در نیم درصد مدارس کشور یعنی حدود ۵۰۰ مدرسه به صورت آزمایشی انجام می‌شود. به موجب سیاست عملیاتی کردن بودجه، اعتباراتی که در اختیار هر مدرسه قرار می‌دهیم متناسب با تعداد دانش‌آموزان آن مدرسه و سرانه آن منطقه است. مثلاً اگر در یک منطقه آموزشی که سرانه آموزشی آن دو میلیون تومان است یک مدرسه‌ای ۲۰۰ دانش‌آموز داشته باشد، ضرب این دو عدد می‌شود اعتبار آن مدرسه. این اعتبار در اختیار مدرسه است. حقوق و مزایای معلمان را چون متمرکز است، خود آموزش و پرورش پرداخت می‌کند و باقی اعتبار در اختیار مدیر مدرسه است که به صورت بهینه آن را هزینه کند. در واقع این امر باعث می‌شود مدیر مدرسه بیشتر احساس مسئولیت کرده و تلاش کند از این اعتباری که در اختیارش قرار می‌گیرد به بهترین صورت استفاده کند. این‌ها مثال‌هایی بود تا آن نکته را عرض کنم که آموزش و پرورش دو سیاست را دنبال می‌کند؛ یکی افزایش سهم خود از بودجه دولت که تا حدودی موفق بود. دوم آنکه همان میزان پولی را که در اختیارش است به بهترین نحو استفاده کند.

تربیت چون حوزه فعالیت ما تربیت سیاسی اجتماعی است دوست داریم نظر شما را در مورد موضوع مجله بدانیم. نسبت شخص جناب‌عالی به گروه‌ها و جریانات مختلف چیست؟ یعنی جایگاه آموزش و پرورش و شخص شما به نسبت جریان‌های سیاسی کشور چگونه تعریف شده است؟

دکتر فانی: یقیناً آموزش و پرورش یک نهاد جناحی نیست. ما در آموزش و پرورش به هیچ وجه اجازه نمی‌دهیم جناح‌های سیاسی وارد آموزش و پرورش شوند. اما در اینکه دانش‌آموزان باید تربیت سیاسی و اجتماعی پیدا کنند شکی نیست، به این خاطر که یکی از ساحت‌های تعلیم و تربیت اسلامی که بر آن مبنای سند تحول پایه‌ریزی شده، تربیت سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان است. دانش‌آموزان باید تربیت سیاسی و اجتماعی بشوند، نسبت به محیط خود و تحولاتی که در کشور صورت می‌گیرد حساس باشند و در واقع نشریه تربیت سیاسی هم در همین راستا منتشر می‌شود و وظیفه‌اش این است که مربیان را در ابتدا آموزش سیاسی بدهد تا مربیان بتوانند دانش‌آموزان را در این ساحت تربیت فعال کنند. به نظر بنده فعالیت‌هایی که در حوزه امور تربیتی صورت می‌گیرد، مانند شوراهای دانش‌آموزی و مجلس دانش‌آموزی و اردوها و کانون‌های مختلف، کارکردشان تربیت سیاسی اجتماعی است.

تربیت بحث استیضاح شما این ایام مطرح شده است. شما پست‌خوانه‌های کارشناسی را دلیل این امر می‌دانید یا



در آموزش و پرورش به هیچ وجه اجازه نمی‌دهیم که جناح‌های سیاسی وارد آموزش و پرورش شوند. اما در اینکه دانش‌آموزان باید تربیت سیاسی و اجتماعی پیدا کنند شکی نیست، نشریه تربیت سیاسی هم در همین راستا منتشر می‌شود و وظیفه‌اش این است که مربیان را در ابتدا آموزش سیاسی بدهد تا مربیان بتوانند دانش‌آموزان را در این ساحت تربیت فعال کنند.

جایگاه تحزب در نظام دینی کجاست؟



مسئولان محترم مجله تربیت سیاسی اجتماعی

با سلام و ضمن تشکر از نشریه شریف‌تان. مطلبی که در پی می‌آید یکی از ساختارهای نظام سیاسی است که اهمیت آن بسیار زیاد است و آن عبارت است از حزب و تحزب در یک نظام سیاسی. ما می‌دانیم که معمولاً در کشورهای مختلف بنا بر یک اعتقاد و یا یک تز، حزب و یا احزابی بوجود می‌آید که با توجه به اقبال عمومی یافتن، یکی از احزاب سکان اداره کشور را به دست می‌گیرد. حال با توجه به اینکه در حزب طرفداری بصورت حتمی و جمع‌گرایانه با رویکرد اکثریت است و اینکه اصالت در احزاب با اکثریت آرا بوده، چگونه ممکن است با نظام دینی که اصالت با حق است کار حزبی انجام داد؟ همچنین در وضعیتی که همانند انتخابات شهردار تهران یک نفر علی‌رغم تعهد حزبی و اجماع، خود را در مقابل حزب قرار داده و به رقیب رای می‌دهد و اساس حزب و حزب‌گرایی را نادیده می‌گیرد، چگونه می‌توان حزب و تحزب را در نظام دینی پذیرفت؟

باتشکر

داودرضا برقی کاشانی

همکار گرامی جناب آقای برقی کاشانی

از این که نشریه را می خوانید و پرسش ذهنی خود را با ما در میان گذاشته اید، خوشحالیم. اجازه دهید نوشته شما را بهانه طرح بحثی درباره حزب و ضرورت آن قرار دهیم تا برای دیگر خوانندگان ما هم مفید باشد.

واقعیت این است که جامعه سیاسی، جامعه خوبتری است و مردم در آن احساس مسئولیت بیشتری می کنند و نسبت به سرنوشت خود حساس ترند. در عین حال باید دانست که سیاسی شدن جامعه تنها با بخشنامه و توصیه و درخواست مسئولان، شدنی نیست بلکه به یک جریان عملی و زمینه های عینی بستگی تام و تمام دارد بدین معنا که «سیاسی شدن» جامعه بوسیله «مشارکت سیاسی» میسر است. چگونه می توان انتظار داشت مردم همه مسائل داخلی و خارجی را بفهمند، تحلیل کنند، مواضع اصولی داشته باشند، در صورت نیاز، تمامی مشکلات و سختی ها را تحمل کنند، در راهپیمایی ها و انتخابات و جبهه ها، حاضر شوند و خلاصه پایگاه انقلاب به حساب آیند اما هیچ سهمی در تصمیم گیری ها و سیاست گذاری ها و اجرای قوانین نداشته باشند؟ طبعاً در یک وضعیتی که مردم نقش جدی در اتخاذ سیاست ها و تعیین مسئولان ایفا می کنند، هم به مصالح جامعه آشناترند و هم به اجرای آن سیاست ها، راغب تر.

برای آنکه هدف سیاسی کردن جامعه، در سطحی گسترده و در مقیاسی فراگیر حاصل شود علاوه بر رسانه های جمعی و گروه های اجتماعی، باید ابزارهای دیگری نیز به کار گرفته شوند که از لوازم و ضروریات مشارکت سیاسی در دنیای معاصر محسوب می شوند و یکی از این لوازم، تشکل سیاسی و حزب است.

البته عده ای بر این اعتقادند که احزاب و فعالیت های حزبی، مختص جوامعی است که در آن یک سری اصول ثابت عقیدتی یا ایدئولوژیک وجود ندارد و افراد جامعه صرفاً بر اساس قوانین متغیر و نامقدسی که خود می پسندند، به رتق و فتق امور مشغولند. مطابق نظر اینان، در جوامعی که «وظیفه» و «صلاحیت» بر رأی و نظر مردم تقدم دارد و افراد باید خود را در چهارچوب ارزش ها و اعتقاداتی معین هدایت و کانالیزه نمایند، هیچ گونه تشکل حزبی نمی تواند شکل واقعی به خود بگیرد. به همین دلیل، این عده خواه از زاویه دفاع از نظام اسلامی و مبانی بنیادین آن نظیر ولایت فقیه باشد و خواه از بعد مخالفت با جمهوری اسلامی و دفاع از ارزش های لیبرالیستی جوامع غرب معتقدند که در ایران کنونی، احیای هر گونه فعالیت حزبی، ناسازگاری ساختاری را به دنبال خواهد داشت و به یک تعارض فکری با مبانی دینی منجر خواهد شد. از نظر اینان، در یک جامعه مبتنی بر اسلام و ولایت، آن گونه که حضرت امام خمینی (ره) معرفی کرده است، مردم هیچ نقشی جز متابعت و عمل به تصمیمات مقامات ندارند و طبعاً انجام فعالیت حزبی در چنین جامعه ای به هیچ عنوان شدنی نیست.

به نظر ما این افراد دچار یک اشتباه جدی درباره نسبت جامعه دینی و دستاوردهای متعارف بشری شده اند بدین معنا که برای یک سری از واژه ها نظیر: جمهوری، انقلابی، روشنفکری، آزادی، دموکراسی، توسعه، ترقی و امثالهم، معنای ثابت، عینی و متفق علیه تصور کرده اند و خروج از آن برداشت اومانستی از این مفاهیم را امری ناشدنی می دانند. طبعاً اگر اینگونه عمل کنیم و برای این واژه ها، معانی ثابتی قائل باشیم، آشتی دادن حتی ظاهری دین با این برداشتها و مفاهیم، ناممکن خواهد شد ولی واقعیت این است که این واژه ها، حامل مفاهیم ارزشی اند و طبعاً به هنگام بکارگیری آنها باید به آنچه حمل می کنند، دقت کرد. اگر این واژه ها معانی ثابتی داشته باشند نمی توان میان این دستاوردهای بشری با اعتقادات دینی سازگاری ایجاد کرد اما این عبارات، معانی واحدی ندارند و هر مسلک و مکتبی از جمله اسلام می تواند بار ارزشی خویش را در این ظروف بریزد و با ایجاد سازگاری، از «جمهوری اسلامی» یا «دموکراسی اسلامی» یا «انقلاب اسلامی» یا توسعه و آزادخواهی و ... دم زند.

برخی از روشنفکران وطنی از همان نخستین

روزهای پیروزی، به پیوند «جمهوری» و «اسلامی» اعتراض داشتند و بنیادهای این دو واژه را ناسازگار با یکدیگر می دیدند. اخیراً نیز عده ای حتی ترکیب «انقلاب اسلامی» را غلط می دانند و معتقدند که تنها کسانی می توانند از «انقلاب» سخن بگویند که نقضی در خلقت و هستی می بینند و می خواهند عالم و آدم تازه ای بسازند و این با اعتقادات اسلامی که نظام خلقت را نظام خلقت احسن معرفی می کند، جور در نمی آید. در مقابل شاهد بودیم که حضرت امام بدون هیچ تردیدی، عباراتی چون «جمهوری اسلامی» و «انقلاب اسلامی» را بکار می بردند و آن را خالی از تعارض می دیدند چرا که این واژه ها را از بار ارزشی غیردینی آن تخلیه کرده و با محتوایی دینی، قابل استفاده می دانستند. در عمل نیز محتوای دینی نظام اسلامی بعضاً در ظرف دموکراسی و جمهوریت ریخته شد و فرم نهادهای مردمی در جوامع دیگر با اولویت دادن به ارزش هایی چون «وظیفه و مسئولیت» و «صلاحیت و اهلیت»، مورد بهره برداری قرار گرفت.

حال به این پرسش بر می گردیم که آیا جامعه دینی مبتنی بر اصل ولایت فقیه با فعالیت احزاب قانونی، قابل جمع نیست؟ به گمان ما اگر فعالیت های احزاب را در چهارچوب فلسفه سیاسی اسلام، سامان داده و محتوای دینی مشارکت مردم را در شکل حزبی آن قرار دهیم، می توانیم قاطعانه بر سازگاری گونه ای از فعالیت حزبی با نظام ولایت حکم کنیم. اگر بپذیریم که جمهوری اسلامی در بقای خویش تنها به مردم آن هم مردم آگاه و سیاسی وابسته است و سیاسی کردن جامعه هم جز با «مشارکت سیاسی» که شکل بارز امروزینش، فعالیت آزادانه تشکل های سیاسی است، میسر نمی شود در آن صورت در جستجوی الگو و نمونه و تجربه ای خاص بر خواهیم آمد که در جامعه دینی مبتنی بر «صلاحیت ها» نیز وجود احزاب را میسر بلکه ضروری نشان می دهد.

به گمان ما تجربه جمهوری اسلامی و ساختار موجود در قانون اساسی آن که وجود احزاب سیاسی و شوراها را به رسمیت شناخته است و نقش مردم در شکل دهی به نهادهای قانونی و تعیین رهبر و مسئولان جامعه و جهت دهی به سیاست های خرد و کلان و اجرای آنها را به صورتی برجسته و پراهمیت نشان می دهد، می تواند تا حدودی آن الگوی مورد نیاز را عرضه کند. مقام معظم رهبری درباره نقش مردم در حکومت اسلامی ما می فرماید:

«هیچ کس حق حاکمیت بر مردم را ندارد مگر آن که دارای معیارهای پذیرفته شده باشد و مردم او را بپذیرند. امروز در جمهوری اسلامی ایران، مقاماتی که به نحوی در کار مردم دخالت دارند بطور مستقیم یا غیرمستقیم منتخب مردم هستند و این مسئله حتی در مورد رهبری نیز صدق می کند و این بدان معناست که در نظام اسلامی، دارا بودن معیار کافی نیست بلکه انتخاب مردم نیز از شرایط لازم آن است.»

بنابراین در نظام اسلامی می توان الگوهایی را تجربه کرد که مشارکت سیاسی مردم را نهادینه می کند و دخالت مردم در امور را در مجاری خاصی نظیر فعالیت سیاسی حزبی سامان می دهد. نیازی نیست که عیناً آنچه را در غرب از حزب و فعالیت های حزبی می فهمند بپذیریم بلکه می توانیم با ارائه یک تعریف سازگار با مبانی دینی و در چهارچوب قوانینی مشخص، احزاب سیاسی در کشور را فعال کنیم و از دستاوردهای فعالیت احزاب در جهت سیاسی کردن جامعه، بهره مند شویم.

عده ای دیگر معتقدند که فرهنگ سیاسی جامعه و میزان رشد سیاسی مردم در حدی نیست که امکان فعالیت سالم حزبی را فراهم آورد زیرا در هر فعالیت حزبی، ضروری است که اولاً انسجام ملی و مردمی مستحکم شود و فعالیت های سیاسی مردم از هرز رفتن در خشونت ها و عدم تحمل ها و درگیری ها و تضعیف ها، در امان مانده و در کانال فعالیت های مفید و سالم حزبی هدایت شود، ثانیاً افراد و احزاب به آسانی بتوانند مسئولیت هایی را که قانون مشخص می کند نظیر تشکیل دولت و مسئولیت های اجرایی بدست آورند و در عین حال گروه حاکم بدون توسل به



آیت الله خامنه ای: «هیچ کس حق حاکمیت بر مردم را ندارد مگر آن که دارای معیارهای پذیرفته شده باشد و مردم او را بپذیرند. امروز در جمهوری اسلامی ایران، مقاماتی که به نحوی در کار مردم دخالت دارند بطور مستقیم یا غیرمستقیم منتخب مردم هستند و این مسئله حتی در مورد رهبری نیز صدق می کند و این بدان معناست که در نظام اسلامی، دارا بودن معیار کافی نیست بلکه انتخاب مردم نیز از شرایط لازم آن است.»

خشونت یا اقدامات غیرقانونی، آماده واگذاری پست‌ها به رقبای باشد. بنا به این نظر، حضور استعمار خارجی از سویی و وجود استبداد داخلی از سوی دیگر موجب شده که ما در قرون اخیر از داشتن یک حکومت ملی و مردمی، محروم بمانیم و به همین دلیل به جای توسل به روند قانونی کشور که امکان شکل‌گیری یک حکومت مردمی را در رژیم گذشته منتفی می‌ساخت، مردم ما با توسل به یک مبارزه مستمر انقلابی در سال‌های اخیر صاحب یک رژیم سیاسی مستقل و مردمی شدند. طبعاً مردمی که به دشواری قدرت را به دست آورده‌اند راضی نمی‌شوند که آن را به آسانی از دست بدهند. این گونه مواجه شدن با قدرت از آب‌شخور یک پشتوانه تاریخی و یک زمینه اجتماعی سیراب می‌شود و با رسوب آن در اذهان و احساسات نسل در نسل مردم، به صورت یک نهاد روانی در می‌آید که زمینه‌ساز فرهنگ سیاسی مردم می‌شود. به همین دلیل اینک حتی اگر احزاب سیاسی شکل گیرند به جای بهره‌دهی در زمینه‌های مختلف، موجب تشدید تعارضات، عدم تحمل‌ها، درگیری‌ها و از دست رفتن انسجام ملی می‌شوند.

ادعای این عده را نمی‌توان انکار کرد زیرا این یک واقعیت غیرقابل انکار است که فرهنگ سیاسی جامعه ما به دلیل دور نگه داشتن مردم در طی قرون از مصادر قدرت و تصمیم‌گیری، کمتر «مشارکتی» است و اگر تعدد قومیت‌ها و زبان‌ها و حتی مذاهب را به آن بیفزاییم و اختلافات بومی و محلی در سطح کشور را نیز در نظر بگیریم، باید از این که مصداق «آش نخورده و دهان سوخته» شویم، نگران باشیم چرا که اگر سیاسی کردن جامعه بخواهد انسجام ملی ما را به خطر اندازد و حاکمیت انقلاب را در رویارویی با دشمنان داخلی و خارجی، تضعیف کند بهتر است در شکل حزبی آن به تعویق افتاده یا اساساً به فراموشی سپرده شود. اما نکته مهم این است که در وضعیت موجود جامعه ما، فعالیت تشکلی‌ها و احزاب قانونی اگر با نظارت کامل صورت گیرد، نه تنها



ارائه طرح‌های مفید و برنامه‌های مدون و قابل اجرا به جای طرح یک‌جانبه انتقادهای و ضعف‌ها از بزرگترین دستاوردهای کار حزبی است. احزاب چون خودشان هم ممکن است در جایگاه مسئولان اجرایی قرار گیرند از دامن زدن به رفاه‌خواهی‌ها و وعده‌دادن‌های غیراصولی، سرباز می‌زنند و با بسیج امکانات تخصصی خویش، برنامه‌ها و لوايح قابل اجرا را ارائه می‌دهند.



سیاسی خارج می‌شود باز هم در دست مردم باقی بماند نه آن که در اختیار یک حزب یا جریان وابسته و ضد مردمی قرار گیرد. خلاصه آن که ما معتقد به شکل‌گیری احزابی هستیم که در سطح کلان، اهداف مشترکی در زمینه تحقق آرمان‌های اسلامی و انقلابی، حفظ و تحکیم استقلال کشور و تکیه بر مردم دارند و جابجایی قدرت سیاسی کشور در میان احزاب و گروه‌ها، در چارچوب قانون صورت می‌گیرد و در هیچ شرایط به نفی حاکمیت اسلام و مردمی بودن حکومت نمی‌انجامد.

ثانیاً اینکه انقلاب اسلامی و نظام ما در زمینه تحکیم قدرت مرکزی و کسب ثبات سیاسی، پیروزی‌ها و دستاوردهای فراوانی داشته است و هیچ عامل داخلی و خارجی نمی‌تواند حاکمیت سیاسی انقلاب را تهدید کند. اینک از ثبات سیاسی و انسجام ملی کافی برای مقابله با سوءاستفاده‌های احتمالی احزاب و گروه‌های سیاسی برخورداریم و طبعاً در چنین وضعیتی نمی‌توان تنها با تکیه بر تجربه سال‌های نخست انقلاب و کشمکش‌هایی که گروه‌های سیاسی ضدانقلاب در آن سال‌ها پدید آورده بودند، به نفی فعالیت‌های سالم حزبی پرداخت و جامعه را از دستاوردهای احزاب و تشکلی‌های سیاسی محروم کرد.

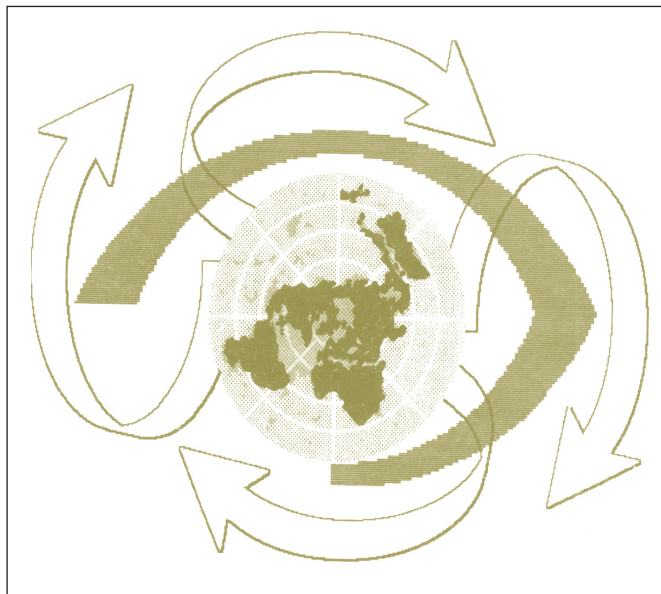
ثالثاً اصلاح فرهنگ سیاسی کشور و ایجاد زمینه‌های همکاری و مشارکت میان احزاب و گروه‌ها و افراد جامعه حول تحقق آرمان‌های انقلاب و تأمین منافع ملی و حفظ استقلال سیاسی، در قالب توصیه‌های اخلاقی و در خلاف مسیر نیست بلکه به یک بستر عملی و عینی نیازمند است. اگر مردم ما باید شیوه‌های تفاهم و همزیستی را بیاموزند در بهترین حالت، باید آن را تجربه کنند. مردم ما باید شاهد باشند که یک جریان سیاسی به قدرت می‌رسد، خدمت می‌کند، در صورت عدم تمایل مردم، به آسانی از قدرت و حکومت کناره‌گیری می‌کند و منتظر می‌ماند تا در وضعیتی دیگر، دوباره مردم به سراغش بروند و اداره امور را به آن بسپارند و البته

در دوران انتظار هم کاملاً به منافع ملی و آرمان‌های انقلاب وفادار می‌ماند و در کار رقیب سیاسی‌اش، کارشکنی نمی‌کند. مردم باید در عمل ببینند که افراد حزبی در سطح ادارات دولتی، مطابق قانون عمل می‌کنند و همانطور که قانون، حضور افراد حزبی را در سطح ادارات به رسمیت می‌شناسد، افراد نیز قانون را پاس می‌دارند و از امکانات دولتی در جهت فعالیت‌های حزبی سوءاستفاده نمی‌کنند. جامعه باید از چنان امکانات و زمینه‌های سیاسی برخوردار باشد که دانشجوی کشور در سطح دانشگاه درس بخواند، تحقیق کند، فعالیت سیاسی به منظور رشد آگاهی‌های سیاسی و آشنایی با دیدگاه‌ها و نظرات صاحب‌نظران را سامان دهد اما از تبدیل نهادهای صنفی دانشگاه به احزاب سیاسی خودداری کند و این گونه فعالیت‌ها را در بیرون دانشگاه‌ها انجام دهد. مردم باید بیاموزند که راه‌های قانونی برای اعلام نظرات و اعلان خواسته‌ها به مسئولان موجود است و توسل به اقدامات خشن و غیرقانونی جز آشوب و هدر دادن بیت‌المال و از هم پاشیدن نظم نتیجه‌ای ندارد. همه این گونه آموزش‌ها در یک بستر عملی و عینی میسر است و نمی‌توان

باعث از دست رفتن انسجام ملی نمی‌شود بلکه آن را تحکیم می‌کند زیرا: اولاً با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، یک حکومت ملی و مردمی در کشور پدید آمده و قانون تصمیم‌گیری درباره سرنوشت کشور و مردم، از خارج مرزها و از کاخ سفید به داخل کشور انتقال یافته است. ملت ما قدر دان دستاوردهای انقلاب اسلامی در زمینه استقلال سیاسی کشور است و هرگز راضی نیست که بیگانگان بار دیگر بر سرنوشت مردم و کشور حاکم شوند لذا به کسانی که به این مردم تعلق ندارند، استقلال کشور را محترم نمی‌شمارند، اهداف بنیادین انقلاب اسلامی را نپذیرفته‌اند، به چهارچوب قانونی نظام، التزام عملی ندارند و در یک کلام سوابق و عملکرد کنونی آنان مؤید استقلال‌طلبی و مردم‌گرایی آنان نیست، اجازه فعالیت سیاسی در حد رسیدن به مسئولیت‌های کلیدی جامعه را نمی‌دهند. طبعاً احزاب قانونی کشور و مسئولان آنها باید از چنان سابقه روشنی برخوردار باشند که دستیابی آنان به قدرت، باعث نگرانی مردم در زمینه انحراف انقلاب و از دست رفتن استقلال کشور نشود بگونه‌ای که وقتی قدرت از دست یک حزب



احزاب قانونی کشور و مسئولان آنها باید از چنان سابقه روشنی برخوردار باشند که دستیابی آنان به قدرت، باعث نگرانی مردم در زمینه انحراف انقلاب و از دست رفتن استقلال کشور نشود بگونه‌ای که وقتی قدرت از دست یک حزب سیاسی خارج می‌شود باز هم در دست مردم باقی بماند نه آن که در اختیار یک حزب یا جریان وابسته و ضدمردمی قرار گیرد.



فرهنگ سیاسی و مشارکتی را در جامعه‌ای که امکان عملی «مشارکت سیاسی» وجود ندارد، پدید آورد. رابعاً پدیدار شدن یکسری بی‌نظمی‌ها و تنازعات و خلاف قانون‌ها در شرایطی که احزاب سیاسی در کشور فعالند، طبیعی است همانطور که در وضعیت موجود کشور نیز اتفاق می‌افتد و ما آنها را گریزناپذیر تلقی می‌کنیم. اینک در جامعه ما گروه‌های سیاسی غیرحزبی و جبهه‌های سیاسی و محافل قدرت و نهادهای سیاسی شده و امثالهم فعالیت می‌کنند و جامعه ما کم و بیش از آفات فعالیت‌های غلط حزبی نظیر خطبازی و باندبازی، حذف جناح‌های رقیب و کنار گذاشتن افراد مفید، لطمه زدن به پایه‌های اعتماد مردم به مسئولان، نشر شایعات و اتهامات ناروا و امثالهم در رنج است، حال به چه دلیل نباید با هدایت این رقابت‌ها در کانال‌های درست فعالیت‌های سیاسی از جمله فعالیت‌های حزبی، ثمرات و نتایج وجود احزاب را نیز متوجه جامعه کرد؟ احزاب در جامعه ما کارکردهای زیر را می‌توانند داشته باشند:

- ۱- تقاضاهای پراکنده و متنوع مردم را متناسب با اهداف انقلاب و امکانات کشور، در چند تقاضای مهم، محدود ساخته و هدایت عقلایی آنها را برعهده گیرند.
- ۲- بر عملکرد مجریان و دست‌اندرکاران نظارت داشته و با شناخت و معرفی ضعف‌ها و انحرافات، جامعه و کشور را از پیامدهای احتمالی اقدامات غلط مسئولان مصون نگه دارند و با طرح انتقادات اصولی، به اصلاح امور اقدام کنند.
- ۳- ایجاد شور سیاسی و زمینه‌سازی برای مشارکت سیاسی مردم و حضور آنان در صحنه‌های مبارزه و افزایش آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی مردم از دیگر عملکردهای برجسته احزاب است.
- ۴- تربیت کادرها و نیروهای آگاه و متعهد که تراز مکتب و مدافع نظامند. در وضعیت موجود ما امکان

تربیت کادرهایی که به درد همه نظام‌های سیاسی می‌خورند (پزشک، مهندس و ...) را داریم اما باید در راستای تربیت نیروهای گام برداریم که تنها در نظام اسلامی می‌توانند عمل کنند. وجود تشکلهای سیاسی در راستای تدارک این گونه کادرها و نیروها مفید است.

۵- ارائه طرح‌های مفید و برنامه‌های مدون و قابل اجرا به جای طرح یک‌جانبه انتقادات و اشکالات و ضعف‌ها از بزرگ‌ترین دستاوردهای کار حزبی است. احزاب چون خودشان هم ممکن است در جایگاه مسئولان اجرایی قرار گیرند از دامن زدن به رفاه‌خواهی‌ها و وعده‌دادن‌های غیراصولی و صرفاً بیان اشکالات و ضعف‌ها بدون پشتوانه‌های کارشناسی دقیق، سرباز می‌زنند و با بسیج امکانات تخصصی خویش، برنامه‌ها و لوایح قابل اجرا را ارائه می‌دهند.

بنابراین در وضعیت موجود که جامعه اسلامی ما دارای ثبات سیاسی و انسجام ملی است و قدرت مرکزی قادر به حفظ استقلال و تمامیت ارضی و از میان برداشتن مخالفت‌های ضدانقلابی داخلی است، در شرایطی که جنگ و توطئه‌های بیگانگان ناکام مانده و توان داخلی کشور قدرت رویارویی با اقدامات مشابه را دارد، در شرایطی که نسل سوم انقلاب در معرض تهاجم همه‌جانبه فرهنگی

بیگانگان، مستحیل می‌گردد و انتقال ارزش‌های انقلاب به این نسل از اهم وظایف آگاهان و مسئولان محسوب می‌شود، در وضعیتی که سیاسی کردن نسل جوان یک ضرورت و لازمه آن، سیاسی کردن کل جامعه است، آری در چنین وضعیتی که ما از آفات فعالیت‌های حزبی در رنجیم و از ثمرات آن بی‌بهره، باید وجود تشکلهای سالم سیاسی در جامعه را از لوازم سیاسی کردن آن تلقی کرد و در نخستین گام، از جناح‌های خودی خواست که فعالیت پراکنده خود را در قالب احزاب قانونی، منسجم سازند و در سطح کشور گسترش دهند و از فصلی بودن فعالیت حزبی خودداری کنند.

جناب آقای برقی کاشانی

اجازه دهید چند نکته را هم در پایان به اختصار خدمت شما عرض کنیم:

۱- تجربه کشورهای غربی در حوزه تحزب بسیار بیشتر از ماست و نباید وضعیت خودمان را با آن کشورها مقایسه کنیم. عمر مردم‌سالاری در کشور ما باید زیاد و زیادتر بشود تا بتوانیم با تلنبار کردن تجربیات کار سیاسی، به تغییر فرهنگ سیاسی نخبگان و مردم خودمان امید ببندیم و از جمله در حوزه تحزب هم پیشرفت کنیم.

۲- سه مسئله در حوزه تحزب در ایران قابل تأمل است. اول، سازگاری یا ناسازگاری تحزب با دین که مسئله مهمی برای دینداران است. دوم، بررسی جامعه‌شناختی تحزب و خاستگاه احزاب سیاسی ایران و علل کم‌توفیقی احزاب سیاسی برای تبدیل شدن به گروه‌های مرجع سیاسی و اجتماعی که نیاز به مطالعه و بررسی دقیق دارد. سوم، جنبه‌های حقوقی و سازوکارهای قانونی نظام حزبی در کشور و تحولات و تطورات آن که باید برای کارآمدتر کردن آن، تلاش کرد. در همه این سه زمینه، پرسش‌های زیادی وجود دارد و مطالعات زیادی هم صورت گرفته که شما را به مطالعه کتاب‌های

منتشره در این محورها دعوت می‌کنیم.

۳- احزاب در کشور ما بیشتر یک جبهه سیاسی یا محفل قدرت محسوب می‌شوند و این اشکال اساسی را دارند که از یک نظم تشکیلاتی تبعیت نمی‌کنند. مهمترین مشکل احزاب در کشور ما این است که فصلی هستند یعنی در هنگام انتخابات وارد صحنه می‌شوند و در دوره‌های دیگر نمودی ندارند. همچنین اکثر آنها حزبی در پایتخت محسوب می‌شوند و به صورت سراسری فعالیت نمی‌کنند. تنها در صورتی می‌توان به تقویت جایگاه احزاب سیاسی امیدوار بود که احزاب سیاسی کشورمان در سراسر کشور، شعبه و دفتر و نمایندگی داشته باشند و با آموزش مستمر و همیشگی اعضا و تربیت کادرهای سیاسی مطلع، به رشد شور و شعور و توانمندی نیروهای فعال اجتماعی ما کمک کنند.

۴- در مورد عضو شورای شهر که بر خلاف تصمیم تشکیلات حزبی‌اش عمل کرد بهتر است ما نظر ندهیم ولی طبعاً از اعضای احزاب و گروه‌ها انتظار می‌رود که مطابق تصمیمات جمعی حزبی عمل کنند و ساز علی‌حده نزنند. این روش برای بقای تشکیلات و کار گروهی مناسب‌تر است.

امیدوارم توضیحات ارائه شده تا حدی پاسخ پرسش شما را در بر داشته باشد.



چگونه تحلیل سیاسی کنیم

آشنایی با روش‌های تحلیل سیاسی / درس چهارم

حسن بهشتی‌پور، تحلیل‌گر ارشد مسائل بین‌الملل

مقدمه

آموزشی متعدد به کار برده شده و نتیجه‌بخش بودن آن برای فراگیری نوآموزان تحلیل سیاسی در عمل اثبات شده است. سوم آنکه می‌توان با کسب مهارت در این روش، سایر روش‌های پیچیده‌تر تحلیل سیاسی را در سطوح مختلف میانی و عالی راحت‌تر فراگرفت.

اکنون می‌خواهیم با مراحل هشت‌گانه این روش آشنا شویم و ببینیم چه ویژگی‌هایی دارد. پیش از هر چیز باید توجه کنیم ترتیب این مراحل هشت‌گانه اهمیت اساسی دارد. این موضوع بویژه برای کسانی که در تحلیل مهارت کافی ندارند و یا تازه کار تحلیل تحولات سیاسی را آغاز کرده‌اند، اهمیت بیشتری دارد. بنابراین هر تحلیل‌گری در شروع کار برای تحلیل هر خبری می‌تواند بر اساس مراحل هشت‌گانه ذیل وارد تحلیل شود. فقط ذکر این نکته ضرورت دارد تا زمانی که استفاده از این روش ملکه ذهن تحلیل‌گر نشود، حتماً لازم است در هر مرحله از صحت انجام آن مطمئن شود.

در سه قسمت گذشته با مفهوم «تحلیل» به طور کلی و به طور خاص «تحلیل سیاسی» آشنا شدیم و توضیحات مبسوطی درباره ریشه لغت تحلیل در زبان فارسی ارائه شد. سپس مراحل تحلیل را به صورت عام توضیح دادیم. همچنین شش مؤلفه مهمی که باید در نتیجه ارائه هر تحلیل سیاسی در نظر گرفته شود، تشریح شد. در نهایت، با شش پرسش اساسی که در برابر هر تحلیل‌گر سیاسی قرار دارد، آشنا شدیم.

در این درس می‌خواهیم ساده‌ترین و معمولی‌ترین روش تحلیل یک خبر و یا یک پدیده سیاسی را به شما عزیزان به عنوان الگوی تحلیلی معرفی کنیم.

این روش سه ویژگی مهم برای فراگیری تحلیل دارد:

اول ساده است؛ به این معنا که فراگیری آن برای کسانی که به تحلیل سیاسی علاقه‌مندند، بسیار آسان است. دوم این روش، بارها و بارها توسط نگارنده در کلاس‌های



کردن، تجزیه و ترکیب کردن و تطبیق دادن انجام شد، درواقع پردازش اطلاعات صورت گرفته است.

مثال: درباره مثال نشست سران کشورهای ساحلی دریای خزر برای آنکه اطلاعات خود را از میان هزاران اطلاعات موجود پردازش کنیم، لازم است ابتدا آنها را بخوبی دسته‌بندی کنیم، یعنی اطلاعات عمومی مربوط به وسعت، اقلیم و آب و هوای خزر را از اطلاعات مربوط به کشورهای ساحلی خزر تفکیک و دسته‌بندی کنیم. در این مثال می‌توانیم اطلاعات خود را ذیل چهار عنوان کلی اطلاعات پایه درباره جغرافیای طبیعی خزر، اطلاعات اقتصادی مربوط به میزان تولید انرژی نفت و گاز و ماهی‌خواری، اطلاعات نظامی درباره پایگاه‌های دریایی و تعداد کشتی‌های نظامی و غیره و بالاخره اطلاعات حقوقی مربوط به رژیم حقوقی خزر مرتب و دسته‌بندی کنیم. سپس اولویت‌بندی و انتخاب اطلاعات مربوط به موضوع نشست را تعیین کنیم. یعنی از میان اطلاعات موجود به دنبال این هستیم که در تحلیل نشست سران خزر کدام‌یک از این اطلاعات بیشتر به ارائه تحلیل ما کمک می‌کند.

در مرحله بعدی کار تجزیه و ترکیب اطلاعات آغاز می‌شود، یعنی می‌بینیم کدام کشورها به تفکیک چقدر نفت و چقدر گاز تولید می‌کنند، هر کدام از آنها چه سهمی از تولید ماهی‌خواری دارند، سواحل دریایی هر کشور از خزر چقدر است، چه میزان از نیروی نظامی این کشورها در خزر حضور دارند و هر کدام چند بندر و پایگاه نظامی در خزر دارند. پس از تجزیه این اطلاعات بر اساس هر کشور آنها را با هم در دو مرحله ترکیب می‌کنیم: در مرحله اول جمع توانایی‌های هر کشور را در خزر به دست می‌آوریم تا از یک سو اهمیت خزر برای آن کشور مشخص شود و از سوی دیگر، میزان تأثیرگذاری همان کشور بر تحولات خزر معین شود. در مرحله دوم جمع توانایی‌های کشورهای خزر با همدیگر را به دست می‌آوریم تا سطح تأثیرگذاری خزر را مثلاً در اقتصاد انرژی جهان بسنجیم. بنابراین می‌بینید که هم تجزیه اطلاعات درباره خزر و هم ترکیب آنها در قالبی که مناسب تحلیل ما طراحی شده باشد، به ارائه تحلیلی فراگیر کمک می‌کند. درواقع، با کمک پردازش اطلاعات به دست آمده می‌توانیم پایه اصلی تحلیل را به صورت بنیادی تشکیل دهیم؛ پایه‌ای که اگر صحیح بنا شده باشد، می‌تواند ما را به تحلیلی چارچوب‌دار و محکم برساند و اگر سست و کج بنا شده باشد، تا ثریا دیوار تحلیلی ما کج و ناصحیح بالا می‌رود.

۳. تعیین جهت‌گیری تحلیلی

به نقشه راهی که قرار است تحلیل‌گر مخاطب خود را به آنجا برساند، در اصطلاح «جهت‌گیری تحلیلی» گفته می‌شود. هر تحلیل‌گر برای ارائه تحلیل خود می‌داند درنهایت قرار است چه پیامی را به مخاطب خود منتقل کند. او اطلاع دارد که باید از کجا و چگونه شروع کند و برای ارائه تحلیل خود چه مراحلی را طی کند و سرانجام به کجا برسد.

چه کسی جهت‌گیری تحلیل‌گر را مشخص می‌کند؟

جهت‌گیری تحلیل‌گر را خود تحلیل‌گر و در بسیاری موارد روزنامه، نشریه یا رسانه‌ای که از طریق آن تحلیل منتشر می‌شود، مشخص می‌کند.

توجه مهم:

تحلیل‌گر و تحلیلی که ارائه می‌کند، نمی‌تواند خنثی یا «بی‌طرف» باشد. تحلیل‌گر می‌تواند در بررسی خود «منصف» باشد، اما به صورت منطقی باید جهت‌گیری خاص خود را داشته باشد، بدون آنکه لازم باشد آن را به صورت آشکار به مخاطبان خود نشان دهد.

همچنین یک تحلیل‌منصفانه باید «چندجانبه‌نگر» باشد، یعنی در هر تحلیلی «مطلق‌انگاری» نباید وجود داشته باشد. تحلیل‌گری «منصف» است که یک موضوع را از ابعاد مختلف بررسی کند و هیچ‌گاه فقط یک جنبه موضوع را در نظر

۱. انتخاب مسئله یا موضوعی که قرار است تحلیل

شود

قبل از هر چیز باید موضوع یا خبری را که قرار است تحلیل کنیم، انتخاب کنیم. درباره چگونگی انتخاب موضوع روشن است که به طور طبیعی خبر یا موضوعی را انتخاب می‌کنیم که درباره آن اطلاعات و تخصص کافی داشته باشیم.

البته گاهی ممکن است به هر دلیلی درباره تحلیل یک موضوع احساس نیاز کنیم تا برای خودمان و دیگران روشن‌نگری کنیم و یا انتخاب موضوع به صورت سفارشی باشد. یعنی بر اساس تخصصی که داریم از طرف نشریه یا سایت و یا رسانه‌ای به ما سوژه یا موضوع پیشنهادی برای تحلیل ارائه می‌کنند.

در هر صورت، نباید فراموش کنیم که باید موضوعی را برای تحلیل انتخاب کنیم که حتماً اطلاعات کافی و تخصص لازم را در آن داشته باشیم. بدیهی است وقتی درباره موضوع یا خبری اطلاعات کافی و دقیق نداشته باشیم، هر قدر هم تحلیل‌گر خلاق و دارای ذهن پویا باشیم، باز هم تحلیل ما منطبق با واقعیت‌ها نخواهد بود و بویژه اگر تخصص کافی هم نداشته باشیم، به صورت یقینی تحلیل ما غلط خواهد شد.

مثال: می‌خواهیم نشست سران کشورهای ساحلی دریای خزر در بندر آستراخان روسیه را تحلیل کنیم. قبل از هر چیز باید اطلاعات و تخصص لازم را در این مورد داشته باشیم. اطلاعاتی از قبیل اینکه مکان برگزاری نشست در ساحل خزر قرار دارد. دریاچه خزر بزرگ‌ترین دریاچه جهان است، این دریاچه بین پنج کشور ایران، روسیه، آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان قرار دارد، مهم‌ترین تولیدات آن نفت و گاز و ماهی‌خواری است. سابقه نشست‌های گذشته در کجا بوده و در چه سال‌هایی برگزار شده است و... علاوه بر این، باید تخصص لازم را درباره شناخت حقوقی از موضوع‌های مربوط به رژیم حقوقی دریاچه خزر داشته باشیم و دقیقاً بدانیم در جهان چه قوانینی برای همسایگان دریاچه‌ها در نظر گرفته‌اند.

۲. گردآوری و پردازش اطلاعات درباره موضوع مورد تحلیل

از آنجا که اطلاعات خام درباره یک موضوع نمی‌تواند برای تحلیل راهگشا باشد، باید اطلاعات و اخبار مرتبط با موضوع تحلیل را گردآوری و سپس پردازش کنیم.

پردازش و پرورش اطلاعات و اخبار، عبارت است از گویاسازی اطلاعات و اخباری که در تحلیل گره‌گشا هستند. اگرچه در درس‌های آینده درباره اطلاعات و نقش کلیدی آن در تحلیل، به صورت مفصل توضیحات لازم ارائه خواهد شد، در اینجا اشاره می‌کنیم که پردازش اطلاعات و اخبار شامل اقدام‌های خاصی مانند مرتب، تجزیه، و ترکیب کردن، تطبیق دادن، محاسبه کردن، ادغام و طبقه‌بندی کردن و امثال آن را شامل می‌شود.

تحلیل‌گر برای آنکه بتواند از اطلاعات موجود به نحو بهتری در تحلیل خود بهره‌برداری کند ناچار است این اطلاعات را متناسب با موضوع تحلیل در درجه اول مرتب کند تا نظم مورد انتظار به وجود آید، سپس از طریق تطبیق آن اطلاعات با اطلاعات مشابه درباره سایر رویدادهای مرتبط با آن به طبقه‌بندی جدیدی از اطلاعات دست یابد.

در مراحل بعدی با استفاده از تکنیک تجزیه و ترکیب خبر و اطلاعات که در درس‌های آینده روش آن آموزش داده می‌شود، اولویت‌های مورد نیاز خود را در میان انبوه اطلاعات موجود مشخص می‌کند. یعنی به اینجا می‌رسد که می‌داند کدام اطلاعات را و به چه منظور و برای اثبات کدام موضوع در تحلیل خود به کار برد. در این صورت، برای آنکه به نتایج دقیق‌تری در تحلیل خود دست پیدا کند، اطلاعات مرتبط با هم را شناسایی می‌کند و در صورت لزوم با قابل محاسبه و مقایسه کردن و ادغام آن به مرحله پردازش نهایی اطلاعات مورد نظر می‌رسد. درنهایت، وقتی تمامی مراحل مرتب کردن، دسته‌بندی کردن، اولویت‌بندی

نگیرد، بلکه کوشش تحلیل‌گر در تحلیل منصفانه آن است که دیدگاه‌های مختلف را درباره موضوع مورد بحث در نظر گیرد و در تحلیل نهایی خود نشان دهد قصدش کشف حقیقت و شناخت واقعیت‌ها، به دور از جناح‌بندی‌های سیاسی حاکم بر جامعه است.

نکته مهم:

معمولاً در رسانه‌های حرفه‌ای ابعاد مختلف را می‌پردازند، اما یک جنبه مورد نظر خود را به اصطلاح با استفاده از تکنیک‌های مختلف برای مخاطبان برجسته می‌کنند. در درس‌های آینده به این موضوع بیشتر پرداخته می‌شود.

مثال: برمی‌گردیم به موضوع نشست سران خزر. در این مرحله برای خود مشخص می‌کنیم که جهت‌گیری تحلیلی من چیست. چه پیامی را در نهایت می‌خواهم به مخاطب منتقل کنم. آیا قرار است وقتی تحلیل ارائه شد مخاطب احساس کند این نشست موفق بوده، یا شکست خورده؟ یا اصلاً به نتایج آن نشست کار ندارم، بلکه می‌خواهم مخاطب به اهمیت برگزاری چنین نشست‌ی در آستراخان روسیه پی ببرد. هر کدام از این جهت‌گیری‌ها در طراحی چنین اطلاعات و نحوه ارائه

تحلیل تأثیر مستقیم و غیرقابل انکاری دارد، مثلاً اگر می‌خواهم نشست را موفق نشان دهم، در تحلیل خود توافقی‌های به دست آمده را بیشتر و دقیق‌تر توضیح می‌دهم. اما اگر می‌خواهم ارزیابی خود را درباره ناموفق بودن نشست و یا تکراری بودن نتایج آن به مخاطب منتقل کنم، بیشتر سعی می‌کنم حاشیه‌های خبرساز آن را برجسته کنم و احیاناً به اختلاف‌های مطرح‌شده در اظهارات مسئولان اشاره خواهم کرد.

۴. به دست آوردن ایده اولیه یا حدس و گمان نخست

پس از آنکه مرحله پردازش اطلاعات و اخبار مربوط به موضوع تحلیل انجام گرفت، تحلیل‌گر می‌تواند با استفاده از ذهن خلاق و تخصص خود درباره چرایی موضوع یا چگونگی حادثه حدس‌های اولیه خود را در ذهن مطرح کند و آماده پرورش آن ایده شود. البته درباره موضوع‌هایی که مانند نشست خزر یک پدیده یا خبر غیر قابل انتظار نیست و از پیش مشخص است چنین نشست‌ی برگزار می‌شود، تحلیل‌گر برای پرورش ایده تحلیلی خود به سمت حدس و گمانه‌زنی درباره موفقیت یا شکست مذاکرات، موضوع‌های مهمی که در نشست بررسی شده اما به هر دلیل اعلام نمی‌شود و غیره پیش می‌رود.

در هر صورت، برای پرورش هر «ایده تحلیلی» طی مراحل سه‌گانه ذیل ضرورت دارد:

۴.۱. پیدا کردن ارتباط‌های پنهان و آشکار

کشف ارتباط بین موضوع مورد نظر با سایر پدیده‌ها و اخبار مرتبط با آن، به منظور درک حقایق و یا واقعیت‌هایی که کمتر برای افراد عادی قابل درک هستند. این موضوع بسیار اهمیت دارد. اما چگونه این ارتباط‌ها کشف می‌شوند و از چه راه‌هایی می‌توان رابطه موجود بین اخبار و یا پدیده‌های مرتبط با آنها را کشف کرد؟ پاسخ این سؤال را در درس مربوط به «ارتباط و قوانین مربوط به آن» در تحلیل سیاسی در آینده خواهید خواند.

مثال: بررسی اینکه نشست سران کشورهای ساحلی خزر در چه شرایطی برگزار می‌شود آیا در شرایطی که روسیه به خاطر تحولات اوکراین تحت فشار است، سران شرکت‌کننده در این اجلاس به عنوان حامی روسیه در برابر غرب موضع گرفتند



پس از آنکه مرحله پردازش اطلاعات و اخبار مربوط به موضوع تحلیل انجام گرفت، تحلیل‌گر می‌تواند با استفاده از ذهن خلاق و تخصص خود درباره چرایی موضوع یا چگونگی حادثه حدس‌های اولیه خود را در ذهن مطرح کند و آماده پرورش آن ایده شود.

تحلیل‌گر برای پرورش ایده تحلیلی خود به سمت حدس و گمانه‌زنی درباره موفقیت یا شکست مذاکرات، موضوع‌های مهمی که در نشست بررسی شده اما به هر دلیل اعلام نمی‌شود و غیره پیش می‌رود.

تحلیل تأثیر مستقیم و غیرقابل انکاری دارد، مثلاً اگر می‌خواهم نشست را موفق نشان دهم، در تحلیل خود توافقی‌های به دست آمده را بیشتر و دقیق‌تر توضیح می‌دهم. اما اگر می‌خواهم ارزیابی خود را درباره ناموفق بودن نشست و یا تکراری بودن نتایج آن به مخاطب منتقل کنم، بیشتر سعی می‌کنم حاشیه‌های خبرساز آن را برجسته کنم و احیاناً به اختلاف‌های مطرح‌شده در اظهارات مسئولان اشاره خواهم کرد.

۴. به دست آوردن ایده اولیه یا حدس و گمان نخست

پس از آنکه مرحله پردازش اطلاعات و اخبار مربوط به موضوع تحلیل انجام گرفت، تحلیل‌گر می‌تواند با استفاده از ذهن خلاق و تخصص خود درباره چرایی موضوع یا چگونگی حادثه حدس‌های اولیه خود را در ذهن مطرح کند و آماده پرورش آن ایده شود. البته درباره موضوع‌هایی که مانند نشست خزر یک پدیده یا خبر غیر قابل انتظار نیست و از پیش مشخص است چنین نشست‌ی برگزار می‌شود، تحلیل‌گر برای پرورش ایده تحلیلی خود به سمت حدس و گمانه‌زنی درباره موفقیت یا شکست مذاکرات، موضوع‌های مهمی که در نشست بررسی شده اما به هر دلیل اعلام نمی‌شود و غیره پیش می‌رود.

در هر صورت، برای پرورش هر «ایده تحلیلی» طی مراحل سه‌گانه ذیل ضرورت دارد:

۴.۱. پیدا کردن ارتباط‌های پنهان و آشکار

کشف ارتباط بین موضوع مورد نظر با سایر پدیده‌ها و اخبار مرتبط با آن، به منظور درک حقایق و یا واقعیت‌هایی که کمتر برای افراد عادی قابل درک هستند. این موضوع بسیار اهمیت دارد. اما چگونه این ارتباط‌ها کشف می‌شوند و از چه راه‌هایی می‌توان رابطه موجود بین اخبار و یا پدیده‌های مرتبط با آنها را کشف کرد؟ پاسخ این سؤال را در درس مربوط به «ارتباط و قوانین مربوط به آن» در تحلیل سیاسی در آینده خواهید خواند.

مثال: بررسی اینکه نشست سران کشورهای ساحلی خزر در چه شرایطی برگزار می‌شود آیا در شرایطی که روسیه به خاطر تحولات اوکراین تحت فشار است، سران شرکت‌کننده در این اجلاس به عنوان حامی روسیه در برابر غرب موضع گرفتند



به منظور ارائه تحلیل اولیه یا همان حدس تحلیلی درباره چرایی‌ها و چگونگی‌های تحلیلی باید جزئیات لازم برای تحلیل موضوع را از طریق شناخت بازیگران اصلی و فرعی و اهداف و منافع آنها و نیز تشخیص عوامل و یا علل به وجود آورنده خبر مورد نظر یا پدیده مورد بحث و تشخیص اجزای تشکیل‌دهنده خبر یا پدیده‌ای که قرار است تحلیل شود، به دست آوریم.

و یا سیاست بی‌طرفی خود را در مخاصمه اوکراین حفظ می‌کنند.

۴.۲. تجزیه و ترکیب رویداد یا پدیده مورد نظر

به منظور ارائه تحلیل اولیه یا همان حدس تحلیلی درباره چرایی‌ها و چگونگی‌های تحلیلی باید جزئیات لازم برای تحلیل موضوع را از طریق شناخت بازیگران اصلی و فرعی و اهداف و منافع آنها و نیز تشخیص عوامل و یا علل به وجود آورنده خبر مورد نظر یا پدیده مورد بحث و تشخیص اجزای تشکیل‌دهنده خبر یا پدیده‌ای که قرار است تحلیل شود، به دست آوریم. پس از تجزیه لازم است در مرحله بعد مطالب را در شکل جدید مورد دلخواه مطابق با موضوع تحلیل، ترکیب کنیم. در این مورد نیز در درس «تجزیه و ترکیب» بیشتر توضیح داده خواهد شد.

مثال: درباره مثال قبلی شناخت بازیگران اصلی نشست سران خزر بسیار اهمیت دارد. روشن است که با توجه به قدرت نظامی، تولید اقتصادی، جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی و عوامل مختلف دیگر که در درس آینده به آن می‌پردازیم، ایران و روسیه بازیگران اصلی این نشست و کشورهای قزاقستان، ترکمنستان و آذربایجان بازیگران فرعی اما مهم این نشست به

شمار می‌رفتند. حالا شناخت اهداف بازیگران اصلی و فرعی و منافع آنها در این نشست می‌تواند به تحلیل نتایج و تأثیرات آن روی کشورهای ساحلی خزر به صورت جدا از هم کمک کند. همچنان که وقتی بتوانیم اهداف مشترک آنها و منافع مشترکی را که در خزر دارند شناسایی و معرفی کنیم، در ترکیب منافع آنها و شناخت جایگاه کشورهای ساحلی خزر در سطح منطقه و جهان کمک کرده‌ایم.

۴.۳. شناخت فرصت‌ها و تهدیدهای موجود

درک و یا کشف فرصت‌ها و یا تهدیدهای بیرونی و درونی و شناسایی نقاط قوت و ضعف از طریق شناخت ماهیت عناصر درونی تشکیل‌دهنده و یا ایجادکننده یک پدیده و یا عوامل بیرونی همان پدیده از راه مطالعه روندهای گذشته و کشف نقاط عطف آنها و نیز موقعیت فعلی محیط پیرامونی و ساختار نظام حاکم بر آن محیط نیز به ما کمک می‌کند تا بتوانیم ایده تحلیلی خود را به اصطلاح برای ارائه به مخاطبان پرورش دهیم.

مثال: انرژی نفت و گاز خزر هم یک فرصت است، زیرا جهان به نفت و گاز

نیاز مبرم دارد و هم می‌تواند یک تهدید باشد، زیرا کشورهای سلطه‌جو به طمع دستیابی به منابع انرژی خزر می‌کوشند از طریق دامن زدن به اختلاف‌های موجود در بین کشورهای ساحلی مانع از آن شوند که همکاری بین آنها شکل گیرد. همچنین شناخت عناصر تشکیل‌دهنده رژیم حقوقی دریایی خزر و نیز عوامل ایجادکننده موانع موجود بر سر راه نرسیدن به یک رژیم حقوقی جامع و کامل بین کشورهای ساحلی به ارائه تحلیلی واقع‌بینانه برای مخاطبان ما کمک خواهد کرد.

نتیجه مهم آنکه:

انجام مراحل سه‌گانه، کشف ارتباط‌های پنهان و آشکار بین پدیده‌های مرتبط با هم، تجزیه و ترکیب موضوع یا خبر مورد بررسی و در نهایت شناخت فرصت‌ها و تهدیدهای موجود، به پرورش ایده اولیه یا همان ارائه تحلیل اولیه که حدس و گمان نخست است، در تحلیل کمک می‌کند.

۵. طراحی پرسش‌های اساسی تحلیل

پس از انتخاب موضوع، پردازش اطلاعات و پرورش

انتزاعی است، اما آنچه به «عامل‌ها» و «فاعل‌ها» مربوط می‌شود، واقعی است و بیرون از ذهن من و شما قابل مشاهده و بررسی و تحلیل است.

مثال: در بحث تحلیل چرایی ماجرای یازده سپتامبر وقتی می‌خواهیم به علت چنین رویدادی توجه کنیم، از لحاظ منطقی می‌توانیم استدلال کنیم علت واقعی این رویداد به جنایات امریکا مربوط می‌شود، زیرا عملیات جنایتکارانه‌ای که امریکا در سایر کشورها، بویژه کشورهای اسلامی انجام داد، موجب تحریک نوزده جوانی شد که به ادعای امریکایی‌ها در یک عملیات تروریستی چهار هواپیما را می‌ربایند، دو فروند آن را به دو برج مرکز تجارت جهانی در نیویورک می‌زنند، یکی را به ساختمان پنتاگون و چهارمی هم توسط جنگنده‌های امریکایی در پنسیلوانیا سرنگون می‌شود. اگر چنین ادعایی راست باشد، درواقع نوزده جوانی که دست به این اقدام زدند، عامل محسوب می‌شوند، اما علت این اقدام جنایات امریکا در

ایده‌ها و گمانه‌زنی‌های تحلیلی به ایجاد پرسش‌های اساسی در ذهن خود و مخاطبان می‌رسیم. اگرچه ارائه پرسش‌های خوب درباره چرایی و چگونگی و دلایل رخداد و یا ماهیت پدیده مورد بحث از وظایف اصلی هر تحلیل‌گری است، باید به یاد داشته باشیم نباید تنها به طرح سؤال خوب اکتفا کرد، بلکه وظیفه تحلیل‌گر پیدا کردن پاسخ‌های مناسب برای همان پرسش‌هایی است که در تحلیل خود ارائه کرده است.

این پاسخ‌ها می‌تواند یا در قالب ارائه احتمال‌ها و فرضیه‌هایی که باید مورد توجه قرار گیرد، ارائه شود و یا در قالب ارائه مستندات و استدلال‌های منطقی که لازم است برای پاسخ به آن سؤال‌ها مورد توجه قرار گیرد. در هر صورت، این پرسش‌ها و پاسخ آنها در قالب احتمال‌ها و فرضیه‌ها به منظور پیدا کردن مبانی تحلیلی درباره چرایی‌ها و چگونگی‌ها و پاسخ به پرسش‌های مطرح در ذهن تحلیل‌گر طراحی و مخاطبان ارائه می‌شود تا درنهایت زمینه برای ارائه تحلیل نهایی آماده شود.

مثال: برای نشست سران خزر یک پرسش خوب این است که آیا این نشست به کاهش اختلاف‌های موجود بین کشورهای ساحلی بر سر تعیین رژیم حقوقی خزر انجامید؟ دلایل اختلاف‌ها چیست، موضوع اختلاف‌ها چیست؟ منافع چه کشورهایی در ایجاد اختلاف بین این کشورهاست؟ از چه راهکارهایی می‌توان اختلاف‌های موجود را کاهش داد و...

۶. تعیین روش مناسب برای ارائه استدلال یا فکت‌ها

هر تحلیلی می‌تواند بر دو پایه استوار باشد:

۶.۱. تحلیل‌های استدلالی

در بعضی از تحلیل‌ها ممکن است تحلیل‌گر برای اثبات یا رد دیدگاه‌های مورد نظر خود به علت‌های وجودی یک رویداد یا پدیده توجه کند. در این صورت، برای اثبات یا رد آنها باید به دلایل روشن و روش مناسب استدلال خود را ارائه دهد. در این نوع از تحلیل شناخت علت‌ها و معلول‌های مرتبط با موضوع یا پدیده مورد نظر برای تحلیل‌گر بیشتر اهمیت دارد.

در مواردی موضوع تحلیل سیاسی اساساً تنها با روش استدلالی و منطق عقلی قابل ارائه است، در این هر دو حالت به دلیل آنکه تحلیل‌گر متناسب با موضوع تحلیل به فکت‌ها، آمارها و نمودارهای مورد وثوق دسترسی ندارد، برای جا انداختن تحلیل خود به علت‌ها و معلول‌ها توجه می‌کند. در این شرایط به سراغ ارائه استدلال‌های منطقی می‌رود تا تحلیل خود را برای مخاطبان یاورپذیر کند. به دلیل همین ویژگی به این نوع تحلیل‌ها استدلالی می‌گویند و در این نوع، تحلیل‌گران به دنبال کشف علت‌ها، و دلیل‌های منطقی رویدادها هستند. تحلیل‌گران سیاسی به طور معمول از این نوع تحلیل‌ها در زمانی استفاده می‌کنند که موضوعی بتازگی اتفاق افتاده و هنوز درباره رویداد مورد نظر اطلاعات دقیق و فکت‌های مورد نظر و قابل استناد منتشر نشده است. مثال نشست سران کشورهای خزر در همان روز برگزاری در بندر آستراخان روسیه، در این موارد تحلیل‌گر با اتکا به اطلاعات گذشته خود و نیز با اشرافی که به سوابق موضوع دارد، به دنبال کشف علت‌ها برای ارائه دلایل وقوع رویداد و یا نتایج و اهداف و موضوع‌های مطرح‌شده در اجلاس مورد نظر است.

نکته مهم:

آیا بین علت وقوع یک بحران با عامل به وجود آورنده آن تفاوت وجود دارد؟ چرا؟

وقتی صحبت از علت می‌شود، به سراغ دلیل می‌رویم، یعنی با توجه به قوانین استدلال عقلی و نظری برای کشف علت وقوع یک پدیده به سراغ شناسایی دلیل یا دلایل وقوع آن می‌رویم، اما وقتی صحبت از عامل یک رویداد یا وقوع یک پدیده سیاسی است، سراغ فاعل‌ها یا انجام‌دهندگان اعمال و رفتارهای سیاسی می‌رویم. یعنی به دنبال اشخاصی هستیم که با موضع‌گیری‌ها و یا تصمیم‌گیری‌های خود، و یا با رفتار سیاسی خود وضعیت خاصی را خلق می‌کنند. همین رفتارها یا کنش‌ها و واکنش‌های سیاسی درنهایت حرکتی را به وجود می‌آورند یا مانع شروع یک حرکت می‌شوند. بنابراین برای تحلیل افعال و رفتارها و گفتارها به سراغ دلایل نمی‌رویم، بلکه به دنبال شناسایی و کشف «عامل‌ها» یا عوامل ایجادی (ایجادکننده یا به وجود آورنده پدیده) هستیم.

در هر صورت، آنچه در حوزه علت‌هاست، امور نظری و به اصطلاح فلسفی -

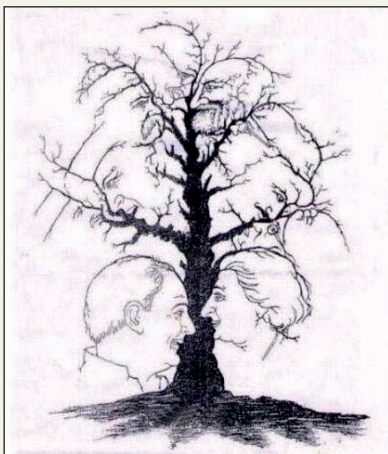
تمرین‌ها برای افزایش مهارت‌های تحلیلی

تمرین اول:

یکی از موضوع‌های مطرح‌شده در این شماره ماهنامه تربیت سیاسی را انتخاب کنید و بر اساس آنچه در درس چهارم آورده شد، تحلیلی بنویسید.

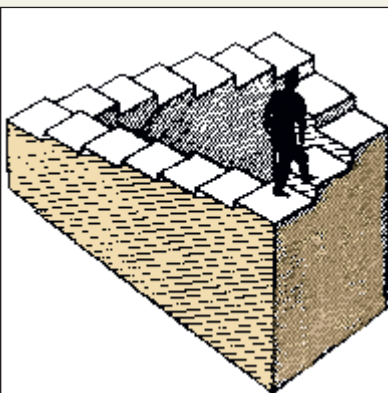
تمرین دوم:

درباره آنچه در تصویر ذیل می‌بینید تحلیل خود را بر اساس تجزیه و ترکیب تصویر حداکثر در ده سطر بنویسید:



تمرین سوم:

دیدگاه خود را حداکثر در ده سطر درباره پلکان تحلیلی ذیل بنویسید. به نظر شما چه ویژگی تحلیلی در این تصویر قابل توجه است؟ این مرد پایین می‌رود یا به سمت بالا حرکت می‌کند؟



اقصى نقاط جهان، بویژه کشورهای اسلامی است. (۳)
۶.۲. تحلیل‌های استنادی

در بعضی از موارد تحلیل‌گران به خاطر گذشت زمان و دسترسی به اطلاعات و آمارهای مستند و قابل اتکا سعی می‌کنند به جای توجه به علت‌ها به عامل‌ها و فاعل‌های ایجادکننده و یا عناصر تشکیل‌دهنده یک پدیده سیاسی و فعل آنها و کاری که انجام داده‌اند توجه کنند.

این توجه از نظر آثار و نتایجی که در پی خواهد داشت، بسیار اهمیت دارد. به این نوع تحلیل از آن جهت «استنادی» گفته می‌شود که تحلیل‌گر به جای استدلال منطقی، بر اساس فکت‌ها و آمارها و نمودارهای مستندی که درباره موضوع در اختیار دارد، تحلیل خود را ارائه می‌دهد.

مثال: درباره ماهیت واقعی حادثه یازده سپتامبر با آنکه بیش از چهارده سال از آن ماجرا گذشته، آمار و اطلاعاتی از میزان خسارت به وجود آمده و نیز تعداد دقیق کشته‌شدگان و اینکه از پیروان کدام ادیان بودند و یا اهل چه کشورهایی بودند و غیره منتشر شده است. بنابراین، تحلیل‌گر می‌تواند با اتکا به آمار و ارقام ارائه‌شده و نیز اظهارات مقام‌های رسمی و کارشناسانی که در کمیته بررسی این حادثه عضو بودند و نیز با در نظر گرفتن ده‌ها موضوع کوچک و بزرگ دیگر، به بررسی و تحلیل این موضوع مهم که حداقل دو جنگ خانمانسوز در افغانستان (سال ۱۳۸۰) و عراق (نوروز سال



در بعضی از موارد تحلیل‌گران به خاطر گذشت زمان و دسترسی به اطلاعات و آمارهای مستند و قابل اتکا سعی می‌کنند به جای توجه به علت‌ها به عامل‌ها و فاعل‌های ایجادکننده و یا عناصر تشکیل‌دهنده یک پدیده سیاسی و فعل آنها و کاری که انجام داده‌اند توجه کنند.

مطرح می‌شود.

۷. در نظر گرفتن سناریوهای پیش‌رو

اگرچه در همه تحلیل‌های سیاسی ارائه پیش‌بینی منطقی از تحولات آتی امکان‌پذیر نیست، همان‌طور که توضیح داده شد با روش سناریوخوانی (۱) و سناریوپردازی (۲) می‌توان در موارد بسیاری تحولات آتی را پیش‌بینی کرد.

پرسش‌هایی برای سنجش آموخته‌های ما از درس چهارم

- الف: خبر
ب: بله
پ: نمی‌توان اظهارنظر دقیق کرد
ت: بستگی به موضوع مورد تحلیل دارد.
۹. **فرق نتیجه‌گیری در تحلیل با جمع‌بندی تحلیل سیاسی چیست؟**
الف: هر دو یکی هستند.
ب: نتیجه‌گیری مبتنی بر مباحث ارائه‌شده به مخاطب در پایان آورده می‌شود، درحالی‌که جمع‌بندی تکرار همان مباحثی است که در تحلیل به مخاطب ارائه شده است.
پ: نتیجه‌گیری بر اساس مباحث ارائه‌شده به دست می‌آید، درحالی‌که جمع‌بندی بحث از نتایج حاصل از تحلیل به دست می‌آید.
ت: هیچ‌کدام
۱۰. **تفاوت سناریوخوانی با سناریوپردازی در تحلیل سیاسی چیست؟**
۱. تفاوتی ندارند
۲. سناریوپردازی، پردازش سناریوست، درحالی‌که سناریوخوانی خواندن سناریوست.
۳. سناریوپردازی همان سناریوسازی است، درحالی‌که سناریوخوانی خواندن سناریوهای دشمن است.
۴. سناریوپردازی، پردازش احتمال‌های پیش‌رو درباره یک خبر یا پدیده است، درحالی‌که سناریوخوانی، شناخت خطوط اصلی تبلیغاتی رسانه‌ها و نشریات و اهدافی است که آنها برای ایجاد فضای مورد نظرشان دنبال می‌کنند.

- ت: بر اساس قرائن و شواهد موجود
۵. **مراحل پرورش «ایده تحلیلی» کدامند؟**
الف: کشف ارتباط پنهان و آشکار بین یک خبر با سایر اخبار
ب: شناخت ارتباط یک پدیده با سایر پدیده‌ها
پ: الف و ب
ت: هیچ‌کدام
۶. **شناخت فرصت‌ها و تهدیدها و بازیگران اصلی و فرعی چه کمکی به تحلیل‌گر می‌کند؟**
الف: بدون این شناخت، پرورش ایده اصلی امکان‌پذیر نیست
ب: چنین شناختی مفید است، اما هیچ کمکی به پرورش ایده اصلی نمی‌کند
پ: اینها لازم و ملزوم هم هستند
ت: فرصت‌ها و تهدیدها هیچ ارتباطی به بازیگران اصلی و فرعی ندارد.
۷. **فرق تحلیل استدلالی با تحلیل استنادی چیست؟**
الف: فرقی ندارند.
ب: تحلیل استدلالی بهتر از تحلیل استنادی است.
پ: تحلیل استدلالی مبتنی بر ارائه استدلال برای اثبات نظر تحلیل‌گر است، درحالی‌که تحلیل استنادی متکی به ارائه سندها، آمارها و ارقام و داده‌های دقیق است.
ت: تحلیل استدلالی مبتنی بر عقل است، تحلیل استنادی متکی بر قلب و احساس است.
۸. **آیا برای همه تحلیل‌ها پیش‌بینی آینده ضرورت دارد؟**

۱. **انتخاب موضوع و یا طرح مسئله برای تحلیل چه اهمیتی دارد؟**
الف: بدون انتخاب موضوع تحلیل شکل نمی‌گیرد.
ب: تعیین موضوع اهمیت اساسی ندارد و می‌توان با طرح یک مسئله تحلیل را شروع کرد.
پ: انتخاب موضوع و طرح مسئله فرقی با هم ندارند.
ت: هیچ‌کدام
۲. **پردازش اطلاعات در تحلیل سیاسی یعنی:**
الف: مرتب کردن، دسته‌بندی کردن
ب: اولویت‌بندی کردن، تجزیه و ترکیب کردن
پ: تطبیق دادن اطلاعات موجود با موضوع مورد تحلیل
ت: همه موارد
۳. **بی‌طرفی در تحلیل چه تفاوتی با تحلیل منصفانه دارد؟**
الف: هر دو یکی هستند
ب: نسبت عکس با هم دارند
پ: بی‌طرفی وجود ندارد، اما انصاف در تحلیل باید حتماً به کار برده شود
ت: بی‌طرفی یعنی طرف کسی را نگیری، اما انصاف یعنی همه جوانب را در نظر بگیری.
۴. **ایده اصلی و اولیه تحلیل‌گر درباره موضوع یا مسئله مورد تحلیل چگونه شکل می‌گیرد؟**
الف: بر اساس حدس و گمان تحلیل‌گر
ب: بر اساس ذهن خلاق تحلیل‌گر
پ: بر اساس اطلاعات و داده‌های موجود در ذهن تحلیل‌گر

علی اکبر مسعودپور، بهار ۱۳۸۴، چاپ اول، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران (دفتر سیاسی).

۴. تربیت سیاسی اسلام، جلد دوم تحلیل ها و برخورد ها، سعید حسینی، چاپ اول، ۱۳۶۸، مؤسسه اسلامی ولی امر (عج).

۵. روش تحلیل پدیده های سیاسی، غلامرضا مهدوی، چاپ اول، ۱۳۸۰، سازمان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی (دفتر سیاسی).

چکیده درس چهارم:

در این درس با مراحل هشت گانه ارائه تحلیل سیاسی آشنا شدیم. این هشت مرحله عبارتند از:

۱. طرح مسئله یا پیدا کردن موضوع برای تحلیل

۲. گردآوری اطلاعات مورد نیاز درباره همان موضوع

۳. تعیین نقشه راه یا همان جهت گیری تحلیلی که برای مخاطبان اعلام نمی شود، اما در تمامی مراحل کار مورد توجه تحلیل گر قرار می گیرد.

۴. رسیدن به ایده اولیه تحلیلی و یا ارائه حدس و گمان درباره چرایی ها، چگونگی ها، شناخت علت ها و یا عامل های ایجاد و یا عناصر تشکیل دهنده موضوع مورد تحلیل

۵. طراحی پرسش های اساسی برای شکل دادن به تحلیل و پیش بردن آن در ذهن مخاطب

۶. تعیین روش مناسب برای تحلیل متناسب با موضوع آن که می تواند تحلیل استدلالی و اثباتی باشد که در این نوع متکی به دیدگاه های منطقی و چارچوب های علت و معلولی هستیم و یا آنکه تحلیل استنادی، یعنی مبتنی بر فکت ها و نمودارها و داده های آماری و یا نقل قول های مستقیم از اشخاص معتبر و مرتبط با موضوع باشد.

۷. ارائه احتمالات مورد نظر همراه با سناریوخوانی و سناریوپردازی

۸. ارائه جمع بندی و یا نتیجه گیری از بحث



در یک تحلیل سیاسی ارائه جمع بندی از آنچه مطرح شده است و یا نتیجه گیری از مباحث ارائه شده در پایان تحلیل ضرورت دارد. اگرچه بعضی صاحب نظران تحلیل سیاسی معتقدند جمع بندی و نتیجه گیری را باید و یا می توان در اختیار مخاطبان گذاشت. اما به بهانه آنکه مخاطب باید خودش نتیجه گیری داشته باشد، نمی توان ضرورت ارائه جمع بندی را در تحلیل نفی کرد.

مثال: درباره نشست سران کشورهای ساحلی خزر حدس ها و گمانه های خود را بر اساس نتایج به دست آمده در اجلاس های قبلی و یا اگر نتایج همان نشست را داریم، برای مخاطب ارائه می کنیم. مانند آنکه بگوییم با توجه به آنکه این اجلاس نتوانست مشکلات موجود بر سر تدوین رژیم حقوقی دریای خزر را حل کند، احتمالاً باید تا دو سال دیگر برای رسیدن به چنین توافقی در نشست سران در شهر آستانه، پایتخت قزاقستان صبر کنیم، زیرا نوبت نشست پنجم سران کشورهای ساحلی دریای خزر قرار است در سال ۲۰۱۶ برگزار شود.

۸. ارائه جمع بندی یا نتیجه گیری

در یک تحلیل سیاسی ارائه جمع بندی از آنچه مطرح شده است و یا نتیجه گیری از مباحث ارائه شده در پایان تحلیل ضرورت دارد. اگرچه بعضی صاحب نظران تحلیل سیاسی معتقدند جمع بندی و نتیجه گیری را باید و یا می توان در اختیار مخاطبان گذاشت.

وقتی دقیق باشیم، می توانیم فرق اساسی بین نتیجه گیری یک بحث با جمع بندی همان بحث را کاملاً از هم تفکیک کنیم، اما نباید فراموش کنیم در هر حالت، یک تحلیل سیاسی می تواند فقط جمع بندی و یا یک نتیجه گیری داشته باشد و نیازی نیست حتماً هر دو را داشته باشد. اما به بهانه آنکه مخاطب باید خودش نتیجه گیری داشته باشد، نمی توان ضرورت ارائه جمع بندی را در تحلیل نفی کرد.

بنابراین تنها در مواردی که با محدودیت زمانی یا محدودیت تعداد سطر یا کلمات در ارائه تحلیل روبه رو هستیم، می توان از ارائه جمع بندی یا نتیجه گیری صرف نظر کرد. اما باید آگاه باشیم این کار از میزان تأثیرگذاری تحلیل روی مخاطب تا حدودی می کاهد، زیرا آخرین بخش تحلیل، ماندگاری بیشتری در ذهن مخاطب دارد. اگر آخرین بخش تحلیل به نتیجه گیری و یا جمع بندی اختصاص داده شود، پیام اصلی تحلیل به مخاطبان بهتر و تأثیر گذارتر منتقل می شود.

پی نوشت:

۱) به روش های شناخت خطوط اصلی تبلیغاتی رسانه ها و نشریات و اهدافی که آنها برای ایجاد فضای مورد نظرشان دنبال می کنند، در اصطلاح سناریوخوانی گفته می شود. در درس های آینده در این مورد توضیحات بیشتری ارائه خواهد شد.

۲) استخراج داده های واقعی و پردازش آنها و کشف سناریوهایی است که بر اساس روندهای گذشته و جریان سازی های خبری به دست آمده و تهیه خروجی مناسب برای مخاطبان هر کدام متناسب با نیازشان. در این مورد نیز در درس های آتی توضیحات اساسی ارائه خواهد شد.

۳) برای کسب اطلاعات بیشتر درباره دروغ های یازده سپتامبر به کتاب دروغ بزرگ، نوشته «تیری میسان» مراجعه کنید.

<http://www.bashgah.net/modules.php?name=News&file=article&sid=11647>

منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. آشنایی گام به گام با روش های تحلیل سیاسی، حسن بهشتی پور، چاپ اول، ۱۳۹۳، انتشارات سروش، صص ۲۹ - ۵۳.

۲. درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، کالین هی، احمد گل محمدی، نشر نی، اردیبهشت ۱۳۸۵.

۳. مبانی دانش تحلیل سیاسی یا متدولوژی پولتیک،





کار تیمی در عمل - قسمت ششم

مراحل شش گانه تیم سازی

اشاره

- این بخش مفاهیم کلیدی ذیل را در مراحل تیم سازی به خوانندگان معرفی می کند:
- تیم سازی یک فرایند چند مرحله ای است.
- مراحل شش گانه تیم سازی به بحث گذاشته می شود.
- در هر یک از مراحل شش گانه تیم سازی چه ویژگی هایی را می توان انتظار داشت.
- از مطالب این مبحث می توان برای ورود عملی دانش آموزان به بازار کار استفاده کرد.
- برای تشکیل تیم دانش آموزی به چه مرحله ای توجه کنیم.

احمد رضا قلی پور

مدرس دانشگاه و کارشناس ارشد مدیریت و کارآفرینی

مراحل تیم سازی

تیم است. رشد یک تیم معمولاً از یک فرایند گام به گام تبعیت می کند و بیشتر تیم ها کم و بیش این مراحل را طی می کنند. اجماع نظر میان نظریه پردازان وجود دارد، مبنی بر اینکه فرایند توسعه گروه در مسیر مشخصی رخ می دهد.^۱ درباره مراحل رشد تیم نظریاتی وجود دارد، یکی از مطرح ترین این مدل ها مدل تاکمن است. «در سال ۱۹۶۵، تاکمن مدلی از مراحل توسعه و رفتار تیم ارائه داد. این مدل شامل چهار مرحله بود که از مرحله شکل گیری تیم شروع می شد و تا زمانی

مطابق نظر صاحب نظران، تیم سازی یک فرایند چند مرحله ای است؛ به عبارت دیگر، تیم ها در فرایند رشد خود برای تکامل باید مراحل را طی کنند. در قسمت های گذشته اشاره شد که تیم به مثابه یک موجود زنده است و بر این اساس، کمابیش قواعد رشد موجودات زنده روی تیم ها اعمال می شود. «یکی از مواردی که مدیر در این فرایند باید به آن توجه داشته باشد مراحل رشد یک

- توجه بیشتر به ارزش‌ها و نظرهای دیگران
- فقدان ادراک مشترک از اهداف
- درخواست اعضا برای شروع عملیات
- درگیر شدن با مراحل ساختارسازی تیمی

۳. تضاد: این مرحله حساس‌ترین مرحله در مراحل تیم‌سازی به حساب می‌آید. هریک از اعضا در اندیشه توسعه موقعیت و جایگاه خویش و کسب امتیازات و اقتدار بیشتر است. احساسات شدید و تداخل بین وظایف باعث اختلاف و تضاد می‌شود. عبور از این مرحله اجتناب‌ناپذیر است، اما این مرحله باید سریع و کوتاه باشد در غیر این صورت، ممکن است مخاطراتی تا حد فروپاشی برای تیم به وجود آورد. «این مرحله از توسعه گروه دوره احساسات زیاد و تنش میان اعضای گروه است. افراد خط‌مشی‌های رهبر گروه را آزمایش می‌کنند... بیشتر گروه‌ها در این مرحله به دلیل کشمکش بر سر قدرت و رفتارهای سیاسی که منجر به طغیان آشکار می‌شود متوقف می‌شوند»^۶. رهبر تیم با وقوف بر مراحل تشکیل تیم باید آمادگی داشته باشد که «در این مرحله برخلاف مرحله قبل که جو مثبتی بر آن حاکم بود و فضای منعطف‌تری وجود داشت، مرحله جر و بحث، گفت‌وگو و اختلاف‌نظر بین اعضای تیم است. سخت‌ترین مرحله فرایند تیم‌سازی، این مرحله است و اگر تیم بتواند از این مرحله با موفقیت عبور کند، اعضا می‌توانند امیدوار باشند تیم به احتمال زیاد می‌تواند به مرحله بعدی برسد. در غیر این صورت، به احتمال زیاد از هم خواهد پاشید»^۷. در مرحله تضاد اعضای گروه «موجودیت گروه را قبول کرده‌اند، اما نسبت به کنترلی که گروه می‌خواهد بر آنان اعمال کند مقاومت می‌کنند»^۸. خصوصیات تیم در این مرحله به شرح زیر است:^۹

- وجود مشاجرات لفظی و مجادلات بین اعضا
- مطرح شدن مقوله‌های شخصی و اختلاف‌برانگیز
- گرایش به سمت فردگرایی
- اختلاف بر سر نقش‌ها و حوزه‌های نفوذ
- تداخل شرح وظایف

۴. آرامش و هنجارسازی: بعد از پشت سر گذاشتن مرحله مخاطره‌آمیز تضاد، تیم‌ها از طریق نهایی کردن ساختار تیمی وارد مرحله انسجام درونی می‌شوند و کار و فعالیت آغاز می‌شود. تیم «می‌تواند در این مرحله روح و شخصیت خود را به دست آورد؛ به این صورت که اعضای دیگر خود را به عنوان عضوی از تیم قبول می‌کنند. خواسته‌ها و نظرات شخصی خود را بالاتر از هدف تیم نمی‌دانند. قدرت نقدپذیری خود را بالا می‌برند. وظایف و نقش افراد به طور دقیق مشخص می‌شود و هر فرد برای رسیدن به هدف مشترک تیم تلاش می‌کند»^{۱۰}. در این مرحله روابط عادی و روان در تیم جاری می‌شود و فرایند ارتباطات به طور صحیحی مستقر می‌شود. در این مرحله «اعضا باور می‌کنند که نقش‌های مناسب خود را یافته‌اند (و نیز نقش‌های آنان به رسمیت شناخته شده است) و احساس خوبی از روحیه کار تیمی را تجربه می‌کنند و [می‌پذیرند که] گروه به عنوان یک کل تلاش می‌کند»^{۱۱}. برخی از صاحب‌نظران این دوره را «انسجام» نیز نامیده‌اند. در این مرحله بر فعالیت‌های تیم روند مثبت حاکم می‌شود به عبارت دیگر، این مرحله دوره رشد نیز محسوب می‌شود. «بین اعضای گروه روابط مستحکمی به وجود می‌آید که نشان‌دهنده انسجام است. در این مرحله هنجارهای گروه شکل می‌گیرد»^{۱۲}. به همین دلیل برخی از صاحب‌نظران آن را مرحله هنجارسازی هم می‌نامند. نکته قابل توجهی که در این مرحله وجود دارد و می‌تواند زنگ خطری برای آن باشد، برگشت به مرحله قبل در اثر تغییراتی است که می‌تواند در تیم رخ دهد. شاید تیم بارها بین این دو مرحله حرکت کند، ولی بعد از اینکه به حدی از بلوغ و پختگی برسد می‌توان مطمئن بود تعداد این تکرار خیلی کم می‌شود و تیم می‌تواند با سرعت شکل واقعی خود را بیابد. خصوصیات تیم در این مرحله به شرح زیر است:^{۱۳}

- افزایش اعتماد و اطمینان بین اعضا
- افزایش انسجام تیمی و استحکام ساختارهای تیمی

که تیم به بالاترین مرحله بازدهی خود می‌رسید ادامه داشت. اما شایان ذکر است که تاکنون در ۱۹۷۰ این مدل را گسترش داد و یک مرحله دیگر به آن افزود. این مرحله، مرحله‌ای است که پروژه به اتمام رسیده است»^۲. فرایند تیم‌سازی که در این بخش به آن می‌پردازیم، ترکیبی از تجربه نگارنده و مدل تاکنون^۳ مشتمل بر شش مرحله زیر شامل مراحل پیش‌تشکیل، شکل‌گیری، کشمکش، هنجارسازی، بهره‌وری و مرحله فروپاشی است. درباره مراحل شش‌گانه به اختصار به شرح ذیل بحث می‌کنیم.

۱. پیش‌تشکیل: مرحله پیش‌تشکیل، مرحله ایده‌پردازی و مهم‌ترین مرحله تشکیل تیم است. در این مرحله اصول و مبانی تشکیل تیم پایه‌گذاری می‌شود. در مرحله پیش‌تشکیل طرح اولیه تشکیل تیم به صورت ایده در ذهن بانی یا بنیان‌گذار تیم شکل می‌گیرد. رهبر تیم در پاسخ به دغدغه‌های خویش فکر تشکیل تیم را به صورت ذهنی شروع می‌کند. وی در ذهن خود همه مراحل تشکیل را مرور می‌کند و حتی نام تیم را تعیین می‌کند، برایش هدف‌گذاری کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت می‌کند و کارکردهای آن را مشخص می‌کند. روش‌ها و فرایندهای انتخاب اعضا را تدوین و شاخص‌های انتخاب اعضا را تعریف می‌کند. شناسایی اعضا، بررسی انطباق آنها با شاخص‌های تعریف‌شده و انتخاب اولیه اعضای تیم در این مرحله اتفاق می‌افتد. خصوصیات این مرحله به شرح زیر است:

- ایده تشکیل تیم در ذهن ایده‌پرداز خطوط می‌کند.
- ایده تشکیل تیم به صورت طرح جامع درمی‌آید.
- اهداف تیم طراحی می‌شود.
- شاخص‌های انتخاب اعضا تعیین و نهایی می‌شود.
- افراد واجد شاخص‌ها شناسایی، ارزیابی و انتخاب می‌شوند.

۲. شکل‌گیری: در این مرحله رهبر تیم تصورات ذهنی خویش را که در مرحله پیش‌تشکیل، طراحی و تدوین کرده است، عملاً در قالب ساختار اولیه تیمی پیاده‌سازی می‌کند. به صورت عملیاتی وقتی رهبر تیم از افراد منتخب و مورد نظر برای تشکیل اولین جلسه تیمی دعوت می‌کند و افراد به دعوت رهبر تیم پاسخ مثبت می‌دهند و در جلسه شرکت می‌کنند مرحله شکل‌گیری تیم به وقوع می‌پیوندد. «درباره شکل‌گیری گروه و علت اینکه چرا افراد به یکدیگر تعلق و وابستگی پیدا می‌کنند نظریه‌های عمده‌ای وجود دارد. مهم‌ترین آنها عبارتند از نظریه مجاورت، تعامل، مبادله و فعالیت‌ها و تعاملات و احساسات»^۴. صرف نظر از اینکه افراد با چه مکانیسم و کیفیتی انتخاب می‌شوند در این مرحله اعضای تیم شناخت از یکدیگر را تجربه می‌کنند. افراد تیم شناخت زیادی از یکدیگر ندارند. شرح وظایف و میزان اختیارات و مسئولیت‌های خود را نمی‌دانند. هر عضو تیم می‌خواهد با افراد تیم آشنا شود، می‌خواهد بداند قرار است چه کاری انجام شود و چگونه، برای انجام کار به چه اطلاعاتی نیاز است و یا اینکه افراد چه اطلاعاتی باید داشته باشند»^۵. بدون شک سایر اعضا چون شما شناختی از افراد ندارد، رفتارشان بسیار مؤدبانه و شاید بتوان گفت محتاط‌تر خواهد بود. اختلاف نظرشان را درباره مسائل مختلف بندرت بیان می‌کنند و می‌خواهید کسی را از دست خود آزرده نکنید و به کل تابع مدیر [تیم] هستید.

کارهایی را اغلب به صورت انفرادی انجام می‌دهید... این مرحله مسئله و دشواری خاصی ندارد و تیم‌ها با سرعت به مرحله بعدی که کاملاً برعکس این مرحله است منتقل می‌شوند. خصوصیات تیم در این مرحله به شرح زیر است:^۵

- دعوت از اعضا و آمادگی آنها برای شروع فعالیت
- استقرار جو مثبت در بین اعضای تیم
- اطاعت اعضا از رهبران تیم
- آشنایی تدریجی اعضا با موقعیت خود در تیم
- آشنایی مقدماتی با شرح وظایف و حدود اختیارات
- شناخت دقیق‌تر از توانایی‌ها و نقاط قوت و ضعف اعضا

- شناخت بیشتر جایگاه خود و اعضا در تیم
- انجام وظیفه مطابق با معیارهای تعیین‌شده



مرحله پیش‌تشکیل، مرحله ایده‌پردازی و مهم‌ترین مرحله تشکیل تیم است. در این مرحله اصول و مبانی تشکیل تیم پایه‌گذاری می‌شود. در مرحله پیش‌تشکیل طرح اولیه تشکیل تیم به صورت ایده در ذهن بانی یا بنیان‌گذار تیم شکل می‌گیرد.

- استقرار روند رشد بر فعالیت‌های تیم
- افزایش تفاهم و درک متقابل نسبت به وجود اختلافات

- مشخص‌تر شدن اهداف و مقاصد و راهبردها
- تحقق اهداف و راهبردها
- جمع‌آوری منظم اطلاعات و تهیه طرح‌های کاری

۵. بهره‌وری: این مرحله در برخی مآخذ مرحله تکامل نیز نام‌گذاری شده است، درواقع مرحله نهایی رشد گروه است که پس از آن به کارهای روزانه و همیشگی خود می‌پردازد. در این مرحله بهره‌وری تیم به حداکثر می‌رسد به عبارت دیگر، «تیم به بالاترین میزان کارایی و بازدهی خود می‌رسد و برای حرکت به سمت هدف استراتژی مشخصی پیدا می‌کند. افراد دارای مسئولیت‌پذیری بالایی هستند و برای انجام

کارها نیازی به مداخله مستقیم مدیریت ندارند. تصمیم‌ها به صورت جمعی و در یک محیط کاملاً دوستانه و آکنده از احترام گرفته می‌شود. می‌توان خصوصیات مثبت دیگری را برای این مرحله شمرد. خصوصیات تیم در این مرحله به شرح زیر است:^{۱۴}

- افزایش ویژگی‌های کار تیمی نظیر انعطاف‌پذیری
- درک و استقرار بهتر اهداف و انتظارات و وظایف
- به‌کارگیری انرژی همه افراد
- افزایش کارایی و اثربخشی
- حل و رفع اختلافات و تضادها

۶. مرحله فروپاشی: آخرین مرحله در فرایند تیم‌سازی مرحله افول و فروپاشی تیم است. در این مرحله گروه آماده می‌شود تا پایان موجودیت خود را اعلام کند.^{۱۵} یک گروه منسجم پس از اتمام کارش در صورت ضرورت می‌تواند منحل شود. به همین دلیل لازم است مرحله فروپاشی نیز در نظر گرفته شود، بویژه وقتی گروه‌ها به طور موقت یا پروژه‌ای تشکیل می‌شوند، به طور طبیعی حتماً این دوره را تجربه خواهند کرد. گروه‌های زمان‌مند، نظیر تشکلهای از آن جمله انجمن‌ها، شوراهای دانش‌آموزی، گروه‌های هلال احمر و... از این دسته‌اند. در تیم‌هایی که با مدل پروژه‌ای اداره می‌شوند درنهایت، کارهای پروژه به پایان می‌رسد و گروه باید آماده شود پایان موجودیت خود را اعلام کند. در این مرحله کارهای زیر باید انجام شود:^{۱۶}

- تحقق هدف‌های تیم
- ارزیابی عملکرد تیم و اعضای آن
- ثبت و انتقال درس‌آموخته‌های پروژه و تیم
- توجه اصلی معطوف به تحویل صحیح نتایج نهایی به مرجع مافوق

بحث و گفت‌وگو

اگر به ابتدای این بحث مراجعه کنید، معلوم می‌شود مرحله پیش‌تشکیل توسط نگارنده به مراحل پیشنهادی تاکنن اضافه شده است. درنتیجه، مراحل تیم‌سازی شش مرحله‌ای شده است. تشکلهای دانش‌آموزی عموماً زمان‌مند هستند درنتیجه، تمام مراحل شش‌گانه را تجربه می‌کنند. برای اعمال مدیریت و رهبری بر تیم، آگاهی از مراحل رشد تیم برای اولیای مدرسه، بویژه رهبران و البته برای اعضای تیم‌ها ضروری است. عدم‌شناخت فرایند تشکیل تیم باعث می‌شود همه افراد دخیل و دست‌اندرکار وقتی با پدیده مشاجرات لفظی یا مجادلات که مربوط به مرحله تضاد است، مواجه شوند ناخودآگاه به غلط بودن کار تیمی بیندیشند و لاجرم استنباط منفی در آنها شکل گیرد. درحالی‌که آگاهان به فرایند تیم‌سازی آن را پدیده‌ای کاملاً طبیعی تلقی می‌کنند.



همان طور که پیشتر بدان اشاره شد، تشکلهای دانش‌آموزی فرصت اجتماعی شدن را به دانش‌آموزان می‌دهد و تمرینی برای ورود به عرصه اجتماعی است. بنابراین، اولیای مدرسه وظایف مهمی بر عهده دارند

آگاهی از این مراحل باعث می‌شود اولیای مدرسه و اعضای تیم بسهولت از آن عبور کنند. به‌علاوه، اولیای مدرسه بخصوص با اعمال مدیریت صحیح و اعمال آموزش‌هایی نظیر آموزش کار تیمی مدت زمان مرحله تضاد را کوتاه‌تر می‌کنند و تیم را به مراحل بعدی سوق می‌دهند تا کارکردهای تیم هرچه سریع‌تر اتفاق افتد. همان طور که پیشتر بدان اشاره شد، تشکلهای دانش‌آموزی فرصت اجتماعی شدن را به دانش‌آموزان می‌دهد و تمرینی برای ورود به عرصه اجتماعی است. بنابراین، اولیای مدرسه وظایف مهمی بر عهده دارند که به اهم آنها اشاره می‌شود:

- توجه به نقش کلیدی رهبر تیم در فرایند تیم‌سازی
- کسب آگاهی لازم از دانش و مهارت کار تیمی
- استقرار کار تیمی در عمل و اعمال آن در

تشکلهای دانش‌آموزی

- شناسایی افراد مستعد و انگیزه‌مند و تشویق آنها برای تأسیس یا ورود به تشکلهای

- آموزش کار تیمی به دانش‌آموزان شناسایی شده

- هدایت علمی و عملی افراد مستعد برای طی مراحل تشکیل کار تیمی

تشکیل تیم به‌مثابه یک سازمان کوچک

فرض می‌کنیم دانش‌آموزی بخواهد با مطالعه سلسله مقالات حاضر به صورت تمرینی تیمی تأسیس کند که برایش به‌منزله کار عملی مقدماتی برای تأسیس یک شرکت واقعی در بازار کسب‌وکار محسوب شود. انجام این کار امکان‌پذیر است. برای این منظور باید مراحل زیر را در تیم‌سازی مدنظر قرار دهد. این مراحل عبارتند از: مرحله ایده‌پردازی، طراحی اولیه ساختار، انتخاب اعضا، توانمندسازی و آموزش، ساختارسازی نهایی، و ارائه عملکرد. این مراحل با تولید کسب‌وکار شباهت کامل ندارد، اما به طور نسبی دانش‌آموزان را برای آشنایی عملی با مقوله تیم‌سازی آماده می‌کند. در این بخش توضیح مختصری از هریک از مراحل ارائه می‌شود.

۱. مرحله ایده‌پردازی

در مرحله ایده‌پردازی، دانش‌آموز ایده‌پرداز - به‌عنوان رهبر تیم- باید یک یا چند ایده مورد علاقه خود را فهرست کند، سپس از بین آن ایده‌ها با در نظر گرفتن سه جنبه ممکن‌ترین، پرمشتری‌ترین و کم‌هزینه‌ترین فعالیت بهترین ایده را انتخاب کند. بهترین ایده آن است که در هر سه جنبه بیشترین امتیاز را کسب کند. در این حالت فرد می‌تواند آن ایده را دستمایه تشکیل تیم مورد نظر خود قرار دهد. ایده‌ها می‌تواند در زمینه‌های علمی، فرهنگی، اجتماعی، هنری، ورزشی یا هر زمینه مورد علاقه دیگر باشد.

۲. طراحی اولیه ساختار

قبل از تشکیل تیم، ایده‌پرداز، تمام فعالیت‌های احتمالی تیم را شناسایی و فهرست می‌کند و متناسب با نقش‌های مورد نیاز، ساختار تیم را طراحی می‌کند. در طراحی ساختار، رهبر تیم، علاوه بر نقش‌ها، شرح وظایف همه پست‌های سازمانی و نقش‌های تخصصی تیم را نیز تدوین می‌کند. همان‌گونه که در بخش‌های قبل اشاره شد، نقش‌های سازمانی عموماً غیرهمگن هستند. ساختار فوق اولیه و غیرنهایی است.

۳. انتخاب اعضا

انتخاب اعضا به‌دقت توسط رهبر تیم انجام می‌شود. مبنای انتخاب این است که افراد منتخب باید حداکثر تناسب را با پست مورد نظر داشته باشند. حداکثر تناسب بین نیاز تیم و توانایی فرد باید برقرار باشد. انتخاب اعضا به صورت تلفیقی است، یعنی تلفیق شناخت و موفقیت در آزمون. شناخت رهبر تیم از فرد



عدم‌شناخت فرایند تشکیل تیم باعث می‌شود همه افراد دخیل و دست‌اندرکار وقتی با پدیده مشاجرات لفظی یا مجادلات که مربوط به مرحله تضاد است، مواجه شوند ناخودآگاه به غلط بودن کار تیمی بیندیشند و لاجرم استنباط منفی در آنها شکل گیرد.



رهبر تیم با مشارکت اعضای منتخب، در ساختار اولیه تجدیدنظر می‌کند و ساختار نهایی تیم را شامل نقش‌ها، شرح وظایف و سلسله مراتب سازمانی طراحی و تصویب می‌کند. در ساختار نهایی نقش‌های رهبری، اداری، مالی، بازرگانی، تولید، پشتیبانی، تأیید و افراد مورد نظر و لایق برای تصدی تعیین و عهده‌دار مسئولیت‌ها خواهند شد.

– **گام چهارم:** اولیای مدرسه باید کار تیمی را به افراد دسته اول و دوم آموزش دهند و سعی کنند تا حد ممکن افراد دسته اول را برای قبول نقش رهبری و افراد دسته دوم را برای تصدی امور اجرایی در تیم تشویق کنند.

– **گام پنجم:** سپس از افراد دسته اول در گام قبلی بخواهند با استفاده از افراد دسته دوم، یک تیم کارآمد تشکیل دهند و یک موضوع ورزشی، فرهنگی، مذهبی، علمی، هنری یا هر موضوع دیگر را مبنای کار تیمی خود قرار دهند.

– **گام ششم:** تیم‌های تشکیل شده تحت نظارت اولیای مدرسه باید به فعالیت عملی مبادرت کنند. به موازات فعالیت عملی، اعضا باید تحت آموزش هفتگی هدمند قرار گیرند. آموزش‌ها می‌تواند در زمینه شرح وظایف، مسئله‌یابی، حل مسئله، اولویت‌بندی و... باشد.

– **گام هفتم:** فعالیت‌های تیم باید همه هفته ارزیابی شود تا میزان دستیابی به اهداف و انجام شرح وظایف اندازه‌گیری شود. آن‌گاه نسبت به اصلاح و بهبود رفتار اعضا و اهداف و روش‌های تیم اقدام شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. **فرداد، فریدون، تیم‌سازی و مراحل رشد یک تیم (مدل تاکمن).**
۲. همان.
۳. **دنیاپنده، علی، بان فلمینگ، اصول موفقیت در کار تیمی، نشر اندیشه آریا، ص ۳۶.**
۴. **احمدی، پرویز و حسینی، فرهاد، موفقیت کار گروهی و تیمی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۹۰، ص ۵۸.**
۵. **فرداد، فریدون، تیم‌سازی و مراحل رشد یک تیم (مدل تاکمن).**
۶. **رضاییان، علی، مبانی رفتار سازمانی، نشر سمت، ۱۳۹۱، ص ۲۵۳.**
۷. همان.
۸. **احمدی، پرویز و حسینی، فرهاد، موفقیت کار گروهی و تیمی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۹۰.**
۹. **فرداد فریدون، تیم‌سازی و مراحل رشد یک تیم (مدل تاکمن).**
۱۰. همان.
۱۱. **رضاییان، علی، مبانی رفتار سازمانی، نشر سمت، ۱۳۹۱، ص ۲۵۳.**
۱۲. **احمدی، پرویز و حسینی، فرهاد، موفقیت کار گروهی و تیمی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۹۰.**
۱۳. **فرداد، فریدون، تیم‌سازی و مراحل رشد یک تیم (مدل تاکمن).**
۱۴. همان.
۱۵. **احمدی، پرویز و حسینی، فرهاد، موفقیت کار گروهی و تیمی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۹۰، ص ۵۸.**
۱۶. **فرداد، فریدون، تیم‌سازی و مراحل رشد یک تیم (مدل تاکمن).**

باعث اعتماد اولیه می‌شود و وی به مصاحبه دعوت می‌شود و سپس موفقیت فرد در مصاحبه کار انتخاب را تقریباً کامل می‌کند.

۴. توانمندسازی و آموزش

افراد منتخب تحت آموزش‌های توانمندسازی و جامعه‌پذیری قرار می‌گیرند. آموزش‌ها باعث بهبود توانایی افراد می‌شود و تحقق اهداف تیم را تسهیل می‌کند.

۵. ساختارسازی نهایی و طی مراحل قانونی

رهبر تیم با مشارکت اعضای منتخب، در ساختار اولیه تجدیدنظر می‌کند و ساختار نهایی تیم را شامل نقش‌ها، شرح وظایف و سلسله مراتب سازمانی طراحی و تصویب می‌کند. در ساختار نهایی نقش‌های رهبری، اداری، مالی، بازرگانی، تولید، پشتیبانی، تأیید و افراد مورد نظر و لایق برای تصدی تعیین و عهده‌دار مسئولیت‌ها خواهند شد.

۶. ارائه عملکرد

در این مرحله کار اجرایی تیم رسماً و عملاً آغاز می‌شود و خدمات هدف‌گذاری شده را تولید می‌کند. به عبارت دیگر، تیم وارد فعالیت واقعی می‌شود. در این مرحله کاملاً طبیعی است که عملکرد تیم باید در جهت تحقق اهداف سازمانی باشد.

تشکیل تیم دانش‌آموزی در عمل

مدرسه بستر مناسبی برای فعالیت گروهی دانش‌آموزان است. در بین آنها علاقه‌مندان فراوانی وجود دارند که مایلند در زمینه‌های اقتصادی، علمی، فرهنگی، هنری، ورزشی، و... فعالیت و همکاری کنند. در این بخش یک فرایند گام‌به‌گام هفت‌مرحله‌ای پیشنهاد می‌شود که به دانش‌آموزان در تمرین و کسب مهارت تیم‌سازی کمک شایانی می‌کند، بویژه برای ایجاد اعتماد به نفس در دانش‌آموزان در ورود به بازار کسب‌وکار هم می‌تواند بسیار مؤثر باشد. در صورت اجرا می‌توان امید داشت تیم‌سازی بهره‌ورانه‌ای را شاهد باشیم. برای تشکیل یک تیم دانش‌آموزی باید گام‌های زیر بدقت اجرا شود:

– **گام اول:** از افراد باورمند به کار تیمی در تصدی تشکلهای دانش‌آموزی استفاده کنیم. از افراد فردگرا و غیر باورمند به کار جمعی نمی‌توان انتظار موفقیت در این امر داشت.

– **گام دوم:** باید تیم‌سازی را به اولیای مدرسه که متصدیان تشکلهای دانش‌آموزی هستند، آموزش داد تا دانش و مهارت تیم‌سازی را کسب کنند.

– **گام سوم:** اولیای مدرسه باید از بین دانش‌آموزان توانمند، افراد باورمند، مستعد و انگیزه‌مند در زمینه کار تیمی را شناسایی کنند و آنها را در دو دسته طبقه‌بندی کنند؛ دسته اول افراد مستعد رهبری تیم و دسته دوم افراد مستعد همکاری در امور اجرایی تیم.



به یاد روزهای پروونق شور و شعور

نگاهی گذرا به فعالیت‌های حوزه تربیت سیاسی اجتماعی در آموزش و پرورش

تربیت سیاسی و اجتماعی در آموزش و پرورش دارای یک سابقه نسبتاً طولانی است. البته در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب، عرصه آموزش و پرورش و مدارس کشور، کانون مبارزات سیاسی بود و هدایت بخش بزرگی از برنامه‌های ضد رژیم شاه توسط معلمان و دانش‌آموزان صورت می‌گرفت. پس از انقلاب هم باز مدارس در مرکز فعالیت‌های سیاسی قرار داشت و گروهک‌ها در مدارس فعال بودند و حامیان انقلاب اسلامی نیز در همین مدارس، به مبارزه فکری و سیاسی با جریان‌های ضدانقلابی می‌پرداختند و بسیاری از معلمان نیز جان خود را بر سر اعتقادات خود گذاشتند. با شروع جنگ تحمیلی باز این مدارس بودند که پشتیبان جبهه‌ها شدند و از معلم و دانش‌آموز در خط مقدم جنگ حضور یافتند و تا پایان دفاع مقدس هزاران

معلم و دانش‌آموز به شهادت رسیدند تا معلوم شود که شور انقلابی و شعور مکتبی در میان این جامعه بزرگ فرهنگی به چه میزان پروونق است. بعد از پایان دفاع مقدس، سازندگی در دستور کار قرار گرفت و دولت سازندگی بر سر کار آمد. علی‌رغم تلاش این دولت برای افزایش تولید و ساختن خرابی‌های جنگ و افزایش رشد اقتصادی، به دلیل اولویت یافتن مسائل اقتصادی، در برخی از حوزه‌ها ما شاهد رکود شدیم که فعالیت سیاسی در سطح کشور یکی از مصادیق آن بود. در محیط‌های دانشگاهی و مدارس هم این رکود فعالیت‌های سیاسی را شاهد بودیم. در همان سال‌ها مقام معظم رهبری برای جبران این نقیصه وارد میدان شدند و از همه گروه‌های سیاسی و جریان‌ها خواستند که به فعالیت سیاسی خود وسعت بیشتری ببخشند.

از جمله در همین زمینه در روز ۱۲ آبان سال ۷۲ ایشان در سخنانی در جمع دانشجویان و دانش‌آموزان فرمودند: «بنده دلم می‌خواهد این جوانان ما شما دانشجویان؛ چه دختر، چه پسر و حتی دانش‌آموزان مدارس، روی این ریزترین پدیده‌های سیاسی دنیا فکر کنید و تحلیل بدهید. گیرم که تحلیلی هم بدهید که خلاف واقع باشد؛ باشد! خدا لعنت کند آن دست‌هایی را که تلاش کرده‌اند و می‌کنند که قشر جوان و دانشگاه ما را غیرسیاسی کنند. کشوری که جوانانش سیاسی نباشند، اصلاً توی باغ مسائل سیاسی نیستند، مسائل سیاسی دنیا را نمی‌فهمند، جریان‌های سیاسی دنیا را نمی‌فهمند و تحلیل درست ندارند. مگر چنین کشوری می‌تواند بر دوش مردم، حکومت و حرکت و مبارزه و جهاد کند؟! بله؛

در آستانه انتخابات بر دامنه این گونه فعالیت‌ها افزوده و با دعوت از چهره‌های سیاسی شناخته شده در سطح کشور، مواضع نیروهای سیاسی متفاوت برای معلمان و مربیان تشریح و تبیین می‌شد. معمولاً برای دانش‌آموزان از کارشناسان سیاسی که با فضای مدارس کشور هم آشنا بودند استفاده می‌شد زیرا بسیاری از چهره‌های سیاسی علی‌رغم آشنایی با مسائل سیاسی کشور، چون فضای مدارس و جو حاکم بر ذهنیت مخاطبان را نمی‌شناختند متأسفانه در ایجاد حس اقناع ذهنی در دانش‌آموزان موفق نبودند و به همین دلیل، حتماً از کارشناسانی استفاده می‌شد که تا حدی با روان‌شناسی نسل جوان هم آشنا بوده و پرسش‌های ذهن مخاطبان را رصد کرده بودند و آمادگی کافی برای رویارویی فکری با سئوالات دانش‌آموزان را داشتند. البته برای معلمان و مربیان دعوت از فعالان سیاسی جناح‌های مختلف بلامانع بود زیرا هدف از برگزاری این جلسات، آشنا کردن آنان با مواضع احزاب و گروه‌های سیاسی بود که با این گونه جلسات میسر می‌شد.

از سال ۷۲ به بعد این گونه نشست‌های سیاسی در سراسر کشور به صورت پراکنده برپا و تعداد آن زیاد و زیادتر شد. البته برگزاری جلسات پرسش و پاسخ دانش‌آموزی با محدودیت زیادی هم مواجه بود که مهمترین آن نبود نیروی انسانی واجد صلاحیت و نداشتن کارشناسان مطلع و دارای فراغت برای حضور در تمامی مدارس بود. در شهری مثل تهران در آن زمان تنها ۳ کارشناس (مشاعی، بلخاری و شاهد) به صورت ادواری در دبیرستان‌ها حاضر می‌شدند و این به معنای آن بود که هر دبیرستان شاید در هر سال تحصیلی تنها می‌توانست یک بار نشست پرسش و پاسخ سیاسی را برگزار کند.

یکی از اقدامات صورت گرفته در این زمینه، تدوین تجارب برگزاری این گونه جلسات در قالب یک جزوه آموزشی بود که در آن به تمام جوانب کار توجه شده بود، از نحوه ورود و خروج در مباحث تا چگونگی شکل دادن به محتوای جلسات و پرسش‌های مهمی که مطرح هستند و نیز مختلط بودن یا نبودن جلسات و حتی مشخصات محل برگزاری جلسات و زمان مطلوب این نشست‌ها و هر چیز دیگری که دانستن آنها برای برگزاری این جلسات مفید هستند. این جزوه آموزشی برای مربیان تکثیر شد تا آنان مبتنی بر این تجارب به برگزاری جلسات پرسش و پاسخ اقدام کنند.

۴- انتشار نشریه دیواری «پنجره باز»

یکی از فعالیت‌های سیاسی مورد علاقه دانش‌آموزان که قبل از سال ۷۲ در کشور انجام می‌شد، انتشار نشریه دیواری «پنجره باز» بود. این نشریه با خواست معاونت پرورشی وقت شهر تهران (فیضی‌زاده) و با تلاش کارشناس سیاسی وقت (پورقربان) آغاز به کار کرد و در سطح دبیرستان‌های شهر تهران در معرض مطالعه دانش‌آموزان قرار گرفت اما بعدها به نظر مثبت معاونت پرورشی آن دوره وزارت آموزش و پرورش (حسین هراتی) به سراسر کشور تعمیم یافت و زیر نظر مدیرکل

کنند که شامل تحلیل یک رویداد سیاسی، بیان یک واقعه مهم تاریخی، پرسش و پاسخ، جدول، معرفی کتاب، حکایت سیاسی، شعر، داستان کوتاه، چیستان و ... بود. دانش‌آموزان به صورت گروهی (حداکثر ۵ نفر) به تهیه و آماده‌سازی این نشریه مبادرت و به طرز بسیار زیبا و خلاقانه‌ای آن را طراحی کرده و در مسابقات شرکت می‌دادند. این نشریات دیواری سیاسی در مراحل گوناگون از مدرسه تا سطح کشوری، مورد داوری قرار گرفته و به برگزیدگان اول تا سوم آن جوایز ارزنده‌ای اهدا می‌شد. ضمن این که برگزیدگان مرحله کشوری در یک اردوی ۴ روزه در یکی از مناطق خوب و زیبای کشور مثل رامسر گرد هم می‌آمدند و به صورت حضوری ضمن شرکت در کلاس‌های آموزشی تربیت سیاسی و اجتماعی، نشریه دیواری ویژه‌ای را در محل اردو خلق و عملاً فعالیت‌های جمعی و گروهی را در کنار هم تمرین می‌کردند.

۳- برگزاری جلسات پرسش و پاسخ سیاسی دانش‌آموزان و مربیان در سطح مدارس و مناطق

یکی دیگر از نخستین فعالیت‌هایی که در آن سال‌ها در دستور کار قرار گرفت، تشکیل جلسات پرسش و پاسخ برای دانش‌آموزان و مربیان و معلمان بود. در این زمینه شهر تهران و امور تربیتی آن پیش‌تاز بود و سال‌ها قبل از این که بر اثر سخنان رهبری موجهی در کشور ایجاد شود، فعالیت مرتبط با تربیت سیاسی و اجتماعی در شهر تهران آغاز شده بود. در این جلسات کارشناسان مطلع از مسائل سیاسی ایران و جهان حضور می‌یافتند و به پرسش‌های دانش‌آموزان و معلمان و مربیان پاسخ می‌دادند.

طبعاً این جلسات در سطح دبیرستان‌ها برگزار می‌شد که این گونه مسائل برای آنها اهمیت داشت و بهانه آن نیز مناسبت‌های سیاسی و اجتماعی مهمی بود که در طول سال مطرح بودند. مشخصاً



برگزاری جلسات پرسش و پاسخ

دانش‌آموزی البته با محدودیت زیادی هم مواجه بود که مهمترین آن نبود نیروی انسانی واجد صلاحیت و نداشتن کارشناسان مطلع و دارای فراغت برای حضور در تمامی مدارس بود. در شهری مثل تهران در آن زمان تنها ۳ کارشناس به صورت ادواری در دبیرستان‌ها حاضر می‌شدند و این به معنای آن بود که هر دبیرستان شاید در هر سال تحصیلی تنها می‌توانست یک بار نشست پرسش و پاسخ سیاسی را برگزار کند.

اگر حکومت استبدادی باشد، می‌شود. حکومت‌های مستبد دنیا، صرفه‌شان به این است که مردم سیاسی نباشند؛ مردم درک و تحلیل و شعور سیاسی نداشته باشند. اما حکومتی که می‌خواهد به دست مردم کارهای بزرگ را انجام دهد؛ نظام را می‌خواهد با قدرت بی‌پایان مردم به سر منزل مقصود برساند و مردم را همه چیز نظام می‌داند، مگر مردمش - بخصوص جوانان، و بالاخص جوانان دانشجویی - می‌توانند غیرسیاسی باشند؟! مگر می‌شود؟! عالم‌ترین عالم‌ها و دانشمندترین دانشمندان را هم، اگر مغز و فهم سیاسی نداشته باشند، دشمن با یک آبنیات ترش می‌تواند به آن طرف برود؛ مجذوب خودش کند و در جهت اهداف خودش قرار دهد! این نکات ریز را باید جوانان ما درک کنند.

این سخنان رهبری باعث ایجاد حرکتی در حوزه فعالیت سیاسی شد و از جمله در مدارس هم شاهد شروع تحرکی تازه شدیم. برای تأمین نظرات رهبری و گسترش فعالیت‌های سیاسی اجتماعی در مدارس کشور، راهکارهایی در دستور کار قرار گرفت که به برخی از مهمترین آنها در این گزارش اجمالی توجه خواهیم کرد.

۱- ایجاد ساختار سازمانی تربیت سیاسی

نخستین نیازی که باید به آن پاسخ داده می‌شد، ایجاد ساختاری بود که بتواند فعالیت در حوزه تربیت سیاسی اجتماعی معلمان و دانش‌آموزان را برنامه‌ریزی و مدیریت و اجرا کند. به همین دلیل، در حوزه ستادی (اداره کل فرهنگی و هنری) واحدی تحت عنوان «کارشناسی تربیت سیاسی اجتماعی» ایجاد شد که در آن یک کارشناس مسئول و حداقل سه الی چهار کارشناس مجرب فعالیت می‌کردند. در استان‌های سراسر کشور هم یک کارشناس مستقل و توانمند در حوزه تربیت سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان و در برخی از مناطق یک کاردان یا کارشناس با وظایف جمع شده از حوزه وظایف و مأموریت‌های کارشناسی تربیت سیاسی - اجتماعی و ایام... و مناسبت‌ها، عهده‌دار برنامه‌ریزی و انجام فعالیت‌های مربوط به تربیت سیاسی دانش‌آموزان شدند. این پیش‌بینی دقیق و آینده‌نگرانه، تأثیری بسزا و نقشی بی‌بدیل در تقویت جایگاه و توسعه فعالیت‌های مربوطه داشت و به انجام دقیق کارها و ساماندهی امور کمک شایانی می‌کرد. متأسفانه انحلال آن و حذف این ساختار سازمانی هوشمندانه در اواخر دولت آقای خاتمی، ضربه مهلکی به بدنه نحیف و پیکره جوان این فعالیت‌ها وارد کرد و عملاً پیگیری چنین سیاستی را غیرممکن یا بلااثر ساخت.

۲- طراحی و اجرای «نشریه دیواری دانش‌آموزی»

یکی از نخستین فعالیت‌هایی که در حوزه تربیت سیاسی اجتماعی در آموزش و پرورش مورد توجه قرار گرفت، برگزاری مسابقات «نشریه دیواری دانش‌آموزی» بود که با توجه به امکانات آن زمان مدارس، کاری جذاب محسوب می‌شد. طراحی این نشریه به گونه‌ای بود که دانش‌آموزان علاقه‌مند به فعالیت‌های سیاسی می‌بایست محتوایی را فراهم

فرهنگی هنری وقت (جبار رضایی) چندین شماره برای سراسر کشور منتشر شد.

انتخاب این ایده به این دلیل بود که در آن سال‌ها، نشریه دیواری یکی از فعالیت‌های رایج در مدارس بود و دانش‌آموزان با تشکیل گروه به آماده‌سازی نشریات دیواری مبادرت می‌کردند اما انتشار ادواری یک نشریه دیواری به صورت متمرکز برای دبیرستان‌های سراسر کشور سابقه نداشت. تولید محتوای این نشریه را یکی از کارشناسان مرتبط با آموزش و پرورش (شاهد) بر عهده داشت که در هر شماره به یکی از سئوالات مهم ذهن دانش‌آموزان پاسخ می‌داد. هدف انتشار این نشریه علاوه بر پاسخگویی به پرسش دانش‌آموزان، دادن هویت ایرانی اسلامی به نسل جوان و احیای غرور ملی آنان بود. انتشار این نشریه دیواری بعد از مدتی متوقف شد.

۵- توزیع نشریات مورد نیاز معاونان پرورشی

برای افزایش توان فکری و تحلیلی مربیان و معاونان پرورشی سراسر کشور، معاونت پرورشی و کارشناسی سیاسی اداره کل فرهنگی و هنری باید به تولید نشریات جدید مبادرت می‌کرد یا از میان نشریات خبری - تحلیلی موجود باید برخی را تهیه و در اختیار آنان قرار می‌داد. تا زمانی که توان تولید محتوای مورد نیاز در کارشناسی سیاسی معاونت پرورشی وجود نداشت طبعاً بهترین کار این بود که برخی از نشریات موجود که برای مربیان مفید بودند، تهیه و برای مطالعه در اختیار آنان قرار گیرد. کارشناس سیاسی اداره کل فرهنگی هنری طی دوره‌های مختلف با خرید انبوه برخی از این نشریات و بولتن‌ها، فرصتی را فراهم می‌کرد تا مربیان و معاونان پرورشی در جریان مهمترین مسائل جاری کشور قرار گیرند و توان تحلیلی خود را ارتقا بخشند. یکی از نشریاتی که با این شیوه در اختیار معاونان پرورشی سراسر کشور قرار می‌گرفت، نشریه «رویداد و تحلیل» دفتر سیاسی سپاه پاسداران بود که در آن دوره، یکی از مهمترین نشریاتی بود که به لایه‌های پنهان‌تر مسائل هم‌نقبی می‌زد و ناگفته‌هایی را در بر داشت. همچنین نشریه «بولتن فرهنگی» سازمان



در سال‌های آخر دولت سازندگی، تلاش شد تا برای گسترش فعالیت مرتبط با تربیت سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان در سطح ستاد وزارتخانه آموزش و پرورش، شورایی تشکیل شود و چارچوب آن در کارشناسی سیاسی اداره کل فرهنگی و هنری فراهم آمد. با تشکیل دولت اصلاحات، به تربیت سیاسی در آموزش و پرورش بهای بیشتری داده شد. در همین راستا، «شورای سیاست‌گذاری تربیت سیاسی» تشکیل شد.

تبلیغات اسلامی هم با توجه به محتوای فرهنگی آن و نیز تصویری که از عملکرد جریان‌های فرهنگی آن سال‌های کشور ارائه می‌داد، مورد توجه بود.

۶- تولید بولتن ویژه مربیان و معاونان پرورشی

کارشناسی سیاسی اداره کل فرهنگی و هنری بتدریج این توان را کسب کرده بود که علاوه بر تهیه محتوای فکری تولید شده در منابع معتبر، خود نیز به تولید نشریه و بولتن خبری - تحلیلی مبادرت کند و نیازهای روز مربیان و معاونان پرورشی را پاسخگو باشد. در این راستا بولتن خبری ویژه مربیان به صورت ماهانه تولید و برای مربیان ارسال می‌شد. ویژگی مثبت این بولتن به نسبت نشریات دیگری که برای مربیان و معاونان خریداری و ارسال می‌شد، محتوای اختصاصی و مورد نیاز آنان بود. شاید در نشریات دیگر، مطالبی بود که چندان مورد نیاز و توجه مربیان نبود اما در بولتن ویژه‌ای که از سوی کارشناسی سیاسی وزارتخانه (احارای) تولید می‌شد، عمدتاً نیازهای خبری و تحلیلی مربیان مد نظر بود و از این نظر یک گام به پیش محسوب می‌شد.

۷- آموزش سیاسی مربیان تربیتی سراسر کشور هیچ فعالیت پرورشی در حوزه سیاسی اجتماعی بدون آمادگی مربیان شدن نبوده و نیست و به همین دلیل در دوره معاونت پرورشی آقای هراتی در سال ۷۳ و ۷۴ تلاش شد تا برای ارتقای آگاهی و تقویت قدرت تحلیل و تبیین مربیان سراسر کشور برنامه‌ریزی شود. در این راستا برای یک دوره ضمن خدمت ۱۲۰ ساعته مجوز قانونی گرفته شد و بعد از ثبت‌نام مربیان داوطلب در استان‌های مختلف، کلاس‌های متمرکزی در مراکز استان‌ها شکل گرفت و هزاران ساعت‌نفر آموزش داده شد. در این دوره ضمن خدمت، مباحث مختلفی در موضوعات گوناگون در نظر گرفته شد. فقه سیاسی و ولایت فقیه، تاریخ معاصر ایران، جریان‌شناسی سیاسی، روابط بین‌الملل، تحلیل اقتصاد ایران و تحلیل مسائل روز سیاسی از جمله موضوعاتی بودند که در این دوره ۱۲۰ ساعته ضمن خدمت مورد توجه بودند.

اجرای این طرح در دوره‌ای بود که حمیدرضا کفاش به عنوان مدیرکل فرهنگی هنری فعالیت می‌کرد و برای برگزاری این دوره ضمن خدمت، کارشناس سیاسی اداره کل فرهنگی هنری وزارتخانه (حمیدزاده) نقش مهمی ایفا کرد و از جمله تأمین و اعزام اساتید و پشتیبانی دوره برعهده وی بود. در عین حال معاونان پرورشی استان‌ها نیز در اجرای این دوره‌ها، تلاش فراوانی کردند و مسئولیت استقرار مربیان شهرستانی و اساتید در مراکز استان‌ها و نیز تهیه و تدارک سالن محل تشکیل کلاس‌ها و تکثیر جزوات و ... با آنان بود. همزمان با برگزاری این کلاس‌ها، برای حضور مسئولان استان در جمع مربیان و ارائه پاسخ به پرسش‌های منطقه‌ای مربیان هم برنامه‌ریزی شده بود که در جای خود نقش زیادی در ارتقای آگاهی‌های مربیان داشت.

۸- تشکیل «شورای سیاست‌گذاری تربیت سیاسی» در معاونت پرورشی

از سال‌های آخر دولت هاشمی رفسنجانی، تلاش شد تا برای گسترش فعالیت مرتبط با تربیت سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان در سطح ستاد وزارتخانه آموزش و پرورش، شورایی تشکیل شود و چارچوب آن در کارشناسی سیاسی اداره کل فرهنگی و هنری فراهم آمد. با روی کار آمدن سیدمحمد خاتمی و تشکیل دولت اصلاحات، به تربیت سیاسی در آموزش و پرورش بهای بیشتری داده شد زیرا اساساً شعار دولت اصلاحات توسعه سیاسی بود و به جوانان هم توجه زیادی نشان داده می‌شد. بر این اساس معاون پرورشی جدید در وزارت آموزش و پرورش (رحیم عبادی) برای گسترش فعالیت سیاسی و اجتماعی در میان دانش‌آموزان و معلمان انگیزه زیادی نشان داد و فضای عمومی جامعه و کشور هم اقتضای افزایش فعالیت‌های این‌چنینی را داشت. در همین راستا، «شورای سیاست‌گذاری تربیت سیاسی» تشکیل شد که در آن چند تن از مدیران کل معاونت پرورشی به همراه تعدادی از کارشناسان و صاحب‌نظران مدعو عضویت داشتند و عملاً تدوین





سراسری هم منابعی در حوزه‌های گوناگون شناسایی و اعلام شد تا سئوالات امتحانی از درون آن کتاب‌ها و منابع طراحی شود. بنابراین در مسیر اجرای این طرح، اقدامات زیر انجام شد:

۱- ثبت نام از داوطلبان شرکت در طرح تربیت مدرس سیاسی از میان معلمان و مربیان آموزش و پرورش که دارای مدرک تحصیلی کارشناسی یا کارشناسی ارشد بودند و رشته درسی آنان مرتبط با علوم سیاسی یا علوم اجتماعی بود از جمله فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، تاریخ، علوم اقتصادی، جامعه‌شناسی و ...

۲- معرفی منابع امتحانی در حوزه‌هایی مانند اقتصاد ایران، جنبش‌های اسلامی، فقه سیاسی و ولایت فقیه، روابط بین‌الملل، جریان‌شناسی سیاسی و فرهنگی معاصر، روش تحلیل سیاسی، تحلیل مسائل روز سیاسی و ... برای مطالعه داوطلبان و شرکت در آزمون

۳- برگزاری آزمون سراسری در مراکز استان‌ها و سپس اعلام قبولی علمی سه برابری مربیان مورد نیاز در هر استان

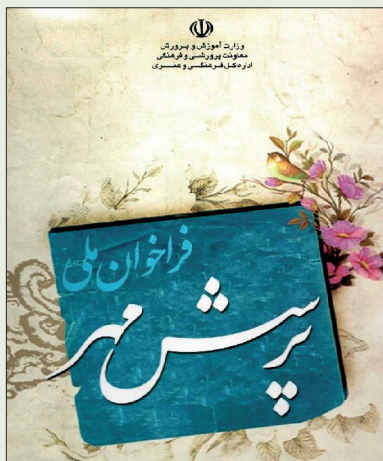
۴- انجام مصاحبه با همه قبول‌شدگان علمی در مراکز استان با اعزام تیم کارشناسی از وزارتخانه و گزینش نهایی یک سوم قبول‌شدگان علمی

۵- برگزاری دوره‌های آموزشی متمرکز در اردوگاه باهنر تهران برای همه قبول‌شدگان نهایی طی حدود ۲۰ روز در تابستان ۷۷ با حضور اساتید دانشگاهی و چهره‌های سرشناس سیاسی و کارشناسان مجرب در تمامی حوزه‌های ذکر شده.

پس از طی این مراحل برای مدرسان سیاسی برگزیده در این طرح، حکم «مدرس سیاسی» صادر و به همه ادارات و مناطق آموزش و پرورش ابلاغ شد تا برای برگزاری جلسات پرسش و پاسخ از توان و حضور این مدرسان استفاده شود.

نکته پراهمیت در اجرای این طرح این بود که علی‌رغم حاکم بودن دولت اصلاحات و وجود شائبه برخورد خطی و جناحی از سوی دولتیان، دست‌اندرکاران این طرح با سعه‌صدر و بدور از برخورد خطی و جناحی اقدام به گزینش مدرسان سیاسی کردند و به هنگام گزینش اولیه اساساً به مواضع سیاسی داوطلبان هیچ توجهی نداشتند بلکه برای آنان شاخصه‌هایی از جمله دانش علمی و توان تحلیلی، فن سخنوری، قدرت برقراری ارتباط با مخاطب، سوابق فعالیت در حوزه تربیت سیاسی و فرهنگی برای معلمان و دانش‌آموزان، ظاهر جذاب و دست‌کم نداشتن نقص جدی ظاهری و مواردی از این دست اهمیت بیشتری داشت. به همین دلیل در ارزیابی نهایی گرایش سیاسی مدرسان سیاسی معلوم شد که حدود ۴۰ درصد آنان دارای گرایش راست (مخالف دولت خاتمی) و حدود ۳۰ درصد دارای گرایش اصلاح‌طلبی و حدود ۳۰ درصد هم مستقل هستند و این یعنی اساساً مواضع سیاسی و جناحی مدرسان سیاسی در هنگام گزینش، هیچ مدخلیتی در این امر نداشت. البته در عمل و پس از طی مراحل آموزش، این گونه شد که نیروهای موسوم به راست و چپ به یکدیگر نزدیک‌تر

یکی از مهمترین اقداماتی که در حوزه تربیت سیاسی دانش‌آموزان و مربیان و معلمان در آموزش و پرورش صورت گرفت، اجرای طرح تربیت مدرس سیاسی بود. مقدمات این طرح در دوره وزارت محمدعلی نجفی و معاونت پرورشی حسین هراتی و مدیرکل عبدالحسین هاشمی و خادیمان فراهم شد اما در دولت اصلاحات و وزارت حسین مظفر و معاونت پرورشی رحیم عبادی اجرایی و عملیاتی شد.



در شورای سیاستگذاری سیاسی معاونت پرورشی به تصویب رسید.

بر اساس این طرح قرار شد برای هر منطقه آموزش و پرورش در سراسر کشور، دو مدرس (یک زن و یک مرد) از میان معلمان و مربیان دارای مدرک دانشگاهی مرتبط با حوزه علوم اجتماعی و سیاسی به صورت نظام‌مند و با روش علمی برگزیده شوند و پس از طی مراحل آموزشی، به عنوان مدرس سیاسی در آموزش و پرورش فعالیت کنند و از جمله در جلسات پرسش و پاسخ دانش‌آموزان یا معلمان و مربیان حاضر شوند و به تحلیل مسائل جاری ایران و جهان بپردازند و به سئوالات مخاطبان پاسخ دهند. همچنین قرار شد که این کارشناسان، بومی هر منطقه باشند تا هم مسائل منطقه‌ای و بومی را خوب بشناسند و هم در عمل امکان استفاده از آنان در همان مناطق وجود داشته باشد.

بر این اساس با اعلام سراسری در سطح کشور از همه داوطلبان شرکت در طرح تربیت مدرس سیاسی درخواست شد که ضمن آشنایی با چارچوب طرح مصوب، برای شرکت در طرح ثبت نام و در آزمون در نظر گرفته شده، شرکت کنند. برای آزمون

جهت‌گیری‌ها، خط‌مشی‌ها، سیاستگذاری‌ها و تعیین اهداف و برنامه‌های تربیت سیاسی در سطوح دانش‌آموزی و مربیان و معلمان در سطح کلان بر عهده این شورا بود.

تشکیل این شورا نشان می‌داد که معاونت پرورشی جدید برای تربیت سیاسی دانش‌آموزان جدی است و برای آن اهمیت بیشتری از گذشتگان قائل است. همچنین با این اقدام هر فعالیت در حوزه تربیت سیاسی با پشتوانه کارشناسی حمایت و هر تصمیمی در این حیطه به شیوه جمعی و پس از بحث و گفتگوی زیاد اتخاذ می‌شد. برای درک اهمیت تشکیل این شورا در معاونت پرورشی باید به وضعیت این فعالیت‌ها در دولت‌های بعدی از جمله دولت نهم و دهم توجه کرد که اساساً این گونه فعالیت‌ها با تکیه بر نظر شخصی و سلیقه‌ای برخی از مدیران به تعطیلی کشانیده شد.

۹- طراحی و اجرای طرح «تربیت مدرس سیاسی»

یکی از مهمترین اقداماتی که در حوزه تربیت سیاسی دانش‌آموزان و مربیان و معلمان در آموزش و پرورش صورت گرفت، اجرای طرح تربیت مدرس سیاسی بود. مقدمات این طرح در دوره وزارت محمدعلی نجفی و معاونت پرورشی حسین هراتی و مدیرکل عبدالحسین هاشمی و خادیمان فراهم شد اما در دولت اصلاحات و وزارت حسین مظفر و معاونت پرورشی رحیم عبادی اجرایی و عملیاتی شد. در این زمان مرحوم عبدالباقی مدیرکل فرهنگی هنری معاونت پرورشی بود.

این طرح بر اساس یک نیاز واقعی آموزش و پرورش طراحی و در شورای سیاستگذاری تربیت سیاسی تصویب شده بود. واقعیت این بود که برگزاری جلسات پرسش و پاسخ دانش‌آموزی نیاز به کارشناسانی مجرب و مطلع و تاثیرگذار داشت و با توجه به تعداد اندک کارشناسانی که در اختیار وزارت آموزش و پرورش بودند، امکان نداشت موجی فراگیر و موثر در سطح دبیرستان‌های کشور در این زمینه ایجاد شود. البته در سطح استان‌ها و برای دانش‌آموزان دبیرستانی و نیز برای مربیان و معلمان، جلسات پرسش و پاسخ سیاسی اجتماعی برپا می‌شد اما بعضاً از کسانی استفاده می‌شد که نه تنها قادر به ارائه تحلیل قوی از مسائل جاری ایران و جهان نبودند بلکه به ابهام و سردرگمی دانش‌آموزان هم منجر می‌شدند. مواردی در سطح استان‌ها گزارش شده بود که مثلاً یک امام جمعه یا یک مسئول اجرایی محلی در یک شهرستان برای جلسه پرسش و پاسخ دانش‌آموزی دعوت شده و او به دلیل ناآشنایی با ویژگی‌ها و روحیات دانش‌آموزان، نتوانسته با آنان مفاهیم و ارتباط ذهنی مناسب برقرار کند و به پرسش‌های آنان پاسخ اقناعی بدهد و همین امر منجر به زیر سؤال رفتن جایگاه امام جمعه یا آن مسئول محلی شده است. در مجموع تاثیر منفی این گونه جلسات بیشتر از تاثیر مثبت آن ارزیابی می‌شد. برای رفع این نقیصه مهم و اساسی، اجرای «طرح تربیت مدرس سیاسی»



شدند و قرابت فکری آنان بیشتر شد و با پرهیز از برخورد‌های افراط‌گونه، نوعی تعادل در مواضع آنان پدید آمد و این همان وضعیتی بود که در تربیت سیاسی باید مد نظر باشد.

قرار بود این طرح در دو مرحله اجرا شود و در مرحله اول در ۱۲ استان حدود ۳۰۰ نفر پس از طی مراحل ذکر شده، گزینش شدند و تحت آموزش قرار گرفتند. علاوه بر اجرای سراسری طرح، قرار بود در عمل نواقص این طرح شناسایی و بتدریج رفع شود و از جمله قرار شد نظارتی هم بر کار مدرسان سیاسی اعمال شود تا اگر کسانی از مدرسان سیاسی قادر به حفظ شأن بی‌طرفی علمی و سیاسی نیستند و یا در عمل توان کافی برای اداره جلسات را ندارند، از جمع مدرسان سیاسی کنار گذاشته شوند. همچنین قرار شد که بولتن تحلیلی و خبری ویژه مدرسان سیاسی تولید و برای آنان ارسال شود تا با اطلاع از جوانب مسائل جاری کشور بهتر بتوانند به پرسش‌های مخاطبان پاسخ بدهند.

متأسفانه در عمل این برنامه‌ها محقق نشد و به دلایلی دستور توقف اجرای طرح داده شد. از همان ابتدا جو سنگین سیاسی حاکم بر کشور و کشمکش‌های جناحی، تأثیر منفی خود را بر اجرای این طرح هم گذاشت و برخی از تولیدکنندگان بولتن‌های محرمانه چنین شایعه کردند که فلان حزب سیاسی در حال کادرسازی برای خود در آموزش و پرورش است؛ امری که قطعاً واقعیت نداشت. شاید عضویت معاون پرورشی وقت در یک حزب سیاسی، در ایجاد و گسترش این شایعه مؤثر بود اما اصل ادعای مذکور صحت نداشت و مجریان طرح با دعوت از اساتید دارای گرایش سیاسی متفاوت و نیز با گزینش مدرسانی که به یک طیف سیاسی تعلق نداشتند، در عمل ثابت کرده بودند که کار تربیت سیاسی را مهمتر و شریف‌تر از فعالیت حزبی می‌دانند و در صدد انتقال همین نگاه به مدرسان سیاسی بودند.

یکی از اقداماتی که در همین زمینه انجام شد، تلاش برای نظام‌مند کردن پرداخت حق‌الزحمه مدرسان تربیت سیاسی از طریق ورود اطلاعات آنان در سیستم حقوق و دستمزد «بکفا» بود. این اقدام ارزشمند برای افزایش انگیزه مدرسان تربیت سیاسی و نظام‌مند کردن فرایند تربیت سیاسی در مدارس از سوی کارشناسی تربیت سیاسی صورت گرفت ولی علی‌رغم تلاش‌های فراوان و کسب موافقت‌های اصولی، به دلیل مشکلات ایجاد شده در اجرای اصل طرح، این موضوع هم ناتمام باقی ماند.

۱۰- انتشار ضمیمه سیاسی ماهنامه تربیت

نیاز به آموزش مربیان و معلمان در حوزه تربیت سیاسی اجتماعی، همیشه احساس می‌شد و به همین دلیل طی سال‌های قبل در دوره‌های متفاوت اقدام به انتشار نشریه سیاسی از سوی معاونت پرورشی می‌شد. یکی از این نشریات که انتشار آن به صورت پراکنده از دوره معاونت پرورشی حسین هراتی شروع شد و در دوره معاونت پرورشی رحیم عبادی هم ادامه یافت، «ماهنامه تربیت سیاسی»

از همان ابتدا جو سنگین سیاسی حاکم بر کشور و کشمکش‌های جناحی، تأثیر منفی خود را بر اجرای طرح تربیت مدرس سیاسی گذاشت و برخی از تولیدکنندگان بولتن‌های محرمانه چنین شایعه کردند که فلان حزب سیاسی در حال کادرسازی برای خود در آموزش و پرورش است؛ امری که قطعاً واقعیت نداشت.

بود که به صورت ضمیمه سیاسی ماهنامه تربیت منتشر می‌شد. تولید محتوای چند شماره اولیه این نشریه را یکی از کارشناسان مرتبط با آموزش و پرورش (شاهد) برعهده داشت اما در ادامه این امر به کارشناسی سیاسی اداره کل آموزش و پرورش واگذار شد و افرادی چون حمیدزاده، عادل عبدی، عابدینی، خانم فلاح و هاشمی سنجانی در انتشار آن نقش داشتند.

این نشریه با توجه به نیاز مربیان و معلمان و پرسش‌های ذهنی دانش‌آموزان تولید و موضوعات گوناگونی را شامل می‌شد که تحلیل مسائل روز ایران و جهان و نیز موضوعات آموزش سیاسی از جمله مهمترین این موارد بودند.

۱۱- تقویت شوراهای اسلامی مدارس و تشکیل «مجلس دانش‌آموزی»

یکی از اقدامات مهم انجام شده در سال‌های گذشته، تقویت شوراهای اسلامی دانش‌آموزان و تشکیل مجلس دانش‌آموزی است. همیشه مطلوب بود که دانش‌آموزان در فعالیت‌های مربوط به اداره مدارس مشارکت داده شوند ولی در شوراهای اسلامی دانش‌آموزان این مشارکت به صورت قانونی در آمد. اهمیت شوراهای اسلامی عمدتاً به این دلیل است که بستر عملی و عینی مشارکت دانش‌آموزان را فراهم می‌آورند و بخصوص در دبیرستان‌ها اهمیت آنها مضاعف می‌شود زیرا در سنینی که جامعه‌پذیری و جامعه‌پذیری سیاسی برای دانش‌آموزان موضوعیت پیدا می‌کند، باید سازوکارهایی وجود داشته باشد که به این نیاز جوانان پاسخ دهد و طبعاً شوراهای می‌توانند برای یک دانش‌آموز دبیرستانی این نیاز را در ابعادی تأمین کنند.

طبعاً وقتی مشارکت عملی دانش‌آموزان در حوزه مدیریت مدرسه و اتخاذ تصمیمات مهم در آن حوزه جریان داشته باشد می‌توان سازوکار مجلس دانش‌آموزی را نیز در تکمیل آن ارائه کرد تا به عنوان نماد مشارکت سیاسی، دانش‌آموزان هم از

پارلمان و مجلس برخوردار شوند و این اتفاقی است که در سال ۸۰ در کشورمان رخ داد.

البته ایده تشکیل «مجلس دانش‌آموزی» بلافاصله بعد از روی کار آمدن دولت اصلاحات در آموزش و پرورش مطرح شد، همانطور که ایده تشکیل «مجلس جوانان» هم از سوی وزارت کشور دولت اصلاحات در همان روزها ارائه شد اما جز در برخی از استان‌ها عملیاتی نشد. اولین طرح‌ها برای عملیاتی کردن مجلس دانش‌آموزی در سال ۷۷ و ۷۸ روی کاغذ آمد و جلساتی کارشناسانه برای تدوین آن برگزار شد اما در سال ۸۰ رسماً به تصویب شورای عالی آموزش و پرورش رسید و در زمان وزارت مرتضی حاجی اولین مجلس دانش‌آموزی تشکیل شد که در دولت‌های بعد هم ادامه یافت. در اساسنامه مجلس دانش‌آموزی بر اهداف زیر تأکید شد:

- ترویج فرهنگ مشارکت‌جویی، تعاون و همکاری، مسئولیت‌پذیری و زمینه‌سازی برای مشارکت فکری و عملی دانش‌آموزان در عرصه‌های مختلف آموزش و پرورش
- ترویج فرهنگ گفتگو و مشورت بین دانش‌آموزان
- بهره‌گیری از نظرات دانش‌آموزان در اصلاح قوانین و مقررات و طرح و برنامه‌های مرتبط با آنها
- آشنا کردن دانش‌آموزان با مقوله‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی داخلی و خارجی
- تقویت روحیه خودباوری، خودانگیزی و اخلاق اجتماعی

- تقویت هویت اسلامی و ایرانی و تحکیم و ترویج ارزش‌های انقلاب اسلامی

مجلس دانش‌آموزی یکی از نهادهایی است که در حیطه فعالیت سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان از دوره اصلاحات تاکنون دوام آورده است و هر ساله جلسات این پارلمان تشکیل می‌شود و مصوباتی را نهایی می‌کند. در عین حال تاکنون بهای لازم به این نهاد داده نشده است و نمی‌توان آن را نتیجه و اوج مشارکت سیاسی و اجتماعی دانش‌آموزان در سطح ملی تلقی کرد بلکه بیشتر نمادی برای الگوسازی مشارکت آنان تلقی می‌شود که اگر در سطح استان‌ها و کشور جدی گرفته و نواقص آن بر طرف شود، قادر است مشارکت سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان را عملیاتی و عینی کند.

۱۲- تدوین طرح تربیت سیاسی دانش‌آموزان

در ادامه برنامه‌ریزی برای تربیت سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان و پیش از آن که در دولت دوم خاتمی و در زمان وزارت مرتضی حاجی، تشکیلات امور تربیتی دچار نوسانات زیاد بشود، طرحی در این زمینه تهیه شد که به نوعی طرح تعمیم تربیت سیاسی و اجرای سراسری آن محسوب می‌شد. در این طرح که از سوی معاون اجتماعی مدیرکل فرهنگی هنری (احمد عابدینی) تهیه شده بود، هم تعریفی از تربیت سیاسی ارائه و هم اهداف زیر برای این طرح در نظر گرفته شده بود:

- شناخت تحلیلی زندگی پیامبر(ص) و ائمه

گرفت. این کتاب شامل بخش‌های گوناگونی است که هم سیر تحول و فلسفه اجرای این طرح و هم ساختار و فرایند اجرا را نشان می‌دهد و از همه مهم‌تر بسیاری از اقدامات اساسی که باید برای تحقق اهداف آن صورت گیرد، در آن گنجانده و تصاویر آثار تولید شده هم به خوبی در آن منعکس شده است.

جمع‌بندی

متأسفانه در کار برنامه‌ریزی فعالیت‌های حوزه تربیت سیاسی در آموزش و پرورش، انقطاع جدی ایجاد شده است و آن به خاطر نوع نگرش و باورها و مواضع دولت نهم و دهم و وزرای آموزش و پرورش سابق و تغییرات مداومی بود که در معاونت پرورشی و زیرمجموعه آن ایجاد شد. در این ۸ سال ظاهراً به موضوعاتی مانند قرآن و اهل‌بیت توجه بیشتری شد در حالی که به آن مقولات هم در حد شعار پرداخته شد و کاری اساسی صورت نگرفت و البته فعالیت در حوزه تربیت سیاسی هم تقریباً به تعطیلی انجامید. در این حیطه، اساساً توان تشکیلاتی تربیت سیاسی از بین رفت و پست‌های اداری آن در اختیار دیگر فعالیت‌ها قرار گرفت. البته برخی از آن فعالیت‌ها مانند مجلس دانش‌آموزی و پرسش مهر ادامه یافت اما کارهای مربوط به تربیت مدرس سیاسی و جلسات پرسش و پاسخ سیاسی اجتماعی دانش‌آموزی و انتشار نشریه تربیت سیاسی و آموزش ضمن خدمت سیاسی و ... عملاً تعطیل شد و کاری بایسته انجام نشد.

در دولت جدید احیای معاونت پرورشی و

پست‌های متعدد آن ضروری است اما ایجاد سازوکار سازمانی لازم برای تربیت سیاسی از ضروری‌ترین اقداماتی است که باید صورت گیرد. اگر اراده لازم برای توجه جدی‌تر به ساحت تربیت سیاسی اجتماعی موجود باشد که هست، در آن صورت باید تمامی پست‌های تشکیلاتی و سازمانی آن را مجدداً ایجاد کرد تا امکان طراحی و تعمیم این گونه فعالیت‌ها در سطح همه دبیرستان‌های کشور فراهم شود.

کار ایجاد تغییر در ذهنیت برخی از مسئولان و نیز همراه کردن کسانی که از دولت گذشته در مسئولیت‌ها هستند و نیز کار تربیت مربیان و معلمان و مدیران توانمندی که قادر به انجام این رسالت باشند بسیار دشوار است و مدیران جدید، هم با مقاومت‌هایی مواجه هستند و هم از امکانات مادی و نیروی انسانی توانمند به اندازه کافی برخوردار نیستند. آنچه در این میان می‌تواند به کارشان بیاید و تا حدی انجام فعالیت در حوزه سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان را تسهیل کند، تجاری است که از گذشته فراهم آمده و راه‌های رفته‌ای است که پیشینیان آن را طی کرده‌اند.

و نوجوانان به منظور انعکاس برنامه‌ها و فعالیت‌های آنان.

۱۶. ایجاد صندوق تعاون و امداد و کمک به محرومان با همکاری اولیای دانش‌آموزان. مسئولیت ارزشیابی این فعالیت‌ها به عهده معاون پرورشی یا مسئول امور تربیتی و در سطح استان به عهده معاون پرورشی اداره کل و مسئولیت پیگیری و حسن اجرای طرح در استان به عهده کارشناس تربیت سیاسی اجتماعی و در سطح شهرستان‌ها و مناطق به عهده کارداران و یا مسئول امور فرهنگی بود. متأسفانه این طرح به شکلی که تهیه شده بود، به اجرا در نیامد و در دوره‌های بعد نیز بتدریج به فراموشی سپرده شد.

۱۳- مدیریت فراخوان ملی «پرسش مهر»

یکی از فعالیت‌هایی که در گذشته در امور تربیتی آموزش و پرورش جریان داشت، برگزاری مسابقات فرهنگی و هنری چندگانه بود که از سال ۷۶ با مطرح شدن پرسش‌های سیاسی از سوی رئیس جمهوری وقت، بر این پرسش‌ها متمرکز



شد و به همین دلیل، مدیریت و اجرای آن برعهده کارشناسی تربیت سیاسی قرار گرفت. از آنجا که سیدمحمد خاتمی نخستین بار در سال ۷۶ با حضور در روستای زلزله‌زده «بنمار» اردیبه‌ل اقدام به مطرح کردن پرسش خود از دانش‌آموزان کرده بود، این طرح به «طرح بنمار» مشهور شد اما بعدها عنوان «پرسش مهر» برای این طرح برگزیده و اعلام شد. پرسش‌های رئیس‌جمهوری وقت درباره «لزوم احترام به قانون و قانونمندی در جامعه» و «راهکارهای استقرار امنیت در کشور» و نیز «راه‌حل‌های عملی بیرون راندن بیگانگان از منطقه» به اندازه‌ای سیاسی بودند که موجی را در سطح مدارس کشور ایجاد کند و در حوزه‌های مقاله، یادداشت، شعر، طنز، نقاشی، کاریکاتور و ... استعدادهای زیادی را برجسته و معرفی کند.

از اقداماتی که پس از ۵ دوره برگزاری این مسابقات از سوی مسئول دبیرخانه فراخوان ملی پرسش مهر (عابدینی) انجام شد، مستندسازی و مکتوب کردن تجربیات این دوره‌ها بود که در قالب تدوین کتاب «مهر مشارکت در پرسش مهر» در دستور کار قرار

معصومین علیهم السلام

- شناخت مواضع و دیدگاه‌های انقلاب اسلامی و

جریان‌های معارض و مخالف با آن

- تعمیق و گسترش بینش و بصیرت سیاسی

- پاسداری از ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی

- تحلیل پدیده‌ها و مسائل سیاسی بر محور ولایت فقیه در زمینه‌های مختلف

- مشارکت آگاهانه دانش‌آموزان در امور گوناگون

- زمینه‌سازی و تقویت انگیزه برای مشارکت

گسترده‌تر دانش‌آموزان در امور اجتماعی و سیاسی

و جلوگیری از حالت بی‌تفاوتی، خودگی و سستی

- رشد و تقویت روحیه عدالت‌پذیری،

عدالت‌گستری و ظلم‌ستیزی و مبارزه با تبلیغات

ناروا و حمایت از مظلومان و مستضعفان

- تقویت روحیه دعوت به خیر (امر به معروف و

نهی از منکر) به عنوان وظیفه‌ای همگانی و افزایش

احساس مسئولیت توأم با آگاهی در مورد مشکلات

و بحران‌های جهانی، به ویژه مسائل دنیای اسلام

- آشنایی با مسائل و مواضع سیاسی کشورها و

ملل جهان.

در این طرح تشکیل

شورای تربیت سیاسی

در سطح دبیرستان

و شورای برنامه‌ریزی

تربیت سیاسی در سطح

منطقه و شهرستان و

استان پیش‌بینی شد و

فعالیت‌های زیر برای حوزه

تربیت سیاسی مورد توجه

قرار گرفت:

۱. تشکیل کلاس‌های

آموزشی و استفاده از

استادان و دبیران آگاه و

متعهد.

۲. انتشار خبرنامه، روزنامه دیواری، بروشور و جزوات سیاسی.

۳. برپایی نمایشگاه سیاسی، نمایش تئاتر و پخش فیلم‌های آموزنده سیاسی - اجتماعی.

۴. حضور در میزگردها و نشست‌های سیاسی با شرکت مسئولان و صاحب‌نظران.

۵. طرح عناوین و موضوعات سیاسی در مسابقات مطالعه و تحقیق و کتابخوانی دانش‌آموزان.

۶. مشارکت دانش‌آموزان در بخشی از امور اجرایی دبیرستان (شورای تصمیم‌گیری، شورای معلمان یا دبیران، انتظامات مدرسه، اداره کلاس‌ها، ...)

۷. حمایت و تقویت تشکلهای و گروه‌هایی مانند انجمن اسلامی، بسیج دانش‌آموزی، هلال احمر و یاران معروف.

۸. برنامه‌ریزی و مشارکت در راهپیمایی و تظاهرات سیاسی در سطوح گوناگون.

۹. همکاری و مساعدت در برگزاری انتخابات، با نظارت مسئولان ذربیط.

۱۰. شرکت فعالانه در امور مطبوعات و نشریات استان‌ها و مناطق و اختصاص صفحات ویژه کودکان



میزگردی با حضور احمد عابدینی، غلامعلی دهقان و عادل عبدی

تربیت سیاسی اجتماعی آسیب‌شناسی وضع موجود، راهکارهایی برای بهبود

اشاره: در سال‌های خیلی دور که حوزه تربیت سیاسی اجتماعی در آموزش و پرورش دارای رونق بود، جمعی از کارشناسان سیاسی و فرهنگی و در عین حال فعال در آموزش و پرورش، در کنار هم به تقویت پایه‌های تربیت سیاسی در مدارس و مناطق می‌پرداختند که اینک بعد از گذشت زمانی طولانی، در این میزگرد در کنار هم قرار گرفتند تا در این باره اعلام نظر کنند. غلامعلی دهقان در آن سال‌ها در جلسات پرسش و پاسخ مربیان و دانش‌آموزان شرکت می‌کرد و اکنون سخنگوی حزب اعتدال و توسعه است. عادل عبدی در آن زمان کارشناس مسئول تربیت سیاسی در وزارتخانه بود و اکنون مشاور تشکلهای معلمان وزیر آموزش و پرورش است. احمد عابدینی هم در آن سال‌ها معاون اجتماعی مدیرکل فرهنگی هنری بود و الان معاون دبیرکل شورای عالی آموزش و پرورش است. حاضران در میزگرد ابتدا به آسیب‌شناسی تربیت سیاسی اجتماعی هم در حوزه دانش‌آموزان و هم در حوزه معلمان پرداختند و سپس راهکارهای مورد نظر خود را برای بهبود این فعالیت‌ها عرضه و در نهایت هم به ارزیابی شماره‌های منتشر شده نشریه تربیت سیاسی اجتماعی مبادرت کردند. متن این میزگرد را پیش روی دارید.

باید به دانش‌آموزان آموزش بدهند که از روحیاتی مثل تملق‌گویی دور باشند، نترس باشند. این مهم هم جز با ایجاد یک فضای مطلوب در آموزش و پرورش اتفاق نخواهد افتاد. به همین دلیل، فکر می‌کنم یکی از مسائلی که به تربیت سیاسی در آموزش و پرورش آسیب زده، ایجاد خط قرمزهای خودساخته است. در صورتی که مطابق با قانون اساسی، آستانه تحمل جمهوری اسلامی خیلی فراتر از آن چیزی است که برخی فکر می‌کنند و بر اساس آن خط قرمزهای بی‌جهتی را تعریف می‌کنند. چارچوب وظایف و اختیارات هر جایگاه در قانون اساسی مشخص شده، بنابراین ورای این خط قرمزهای خودساخته، می‌توان گفت فضای نقد در جامعه ما وجود داشته است. یکی از آسیب‌های تربیت سیاسی که معلمان و مربیان را از ورود به این حیطه باز می‌دارد، هزینه‌هایی است که این فعالیت‌ها می‌تواند برای آنها در پی داشته باشد. بنابراین اگر بتوان این هزینه‌ها را کاهش داد، می‌توان آنها را نسبت به ورود هرچه بیشتر به این حوزه ترغیب کرد. به‌تبع ورود معلمان، دانش‌آموزان نیز ورود بیشتری به این حوزه‌ها خواهند داشت.

تربیت جناب دهقان، شما این حوزه را چطور آسیب‌شناسی می‌کنید؟

دهقان: به نام خدا. فکر می‌کنم در شرایط امروزی و با گذشت ۳۶ سال از

تربیت بسم الله الرحمن الرحيم. از شما برادران بزرگوار که در میزگرد ما شرکت کردید، تشکر می‌کنیم. به‌عنوان اولین سؤال به آسیب‌شناسی بحث تربیت سیاسی اجتماعی می‌پردازیم. برای آغاز بحث خوشحال می‌شویم آقای عبدی نظرات خود را بیان کنند.

عبدی: بسم الله الرحمن الرحيم. در آسیب‌شناسی تربیت سیاسی، از مهم‌ترین نکاتی که باید به آن پرداخت، فضای نقد و تحلیل سیاسی در جامعه و به‌تبع آن در آموزش و پرورش است. در دوره‌هایی که امور تربیتی بوده، فراز و فرود در آموزش و پرورش زیاد بوده است که باید از تجربه آنها برای آینده استفاده کرد. آموزش و پرورش یک موضوع ملی است که نباید با تغییر دولت‌ها دچار تغییرات و نوسانات شدید شود، زیرا اگر این تغییرات شدید در آموزش و پرورش انجام شود، خودبه‌خود بحث تربیت سیاسی هم آسیب می‌بیند، زیرا افراد می‌بینند برای فعالیت سیاسی در این وزارتخانه باید هزینه‌های زیادی بپردازند که طبیعتاً هر انسان عاقلی ترجیح می‌دهد به دنبال فعالیت‌های پرهزینه نرود. این موضوع هم معلمان، هم دانش‌آموزان و هم در سطحی وسیع‌تر جامعه را محافظه‌کار می‌کند؛ اتفاقی که اصلاً برای نظام آموزش و پرورش خوب نیست، زیرا آموزش و پرورش باید انسان‌هایی را تربیت کند که در تراز جمهوری اسلامی باشند. در این نظام آموزشی افرادی

است. این برمی گردد به اینکه ما نتوانستیم یک نگاه فراچنانی در آموزش و پرورش حاکم کنیم. معتقدم می توانیم این نگاه را به وجود بیاوریم، مع الاسف به دلایلی مثل کج اندیشی و تنگ نظری، این اتفاق نیفتاده است. در دانشگاه هم همین طور. حساسیت بالایی که روی وزارت علوم بود، نشان دهنده همین موضوع است. به این دلیل که تلقی ما از سیاست چه بخواهیم، چه نخواهیم با نوعی نگاه جناحی آمیخته است. برای اینکه این دو را از هم جدا کنیم (که البته شدنی هم هست) باید یک نگاه بر مبنای منافع ملی را حاکم کنیم.

تربیت جناب عابدینی، شما چه نظری در مورد این بحث دارید؟
عابدینی: بسم الله الرحمن الرحيم. فکر می کنم قبل از اینکه به آسیب ها بپردازیم، نکته مهم این است که روی یک تعریف مشخص از برداشت هایمان از تربیت سیاسی توافق کنیم. تا زمانی که به یک تعریف مشترک نرسیم و منظورمان را شفاف بیان نکنیم، اختلاف نظر خواهیم داشت.

فکر می کنم اگر تمام مؤلفه های اصلی و اهدافی را که در تربیت سیاسی عنوان می شود جمع کنیم، مؤلفه های اساسی را در چند مورد می توان خلاصه کرد. ما فرد را تربیت می کنیم که مسئولیت پذیر باشد و به عنوان یک شهروند مسئولیت پذیر در قبال خود و جامعه احساس مسئولیت کند و در نهایت بتواند در کنار دیگران به صورت مسالمت آمیز زندگی کند. با تعبیر خودم همه این اتفاقاتی را که باید در تربیت سیاسی رخ دهد، در چند جمله خلاصه می کنم: تربیت فردی که بتواند در یک جامعه صالح زندگی کند. اما جامعه صالح چه ویژگی هایی دارد؟ در چنین جامعه ای روابط بر اساس اصول و معیارهایی از جمله

محبت و روابط انسانی است، نه خشونت، نژاد و امثالهم. حال وقتی جامعه ای با این ویژگی ها را ترسیم کنیم، مسلماً آدمی را که می خواهیم تربیت کنیم، باید بر اساس این ویژگی ها تربیت کنیم. یعنی فردی را تربیت کنیم که بتواند به دور از خشونت در کنار دیگران زندگی و نیازهای خود را برطرف کند؛ در مقابل گفت و گو و استدلال به گفت و گو بپردازد، زیرا در جامعه ای که این اصل در آن تضعیف شود، مشت ها و صداها بالا خواهند رفت. این نشان دهنده ضعف منطق است. اگر آسیب هایی را در جامعه خود که قرار است اسلامی باشد، ببینیم و بشناسیم، انسان ها را بر همین اساس تربیت می کنیم. اگر این اتفاق نیفتد، جامعه اتفاقاً با دیدن خشونت بیشتر به وجد می آید و مثلاً می گوید خوب کردی به فلان نماینده حمله کردی. این به ارزش تبدیل می شود.

حال سازوکار رسیدن به یک جامعه صالح چیست؟ از منظر مأموریت آموزش و پرورش می خواهیم به این مسئله بنگرم. وقتی موضوع تربیت سیاسی را مطرح می کنیم، حتی اگر واژه سیاسی را هم از آن حذف کنیم، در همان واژه تربیت هم تمام بخش های نیازمند تربیت وجود دارند. بنابراین، حتی به تعریف جداگانه تربیت سیاسی هم نیاز نیست. یکی از ضعف های بزرگی که ما داشتیم و تنها منحصراً به آموزش و پرورش هم نیست، این است که خیلی به دنبال نظام سازی نرفتیم؛ به این معنی که همه اجزا و عناصر مرتبط با هم وجود داشته باشند و ما برای هر یک جایگاهی تعریف کنیم. مثلاً وقتی در آموزش و پرورش بیشترین مصوبه ها حول محور موضوعات تربیتی و اعتقادی بوده است، چرا فرصت کمی برای آن ایجاد شده. اگر قرار است این مصوبه ها محقق شود، اولین سؤال این است که نیروی انسانی متناسب با این مصوبه ها کجا لحاظ شده است؟ مگر می توانیم به تحقق هدفی فکر کنیم، اما اجزای مورد نیاز آن را در نظر نگیریم؟ یا منابع مالی لحاظ نشود، یا اینکه خط مشی واحدی برای آن تعریف نکنیم تا همه مخاطبان در همه نقاط کشور بتوانند برداشت واحدی از آن داشته باشند. اصولی باید وجود داشته باشد که افراد را حول محور خود جمع کند. آیا باید برای تربیت سیاسی زمان تعریف کنیم، یا نه؟ آیا معلمان ما برای تربیت سیاسی آموزش دیده اند؟

نکته دیگر انفاکک بین تربیت و آموزش است. اگر واقعاً احساس کنیم آموزش یک کالبد و یک روح دارد، امور تربیتی روح این جسم است. هیچ آدم عاقلی روح را از جسم جدا نمی کند. اما متأسفانه اتفاقی که افتاده این است که معلمان ما برای خود رسالت تربیتی متصور نیستند.

پیروزی انقلاب، لازم است بیشتر به تربیت اجتماعی بپردازیم. دلیل اینکه امور تربیتی در یک مقطعی متصدی تربیت سیاسی شد، الان منتفی شده است. بنابراین اگر بخواهیم نظرم را راجع به موضوع بحث بصراحت مطرح کنم، باید بگویم در شرایط فعلی مخالف تربیت سیاسی در آموزش و پرورش هستیم، به این دلیل که هر نهادی کارکرد خاص خود را دارد. متأسفانه در اوایل انقلاب شاهد خلط کارکردها در ارگان ها بودیم، البته در مقاطعی می توان این موضوع را توجیه کرد و پذیرفت، اما بعد از سه دهه به اعتقاد من، این مسئله پذیرفتنی نیست. واقعیت این است که نظام سیاسی جمهوری اسلامی امروز دیگر از مرحله گذار خارج شده و به مرحله تثبیت رسیده است. به نظر می رسد زمانی که اساسنامه امور تربیتی تدوین شد و تربیت سیاسی نیز در آن لحاظ شد، وقتی بود که نظام سیاسی هنوز به طور کامل مستقر نشده بود. سه جریان سیاسی اسلامگرا، ملی گرا و چپ در آن زمان فعال بودند و با هم زورآزمایی می کردند. سرانجام البته جریان اسلامگرا به دلیل برخورداری از پایگاه اجتماعی و مشروعیت مردمی توانست دو جریان دیگر را از صحنه خارج کند. پس از این قرار شد این جریان مبانی تفکر خود را در میان توده ها ترویج دهد. برای این کار هم یکی از بهترین جاها آموزش و پرورش بود، مخصوصاً که دو جریان دیگر از جمله چپ ها هم در آن پایگاه هایی داشتند. اما الان که ما یک نظام تثبیت شده داریم، آیا باز هم این الزام وجود دارد؟

من فکر می کنم متأسفانه همان ضعف بزرگ کشور ما، یعنی فقدان حزب، باعث شده هنوز مانند آن زمان عمل کنیم. درحالی که عرف جهانی به ما می گوید این نوع کارها بر عهده احزاب است.

تربیت سیاسی باید در حزب اتفاق بیفتد، در حزب باید کادرسازی انجام شود. حتی در برخی کشورها مدارس سیاسی وجود دارد که از همان نوجوانی به نیروهای مستعد و علاقه مند آموزش های لازم را بدهند. فکر می کنم در شرایط فعلی باید اولویت اول را به تربیت اجتماعی بدهیم، زیرا در آموزش و پرورش همین که بخواهید تربیت سیاسی را آغاز کنید، اولین سؤالی که مطرح می شود این است که هدف شما چیست؟ جناح شما کدام است؟ می خواهید ما را به کدام سمت ببرید؟ و ما متأسفانه نتوانستیم یک

وجه مشترکی میان جناح ها تعریف کنیم که همه حول محور آن هم نظر باشند. در سطح کلان هم همین مشکل را داریم. مثلاً در سیاست خارجی الان یک نگاه جامع و مشترک در میان همه احزاب وجود ندارد که مثلاً با پرونده هسته ای چه باید کرد؟ در سیاست داخلی که این اختلافات خیلی بیشتر است. نمونه اش را در همین خانه احزاب می بینیم که دو جریان عمده سیاسی نمی توانند با هم تعامل برقرار کنند. در شرایط فعلی نیازمند تربیت اجتماعی هستیم و تربیت سیاسی هم اگر می خواهیم انجام دهیم، باید به صورت غیرمستقیم و مستتر و ذیل فعالیت های اجتماعی صورت گیرد. یعنی بتوانیم خرد جمعی ایرانیان را در نسل آینده زیاد کنیم و از تجربه های مثبت جهانی هم در این مسیر استفاده کنیم، لذا من نه اینکه بخواهم تربیت سیاسی را منتفی بدانم، بلکه معتقد به شیوه های جدیدتر، بخصوص در قالب اجتماعی هستیم.

تربیت شما تربیت سیاسی را با فعالیت حزبی یکی در نظر گرفتید؟

دهقان: این سؤال خوبی است. امروز متأسفانه در کشور ما کار سیاسی با کار حزبی مساوی گرفته می شود. درحالی که به نظر من باید میان این دو تفکیک قائل شویم. یعنی سیاست اهم از جناح است. به همین دلیل تربیت سیاسی در کشور ما با نوسان همراه است. مثلاً در دوران اصلاحات شاهد تربیت سیاسی در قالب دوره های تربیت مدرس بودیم که بسیار کار خوبی بود. موجی درست شد، عده ای آموزش دیدند اما دولت بعد این موضوع را کاملاً کنار گذاشت. امروز هم دولت جدید که دید بازتری نسبت به دولت قبل دارد، در پی اجرای طرحی مشابه



عابدینی: در آموزش و پرورش بیشترین مصوبه ها حول محور موضوعات تربیتی و اعتقادی بوده است، اما فرصت کمی برای آن ایجاد شد. اگر قرار است این مصوبه ها محقق شود، اولین سؤال این است که نیروی انسانی متناسب با این مصوبه ها کجا لحاظ شده است؟

تربیت برای انسجام بیشتر بحث می‌پرسیم: آیا همچنان فکر می‌کنید تربیت سیاسی از رسالت‌های آموزش و پرورش است؟

عبدی: ابتدا برداشتی را که از تربیت سیاسی دارم مختصر عرض می‌کنم. کاملاً به فعالیت حزبی در آموزش و پرورش مخالفم و حرکت در این جهت را خیانت به آموزش و پرورش می‌دانم. دانش‌آموزان امانتی در دست آموزش و پرورش هستند. خوشبختانه در سال‌های گذشته سن رأی را از شانزده به هجده سال تغییر دادند که اتفاق بسیار خوبی بود. در همان زمان هم که سن رأی پایین بود، طرحی را با دوستان آماده کردیم و پیشنهاد دادیم سن رأی بالا برود.

تربیت سیاسی اصلاً این نیست که بخواهیم برای دولت یا گروه خاصی نیرو تربیت کنیم. تربیت سیاسی، یعنی تربیت دانش‌آموزانی وفادار به جمهوری اسلامی، علاقه‌مند به کشور خود و علاقه‌مند به تعیین سرنوشت خود. علاقه‌مند به حل مشکلات از طریق گفت‌وگو. ما کشوری متکثر هستیم که اقوام مختلف در آن حضور دارند و بنابراین اگر یاد نگیریم مشکلات و مسائل خود را با گفت‌وگو حل کنیم، می‌تواند آسیب‌های زیادی به وجود بیاورد. درست به همین دلیل است که از نظر من تربیت سیاسی و اجتماعی ضرورت دارد. اما با همان هدفی که عرض کردم، یعنی تربیت دانش‌آموزان برای زیست جمعی در آینده؛ تربیت افرادی که بتوانند با افراد دیگر ولو مخالف خود، مراوده داشته باشند. بنابراین، اتفاقاً امروز ضرورت تربیت سیاسی و اجتماعی بیش از گذشته احساس می‌شود و این وظیفه حکومت اسلامی است. نکته دیگر اینکه اکنون تفاوت

زیادی بین فضای سال‌های آخر دوران دانش‌آموزی با دوران دانشگاه وجود دارد. در دانشگاه فضا به مراتب فراخ‌تر است. به همین دلیل، گاه می‌بینیم وقتی دانش‌آموز وارد فضای دانشگاه می‌شود، به نوعی حیران است که حالا در این فضای جدید چه باید بکند. شاید یکی از دلایلی که گاهی حرکت‌های افراطی در دانشگاه‌ها اتفاق می‌افتد این است که ما در آموزش و پرورش فضای مطلوبی که

دانش‌آموز را آماده ورود به محیط دانشگاه کند، پدید نیاورده‌ایم. نباید فاصله یک سال بین دوران دانش‌آموزی و دانشجویی این قدر متفاوت باشد، بلکه باید تنها در حد همان یک سال و یک پله فاصله وجود داشته باشد. این مهم هم جز با جدی گرفتن بحث تربیت سیاسی-اجتماعی در میان تمام عوامل مدرسه در آموزش و پرورش اتفاق نمی‌افتد. ابزارهایی مثل شوراهای دانش‌آموزی نیز به همین منظور طراحی شدند.

تربیت جناب دهقان، اکنون که نظام مستقر شده، سند تحول

تدوین شده که در آن شش ساحت تربیتی، از جمله تربیت سیاسی-اجتماعی در نظر گرفته شده است. اصراری هم که برای به کار بردن تربیت سیاسی و تربیت اجتماعی هست، به دلیل نیاز نسل جوان به تعریف هویت جمعی است. روند اجتماعی شدن یا اجتماع‌پذیری در قالب هویت جمعی اتفاق می‌افتد. یکی از ساحت‌های جدی اجتماع‌پذیری هم اجتماع‌پذیری سیاسی است. روی سخن من بیشتر با دوستانی است که فعالیت سیاسی-اجتماعی را در آموزش و پرورش می‌پذیرند، اما آن را از فعالیت جناحی متفاوت می‌دانند. به نوعی جناح‌های عاقل هم پذیرفته‌اند که از امکانات عمومی برای مقاصد جناحی استفاده نکنند. آیا شما همچنان بر این باورید که تربیت سیاسی را به احزاب بسپاریم و در آموزش و پرورش به سراغش نرویم؟ ضمن اینکه این نکته هم هست که در یک برخورد منطقی با مفهوم تربیت، «تربیت کردن» خیلی موضوعیت ندارد و بحث بر سر «تربیت شدن» است. یعنی شرایطی را فراهم کنیم که دانش‌آموز بتواند در بستر آن برای ورود به عرصه اجتماع و مشارکت در جامعه آماده شود.

دهقان: من در مقدمه هم گفتم که مخالف تربیت اجتماعی نیستیم. شاید در اولویت‌بندی سیاسی-اجتماعی، استفاده از ترکیب «اجتماعی-سیاسی» بهتر باشد.

البته بحث بر سر الفاظ نیست. اما هنوز هم یک سؤال مطرح است که با توجه به اینکه ما غالباً معتقدیم کار جمعی در ایران ضعیف است و باید در نسل جدید تمرین کار گروهی را آغاز کنیم، چرا یک جریان سیاسی بحث تربیت سیاسی را بر نمی‌تابد. من این را بر اساس مدرک می‌گویم. تحولات سال ۸۴ تا ۹۲ نشان داد این مبحث جدی گرفته نمی‌شد. نشریه غنی و پرمحتوایی در این ارتباط وجود نداشت و اگر هم وجود داشت، ضعیف بود. من به دوستانی که در آن زمان متصدی بودند هم این را گفتم. آنچه دوستان می‌گویند بسیار ایده‌آل است، به هر حال، ما داریم در ارتباط با جامعه ایران صحبت می‌کنیم. مسئله این است که این شائبه به وجود می‌آید. جناح‌ها باید این شبهه را از خود بردارند که تربیت سیاسی تربیت جناحی نیست. این یک مشکل ماست. باید این مشکل را حل کنیم که مثلاً تا یک ماهنامه وزینی آغاز به کار می‌کند، این طرف و آن طرف گفته نشود این مجله خط و ربط سیاسی دارد، زیرا به اعتقاد من این نشریه دارد فرا جناحی عمل می‌کند.

اگر از یک سو به گفته‌های آقای هاشمی می‌پردازد، به گفته‌های آقای مصباح هم اشاره می‌کند. به نظر من بخشی از این مشکل برمی‌گردد به همان فرهنگ تاریخی ما که به تئوری توطئه باور دارد؛ بخشی هم به این برمی‌گردد که عاملان خوب عمل نکرده‌اند، یعنی از همین فضای سیاسی نوعی رویکرد جناحی استنباط شده و این طرف دیگر را حساس کرده است. می‌خواهم بگویم بنده هم به عنوان یک مدرس سیاسی دهه هفتاد که به ۱۴۰ مدرسه از حدود ۷۰۰ دبیرستان دخترانه و پسرانه تهران رفته‌ام و سخنرانی کرده‌ام، ضرورت تربیت سیاسی را احساس می‌کنم. در آن زمان استقبال از سوی دانش‌آموزان

بسیار بالا بود، اما باید به این مسئله برسیم که چرا این امر ادامه پیدا نکرد؟ به اعتقاد من، یکی از دلایل این است که بخشی از سیاسیون ما به

هر دلیلی برایشان این شائبه ایجاد شده که هدف از تربیت سیاسی، تربیت جناحی است، وگرنه حرف‌ها که بسیار متین است، اما چرا این ماجرا پا نمی‌گیرد؟ آیا به این برمی‌گردد که واقعاً کارکرد آموزش و پرورش غیر از این است؟ یا اینکه نه، عده‌ای این توهم را دارند که تا مسئله تربیت سیاسی در آموزش و پرورش مطرح می‌شود، ذهنیت جناحی پیدا می‌کنند. یکی از وظایف احزاب تربیت کادر برای آینده حزب است. شاید این نگاه است که با مقوله تربیت سیاسی همپوشانی می‌کند و عده‌ای تصور می‌کنند گروهی در پی تربیت کادر برای جریان فکری-سیاسی خود هستند. چه کنیم که این اتفاق نیفتد؟ درواقع، باید گفت مخرج مشترکی که تمام جناح‌ها باید از آن برخوردار باشند چیست؟ آن منافع ملی را چه طور باید تفهیم کنیم؟ البته بارها گفته شده که ما منافعی ملی داریم که بر هر منفعت جناحی ارجحیت دارد؟ اما همچنان عده‌ای به این باور نرسیده‌اند و از قضا این عده قدرت هم دارند، ابزار تبلیغاتی هم دارند و می‌توانند فضا را مسموم کنند؛ به گونه‌ای که حتی افرادی که با حسن نیت وارد عرصه می‌شوند، بعد از مدتی تبلیغات منفی از سوی این گروه، عطای کار تربیت سیاسی را به لقایش می‌بخشند. به نظر من اگر دوستان هم وارد این حوزه شوند، شاید این بار بتوانیم موفق‌تر از قبل عمل کنیم. هرچند در گذشته هم موفقیت‌هایی داشته‌ایم، موفقیت اصلی در نهادینه شدن این امر است که کسی نتواند از اساس این کار را تعطیل کند.

تربیت جناب عابدینی، مقام معظم رهبری در اردیبهشت امسال فرمودند کار سیاسی در آموزش و پرورش سم است. برداشت ما هم این است که باید تربیت سیاسی را انجام دهیم. این هم رسالتی است که قانون به عهده ما گذاشته و هم نیازی است که نسل جوان ما دارد. حال چه کنیم که این دو با هم جمع شوند تا آفاتی که تا کنون برشمردیم متوجه کار تربیت سیاسی نشود؟

عابدینی: به نظر من یک بخشی برمی‌گردد به برداشت ما از تربیت سیاسی. عبدی: شاید یکی از دلایلی که گاهی حرکت‌های افراطی در دانشگاه‌ها اتفاق می‌افتد این است که ما در آموزش و پرورش فضای مطلوبی که باید ورود به محیط دانشگاه کند، پدید نیاورده‌ایم. نباید فاصله یک سال بین دوران دانش‌آموزی و دانشجویی این قدر متفاوت باشد.



دیگر، تشکیل یک تشکل به این معناست که مؤسسان آن تشکل اعلام می‌کنند ما ساختار موجود را پذیرفته‌ایم و می‌خواهیم در چارچوب آن فعالیت کنیم. این خود یک اعلام وفاداری و شفافیت است و حاکمیت نباید ترسی از آن داشته باشد، زیرا اگر کسی بخواهد کاری علیه جامعه و حاکمیت انجام دهد، آن را علنی اعلام نمی‌کند، لذا علنی بودن فعالیت یک تشکل کاملاً مؤید تعهد آن به نظم موجود است. کار جمعی این روحیه را در انسان تقویت می‌کند که همیشه هر حرفی که خود فرد می‌زند، الزاماً درست نیست. یعنی همیشه تمام حقیقت نزد ما نیست، بلکه ممکن است بخشی از آن نزد دیگران باشد. بنابراین ممکن است تصمیم یک جمع با نظر افرادی در داخل آن جمع مغایر باشد، اما بر اساس اصول، فرد فرامی‌گیرد از تصمیم جمع تبعیت کند. نمونه این امر را در مجلس می‌بینیم. قبل از اینکه هر قانونی به تصویب برسد، نمایندگانی به‌عنوان مخالف صحبت می‌کنند، اما وقتی تصویب شد، همه از آن تبعیت می‌کنند. بنابراین، تشکل یک نظم فکری در فرد ایجاد می‌کند. به همین دلیل، تشکل‌ها در هر دو حوزه وسیع دانش‌آموزی و غیر دانش‌آموزی، فرصت‌هایی هستند که روحیه کار جمعی و احترام به نظر دیگران را در فرد تقویت می‌کنند. بنابراین، تشکل‌ها از نظر من یک فرصت هستند و حاکمیت باید آنها را خیرخواه خود بداند. تشکل‌ها بدون اینکه هزینه‌ای برای دولت داشته باشند، وقت می‌گذارند و نواقص کار را مشخص می‌کنند. اگر منفعت وجود یک تشکل این باشد که حکومت را نقد کند، حتی اگر بخشی از این نقدها هم درست باشد، به سود و صلاح حکومت است و باید آنها را تقویت کند. در مورد

دانش‌آموزان، علاوه بر تمام این محسنات، دانش‌آموز را آماده زیست جمعی می‌کند. در قالب تشکل‌ها می‌توان در عمل خیلی از موارد را آموزش داد. بنابراین، باید افراد را به عضویت در تشکل‌ها تشویق کرد. در جوامع توسعه‌یافته هر فرد در یکی، دو تشکل اجتماعی، صنفی و امثالهم عضو است و اینها باعث می‌شود در مواقع بحرانی این افراد به نفع جامعه در قالب تشکل‌ها به عرصه بیایند تا آثار مخرب را به حداقل برسانند.



دهقان: جوانان بین ۲۰ تا ۳۰ سال نسل امروز، در ارتباط با کار جمعی، خیلی از نسل ما جلوتر هستند و ذهنیت تشکیلاتی تری دارند و به کار جمعی مقیدتر هستند. اگر بپذیریم تربیت سیاسی باید انسان‌ها را به کار جمعی سوق دهد.

تربیت به نظر شما آیا در آموزش و پرورش این تشکل‌ها این شائبه را به وجود نمی‌آورد که شاخه دانش‌آموزی یک جناح سیاسی دارد شکل می‌گیرد؟ و با توجه به منشور تربیت سیاسی که البته نداریم، آیا این آسیب ارزش دستاوردهای احتمالی را دارد؟

عبدی: حقیقتاً اینکه متهم شویم شاخه دانش‌آموزی یک جریانی در حال شکل‌گیری است، الحمدلله با بالا رفتن سن رأی تا حدود زیادی مرتفع شد که الحق اتفاق مبارکی بود. تربیت سیاسی از نظر من تنها بحث و گفت‌وگوی سیاسی نیست. به نظر من تربیت سیاسی شخصیت‌سازی است؛ آموزش احترام به نظر و نگاه دیگران است، تفکر انتقادی است. تربیت سیاسی این است که در نتیجه آن یک دانش‌آموز به یک شهروند آگاه و مسئول در قبال جامعه تبدیل شود، نه اینکه تنها به بحث سیاسی بپردازیم. در مورد منشور تربیت سیاسی هم باید بگویم در دوره‌ای که ما کار می‌کردیم، یک نسخه از آن تهیه شد، حالا هم می‌شود همان را مبنا قرار داد و بندهایی را به آن اضافه کرد، یا از آن کم کرد. در مورد اول هم باید بگویم عمل هر فرد بهترین گواه برای قضاوت درباره اوست. وقتی نسبت به درستی کار خود ایمان داریم و می‌دانیم که نه از جلسات غیرشفاف در جلسات ما خبری بوده و نه هدف جناحی دنبال شده، نباید از اتهام‌زنی دیگران ترسیم و دچار خودسانسوری شویم.

تربیت جناب دهقان، شما به تجارب کاری خود اشاره کردید، اگر موافقت می‌کنید به سمت یک ایده نو در موضوع تربیت سیاسی برویم. حتماً اشراف دارید که فضای ذهنی دانش‌آموزان ما و اهرم‌هایی که ذهنیت آنها را می‌سازد بسیار از گذشته متفاوت است. ممکن است امروز یک شبکه اجتماعی مجازی از تمام ابزارهای رسمی ما اثرگذارتر باشد. اگر بخواهید در فضای جدید راهکارهایی ارائه دهید که تربیت سیاسی در همان معنای عام محقق شود، چه پیشنهادهایی دارید؟

دهقان: واقعیت این است که اوضاع اجتماعی امروز بسیار با سال‌های دهه

شاید بهتر باشد به این هم بپردازیم که تربیت سیاسی چه چیزی نیست؟ مثلاً می‌گوییم در آموزش و پرورش نباید کار تشکیلاتی کنیم، نباید برای عزل و نصب سیاسی کسی تلاش کنیم، نباید در پی منفعت‌طلبی باشیم. وقتی اینها را شفاف کنیم و از طرف دیگر فهم خود را از تربیت سیاسی روشن کنیم، بخشی از مشکلات حل می‌شود. باید ببینیم از تربیت سیاسی به دنبال چه هستیم؟ چون تصور عامه از امر سیاسی مسائل جناحی است، وقتی می‌گوییم تربیت سیاسی، تربیت را کنار می‌گذارند و می‌گویند کار سیاسی. مستحضر هستید که از میان سه دیدگاه محافظه‌کار، انتقادی و متعادل و دموکراتیک، همه افرادی که در مسند قدرت هستند، دچار نگاه محافظه‌کارانه می‌شوند؛ اینکه همین وضع موجود خوب است و همین را حفظ کنیم. این مشکل برای تشکل‌ها هم به وجود آمده است. اینکه در مدرسه چند تشکل حکومت‌ساخته درست کنید و از آنها پشتیبانی کنید و به آنها جایزه دهید، نمی‌تواند جامعه را به سمت نهادهای دموکراتیک پیش ببرد، زیرا تشکل‌ها باید به گونه‌ای باشند که خود افراد به دنبال عضویت در آنها باشند و آنها را باور کنند، نه اینکه چند تشکل قالبی درست کنیم. در رویکرد دموکراتیک، نقد می‌شود، نقاط ضعف و قوت شناخته می‌شود، اصلاح می‌شود، نقاط قوت تقویت می‌شود و به فرد آزادی عمل داده می‌شود. اما وقتی یک مسیر را تعریف کنید که دیگر تربیت نیست، حتی هدایت هم نیست، این دیگر اجبار است. اما اگر بگذاریم افراد بیایند و نقد کنند و خودشان نقش بپذیرند، می‌تواند مفید باشد. در خانواده‌های پرجمعیت خیلی وقت‌ها خود بچه‌ها هستند که همدیگر را بر

اساس رفتارشان تربیت می‌کنند. ما فکر می‌کنیم خدا ما را مأمور کرده دست افراد را بگیریم و به‌زور به بهشت ببریم. باز هم به نظر من مشکل از همان نبود تعریف و درک مشترک میان ماست. یکی از راه‌ها تدوین یک منشور است که زمانی هم در دست تدوین بود. یعنی بتوانیم به همه اعلام کنیم تربیت سیاسی که ما به دنبال آن هستیم این است و اگر غیر از این بود با ما برخورد کنید. مثلاً گفته شود اگر کسی تفکرات جناحی هم دارد باید در این مسیر آن را پشت در بگذارد و وارد شود. مطلبی هم که آقای دهقان فرمودند مشکلاتی در جامعه وجود داشت و دارد که ما آن‌همه تلاش کردیم و باز

هم مقاومت شد، به نظر من طبیعی است. حتی یکی از لذت‌های کار است که آن قدر تلاش کنیم و تلاش کنیم و در برابر حرف غیرمنطقی، منطقی صحبت کنیم که مردم آن را باور کنند. اگر همین را بتوان برای جامعه به یک باور تبدیل کرد که باید در مقابل ظالم از مظلوم دفاع کنند، چیز کمی نیست. یا اینکه اگر دیدید دروغ‌گویی هست به آن اعتراض کن. اینها آموزه‌های دینی ما هستند که ما باید با اصرار آنها را به فرهنگ تبدیل کنیم.

تربیت جناب عبدی، بخشی از صحبت‌های جناب عابدینی مربوط به تشکل‌های دانش‌آموزی بود. با توجه به تجربه شما در امر تشکل‌های فرهنگیان، این مسئله را طرح می‌کنم. نگرشی وجود دارد که هر گونه سازماندهی و کار گروهی را به‌مثابه یک تهدید تلقی می‌کند؛ گویی از کنترل جریان حاکم بر یک وزارتخانه یا یک سازمان خارج می‌شود. در مقابل، گروهی معتقدند تشکل‌ها می‌توانند به بهبود و پیشبرد امور کمک کنند، شما در شرایط موجود، چقدر تشکل‌ها را فرصت می‌دانید و تا چه اندازه آنها را تهدید تلقی می‌کنید؟

عبدی: تشکل‌ها به تعبیر من، در جامعه سدهایی هستند که در مقابل سیل‌های مهیب اجتماعی که می‌توانند بسیار مخرب باشند، نقش ایفا می‌کنند و می‌توانند جلوی آثار مخرب آن را بگیرند. تشکل‌ها وقتی شکل می‌گیرند بر اساس قانون، مرامنامه دارند، اساسنامه دارند و درواقع نظم موجود را پذیرفته‌اند. به بیان



دهقان: آن نسل پرانگیزه امور تربیتی کجاست؟ اصلاً امور تربیتی در مدارس وجود دارد یا نه؟ این چیزی که ما الان می‌بینیم خیلی قوی نیست.

عبدی: باور کنیم هدف آموزش و پرورش صرفاً آموزش علمی نیست که بیرون از آموزش و پرورش کلاس‌های خیلی خوبی هم برای آموزش آنها وجود دارد.

هفتاد متفاوت است. اگر بخواهیم به مصداقی اشاره کنیم، می‌توان به ماجرای فوت خواننده جوان، آقای مرتضی پاشایی اشاره کرد. این موضوع نشان داد تکنولوژی جدید چه موج اجتماعی بزرگی را می‌تواند ایجاد کند. این موضوع بسیاری را که هنوز این فضا را درست درک نکرده‌اند، دچار شوک کرد که چگونه یک جمعیت حداقل صدهزار نفری برای تشییع جنازه یک خواننده جوان جمع شدند. همین نمونه کوچک نشان‌دهنده این است که ابزار جدیدی وارد زندگی جوانان و نوجوانان شده است و افکار آنها را جهت می‌دهد. فکر می‌کنم هنوز علی‌رغم گذشت یک دهه از ورود این ابزار، ما از شوک آنها خارج نشده‌ایم. مثل شوک‌های قبلی، مانند تلویزیون، ویدئو و امثالهم که در ابتدا با آن برخورد نامناسب می‌شد، اما به‌مرور پذیرفته شد. به نظر می‌رسد در این ابزار جدید هم عقب هستیم و هنوز نتوانسته‌ایم آن را بومی‌سازی کنیم و از آن در جهت ترویج اندیشه‌های بومی خود استفاده کنیم. نکته دیگر اینکه هرچه جلو می‌رویم، اثرات همان تربیت سیاسی هم نمود پیدا می‌کند. باز

هم به‌عنوان مصداق، می‌توان به تیم ملی والیبال اشاره کرد که خیلی از بازیکنان آن سنین پایینی دارند، اینها بچه‌هایی هستند که در دهه هفتاد کم سن و سال بودند و حتی تازه به دنیا آمده بودند. موفقیت تیم والیبال توسط جمعی از جوانان نسلی که به آن اشاره شد، به اعتقاد من از اثرات تربیت سیاسی است. همین که در آن زمان روی مسئله کار تیمی وقت و انرژی گذاشته شد، این اثرات را داشته است. به این دلیل به نظر من، می‌توانیم بگوییم امور تربیتی در مجموع نمره خوبی در این ارتباط می‌گیرد. در موضوع شوراهای دانش‌آموزی هم

همین‌طور. این شوراها خیلی ظرفیت دارند، اما افکار بعضی از مدیران به‌روز نیست، این موضوع را جدی نمی‌گیرند، با این حال به نظر من جوانان نسل امروز، بین ۲۰ تا ۳۰ سال، در ارتباط با کار جمعی، خیلی از نسل ما جلوتر هستند و ذهنیت تشکیلاتی‌تری دارند و به کار جمعی مقیدتر هستند. اگر بپذیریم تربیت سیاسی باید انسان‌ها را به کار جمعی سوق دهد، موفقیت‌هایی به دست آورده‌ایم. اما هنوز ظرفیت‌هایی وجود دارد که متأسفانه به دلیل ضعف در مدیریت سطوح میانی به‌خوبی از آنها استفاده نمی‌شود. از طرف دیگر جای احزاب هم خیلی خالی است. ما دوم خرداد را داشتیم، انرژی زیادی آزاد شد، در خرداد ۹۲ هم این اتفاق افتاد. من که خارج از آموزش و پرورش فعال هستم، می‌دانم که بعد از انتخابات ۹۲ تعداد زیادی از جوانان درخواست عضویت در یک حزب سیاسی را دادند، اما آن حزب به دلیل ضعف‌های ساخت‌افزاری توان جذب این نیروها را نداشت و درواقع، الان این نیروهای جوان دارند هز می‌روند. درواقع، فضای اجتماعی جمعی را سیاسی کرده است؛ همان‌طور که انقلاب با نسل ما این کار را کرد؛ همان‌طور که جنگ از شخصیت‌های معمولی سرداران زیادی ساخت. معتقدم تربیت سیاسی در آموزش و پرورش ذیل تربیت سیاسی فراگیر جامعه است. ضعف دیگر این است که از تجربه‌های موفق دیگر کشورها استفاده نمی‌کنیم.

تربیت جناب دهقان، فرض را بر این بگذاریم که دوباره در آموزش و پرورش مسئولیتی را بر عهده گرفتید، در راستای مقوله تربیت سیاسی چه برای دانش‌آموزان و چه برای معلمان، چه راهکارهایی در پیش خواهید گرفت؟

دهقان: ابتدا باید از تجربه دیگران استفاده کرد. تجربه ما در دهه هفتاد این بود که در آن زمان ابزاری مثل اینترنت نبود و درواقع، آن نسل به سرگرمی نیاز داشت. یکی از سرگرمی‌ها در آن زمان، جلسات پرسش و پاسخ بود که اگر کسی زبان آنها را می‌فهمید، جلسات پرشوری برگزار می‌شد. در دوره جدید مثلاً همین نشریه تربیت سیاسی، متأسفانه هنوز در واحدهای آموزشی ما نمود پیدا نکرده است. حال ممکن است عده‌ای بگویند در مقابل آن مقاومت می‌شود و توزیعش با مشکل روبه‌روست. یک کار قوی و خوب دارد تهیه می‌شود، اما باید بیشتر روی نمود پیدا کردن آن کار کرد. باید دنبال راهکارهای جدید بگردیم. آن نسل پرانگیزه امور تربیتی کجاست؟ اصلاً امور تربیتی در مدارس وجود دارد، یا نه؟ این چیزی که ما الان می‌بینیم خیلی قوی نیست. مربی بنده خدا به‌زور می‌گردد دو، سه نفر را پیدا کند که در مسابقه کتابخوانی شرکت کنند. اغراق نمی‌کنم، این واقعیت است، یعنی عملاً زیر صفر.

تربیت آقای عبدی، شما چه راهکارهایی دارید؟
عبدی: راهکارهایی که مد نظر من است،

یکی به‌کارگیری تمام ارکان آموزش و پرورش برای تربیت سیاسی است. اینکه تنها مربی پرورشی بخواهد این مسئولیت را داشته باشد، از توانش خارج است. تمام ارکان از مدیر تا معاون و معلمان همگی باید در این راستا حرکت کنند و تربیت سیاسی-اجتماعی را از اهداف مهم خود تلقی کنند، نه اینکه یک نشست سیاسی برگزار کنند و تصور کنند تربیت سیاسی محقق شده است. باید اجازه بدهند دانش‌آموزان در هرکدام از بسترهایی که در آموزش و پرورش هست، مثل شوراهای و به آن علاقه‌مندند عضو

شوند. فرصت و امکانات فراهم کنند که دانش‌آموزان در این بسترها رشد کنند. حتماً باید علاوه بر دانش‌آموزان، برای خود مربیان هم شرایط مطلوبی فراهم کنیم که آنها هم بتوانند آزادانه در این مسیر گام بردارند. ظرفیت جمهوری اسلامی خیلی فراتر از این است. اگر نگاهی به منطقه بیندازیم، می‌بینیم جمهوری اسلامی امن‌ترین کشور منطقه است. بنابراین، می‌توان از عناصر وحدت‌بخش مثل ایرانیت و اسلامیت استفاده کرد تا در میان اقشار مختلف وحدت ایجاد کرد. اینها مواردی است که می‌توان برای آن برنامه‌ریزی کرد. از همه مهم‌تر این است که باور کنیم هدف آموزش و پرورش صرفاً آموزش علمی نیست که بیرون از آموزش و پرورش کلاس‌های خیلی خوبی هم برای آموزش آنها وجود دارد. هدف بسیار مهم و فراتر از این تصور این است که یک انسان جامع‌الاطراف تربیت کند که حداقل در وهله اول برای جامعه مشکلی ایجاد نکند، یعنی بتواند خود را اداره کند؛ در وهله دوم، برای اطرافیانش مشکل درست نکند؛ در گام بعد برای محله و همین‌طور تا بالاتر، در شهر و کشور خود بتواند منشأ خدمت باشد. اینها اهداف آموزش و پرورش است که اگر بخواهیم اکنون برای آن یک راهکار ارائه دهیم، این است که تربیت سیاسی را یک بحث حاشیه‌ای فرض نکنیم.

تربیت آقای عابدینی، شما چه راهکارهایی دارید؟

عابدینی: یکی از راهکارها مسلماً همان‌طور که پیش‌تر گفتم، نظام‌سازی است، یعنی حتماً باید نظام معقولی که توافق جمعی حول آن حاصل شده باشد، تدوین شود. یکی از چیزهایی که به ما کمک می‌کند این است که رسالت تربیتی معلمان را احیا کنیم، یعنی در مدرسه یک فرد را مرجع تربیت ندانیم. این خلای است



هم اگر بتوان از طراحی جذاب‌تری استفاده کرد، به مراتب بهتر است. اما به نظر من تا اینجای کار انصافاً مجله خوبی بوده است.

تربیت جناب عبدی، شما بفرمایید.

عبدی: من هم مثل آقای عابدینی تربیک می‌گویم، هم به لحاظ محتوا و هم طراحی یک کار حرفه‌ای است که شاید بتوان گفت، در میان مجموعه مجلاتی که در آموزش و پرورش تهیه می‌شود، کاری است که تا کنون کمتر دیده‌ایم. از جهتی هم که مورد نقد قرار می‌گیرد، نشان می‌دهد مورد توجه قرار گرفته است. فارغ از درست یا نادرست بودن نقدها، همین که رسانه‌های جریان‌ات گوناگون به آن پرداخته‌اند و حتی تلویزیون هم به سراغ آن رفته، نشان می‌دهد اثرگذار بوده است. به اعتقاد من، یک نشریه قابل دفاع و حتی قابل رقابت با نشریات حرفه‌ای که روی دکه می‌آیند است که این واقعاً جای دست‌میز دارد. اما در مورد پیشنهادات، من چند نکته را عرض می‌کنم، با این توضیح که کاملاً کلیت مجله مورد تأیید است. یک اینکه جنبه‌های خبری کم شود. دوم اینکه بین موضوعات هر شماره یک تناسب وجود داشته باشد. مثلاً در شماره یک بخش بین‌الملل خیلی زیاد بود، حدود ۳۷ صفحه از یک نشریه ۹۸ صفحه‌ای. بعضی از اینها مثل داعش علی‌القاعده با ایران ارتباط دارد، اما موضوعاتی مثل ترکیه شاید خیلی با اوضاع ایران مرتبط نباشد و به همین دلیل، خیلی مورد توجه فرهنگیان قرار نگیرد. یکی دیگر از نقاط مثبت نشریه این است که ثابت کرده فراچاقی است. در مصاحبه‌ها و تحلیل‌ها این موضوع بخوبی رعایت شده است. پیشنهاد من این است که به نوعی دغدغه‌های فکری دانش‌آموزان شناسایی شود و درباره آن بحث شود. بحث دیگر معرفی کتاب است؛ کتاب‌های خوب در حوزه اجتماعی که معلمان ترغیب به مطالعه آنها شوند، البته نه اینکه فقط عکس جلد کتاب باشد، بلکه یک معرفی از کتاب ارائه شود. در بعضی شماره‌ها، مثل مقوله ۱۳ آبان، مستحضرید که دانشجویان آن روز الان در دو جناح سیاسی کشور حضور دارند. شاید اگر هم‌زمان با آقای اصغرزاده یکی از دانشجویان که امروز در جناح دیگر است هم حضور داشت، بهتر بود. یک بحث‌هایی هم هست که به نظر من مصاحبه با معاونان پرورشی خوب بود، اما مقداری از عملکرد اینها هم سؤال شود، مثلاً چند سال بعد از مدیریت، می‌بینیم شخص هنوز حالت طلبکار دارد، حال آنکه باید از او پرسید شما چند سال این دستگاه عریض و طویل را در اختیار داشتید. این موارد هم در مورد دوران شما مطرح است. درواقع، کاری کنید که شخص در موقعیت پاسخگویی قرار گیرد. اکثر مصاحبه‌ها چالشی است و حتی خود سؤال بعضی وقت‌ها از پاسخ‌ها قوی‌تر است. این حتماً اعتماد مخاطب را جلب می‌کند.

تربیت جناب دهقان، شما مجله را چطور می‌بینید؟

دهقان: موضوعی که به ذهن من می‌رسد، پرداختن بیشتر به مسئله تاریخ است. مثلاً اگر بشود به بهانه‌ای گریزی به تاریخ زد، البته در چارچوب همان آموزش و پرورش. مثلاً وزاری بعد از انقلاب یا مثلاً موضوع روز معلم که آیا فقط شهادت شهید مطهری را داریم، یا معلمی که قبل از انقلاب هم شهید شد، شهید خانعلی هم بوده است. فکر می‌کنم بحث تاریخ هم شیرین است، هم آموزش. پرونده‌های خیلی خوبی طرح شده است، در همان موضوع داعش بسیار مفید بود و اطلاعات بسیار مناسبی برای ما داشت. اینها همه یک بحث است. دغدغه دیگر که در همان دهه هفتاد هم بود، بحث توزیع است. در این مجله خیلی زحمت کشیده می‌شود، اما باید فکری جدی برای توزیع آن شود. حیف است توزیع این مجله که این قدر قوی کار می‌کند، دچار مشکل باشد.

تربیت جناب عابدینی، شما هم اگر مطلبی دارید بفرمایید.

عابدینی: در یکی از شماره‌ها بیشتر مسائل امور تربیتی از جنس مجله تربیت آمده بود، اما این به این مجله نمی‌چسبد، زیرا عنوان این نشریه مخاطب خاص خود را جلب می‌کند. مخاطب وقتی با انتظار سیاسی-اجتماعی مجله را می‌خواند و مطالبی مانند مطالب مجله تربیت را در آن می‌بیند، برایش جذاب نیست. بحث مخاطب‌شناسی بحث مهمی است که باید به آن توجه شود. بخشی هم که شاید برای تقویت معلمان مناسب باشد، انتشار مقالات خوب از معلمان است. می‌شود به نوعی حلقه‌های علاقه‌مند را گرد هم آورد.

عبدی: بخش اجتماعی هم اگر تقویت شود، خوب است، مانند پرداختن به موضوعاتی مثل خشونت در جامعه. موضوع دیگر هم بحث نسخه الکترونیکی است که شاید بخشی از مخاطبان دسترسی نداشته باشند و از این طریق بتوانند به مطالب نشریه دسترسی پیدا کنند.

که وجود دارد و می‌تواند مراجع قانون‌گذاری مانند شورای عالی آموزش و پرورش نسبت به رفع این نقص اقدام کنند و این موضوع را به عنوان همه معلمان با تدبیری مناسب فعال کنند. نکته بعدی این است که ما تربیت سیاسی را در آغاز می‌کنیم. در همان زمان هم عمده تمرکز ما روی دبیرستان بود و در نهایت راهنمایی، مدرسان هم برای همین دوره‌ها آموزش می‌دیدند. این خیلی دیر است. تربیت سیاسی به همان مفهوم عام که عرض کردم، حتی نه از دبستان، که از پیش‌دبستان باید آغاز شود، منتها سطح‌بندی شده. باورم این است که از همین دوران باید آغاز کنیم، البته با ملاحظات که باید اندیشیده شود. امروزه اکثر روان‌شناسان معتقدند آموزش‌های اساسی در همان سنین پایین باید انجام شود و بعد از آن بیشتر جنبه تمرین و تقویت و تداوم دارد. مطلب بعدی که باز به نوعی در پیشنهاد اولیه هست، حذف نهادهای موازی است. ما مسئولیت‌های بزرگ بر زمین‌مانده داریم که هیچ‌کس سراغ آنها نمی‌رود. یک چیزهایی هم هست که چون در ظاهر آمار و ارقام و بیلان دارد، چند مرجع به دنبال تصدیق آن هستند. به هر حال، موضوع مهمی مثل قرآن را داریم که به دلیل ظرفیت‌هایی که برای در اختیار گرفتن امتیازاتی دارد، در هر ارگان لااقل یکی، دو متولی برایش شکل گرفته، اما بعضی امور بدون متولی باقی مانده است. نکته دیگری که شاید در راهکارها بشود به آن اشاره کرد این است که این تلقی به وجود آمده که وظایف تربیتی تنها به عهده آموزش و پرورش است. اراده ملی برای این موضوع نه به وجود آمده و نه برایش تلاش شده است. تا مشکلی به وجود می‌آید همه می‌گویند آموزش و پرورش وظیفه‌اش را خوب انجام نداده است، درحالی که از نقش صدا و سیما غافلیم، تربیون‌های مختلف هم همین‌طور. ممکن است یک سال زحمت آموزش و پرورش را یک نفر در یک تربیون پرینده در چند دقیقه به باد دهد، اما این دیده نمی‌شود. خود ما هم این را القا کردیم. این باور باید به وجود بیاید که اگر قرار است موضوع تربیت سیاسی-اجتماعی به عنوان کارکرد اصلی آموزش و پرورش شناخته شود، در سند تحول هم که همه مراجع آن را تأیید کرده‌اند، بقیه نهادها و ارگان‌ها خود را چقدر مسئول می‌دانند؟ مثلاً الان به صدا و سیما بگویید این فیلم کوتاه را که تربیتی هم هست و خیلی مؤثر است پخش کنید، می‌گوید چون شما سفارش پخش دادید، دقیقه‌ای این قدر بدهید تا برایتان پخش کنیم. اگر بگویید شما هم به عنوان صدا و سیما وظیفه دارید، می‌گوید نه، این به ما ربط ندارد. یکی از پیشنهادهایی که بارها مطرح کرده‌ام، بحث شبکه ملی آموزش و پرورش است. بسیار می‌تواند مؤثر باشد، اما چه مشکلی وجود دارد؟ مشکل مالی. درحالی که اگر بقیه نهادها سهم خود را در این زمینه به درستی انجام دهند، حتماً این مشکل وجود نخواهد داشت. جای بحث محتوای آموزشی هم خالی است، زیرا عمدتاً خانواده‌ها به آموزش توجه می‌کنند. این باید به یک مطالبه عمومی تبدیل شود که خانواده‌ها از اولیای مدرسه بخواهند شما توضیح دهند به جز آموزش دروس، برای فکر و تربیت فکری بچه‌ها چه کرده‌اند؟

تربیت قسمت سوم سؤالات ما نظر خواهی از دوستان درباره چهار

شماره نشریه تربیت سیاسی است. شما این چهار شماره را چطور دیده‌اید؟

عابدینی: من تقریباً در این مدت هر چهار شماره را از اول تا آخر خواندم. از موضوعاتی بود که من با علاقه‌مندی دنبال کردم. انصافاً تربیک می‌گویم به دوستانی که جرئت کردند به اصل موضوع ورود کنند. این یک نیاز است که اگر بخشی از جامعه را هم بتواند به لحاظ فکری تغذیه کند، بسیار ارزشمند است. دومین موضوعی که می‌خواهم خوشحالی خود را بابت آن ابراز کنم، نوع ورود به بحث‌ها در این مجله است. ما همه خواسته یا ناخواسته محافظه کار شده‌ایم و به خیلی از مباحث ورود نمی‌کنیم. اما در این زمان که گروهی در پی آنند که با انگ زدن بخش‌هایی از نیروهای جامعه را به حاشیه برانند، این جسارت و ورود خوب به مباحث، آن هم در سازمانی مثل آموزش و پرورش جای تقدیر دارد. تنوع مطالب هم در دو شماره اول خوب بود. نکته‌ای که به ذهن من رسید، این است که به جنبه خبری زودگذر خیلی نپردازیم. این مجله مخاطبان خاصی دارد، بنابراین باید جنبه تحلیلی خیلی قوی داشته باشد که یک معلم تشنه آن است و اگر قرار شد در جایی درباره موضوعی اظهار نظری کند، بر اساس مطالعه این مجله، حرف تازه‌ای داشته باشد. هر چه بتوانیم جنبه‌های خبری را کم کنیم بهتر است. امروزه اکثر ما دنبال مطالعه مطالب موجز هستیم، بنابراین اگر بتوان مطالب مطول را حتی در چند شماره اما در حجم کمتر آورد، برای مخاطب جذاب‌تر است. در مسائل فنی

چه باید کرد؟

نظرخواهی از معاونان پرورشی و فرهنگی

راهکارهای برای بهبود فعالیت در ساحت تربیت سیاسی و اجتماعی

اشاره:

مدتی قبل در هنگام برگزاری اجلاس معاونان پرورشی و تربیتی همه استان‌های کشور که در اردوگاه باهنر تهران برگزار شده بود، این ایده مطرح شد که ضمن یک نظرخواهی از همه حاضران در اجلاس، راهکارهای مورد نظر این همکاران را گردآوری کنیم و با انتشار آن در نشریه تربیت سیاسی اجتماعی، هم بر غنای نشریه و هم بر محتوای فعالیت‌های این ساحت مهم تربیت بیفزاییم. بر این اساس، پرسش زیر برای همه معاونان پرورشی و تربیتی استان‌ها فرستاده شد: «به نظر شما مهمترین فعالیت مورد نیاز در زمینه تربیت سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان کدام است؟»

آنچه می‌خوانید پاسخ‌هایی است که از سوی تعدادی از همکاران محترم تهیه و ارسال شده است. مطالب رسیده بر اساس حروف الفبای نام استان‌ها مرتب شده‌اند.



سعیده سرگلزایی مقدم، معاون پرورشی و فرهنگی - سیستان و بلوچستان:

افزایش آگاهی از طرح‌های تفرقه‌افکنانه ضروری است



باتوجه به شرایط فرهنگی حاکم بر استان سیستان و بلوچستان، مهمترین فعالیت مورد نیاز در زمینه تربیت سیاسی و اجتماعی دانش‌آموزان، نهادینه کردن ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب و عشق و علاقه به نظام جمهوری اسلامی و احساس احترام و علاقه به مسئولین نظام اسلامی است. لازمه اثربخش بودن آموزش‌ها و فعالیت‌ها این است که تمرکز ما روی دانش‌آموزان در سطح پایین‌تر باشد چون طبق آموزه‌های دینی و روانشناسی، آنچه را که فرد در کودکی می‌آموزد، ماندگاری بالایی دارد و در نتیجه شخصیت و تفکر دانش‌آموزان با آگاهی نسبت به آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب شکل می‌گیرد و آسیب‌پذیری آن‌ها در سنین بالاتر کاهش می‌یابد. با توجه به فعالیت دشمنان نظام و انقلاب در این استان با استفاده از شرایط قومی، مذهبی و با هدف تفرقه‌افکنی بین عموم مردم باید بصیرت و میزان آگاهی دانش‌آموزان را نسبت به دسیسه‌های دشمن افزایش داد تا نقشه‌های دشمنان این نظام و انقلاب نقش بر آب بشود.

بر این اساس مهمترین فعالیت مورد نیاز در زمینه تربیت سیاسی و اجتماعی دانش‌آموزان عبارتند از:

- توانمندسازی نیروهای حوزه پرورشی در خصوص تربیت سیاسی و اجتماعی
- تقویت شایستگی‌های اعتقادی، اخلاقی و بصیرت دینی و باور به ارزش‌های انقلاب اسلامی دانش‌آموزان با استفاده از ظرفیت برنامه‌های مختلف پرورشی
- توسعه زمینه پژوهشگری دانش‌آموزان در این خصوص
- تحلیل سیاسی مسائل روز توسط افراد صاحب نظر و خوش‌سخن
- برگزاری نشست‌های سیاسی درخصوص فرقه‌های نوظهور و بررسی آسیب‌ها و چالش‌های پیش روی کشور ایران و کشورهای اسلامی
- واگذاری مسئولیت و مدیریت اجرای مناسبت‌ها و ایام‌الله‌ها به دانش‌آموزان
- برگزاری نشست‌های سیاسی مشترک ویژه تشکله‌ها
- برنامه‌ریزی درخصوص برگزاری اردوها و بازدید از مراکز سیاسی و اجتماعی و آشنایی دانش‌آموزان با مسائل روز سیاسی

ناصر حمزه‌ای، معاون پرورشی و فرهنگی - قم:

به موضوع فرق و ادیان توجه بیشتری شود



محورهای زیر برای توجه مسئولان نشریه تربیت سیاسی اجتماعی در تهیه محتوای این نشریه ارائه می‌شود:

- ۱- ایجاد ستونی ویژه در مجله با عنوان پاسخگویی به سؤالات دانش‌آموزان

طاهر علمی، معاون پرورشی و فرهنگی - آذربایجان شرقی:

طرح مدرسان سیاسی را احیا کنید



در مورد مهمترین فعالیت‌های مورد نیاز در زمینه تربیت سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان پیشنهادهای چند عرضه می‌شود:

- ۱- باز تعریف، تقویت، آموزش و توانمندسازی کارشناسان تربیت سیاسی، اجتماعی استان‌ها:

لازم است کارشناسان تربیت سیاسی اجتماعی به عنوان مجریان مستقیم برنامه‌ها و فعالیت‌های مد نظر معاونت پرورشی و فرهنگی، از طرف وزارت پشتیبانی برنامه‌ای و محتوایی شده و در مقاطع مختلف زمانی و بر حسب لزوم در دوره‌های آموزشی و توانمندسازی شرکت نمایند. در حالی که این نوع ارتباط در سال‌های اخیر به حداقل رسیده است.

- ۲- تعریف و سازماندهی گروه مدرسان سیاسی در استان‌ها:

لازم است گروهی از معلمان واجد شرایط لازم و بر اساس معیارهای مشخص به نسبت تعداد دانش‌آموزان استان با عنوان مدرس سیاسی انتخاب شده و آموزش داده شوند. این گروه از مدرسان به عنوان رابطان کارشناسان تربیت سیاسی اجتماعی در مدارس، مطابق برنامه سالانه تعریف شده موظف به حضور در مدارس و کلاس‌های درس شده و به تبیین و انتقال موضوعات روز می‌پردازند.

- ۳- استفاده از ظرفیت مالی، معنوی و نیروی انسانی برخی نهادها و سازمان‌ها در تربیت سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان:

برخی از سازمان‌ها و نهادها وظیفه ذاتی تربیت سیاسی و اجتماعی شهروندان را برعهده دارند. انعقاد تفاهم‌نامه‌های همکاری با این سازمان‌ها و طراحی و اجرای برنامه‌های مشترک می‌تواند راهگشا باشد. سازمان‌هایی مانند: معاونت فرهنگی سپاه، معاونت فرهنگی شهرداری‌ها، برخی از موسسات فرهنگی فعال در استان‌ها و...

- ۴- آيونمان شدن معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت برای برخی مجلات و نشریات مفید و ارسال آن‌ها به استان‌ها:

ارسال مجلات و نشریات مفید به کارشناسان استان‌ها، نقش مهمی در توانمندسازی و راهنمایی آنان ایفا می‌کند.

- ۵- طراحی و به راه انداختن شبکه اجتماعی دانش‌آموزی شبیه فیس‌نما و تبیان:

با توجه به گسترش روزافزون رسانه‌های دیجیتالی و فضاهای مجازی و تاثیر غیرقابل انکار این رسانه‌ها در تربیت و پرورش سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان، زمان آن فرا رسیده است که معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش با طراحی، راه‌اندازی و پشتیبانی شبکه اجتماعی دانش‌آموزی و راهنمایی گسترده دانش‌آموزان به عضویت در این شبکه در جهت انتقال هنجارهای دینی و ملی و استفاده از این ظرفیت در برگزاری انواع فعالیت‌های ذاتی معاونت بکوشد.

- ۶- تعریف سازوکار قانونی لازم جهت احصای مسائل و مشکلات مبتلا به دانش‌آموزان:

معاونت پرورشی و فرهنگی می‌تواند با تعریف سازوکار لازم از لحاظ ابزاری (مثل پرسشنامه) و قانونی جهت احصاء و تعیین مستمر نوع، پراکندگی و میزان مسائل و مشکلات مبتلا به دانش‌آموزان در مدارس با در نظر گرفتن موقعیت جغرافیایی، قومیت‌ها و مذاهب، اقدام و نسبت به آنها برنامه‌ریزی منطقی و لازم انجام داده و به اجرا در آورد.

به عنوان مثال امروز به نظر می‌رسد در زمینه‌های زیر شبهات و مسائل جدی در بین دانش‌آموزان به وجود آمده است: جایگاه ولایت فقیه، فرهنگ مهدویت، فرقه‌های نوپدید، دشمن‌شناسی، حجاب و عفاف و...

- ۲- ایجاد ستونی ویژه با عنوان آشنایی دانش‌آموزان با واژگان سیاسی و نقد و بررسی آن با توجه به کاربردی نمودن آن در فرهنگ سیاسی غرب و دیدگاه اسلام. (هر شماره دو مورد)
- ۳- تحلیل نحوه شکل‌گیری فرق انحرافی و انگیزه ایجاد آن توسط معماران پشت پرده (مانند: وهابیت، بهائیت و...)
- ۴- نحوه شکل‌گیری جریان تحریف ادیان (مانند: مسیحیت تبشیری، صهیونیزم مسیحی و...) و اهداف پشت پرده ترویج آنها
- ۵- نحوه شکل‌گیری عرفان‌های کاذب و نوپدید و اهداف پنهان آن (مانند: اشو، حلقه و...) و مدعیان دروغین
- ۶- آشنایی دانش‌آموزان با جنگ رسانه‌ای غرب به وسیله نقد فیلم، انیمیشن‌های هالیوودی و بازی‌های رایانه‌ای
- ۷- آشنا کردن دانش‌آموزان با جریان‌شناسی تاریخ انقلاب اسلامی و ثمرات آن در استحکام نظام جمهوری اسلامی و تحلیل سیاسی مسائل روز و احزاب و گروه‌های فعال در مبارزات ملت علیه رژیم ستم‌شاهی
- ۸- آشنا ساختن دانش‌آموزان با جریان‌های سیاسی ضدشاه و انحرافات عقیدتی و سیاسی آنان که موجب مقابله با ملت شد مانند: منافقین، حزب توده و...
- ۹- رصد تحولات و تهدیدات فرهنگی نوظهور جامعه دانش‌آموزی و نحوه برخورد صحیح و اصولی با آنها
- ۱۰- آشنا ساختن دانش‌آموزان با سیاست‌های استعمار، قراردادهای ننگین استثمار همراه با اسناد و مستندات تاریخی با زبان دانش‌آموزی
- ۱۱- آشنایی دانش‌آموزان با توافقات سیاسی نظام جمهوری اسلامی با سایر دول که موجب تقویت نظام و تعامل با دیگر کشورها شده است.
- ۱۲- آشنایی دانش‌آموزان با دستاوردهای علمی، سیاسی، فرهنگی و پیشرفت‌های اجتماعی که موجب تقویت جمهوری اسلامی در نظام بین‌الملل شده است.

- ۱۳- بررسی مواضع اصولی نظام در رابطه با کشورهای همسایه و دور، بر مبنای حکمت، عزت و مصلحت.
- ۱۴- بررسی عوامل اصلی کشمکش‌های سیاسی ایران و غرب و تبیین علل طولانی شدن روابط سرد بین آنان
- ۱۵- بررسی اصول مهم قانون اساسی جمهوری اسلامی به ویژه حقوق ملت و حق مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خود.
- ۱۶- بررسی جایگاه ولایت فقیه در قانون اساسی و تبیین نقش رهبری در دوام و بقای نظام و اتحاد بین ملت و احزاب سیاسی
- در پایان با توجه به قابلیت این استان، با وجود مراکز پژوهشی به ویژه وجود اداره کل فرق و ادیان معاونت تبلیغ حوزه علمیه که به صورت کشوری و بین‌المللی مشغول به فعالیت و دفاع از ارزش‌های دینی و مذهبی در برابر هجمه‌های سنگین فرهنگی دشمن در خصوص فرق انحرافی است، این اداره کل آمادگی دارد در صورت تامین اعتبارات لازم، دبیرخانه سیاسی و اجتماعی در موضوع فرق و ادیان را تشکیل و علاوه بر تحت پوشش قرار دادن دیگر استان‌ها، در تقویت ضمیمه سیاسی تربیت نیز همکاری نماید.

علی شیرخانی، معاون پرورشی و فرهنگی - مرکزی:

ماهانامه تربیت ارزش تعلیمی و تربیتی ندارد



ماهانامه تربیت سیاسی اجتماعی بیشتر شبیه یک خبرنامه است و ارزش تربیتی و تعلیمی قابل اتکایی ندارد و تنها در بازه کوتاه زمانی ایجاد انگیزش و برانگیختگی می‌کند. تربیت سیاسی با توجه به مناسبت‌های پیش رو، اتفاقات و

حوادث روز دنیا به چاپ مقاله‌ها، تحلیل‌ها و خبرهایی می‌پردازد که مشابه‌شان در تمامی سایت‌ها و روزنامه‌ها به آسانی یافت می‌شوند، در حالی که به نظر می‌رسد رسالت اصلی این ماهنامه باید تعلیم و تقویت قوای سیاسی اجتماعی فرهنگیان و دانش‌آموزان باشد به این معنا که توان رصد تحولات جهانی به صورت هدفمند و تحلیل آنها را بدست آورند. در این راستا پیشنهادات زیر ارائه می‌شود:

- ۱- آموزش مکاتب سیاسی: در هر شماره از ماهنامه یک مکتب سیاسی و رژیم‌ها و افرادی که از آن پیروی می‌کردند، معرفی شوند.
- ۲- آموزش اصطلاحات سیاسی: آموزش لغات و اصطلاحات سیاسی و اجتماعی پر کاربرد در هر شماره ماهنامه می‌تواند به گسترش دید سیاسی آنها کمک بسزایی کند.
- ۳- سیاست ما عین دیانت ماست: اختصاص ستونی از ماهنامه به سخنان بنیان‌گذار انقلاب اسلامی و تطبیق آن با دیدگاه‌های مقام معظم رهبری، سپس بررسی و تحلیل این سخنان که به تبیین دکترین سیاسی و اجتماعی انقلاب منجر می‌شود.
- ۴- سلسله درس‌های سیره سیاسی انقلاب که به نگرش خاص سیاسی ایران در مقایسه با سایر نظام‌ها و انقلاب‌ها می‌پردازد.
- ۵- لطیفه سیاسی: اتفاقات جالب و لطیفه‌های سیاسی در کلام سیاستمداران بزرگ ایران و جهان در قالب یک ستون جذاب و خواندنی.
- ۶- خاطرات سیاسی: این بخش می‌تواند به خاطرات خاص، تأثیرگذار و منحصر به فرد سیاسی سیاست‌مداران ایران و جهان اختصاص یابد.
- ۷- چهره‌ها: معرفی چهره‌های شاخص که به هر طریق در تحولات سیاسی و اجتماعی جهان و یا کشورشان تأثیرگذار بوده‌اند.
- در صورت لزوم این کارشناسی توانایی تهیه و تدوین موارد بالا را داراست.

حسن آقاییوسفی، معاون پرورشی و فرهنگی - همدان:

سیاست‌بازی و سیاست‌گریزی هر دو آفت‌اند



آموزش شهروندی، نحوه ایجاد انگیزش در میان افراد برای پذیرش نقش شهروند و توجه به منافع جمعی است. شهروندی در سطوح متنوعی عمل می‌کند. ابعاد شهروندی را می‌توان در بعد و جنبه کلی نشان داد. شهروندی از یک سو واجد ابعاد سیاسی و ساختاری است و از سوی دیگر، ابعاد عاطفی را در بر می‌گیرد که با فرهنگ و هویت‌های فرد ارتباط دارد.

اعتقاد بر این است که آموزش شهروندی نباید دربرگیرنده نفع فردی باشد، بلکه جستجو برای عدالت اجتماعی آن را به وجود می‌آورد. به همین دلیل شهروند کسی است که به مسائل عمومی جامعه آگاهی دارد، واجد فضیلت‌های مدنی است و از مهارت‌های لازم برای مشارکت در عرصه سیاسی برخوردار است. علاوه بر این تأکید آموزش شهروندی بر این است که کودکان را به عنوان شهروندان به گونه‌ای تربیت کند که در اجتماع و محیط پیرامون خود مشارکت کنند، با حقوق خود آشنا شوند و به وظایف خود در قبال جامعه عمل کنند. به این ترتیب، آموزش شهروندی دربرگیرنده احترام متقابل در میان شهروندانی است که در هویت‌های قومی، زبانی، نژادی، فرهنگی، دینی و جنسیتی تفاوت نشان می‌دهند

آموزش شهروندی را می‌توان انتقال دانش، مهارت‌ها و ارزش‌ها به کودکان دانست که به واسطه آن خود را عضو مفیدی از حیات عمومی جامعه تشخیص



می‌تواند زمینه سرخوردگی‌ها و دشواری‌های بسیاری را برای ایشان فراهم نماید. از این منظر در نظر گرفتن سنی خاص برای شروع مشارکت افراد نه یک محدودیت بلکه یک فرصت برای تجربه‌اندوزی پیش از عمل به حساب می‌آید. اما آیا تنها موقوف کردن مشارکت سیاسی اجتماعی افراد به گذشت زمان می‌تواند اهداف قانون‌گذار را برآورده سازد؟ البته که در این سؤال جواب نیز نهفته است و بی‌شک اغلب افراد پاسخ خبر را به این پرسش خواهند داد. بنابراین موضوع دیگری مطرح خواهد شد و آن این‌که مهم‌ترین فعالیت مورد نیاز در زمینه تربیت سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان کدام است تا آنها پس از رسیدن به سن قانونی مشارکت فعال و موثر داشته باشند؟

البته در این حوزه پیشنهادهای فراوان از سوی هر یک از گروه‌ها و خط‌مشی‌های فکری مطرح شده است اما آنچه از منظر تربیتی مورد قبول و نظر است، ایجاد توانایی تمییز و تشخیص در دانش‌آموزان است که قدرت تشخیص و تمییز تنها در سایه ارائه اطلاعات درست و دقیق و ایجاد فرصت و زمینه تحلیل اطلاعات از منظرها و نگاه‌های مختلف حاصل می‌شود، نه در ارائه یک‌طرفه و بدون فرصت تحلیل. این موضوع در سبک‌های مختلف هویت به‌خوبی مورد بررسی و تأیید قرار گرفته است.

تحقیقات نشان داده است نوجوانانی که از سبک اطلاعاتی استفاده می‌کنند معمولاً فکور، متمرکز بر مشکل، کاردان و باوجدان هستند. سبک هویت اطلاعاتی بیش‌تر در نوجوانانی دیده می‌شود که سیستم‌های خانوادگی آن‌ها بر ارزش‌های فردی و هم‌چنین ایده‌های باز و داشتن یک هویت شخصی مستقل تأکید دارند. در مقابل، افرادی هم از سبک هنجاری استفاده می‌کنند که نوعی پیروی از افراد مهم و شامل یک دیدگاه بسته ذهنی، تعهدی خشک به باورها، همراه با سرکوبگری کاوش و بررسی موضوعات جدید است. این افراد درکی ثابت و غیرقابل تغییر از خود دارند. تفکر بسته و محکم، منجر به پیش‌داوری و تعصب در آن‌ها می‌شود، هرچند که آن‌ها گاهی در ظاهر به جست‌وجو و کاوش می‌پردازند، ولی این کاوش در جهتی نیست که نتایج متناقض با باورهای موجود آن‌ها داشته باشد.

با توجه به موضوعات مطرح شده لازم است در کنار ارائه اطلاعات دقیق و درست به دانش‌آموزان، زمینه را برای نقد افکار و اندیشه‌ها فراهم سازیم تا از این رهگذر فرزندان فردای این سرزمین به قدرت تشخیص و تمییز دست یابند و برای مشارکت سیاسی اجتماعی آماده شوند.

در این راستا می‌توان فعالیت‌های مصداقی را برشمرد که عبارتند از :

- مشارکت دادن دانش‌آموزان در مسئولیت‌های مدرسه
- حضور موثر آنها در گروه‌ها و انجمن‌ها و تشکلهای دانش‌آموزی
- بسط و گسترش کرسی‌های آزاداندیشی در مدارس و همایش‌های دانش‌آموزی
- تجدید نظر در محتوای کتب درسی با رویکرد تربیت اجتماعی
- ایجاد و تقویت مطبوعات دانش‌آموزی (نقد، تحریر، تنظیم)
- ایجاد بستر مناسب جهت نقش‌آفرینی دانش‌آموزان در فعالیت‌های اجتماعی و عام‌المنفعه
- استفاده جدی و بهره‌مندی مدارس و روسای آموزش و پرورش از شوراهای دانش‌آموزی و بها دادن به دانش‌آموزان
- آموزش صحیح و اصولی به مدیران و معلمان و مربیان مدارس جهت آشنایی با مولفه‌های سیاسی و اجتماعی مورد نیاز دانش‌آموزان.

دهند. به این ترتیب هدف‌های آموزش شهروندی را باید عموماً حول سه محور آموزش مسئولیت اجتماعی و اخلاقی، آموزش فعالیت‌های اجتماعی و گرایش به چنین فعالیت‌ها و آموزش سواد سیاسی دانست.

بدیهی است که تربیت سیاسی دانش‌آموزان، از وظایف مسئولان آموزش و پرورش است و بی‌اعتنایی به آن موجب خسارات فراوان در ابعاد فردی و اجتماعی خواهد شد.

کشوری که در معرض شدیدترین توطئه‌ها و آفت‌ها و آسیب‌های داخلی و خارجی قرار دارد، نمی‌تواند نسل جوان و نوجوان او نسبت به مسائل جامعه و جهان بی‌توجه باشد. انقلابی که پیدایش و استمرار و بقای آن توسط مردم صورت گرفته و از همه توطئه‌ها و خیانت‌ها با حضور مشارکت‌جویانه و فداکارانه با همت مردم سربلند و سرافراز و سالم عبور کرده است، نمی‌تواند نسلی را تربیت کند که بی‌توجه و بی‌تفاوت در گوشه عزلت بگذرد. بنابراین، تربیت سیاسی در عرصه تعلیم و تربیت، یکی از اهداف مهم است که باید در مورد آن برنامه‌ریزی شود اما باید توجه داشت که تربیت سیاسی در آموزش و پرورش، به معنای سیاسی‌کاری، سیاست‌بازی و سیاست‌زدگی نیست. به معنای هیجان‌زدگی، آشوب‌طلبی و التهاب‌آفرینی نیست. به معنای گروه‌گرایی و تبدیل مدارس به بنگاه‌های سیاسی برای یارگیری سیاسی نیست. به معنای حاکمیت یک حزب، گروه و تشکل و خارج کردن افکار و اندیشه و سلاقی دیگری که همسوی با انقلاب و مخالف سلیقه تشکل حاکم است، نیست. به معنای القای نظر و تفکر خاص به ذهن و اندیشه کودکان معصومی که توانایی تجزیه و تحلیل و نقد و پاسخگویی را ندارند، نیست. به معنای عزل و برکناری افراد و مدیران دارای سلاقی دیگر و انتصاب افراد وابسته به یک تشکل نیست. سیاسی‌کاری و سیاست‌بازی از مرزهای لغزنده و مشتبه و مسمومی است که بسیاری از انسان‌ها را به دام خود می‌کشاند و ورود این آفت به مدارس، بهداشت روانی و روحی نسل جوان و جامعه را به هم خواهد ریخت و موجب سقوط و انحراف و انحطاط دانش‌آموزان و جامعه خواهد شد.

تربیت سیاسی در آموزش و پرورش، به معنای ایجاد زمینه‌های رشد و آگاهی و دانایی و ارتقای قدرت تشخیص و تقویت اراده و اعتماد به نفس، رشد احساس مسئولیت، تقویت روحیه مشارکت‌جویی و مشارکت‌پذیری و ایجاد روحیه سوال و پرسش‌گری و پژوهش است؛ به گونه‌ای که دانش‌آموز بداند که چگونه با هم‌نوعان خود تعامل و گفتگو کند، مدارای انسانی و اخلاقی نماید، تحمل و سعه صدر داشته باشد، آفت‌شناسی و دشمن‌شناسی کند، چگونه اولویت و مصلحت را تشخیص دهد، چگونه برخورد خصمانه را به مشفقانه مبدل کند، چگونه با حقایق و واقعیات برخورد کند، نه بزرگ‌نمایی کند و نه کوچک‌نمایی، نه پرده‌داری کند و نه فحاشی. تربیت سیاسی در آموزش و پرورش، سیاسی کردن فرهنگ و تبدیل عرصه فرهنگ و تربیت به ابزار سیاست نیست. در آموزش و پرورش باید به سیاست از منظر فرهنگ، دین، اخلاق و عقلانیت نگریسته شود.

سیاست‌بازی و سیاست‌گریزی دو آفت بزرگ توسعه سیاسی است؛ چون اولی مصالح کشور را در اردوگاه منافع حزبی خود ذبح می‌کند و دیگری مردم را به انزوا می‌کشاند و از عرصه حیات اجتماعی و سرنوشت خویش محروم می‌کند.

علی سرداری اردکان، معاون پرورشی و فرهنگی - یزد:

زمینه نقد افکار و اندیشه‌ها را فراهم کنیم

تربیت سیاسی اجتماعی افراد برای حضور مؤثر و کارآمد و کم‌هزینه افراد در فعالیت‌ها و برنامه‌های سیاسی اجتماعی است اما تعریف و ترسیم حد و حدود زمانی آن به سادگی امکان‌پذیر نیست. به همین علت عقاید مختلفی در این زمینه ابراز شده است زیرا رسیدن به بلوغ عقلی و اجتماعی امری مطلق نیست و از طرفی تشخیص بلوغ اجتماعی و عقلی افراد دشوار است. به همین دلیل در اغلب کشورها سن خاصی را به طور عام برای مشارکت همه افراد در نظر می‌گیرند. در کشور ما با توجه به قوانین پایان ۱۸ سالگی را مبنای این کار می‌دانند.

در نگاه نخست این یک محدودیت برای مشارکت اجتماعی و سیاسی افراد به حساب می‌آید اما از سوی دیگر حضور کودکان و نوجوانان در متن پدیده‌های اجتماعی و سیاسی در حالی که از رسش و پختگی مناسب برخوردار نیستند

اشاره:

دکتر عبدالعظیم کریمی برای همکاران آموزش و پرورش ما شناخته شده‌تر از آن است که نیاز به معرفی داشته باشد. در طی سال‌های گذشته، کتاب‌های متعدد وی درباره تربیت آن هم با عناوین جذابی که دارد، مورد توجه غالب مربیان و معلمان بوده است ولی گفتگوی مطبوعاتی با وی چندان زیاد نیست و علت آن هم گریزیابی وی در این زمینه است. ماهنامه تربیت سیاسی اجتماعی به خاطر دو کتاب کریمی به سراغ وی رفت و گفتگوی زیر را با او انجام داد. اول کتاب «آسیب‌شناسی تربیت اجتماعی» که عنوان فرعی «اجتماعی کردن، مانع اجتماعی شدن است!» را دارد و دیگری کتاب تازه‌اش با عنوان «تربیت به مثابه بودن» که باز هم عنوان جذابی دارد. گفتگوی با کریمی خواندنی است زیرا هم خودمانی است و هم در ضمن آن به تبیین نگرش سلبی مورد نظر خود پرداخته است.

مباحثه با دکتر عبدالعظیم کریمی به بهانه انتشار کتاب «تربیت به مثابه بودن»

طرفدار روش سلبی در تربیت هستم

در دوره کارشناسی تربیتی شرکت کردم و الکی قبول شدم و بعد کارشناسی ارشد روان‌شناسی تربیتی و بعد هم دکتری روان‌شناسی عمومی را گذراندم (الکی الان هم به‌عنوان عضو هیئت علمی پژوهشگاه تعلیم و تربیت مشغول هستم (الکی، با خنده).

تربیت آقای عبدالعظیم کریمی به چه چیزی مشهور است؟ یا دیگران شما را به چه عنوانی می‌شناسند؟

کریمی: بیشتر به «تربیت آسیب‌زا»، اینکه تربیت چه چیز نیست. از این چیزها (با خنده). درواقع، اغلب مخاطبانم مرا به‌عنوان فردی که با یک نگاه غیرمتعارف و خلاف‌آمد عادت به تعلیم و تربیت می‌نگرد، تصور می‌کنند و بیشتر اینکه چگونه تربیت نکنیم، چگونه یاد نگیریم، چگونه مدیریت نکنیم، چگونه خوشبخت نشویم و... (اینها برخی از عناوین کتاب‌های ناپه‌نجان من است). درواقع شاید مرا به اینکه یک نگاه سلبی و پرهیزی به مسائل تربیتی دارم می‌شناسند؛ توی همین مایه‌ها.

تربیت شما معلم هم بوده‌اید؟

کریمی: معلم نبودم، اما معلم‌نما بودم (خنده). در دهه شصت در منطقه هشت تهران چند سالی به طور شبانه مشغول تدریس بودم. گویا ما را با روز سر و کاری نبود و همیشه در شب تبعید بودیم، چون در حدی نبودم که روزانه درس بدهم و بعد به خاطر همین ناتوانی مرا شایسته کار در مقامات بالاتر دانستند و به اداره

تربیت بسم الله الرحمن الرحيم. بابت وقتی که در اختیار ما قرار دادید ممنون هستیم. قبل از شروع بحث، اندکی از خودتان و سوابق کاریتان برای مخاطبان ما بگویید.

کریمی: بسم الله الرحمن الرحيم. من هم از شما ممنون هستم. در مورد خودم چیزی خاصی ندارم بگویم، الا اینکه من یک روستازاده کوهستانی هستم، به قول معروف پشت کوهی ناب. از نظر تحصیل هم کارنامه درخشانی ندارم، چون کارمایه‌ای نداشتم (خنده). دوران ابتدایی را در همان ده‌کوره خودمان بروشنی گذراندم و به علت شرایط سخت معیشتی، ناگزیر در (سال‌های دهه ۴۰) برای کار و کسب نان سفره به تهران پر از حفره آمدم.

روزها کار می‌کردم و شبانه درس می‌خواندم. کل دوران متوسطه قدیم را به صورت شبانه خواندم. زیاد هم فرد درس‌خوانی نبودم، چون نیروی نان درآوردن همه نیروهای دیگر را بلعیده بود. خیلی طبیعی و عادی دیپلم طبیعی را گرفتم. سال ۵۴ که دیپلم گرفتم، الکی در کنکور شرکت کردم و از مدرسه عالی حفاظت و بهداشت کار، فوق دیپلم گرفتم. بعد، انقلاب شد و چند سالی فاصله افتاد و بعد از آن چند سالی در رشته حقوق دانشکده حقوق تهران مشغول به تحصیل شدم و چون با فضای ذهنی و منش غیرحقوقی من همخوانی نداشت، انصراف دادم و بعد از چند سالی که گذشت تصادفاً



اگر به واژگان کلیدی مرتبط با تربیت در آموزه‌های دینی و عرفانی و قرآنی بنگریم، متوجه خواهیم شد که اغلب این مفاهیم بار سلبی و حذفی دارد که ناظر به زدایش و پیرایش روح و روان است و همه از سنخ سلبی و پیرایشی است. مثلاً وقتی با مفاهیمی مانند تزکیه، تسویه، تقوا، تطهیر، تهذیب، و... روبه‌رو می‌شویم، می‌بینیم وجه غالب این‌ها همه جنس سلب و زدایش است.

ما به جای اینکه با روش سلبی به مثابه یک مغنی از وجودمان لایه‌برداری کنیم (تزکیه) تا آب را از چاه دریابوریم، با روش ایجابی (تدسیه) آب نالودان به قول مولوی به چاه می‌ریزیم. درواقع با این کار به جای تزکیه، تدسیه می‌کنیم. «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» زیان کرد آنکه خود را آلوده کرد (دسیسه کرد). دس‌ها چیست؟ یعنی چیزی وجود دارد، اما شما آن را پنهان می‌کنید به جای آنکه نفس خود را پاک و پیراسته کنید، بر آن چیزی می‌افزاید و آلوده می‌کنید. یعنی به جای پیرایش، آرایش می‌کنید. برای همین است که تربیت به مفهوم قرآنی باید پیرایش باشد و نه آرایش و افزایش.

کار ما در آموزش و پرورش از این جهت خطرناک است که چیزهای بدلی را از بیرون جایگزین چیزهای اصلی می‌کنیم. فاجعه پنهان از همین جا آغاز می‌شود؛ بزرگ‌ترین فاجعه در نظام آموزشی این است که پی به این فاجعه بزرگ نبرده‌ایم؛ فاجعه تدسیه به جای تزکیه. وقتی آبی در چاه می‌ریزد، آب درون چاه را پنهان می‌کند. پنهان‌ترین فاجعه این است که ما اساساً نتایج آشکار این فاجعه را درک نمی‌کنیم. ما ناخواسته و ناهشیار در حال توطئه (دسیسه) یا همان تدسیه هستیم.

تدسیه یعنی پوشاندن چیزی که در اصل وجود دارد (أخفی عن المتصدق. و یقال دسا فلان یدسو دسوا و دسوة فهو داس نقیض زکا یزکو زکا فهو زاک)، یعنی چیزی وجود دارد و ما آن را پنهان می‌کنیم. به‌عنوان مثال، حس دینی در کودکان به طور فطری و خدادادی وجود دارد، ولی ما به نام تربیت دینی از بیرون با القا و ایجاد سعی در انتقال این حس از بیرون داریم و همین انتقال عاریه‌ای مانع استخراج باطنی می‌شود و همین اکتساب صوری، حجاب اکتشاف اصلی می‌شود.

ما با آموزش‌های مصنوعی و رسمی و صوری حس دینی و ذوقی و فطری کودک را پنهان و نابود می‌کنیم. مثال دیگر اینکه کودک در ابتدا حس کنجکاوی دارد و به تعبیر اینشتین، بشر در هیچ دوره‌ای از دوران عمر به اندازه دوران کودکی کنجکاو نیست، اما ما بلاپی به سر این بچه می‌آوریم که ذوق دانستن و قوه کنجکاوی‌اش به مرور ضعیف و ضعیف‌تر می‌شود. تحقیقات نشان داده قوه خلاقیت و کنجکاوی کودکان تا قبل از ورود به آموزش رسمی، بیش از ۹۰ درصد است، اما بعد از پایان دوره ابتدایی این رقم به ۱۰ تا ۵ درصد کاهش می‌یابد. این یافته را علم عصب‌شناسی نیز تأیید کرده است (از نظر سرعت و تعداد نورون‌های عصبی در دوران قبل و بعد). ما به نام نمره و امتیاز و مدرک و تشویق‌های بیرونی، انگیزه کنجکاوی را که امری درون‌زا و خودبنیاد است، از بین می‌بریم و این یعنی تدسیه به جای تزکیه. این است آثار پنهان تعلیم و تربیت رسمی. نظریه تأثیر پنهان (Hidden effect) در نظریه برنامه‌ریزی درسی از «پائلو فریره» نیز گویای همین توطئه پنهان و ناخواسته است که نتایج وارونه آن با قلمی استوار در رفتار و افکار دانش‌آموزان نمایان است.

پس ما عملاً در حال دسیسه هستیم و تدسیه در مقابل تزکیه همین معنا را دارد و برای همین است که زیان و خسران حاصل تدسیه است و برنامه‌ها و طرح‌ها و روش‌های تربیتی و تبلیغی ما آن‌گونه که باید پاسخگوی اهداف قصد شده ما نیست. درون‌دادهای ما با برون‌دادهای مان در تضاد قرار می‌گیرند.

هرچه کردند از علاج و از دوا رنج افزون گشت و حاجت ناروا از هلیله قبض شد اطلاق رفت آب آتش را مدد شد همچو نفت زیر چیزی که وجود داشت، به جای اینکه با روش سلبی از آن پرده‌برداری کنیم با روش ایجابی آن را کور کردیم.

بر نوشته هیچ بنویسد کسی یا نهاله کارد اندر مغرسی ما متأسفانه روی نوشته‌های اصلی و فطری، نوشته‌ای دیگر می‌نویسیم و این سیاه‌مشق‌ها (تدسیه) مانع خوانش نوشته قبلی در دل سپید می‌شود. پس در آغاز همه چیز آن‌گونه که باید باشد، بخوبی هست. ما با افزودن عاریه‌ای و بدلی «خودبودگی» کودکان را نابود می‌کنیم. درواقع ما «بود» آنها را «نابود» می‌کنیم.

تربیت بحث خوبی را طرح کردید. شما کتابی را با عنوان «تربیت به‌مثابه بودن» تألیف کرده‌اید که از آثار اخیر شماست، آیا این مباحث در همین چارچوب است؟

کریمی: دقیقاً. این کتاب حتی یک مرحله جلوتر از مباحث این مطالب است.

فرستادند (خنده) و چند سالی هم مسئول آموزش ضمن خدمت مربیان امور تربیتی بودم. چون این آموزش‌ها هم خاصیت جدی نداشت، برای همین مرا با جدیت تمام مسئول این کار غیر جدی کرده بودند. و بعد هم معاون پرورشی منطقه شد که این دیگه در نوع خودش جالب بود. بعد هم رفتم استان و وزارتخانه و... آخرین الودگی اجرایی‌ام در دهه هفتاد مدیرکل دفتر مشاوره و تحقیقات (مدیرکل) و سپس مشاور معاونت پرورشی بودم (مشاور هم در فرهنگنامه طنز جای خودش را دارد!) در دهه ۷۰. بعد به صورت کامل از بخش‌های ناقص آموزش و پرورش بیرون آمدم و کاملاً به پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش منتقل شدم. آنجا در ابتدا مدیر ملی پروژه بین‌المللی «پرلز» (مطالعه بین‌المللی پیشرفت سواد خواندن) از سال ۷۹ و بعد هم مدیر ملی پروژه بین‌المللی «تیمز» TIMSS (مطالعه بین‌المللی روند ریاضیات و علوم) شدم. از سال ۸۴ تا اکنون که در خدمت شما به بهانه این مصاحبه ناخواسته هستم.

تربیت در بین صحبت‌های خود گفتید بیشتر به‌مثابه یک نگاه سلبی در امر تربیت شناخته می‌شوید. وجه متمایز این نگاه نسبت به نگاه‌های دیگر چیست؟

کریمی: اگر به واژگان کلیدی مرتبط با تربیت در آموزه‌های دینی و عرفانی و قرآنی بنگریم، متوجه خواهیم شد که اغلب این مفاهیم بار سلبی و حذفی دارد که ناظر به زدایش و پیرایش روح و روان است و همه از سنخ سلبی و پیرایشی است.

مثلاً وقتی با مفاهیمی مانند تزکیه، تسویه، تقوا، تطهیر، تهذیب، و... روبه‌رو می‌شویم، می‌بینیم وجه غالب این‌ها همه جنس سلب و زدایش است. تا آنجا که غایت سعادت انسان در قرآن کریم تزکیه و پارسایی و پیرایش و پیراستگی است، مثلاً آیه «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»؛ رستگار شد آنکه آن را پاک کرد و زدود. غایت رستگاری در زدایش آن چیزی است که ما معمولاً به خود می‌افزاییم و این افزوده و آموزه، حجاب وجود و مانع بینش روشن ما می‌شود.

غالب مفاهیم تربیتی در قرآن از جنس زدایش و سلب است، درحقیقت ما ظاهراً با یک نوع «الهیات سلبی» مواجه هستیم و شعار لا اله الا الله نیز مؤید این نوع دیدمان و باورمندی به جهان هستی است.

ما با نفی به اثبات می‌رسیم؛ با حذف، چیزی را جذب می‌کنیم و با فنا شدن به بقا می‌رسیم.

نیست شو تا هستی‌ات از پی رسد

یعنی چیزی وجود دارد، درون مایه و جان‌مایه‌ای هست که باید با سلاح برنده تزکیه پرده‌ها و موانع وجود را شخم بزینم و بکاویم تا آنچه از قبل در درونمان وجود داشته است ظاهر شود. ما از همان آغاز که متولد می‌شویم کامل‌تر از دوران بزرگسالی خود هستیم. ما هر قدر که کوچک‌تر هستیم بزرگ‌تر هستیم و هر قدر که بزرگ‌تر می‌شویم کوچک‌تر می‌شویم. گویا جریان رشد و تربیت یک جریان وارونه و مهندسی معکوس است. برای پیش رفتن باید به عقب برگردیم. برای برآمدن از خود باید در خود فرورویم.

احتمالاً شعار «انا لله و انا الیه راجعون» ناظر به همین حرکت معکوس باشد. ما با نردبان نزول، مدارج صعود را طی می‌کنیم. شاید این حرف‌ها ما را به هم بریزد و موجب آشوبناکی و آشفتگی در ساختار ادراکی ما از رشد و کمال و تربیت و این حرف‌ها شود، ولی به نظر من ما نیازمند یک انقلاب نگرشی و نگرش انقلابی به مفاهیم تربیتی هستیم که برخاسته از تعالیم دینی و عرفانی خودمان است.

بنا نیست بچه‌ها را تربیت کنیم، زیرا بچه‌ها از همان آغاز زندگی همه آن چیزهایی را که آرزو می‌کنیم داشته باشند به طور طبیعی و بی‌حمت و بی‌منت دارند. هنر ما در تربیت کودکان فقط و فقط این است که نگذاریم آن چیزهایی که فطرتاً دارند از طریق تعلیم و تربیت رسمی و تحمیلی از بین برود. کودک مانند آبی که در چاه هست، همه جنبه‌ها و سرمایه‌های رشد و تعالی را در خود دارد. «النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» اما چون ما حوصله و توان و بینش پنهان‌یاب و نهان‌یاب را نداریم، به جای کشف مخازن آب از درون، آب لوله‌کشی در چاه می‌ریزیم. حالا هم که ماشاء الله لوله‌کشی مکانیکی و حتی الکترونیکی و دیجیتالی هم زیاد شده است و دیگر نیازی به کشف و شهود درونی برای کاوش آب از درون نیست (خنده).



در عنوان فرعی این کتاب آمده «اوج شدن در عمق بودن» است. یعنی برای آنکه به بالا برویم، باید به پایین برویم. برای صعود به آسمان وجود، باید به عمق خویشتن فروروییم، البته این فروروی در ذات خود فراکشنده است. عنصر کلیدی این کتاب در گفتمان «خودبودگی» است. خودبودگی ترجمانی از آیه ۱۰۵ سوره مائده است: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ». یعنی بر شما باد خویشتن تان. در جای دیگر می‌فرماید: «كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ». یعنی کتاب الهی بازخوانی و بازبایی کتاب وجود خودتان است. این کتاب ترجمان وجود شماست که پنهان مانده و فقط باید با ذکر (کشف) استخراج شود و نه آنکه از بیرون اکتساب شود.

بنا نیست چیزی بشویم، بلکه بناست کاری کنیم تا از آن چیزی که در ذات خویش بوده و هستیم خارج نشویم. ببینید، باز هم نگاه سلبی. در اصل تربیت یعنی زنده شدن به خود و مردن از غیر خود؛ مردن از آنچه ظاهراً شده‌ایم و زنده شدن به آنچه فطرتاً بوده‌ایم.

برای همین است که عنوان دیگر این کتاب که در داخل پراکنش آمده است «چگونه نشویم؟» (با همان نگاه

سلبی). این در حالی است که ما همواره به دنبال این هستیم که چگونه بشویم؟ و می‌گوییم رشد یعنی تغییر، تربیت یعنی تحول، انسان باید از بودن به شدن، از وضع موجود به وضع مطلوب تغییر کند و ارتقا و رشد و تحول و تطور پیدا کند. ولی حقیقت این است که اینها همه توهم است، ما بنا نیست تغییر کنیم (تصنعاً) بلکه بناست تأیید شویم (فطرتاً). همین عبارت تأیید از کتاب تعلیم و تربیت در اسلام از شهید مطهری است که فرموده‌اند: فرق تربیت و صنعت در این است که در صنعت ما به دنبال تغییر دادن هستیم (متناسب با ذهن و طرح خودمان) و در تربیت به جای تغییر باید فقط تأیید کنیم. چه چیز را تأیید کنیم؟ آنچه را که ذاتاً و فطرتاً هستیم. البته تأیید با تسلیم متفاوت است. به هر حال، در اینجا ما با یک قضیه پارادوکسیکال و ناهمساز با سازه‌های سازگار با زندگی و نگرش خود مواجه می‌شویم.

یک پارادوکس ناهمساز؛ یک سوگیری متضاد که هم به سمت بالا برویم و هم پایین. این پارادوکس زمانی حل می‌شود که به عمق معنای احادیثی از این دست بنگریم که فرمود: «اعظم الناس رفعة من وضع نفسه. ارفع الناس اوضاع الناس» درواقع، رفیع‌ترین مردم، فروتن‌ترین هستند. وقتی ما بخواهیم رشد یک درختی را اندازه‌گیری کنیم هیچ وقت نباید سراغ شاخه آن برویم، چون ممکن است شاخه بارها و بارها هرس شده باشد. اما از طریق ریشه می‌توان دید تا چه حد ریشه این درخت در خاک دویده و تنیده شده است تا اینکه چقدر در آسمان تابیده. اتفاقاً تأییدگی در آسمان ریشه در فروروی در خاک دارد. اینکه در تعلیم کهن و حکمت تائو از قول لائو تسه گفته شده، «اساس بلندی در عمق است»، ناظر به همین گزاره پارادوکسیکال است. جان‌مایه اصلی گفتمان «تربیت به‌مثابه بودن»، یعنی شما بود محض باشید، فطرت محض باشید، آتی محض باشید، کودک محض باشید. اگر این گونه شدید، آنگاه به کمال حقیقی که همان انسان کامل است دست یافته‌اید. و شما بی آنکه تلاش کنید به یک کنش الهامی تبدیل می‌شوید و مرتبی نه از زبان و کلام شما، بلکه از وجود و مرام شما الهام می‌گیرد، یعنی با یک کنش پرهیزی و قلبی، و نه یک گویش تجویزی و زبانی.

تربیت به‌مثابه بودن، یعنی هر آنچه می‌خواهید دیگران بشوند، همان گونه باشید و نه اینکه بگویید یا نشان دهید. خودت خالصانه و عاشقانه همان گونه باش تا او هم همان گونه بشود. در بود خودت، نه در نمود خودت. نمود تظاهر است، بود باطن. باطناً باش، بچه همان گونه می‌شود که شما باطناً هستی و نه آن گونه که ظاهراً می‌نمایی.

بودن، یعنی زیستن در مدار طبیعی و فطری خود. جهان در مدار بودن است. ما در بود به نمود و در عمق به رشد می‌رسیم. در فروروی است که فرا می‌آییم؛ در بازگشت به خویشتن است که از خود فراتر می‌رویم. و این یک پارادوکس تنش‌زا و چالش‌برانگیز است که با منطق همگرا و همساز ما ناهمساز و ناسازگار است.

تربیت در واقع شما در این بحث «بودن» را هم در برابر «نمودن» قرار داده‌اید و هم در برابر «شدن»؟

کریمی: در برابر هم شاید نباشد. چون گفته شده «اوج شدن در عمق بودن» است. شدن را نه در معنای درونی، بلکه بازده طبیعی بودن تلقی کرده‌ام. در مورد نمود هم باید گفته شود، نه به این معنا که ما چیزی نباشیم و وانمود کنیم که هستیم، بلکه به تعبیر بایزید بسطامی «با آنچه می‌نمایی باش، یا آنچه هستی بنما».

در اصل قصد ما در تربیت رسیدن به عمق خودبودگی‌مان است و این برآستی یک معجزه است که به قول سورن کیگارد، فیلسوف متأله دانمارکی کسی شهامت آن را داشته باشد که کاملاً خودش باشد؛ خود خودش. آنگاه این خودبودگی سرشار از خلایق، زیبایی، بی‌همتایی و آزادگی خواهد بود و البته هنر خود بودن بزرگ‌ترین هنر است که کارل گوستاو یونگ آن را بسیار هراسناک تلقی می‌کند، زیرا خیلی شهامت می‌خواهد.

لذا مقصود از تربیت به‌مثابه بودن این است. نیچه گفته بود «بشو آنچه هستی» و فوکو گفته بود «نشو آنچه هستی». هر دو یکی است، درحالی که گویا ضد هم هستند. نیچه می‌گوید «بشو آنچه هستی»، یعنی آنچه طبیعی و ذاتی هستی باش در بود خودت تو هست شو، تظاهر نکن. دوگانه نباش، چندپاره نشو، تربیت یعنی همین خودبودگی (علیکم انفسکم)، یعنی میراندن آنچه ما تصنعاً شده‌ایم و زنده شدن به آنچه فطرتاً هستیم. تربیت مرگ دائمی است، از آنچه ظاهراً می‌شویم؛ و زنده شدن دائمی به آنچه باطناً داریم و هستیم.

در حدیث است که رسول اکرم فرمود: «در آن دنیا به ظاهر و داشته‌های شما نمی‌نگرند، بلکه به آنچه باطناً و قلباً هستید می‌نگرند. حدیثی از رسول اکرم (ص) نقل است که خیلی گویا و روشن‌گر است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ وَإِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ». این نوع نگرش به خود و جهان هستی ما را راهی یک دیدمان متضاد با آنچه انجام می‌دهیم می‌کند.

به نظر من هر کس توانست بین این دو گفتمان بودن و داشتن تمایزی قائل شود و به یک فرقان ناب در بود و نمود خود برسد، مرز میان بودن (Being) و شدن (Becoming)، بودن و داشتن (Having)، بودن و نمودن (Pretending) را دریافته و به یک تربیت فطری یا حتی آتی رسیده است، نه کتابی و نسخه‌ای.

تربیت یک سؤال شبه‌فلسفی برای من به وجود آمد. آیا شما در یادگیری مانند افلاطونی‌ها فکر می‌کنید که معتقد بودند انسان‌ها

تربیت به‌مثابه بودن

(چگونه بشویم!)



عبدالعظیم کریمی

این فرصت را ایجاد کنیم. ایجاد کردن فرصت، مانع شکار کردن آن است. فرصت‌سازی معنا ندارد، فرصت‌یابی مهم است. کلمه شناس در گزاره ذکر شده یعنی فی‌البداهه و خودانگیخته، یعنی تصادفی و طبیعی، نه مصنوعی و کلاسی و جبری. یادگیری به تعبیر گشتالتی‌ها امری ناگهانی و دفعتی و تصادفی است که به بینش و دریافت و ادراک نورانی (insight) تبدیل می‌شود.

حدیث زیبایی از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَشْرَةِ التَّعْلِيمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَن يُرِيدُ اللَّهَ أَنْ يَهْدِيَهُ» (علم با فراگیری حاصل نمی‌شود، بلکه نوری است که در قلب هر کس خداوند تبارک و تعالی بخواهد هدایت کند، قرار می‌گیرد).

نکته چهارم اینکه از واژه کشف کردن (Discovering) استفاده می‌کند. کشف یعنی چیزی وجود دارد و باید آن را پیدا کرد. واژه دیسکاور در جمله پیازه نشان‌دهنده آن است که حتی امور علمی هم باید کشف شوند و نه آنکه از بیرون به فرد تحمیل شود. تربیت نیز یعنی آشکارسازی استعداد بالقوه و تغییر دادن نیز یعنی آشکارسازی آنچه در درون وجود دارد.

شهید مطهری در کتاب «تعلیم و تربیت در اسلام» نکته بسیار جالبی مطرح می‌کنند. ایشان بر این اعتقاد است که نقش مربی و معلم مانند نقش یک باغبان است که باید به درخت و گیاه اجازه دهد خودش شکفته شود و لذا باغبان حق ندارد غنچه را با دست خود از بیرون بشکوفاند، زیرا شکوفاندن غنچه همانا و پژمرده شدن غنچه همان و ما متأسفانه همواره با نیت خیر در پی انجام این کار شر هستیم. ما با دست خود این غنچه‌ها را می‌شکوفایم و نمی‌گذاریم آنها شکفته شوند. برای همین است که

ایشان بین کار تربیتی و کار صنعت فرق می‌گذارند. ایشان تأکید دارند که تربیت «تأیید است و صنعت «تغییر»، ما حق نداریم در تربیت تغییر دهیم. اساس تربیت این است که چیزی که هست بر ملا شود، نه اینکه چیزی بر آن بیرون اضافه شود. نکته پنجم، در جمله پیازه این است که از واژه Himself استفاده می‌کند و می‌گوید کودک باید برای خودش یاد بگیرد، برای خودش، و نه برای شما و معلم و نمره و جایزه و مدرک. بلایی که امروزه در مدارس ما دامنگیر دانش‌آموزان



و معلمان شده است. «آگاه‌بود» آنها قربانی «آگاه‌سود» شده است.

امروزه بجه‌ها به قول عین‌القضات همدانی: دریا که مردمان در پی آن نیستند که چیزی بدانند، بلکه از آن رو می‌خواهند چیزی بدانند که مردمان دیگر بدانها اعتقاد پیدا کنند که چیزی می‌دانند. این تازه حالت خوش‌بینانه دانستن است و عین‌القضات بوی‌نا باید زنده می‌بود تا وضع امروز را ببیند که چقدر مقاله ISI و پایان‌نامه‌فروشی در بازار علم وجود دارد. کمتر می‌شنوید که دانش‌آموز یا دانشجو به خاطر عشق به دانستن درس بخواند؛ انگیزه درس خواندن و دانستن یا از روی ترس است، یا برای کسب تشویق و نام و نان.

پیاژه می‌گوید با این تشویق‌های بیرونی، شوق و لذت درونی دانستن را از کودک می‌گیریم. آیا غیر از این است؟ آیا در خانه و مدرسه غیر از این عمل می‌شود؟ نمی‌دانم اینجا به این حرف تلخ و قدری تنش‌زا اشاره کنم، یا نه که نظام آموزشی ما به لحاظ تربیتی و اخلاقی به بیشتر آن چیزهایی که همواره و با وسواس شدید سعی می‌کرد مبدا بدان نزدیک شود ناخواسته و ناهشیار و نامرئی زمینه تحقق آن را فراهم کرد. اما در مقابل، به اغلب آن اهداف و آرمان‌هایی که با دلسوزی شدید و سرمایه‌گذاری سنگین سعی می‌کرد که عمیقاً بدان برسد نه تنها نزدیک نشد، بلکه به دلیل قصور و غفلت از مبانی اصیل دینی، از آن دور و دورتر شده است. ما باید از بنیاد باورداشت‌های خود را بر مبانی پارادایم نوین دینی و دیدمان هستی‌شناسی و انسان‌شناسی اسلام ناب تغییر دهیم تا بر اساس همان دو شعار بنیادی که در این گفت‌وگو بارها اشاره رفت یعنی (لا اله الا الله و انا لله و انا الیه راجعون) نظام آموزشی و تربیتی خود را از نو بنا کنیم. آنگاه درخواهیم یافت که باید مخروط نظام آموزشی از بن و اساس وارونه شود.

تربیت مرحوم شریعتی می‌گفت، من در محیط‌هایی که با اسلام مواجه نیستند موفق ترم چون هیچ بدفهمی‌ای از اسلام وجود ندارد. اما در جهان اسلام قبل از هر چیز باید پیرایش بکنم و بعد حرف‌های تازه‌ای را طرح کنم. اما واقعیت چیست؟ ما با انسان‌هایی سر و کار داریم که لوح نانوشته نیستند و تحت تأثیر جبرهای تاریخی،

در عالم مُثُل همه چیزها را می‌دانستند و الان کافی است متذکر شد؛ در حوزه انسان با آن طبیعت فطری که ذکر می‌کنید، آیا در یادگیری چنین نظری دارید؟

کریمی: نه آن عالم مثل افلاطونی، بلکه عالم «ذر» قرآنی مد نظر است. ما مدعی هستیم که مسائل دینی، ارزشی و اخلاقی اموری فطری هستند، بسیار خوب! پس چرا در سندهای بالادستی آموزش و پرورش در پی درون‌سازی و نهادینه‌سازی ارزش‌های دینی هستیم؟ آیا امور فطری باید نهادینه شوند؟ مگر نه آنکه در نهادمان وجود دارد؟ ما چیزی را باید درونی کنیم که بیرونی است. آیا هیچ‌گاه ما در پی درونی کردن انگیزه کنجکاوی برمی‌آییم؟ این خیلی مضحک می‌شود، چون یک امر درونی و فطری و غریزی را که درونی نمی‌کنند. اما متأسفانه بصراحت بر خلاف آموزه‌های دینی می‌اندیشیم.

جالب است که در روان‌شناسی، غربی‌ها هم معتقدند ارزش‌ها قابل تدریس نیستند، بلکه قابل کشف هستند. اخیراً مقاله‌ای خواندم که تیتراژ آن این بود: آیا ارزش‌ها قابل آموزش هستند؟ (Can values be taught?) در این مقاله گفته شده است که ارزش‌ها اموری فطری‌اند که باید کشف (Discover) شوند و نه کسب (Acquire). جالب است که غربی‌ها به ارزش‌ها این گونه فطری نگاه می‌کنند. اما متأسفانه ما برغم باورهای قرآنی و عرفانی به دین و امور ارزشی نگاه بیرونی داریم.

فراتر از این بحث می‌خواهم بگویم حتی یادگیری امور دیگر مانند فیزیک و شیمی هم به شیوه اکتشافی است و ما حق نداریم چیزی به کودک یاد بدهیم، بلکه باید کاری کنیم تا او خود یاد بگیرد.

جمله‌ای از ژان پیازه نقل می‌کنم تا این سوءبرداشت ایجاد نشود که ما بحث عارفانه و اشراقی و فاقد مبانی علمی و پژوهشی می‌کنیم، بلکه بحث ما کاملاً علمی و عینی و تجربی است. پیازه در کتاب «گفت‌وگوهای آزاد با ژان کلود برینگیه» که در ایران نیز ترجمه و چاپ شده می‌گوید:

«When you teach a child something you take away forever his chance of discovering it for himself.»

«وقتی چیزی را به کودک آموزش می‌دهید، برای همیشه او را از کشف آن چیز دور می‌کنید؛ از شناس کشف آن چیز برای خودش». به راستی که ما کارمان همین است که همواره با یاددهی مانع یادگیری می‌شویم و با

دین‌دهی مانع دین‌یابی می‌شویم و با تربیت کردن مانع تربیت شدن بجه‌ها می‌شویم. با این وصف، باید گفت به نام محبت و تربیت و پیشرفت بزرگ‌ترین خیانت را به کودکان می‌کنیم و این فاجعه‌ای بس دردناک و غمناک و هراسناک است.

چند نکته بنیادی در این جمله پیازه وجود دارد که اگر اجازه بدهید تا تنور بحث داغ است، همین جا این نکته‌های را بر ملا کنم: اولاً وقتی شما چیزی را به کسی یاد می‌دهید، مانع یادگیری او می‌شوید، زیرا این شما هستید که عمل می‌کنید و نه کودک. کودک در اینجا کاملاً کنش‌پذیر و فعل‌پذیر در حد یک اسفنج منفعل و بی‌کنش است و همین یاد دادن مانع مداخله و فعالیت درونی کودک می‌شود.

پس ما نباید چیزی را یاد بدهیم، بلکه باید کاری کنیم تا او خود یاد بگیرد. پیداست که نقش معلم در یاد ندادن سخت‌تر و پیچیده‌تر و وقت‌گیرتر از یاد دادن است. به این دلیل بر این تأکید می‌کنم که تصور نشود پس‌اولیا و معلم‌ها باید بیکار شوند و در مدرسه را ببندیم، نه، اشتباه نکنید، نقش معلم در فرآیند یاد ندادن به کودک بسیار دشوارتر و هوشمندانه‌تر از نقش یاد دادن است. تربیت نکردن سخت‌تر از تربیت کردن است. این را ژان پیازه، شناخت‌شناس، زیست‌شناس و روان‌شناس معاصر می‌گوید، نه یک عارف.

دوم اینکه او معتقد است اگر این کار را بکنید، یعنی چیزی را به او مستقیم منتقل کنید، او دیگر رغبت نمی‌کند خودش با ذوق و شوق به سراغ آن برود، زیرا بدون آنکه نیازش باشد به او چیزی داده‌اید و انگیزه او از بین رفته است.

نکته سوم در جمله او این است که می‌گوید «شناس» کشف را از دست می‌دهد. پیازه معتقد است آموزش یک فرصت است که شاگرد باید آن را کشف کند، نه اینکه ما



به راستی که ما کارمان همین است که همواره با یاددهی مانع یادگیری می‌شویم و با دین‌دهی مانع دین‌یابی می‌شویم و با تربیت کردن مانع تربیت شدن بجه‌ها می‌شویم. با این وصف، باید گفت به نام محبت و تربیت و پیشرفت، بزرگ‌ترین خیانت را به کودکان می‌کنیم.

اجتماعی و طبیعی و حتی جبرهای نفسانی درون خود پیش‌زمینه‌هایی در وجودشان هست. در این مدل قطعاً یک مرحله نفی دارید، در این موضوع مدل شما چگونه پیش می‌رود؟

کریمی: این همان سؤالی است که وقتی مخاطبان با آثار ناچیز بنده مواجه می‌شوند از من می‌پرسند و می‌گویند شما فقط می‌گویید چه کار نکنیم؛ چگونه یاد ندهیم؛ چگونه تربیت نکنیم، اما به هر صورت، فرزند ما تا اینجا آمده و این اتفاقات هم افتاده. آب‌های بیرونی در چاه ریخته شده و مرداب شده است. این چیزهایی که در ذهن فرزند ماست، وجود دارد، حال چه کنیم؟

پاسخ من به آنها این است که باز هم باید برگردیم به راهبرد سلبی؛ ونه ایجابی. به روش پرهیز و نه تجویز. به زدودن و نه افزودن، به پس‌روی فراکشنده و نه پیش‌روی فروگاهنده. مثل این می‌ماند که روی این شیشه پنجره اتفاقی که ما نشستیم هزار پرده آویخته شده باشد و ما

شکایت از این بکنیم که چرا بیرون پیدا نیست و حال به جای زدودن پرده‌ها و برداشتن موانع دید دائم نقش و نگار بیرون را روی پرده‌ها ترسیم کنیم (همان حکایت نقاشان چینی و رومی در مثنوی معنوی).

من چگونه بیرون را نگاه کنم؟ باید تک‌تک این پرده‌ها را بردارم. همواره گفته‌ام که در تعلیم و تربیت باید دو شعار راهبردی داشته باشیم که بسیار پویا و زندگی‌بخش است، ولی ما آن را برای مراسم تشییع جنازه گذاشته‌ایم. یکی «لا اله الا الله» و دیگری «انا لله و انا الیه راجعون». اگر ما بگوییم باید با این دو شعار تعلیم و تربیت را شروع کنیم، می‌گویند این‌ها که برای جنازه‌کشی و زیر تابوت و ایام مرگ و اعلامیه‌های سوگواری و خط‌نوشته‌های سنگ قبر است. اما حقیقت این است که این شعارها هنگامه‌ساز و دل‌انگیز برای پویا و جوشش و خیزش در زندگی شاداب و خلاق و فعال است.

برای درک حقیقت این دو شعار بنیادی به یک خانه‌تکانی شدید در ساختار ادراکی و باورداشت‌های ذهنی و قلبی خود نیاز داریم، زیرا محفوظات شرطی‌شده در ذهن ما اجازه درک حقیقی این شعارها را نمانده و سازنده را نمی‌دهد، پس قبل از فهم معنی درست این مفاهیم باید فهم نادرست از این مفاهیم را از ذهن و دل خود پاک کنیم، یعنی تزکیه کنیم، باز هم ببینید در اینجا نیز آموزش سلبی و راه‌بد نفی و حذف و زدایش را داریم، به قول مولوی: «زهار مگویند که فهم کردم! هر چند بیش فهم و ضبط کرده باشی از فهم عظیم به دور باشی. فهم این، بی‌فهمی است. خود بلا و مصیبت و حرمان تو از آن فهم است. تو را آن فهم، بند است، از آن فهم می‌باید ره‌یند تا چیزی شوی».

ما همواره نیاز داریم در ذهن‌مان چیزهای مختلف را بزدا کنیم. درک معنی لا اله الا الله نیز مستلزم تزکیه ذهن و دل از یادگیری‌های پیشین است. این است «فضیلت نایادگیری» به جای یادگیری و حکمت نیاموختن به جای آموختن. و شعار لا اله الا الله یعنی دائماً ذهن و دلت را تازه کن و از محدودیت‌ها و تنگ‌نظری‌ها و پیش‌ذهنی‌ها آزاد شو؛ دائماً از قالب‌ها و ساختارها و ذهنیت‌های ذهن خود بیرون بیا، زیرا بزرگ‌ترین زندان برای آدمی زندان ذهن است و اسلام با شعار توحید آمده تا انسان را از این مخوف‌ترین زندان نامرئی و به تعبیر امروزی‌ها از زندان نرم (همان جنگ نرم) رها کند. هیچ روشی پویاتر از این نیست و باید این شعار را به‌عنوان سلول بنیادی تعلیم و تربیت سلبی و پرهیزی که همه چیز از آن زاده می‌شود قرار دهیم.

سلول بنیادی سلولی است که تمام خزائن ژنتیکی تکاملی در آن وجود دارد و این سلول لا اله الا الله است. اگر دانش‌آموزان همواره نسبت به پدیده‌های عالم با این شعار برخورد کنند، ذهنشان دائماً زایا و خلاق و نقاد می‌شود. پرورش تفکر نقاد و خلاق جز از این طریق به دست نمی‌آید. در اصل، کلمه لا (نفی)



همواره گفته‌ام که در تعلیم و تربیت باید دو شعار راهبردی داشته باشیم که بسیار پویا و زندگی‌بخش است، ولی ما آن را برای مراسم تشییع جنازه گذاشته‌ایم. یکی «لا اله الا الله» و دیگری «انا لله و انا الیه راجعون». حقیقت این است که این شعارها هنگامه‌ساز و دل‌انگیز برای پویا و جوشش و خیزش در زندگی شاداب و خلاق و فعال است.

همان اثبات است؛ بقول مولوی: «من چو لا گویم مراد الا بود».

نفی در درونش جذب وجود دارد. اول اینکه آن چیزی را که به نام تربیت و آموزش به ما دادند نفی کنیم. دوم اینکه با انا لله و انا الیه راجعون برگردیم به آن چیزی که بوده‌ایم، به اصل خود. به آن چاهی که آب درونش است و با آب‌های بیرونی تغذیه نشویم.

انا لله یعنی برگرد به آن گوهر وجود خود که از روح الهی است (نفخت فیهِ من روحی). همه سرمایه‌ها و اسمای الهی در ما وجود دارد. فقط با بازگشت می‌توان این‌ها را دریافت. به همین دلیل است که اوج شدن در عمق بودن است. حال می‌خواهم بگویم اوج پیشرفت در عمق بازگشت است. پیشرفت را همواره رو به جلو تعریف می‌کنیم، اما اینجا پیشرفت با فرورفتن و عمیق شدن یکی است.

این مدعیان در طلبش پشت به راهند باشد که نشینم نفسی پیش‌تر افتم

این چگونه نشستنی است که در آن پیشرفت حاصل می‌شود و این چگونه دویندی است که در آن سپرفت است؟ طرف می‌دود، ولی اشتباهی می‌دود. اندکی بنشین تا جلو بگیری. ما بعضاً در تعلیم و تربیت پشت به راهیم. اسب را پشت درشکه بسته‌ایم و با نیت خیر و دلسوزانه‌ای به سوی هدفی کاذب می‌دویم.

گو بدو چندانکه افزون می‌دود از مراد دل جداتر می‌شود
جاهدوا فینا بگفت آن شهریار جاهدوا عنا نگفت ای بی‌قرار

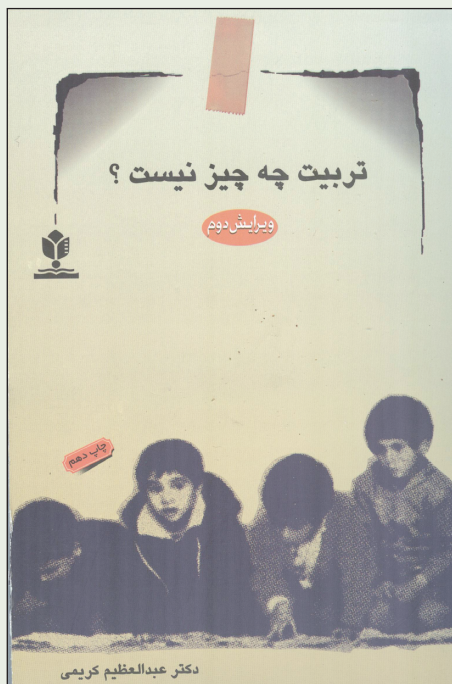
داستان همان ماجرای آن گنج و گنج‌نامه است که مولانا می‌گوید کسی دنبال گنج بود و خواب دید خداوند در خواب به او گفت به فلان جا برو و تیر در کمان بگذار و رها کن همان جا گنج است. این بنده خدا هم با کلی اشتیاق تیر در کمان گذاشت و با زور زیاد کمان را خیلی کشید، چون فکر می‌کرد که گنج آن دوردست‌هاست و رفت جایی که تیر افتاده بود و دید که خبری نیست و دوباره خوابید و خواب دید و پرسید مگر نگفتید گنج آنجاست، پس چرا خبری نشد؟ جواب آمد که ما گفتیم تیر را در کمان بگذار و رها کن. چرا کمان را کشیدی؟ گنج پیش پای ماست، نه جای دیگر.

اندر این ره سوی پستی ارتقاقت. در این طریق راه پیشرفت، بازگشتن است. راه والایی، فروتنی است؛ راه اوج گرفتن از پستی است. به قول بیدل: به پستی نیز معراجی است گر آزاده‌ای/ صدای آب شو ساز ترقی کن تنزل را. این فرود عین عروج است، این سقوط آن سوی صعود است، این پستی در ذات خود ارتفاع و بلندی و رفعت را به ارمغان می‌آورد.

انا لله و انا الیه راجعون یک فرآیند معطوف به بازگشت است، درحالی که ما همیشه به دنبال پیشرفت هستیم؛ نوعی پیشرفت وارونه. اما این بازگشت بسیار مترقیانه است و آن پیشرفت بسیار مترجانه. هیچ دینی مترقی‌تر از اسلام نتوانسته با این شعار پویندگی ایجاد کند. اما ما نتوانستیم از این دو شعار که هسته بنیادی تفکر الهیات سلبی است، در تعلیم و تربیت بومی خودمان استفاده کنیم و همچنان رو به آموزه‌های غربی و منابع نامربوط به باورهای خودمان هستیم.

تربیت آن قسمت‌هایی را که به فطرت مربوط می‌شود، چگونه می‌توان شناخت؟ مثلاً میل به معنویت، یا همان طور که گفتید حس کنجکاوی در فطرت انسان وجود دارد. چه تعداد از این مسائل را می‌توان شناسایی کرد و راهکار رسیدن به این‌ها چیست؟ چون احتمال اینکه در زدودن‌ها، مسائل فطری هم زدوده شود، وجود دارد.

کریمی: هم خیلی ساده است و هم خیلی پیچیده؛ ساده به این معنا که اگر ما کودک را به حال خود بگذاریم، نه به معنای لایبالی‌گری و بی‌قیدی، بلکه متعهدانه‌ترین روش هوشمندی در فقدان دخالت است. اگر ما به فرزندانمان اعتماد کنیم، متوجه می‌شویم بسیاری از مسائلی را که آرزوی آن را داریم





مجله ما از اهمیت برخوردار است و آن بحث تربیت سیاسی و اجتماعی است. اجتماعی شدن کودک را یک امر فطری می‌بینید یا یک برنامه از سوی دیگران؟

کریمی: خوب شد واژه «اجتماعی شدن» را به کار بردید و نگفتید «اجتماعی کردن»، چون من روی این بحث که اتفاقی رخ داد حساسیت دارم، چون معتقدم همه چیز وجود دارد و قرار نیست چیزی اضافه کنیم. تربیت افزودن نیست، کاستن است. تربیت اقدام کردن نیست، کاری کردن برای رخ دادن اقدامی است. باز از شهید مطهری مثال می‌زنم. ایشان گفتند باغبان غنچه را نمی‌شکوفاند، بلکه کاری می‌کند که غنچه شکفته شود. شکفتن در «بودن» است، اما شکوفاندن در «شدن» است. اجتماعی کردن، شدن است و اجتماعی شدن در بودن رخ می‌دهد.

من در کتاب «آسیب‌شناسی تربیت اجتماعی» که عنوان فرعی آن «اجتماعی کردن مانع اجتماعی شدن است» است به این نکته اشاره کرده‌ام. بچه‌هایی اجتماعی نمی‌شوند که از اول تلاش کردیم آن‌ها را اجتماعی کنیم. اگر هم اجتماعی بشوند، نقش بازی می‌کنند. نقاب دارند. اجتماعی شدن یک فرآیند طبیعی، فاعلی، شخصی و درون‌زاست که در تعامل با دیگری که هم طبیعت و انسان را شامل می‌شود، قرار دارد. همه این‌ها در تعامل با یکدیگر است. در عین درآمیزی با دیگران، فردیت و تفرّد حاکم است، لذا این تعبیر وجود دارد که اگر فرد را به حال خود بگذاریم این موضوع نیاز به حکمت زیادی دارد. این به این معنا نیست که کلاً کاری نکنیم و بچه را به حال خود بگذاریم. این فرآیند حکمت، تدبیر، تعهد و دلسوزی و صدا برای رحمت می‌خواهد. همیشه این مثال را برای کسانی که متوجه این پارادوکس نمی‌شوند مطرح کرده‌ام که اگر فرزند شما سؤال کند لغت اجتناب به چه معنی است؟ شما بلافاصله نمی‌گویید یعنی دوری جستن، چون این یعنی دخالت کردن، اما اگر بخواهیم به روش اکتشافی و سلبی به او یاد بدهیم، می‌گوییم این لغت را کجا دیده‌ای بیا با هم بررسی کنیم که معنی آن چیست؟ و در فرآیند تلاش و جست‌وجو با او مشارکت می‌کنیم و می‌گذاریم خودش در این کشف مداخله کند. مثلاً در این کتاب نوشته شده از خوردن غذاهای آلوده اجتناب کنید. از کودک می‌پرسیم فکر می‌کنی گفته شده غذاهای آلوده را بخوریم؟ و چند ساعت ذهن کودک درگیر می‌شود تا معنی دقیق این عبارت را بفهمد و به این می‌گویند واگذار کردن به خود. قطعاً با این روش کار ما و کودک مشکل‌تر می‌شود اما فرجام آن خودآگاهی، خودآموزی، خودرهبری و خودگستری دائمی است.

به نظر شما کدام‌یک از این روش‌ها بیشتر وقت ما را می‌گیرد؟ روش اول در چند ثانیه پاسخ داده می‌شود و هر کس به سراغ کار خود می‌رود، اما اگر کودک را به حال خود بگذارم و با روش سلبی اجازه دهم خودش کشف کند نیاز به وقت و انرژی زیادی است. کار ما در روش سلبی صد برابر روش ایجابی است.

پس آیا منظور ما این است که هیچ کار نکنیم و کودک را به حال خود واگذار کنیم و هر اتفاقی افتاد دخالت نکنیم؟ در روش سلبی به مراتب نیازمند وقت و انرژی بیشتری هستیم. اگر به آن مثال چاه آب و لوله‌کشی برگردیم، روش ایجابی مانند باز کردن آب لوله‌کشی است، اما در روش سلبی مانند مغنی‌گری باید به سختی زیادی دچار شویم تا آب زلال درون چاه را به دست آوریم. باید کاری کنیم که فرزندم اجتماعی شود، نه اینکه او را اجتماعی کنیم. امروزه بحث مهارت‌های اجتماعی و ارتباطی خیلی گسترده شده است و تصور می‌کنند این مباحث از پشت کلاس‌ها و کتاب‌ها و کارگاه‌ها ایجاد می‌شود. اما این گونه نیست. بچه‌هایی اجتماعی می‌شوند که در شرایط طبیعی، روش‌های بحران‌زای طبیعی و در مرکز حوادث طبیعی با کنش‌های طبیعی مواجه شوند، نه پشت میزهای کلاسی و شرایط تصنعی فردی نکاتی را به آنها بگوییم و یادداشت کنند و به

که داشته باشند به طور طبیعی و فطری خودشان دارند. مثلاً ما دوست داریم فرزندانمان شاداب باشند. هیچ دوره‌ای در زندگی بشر شاداب‌تر از دوران کودکی نیست. اما چه می‌شود که کودکی که باید شاداب و سرزنده باشد، افسرده و خموده می‌شود. مثلاً انسان‌ها در سنین کودکی حس جاندارپنداری (Animism) دارند. آنها مثل یک عارف و عاشق و عابد همه چیز را زنده می‌بینند. حس بسیار والایی که فقط در عرفا پیدا می‌شود، ولی کودکان این حس را دارند.

باد و خاک و آب و آتش زنده‌اند

با من و تو مرده با حق زنده‌اند. بچه‌ها همین طوری هستند. با گل و خاک و عروسک حرف می‌زند. یا مثلاً اگر به درخت لگد بزنید، می‌گویند این کار را نکن درخت دردش می‌آید و ما به او می‌خندیم درحالی‌که باید به حال خود بگیریم که چرا حال کودک را نداریم.

گرایش به دین، حس شادابی و صداقت و... در بچه وجود دارد. می‌گویند حرف راست را از دو نفر می‌توان شنید؛ یکی بچه و دیگری دیوانه. اولی چون تربیت نشده و دومی چون تربیت‌اش را از دست داده و همه این‌ها با تربیت و آموزش ما از بین می‌رود. بسیاری از این مسائل تضمین شده است و می‌توان موارد زیادی شمرد. حال شما به غیر از این‌ها از یک کودک چه چیز دیگری می‌خواهید؟ به دنبال یک انسان کامل بگیریم که بی‌بدیل و بی‌دلیل همه این‌ها را داشته باشد، چون ما غالباً این مسائل را با دلیل قبول می‌کنیم. راست می‌گوییم، چون اگر دروغ بگوییم، بهشت را از دست می‌دهیم، اما کودک این گونه نیست. کودک بی‌دلیل راست‌گوست. او بی‌دلیل شاداب است؛ بی‌دلیل کنجکاو است؛ فقط برای خویش و برای دل خودش می‌خواهد بداند، اما ما احتمالاً و بعضاً برای نمره و مدرک و نمایش و همایش چیزی را یاد می‌گیریم.

عمر زاهد همه طی شد به تمنای بهشت او ندانست که در ترک مناسبت بهشت کودک بدون چشم‌داشت به بهشت، پاک و راست و بی‌رنگ و بی‌ریاست، اما بعضاً ما با چشم‌داشت به بهشت یا ترس از جهنم این گونه می‌شویم، تازه اگر بشویم. کودک بدون چشم‌داشت از عامل بیرونی و خالصانه همه این خصوصیات را به طور فطری در خود دارد. کودک نمی‌داند از چه شاداب است، اما وقتی با پاداش و تشویق شاداب شود، دیگر بدون آن شادابی خود را از دست داده است.

اگر من چون مدرک دکتری دارم، یا چندین کتاب نوشتم و این و آن از من تعریف و تمجید می‌کنند، به این چیزها شاد بشوم باید به حال خودم بگیرم، چون خیلی بدبختم، ولی اگر شادی‌ام به آنچه هستم باشد و نه به آنچه دارم، این شادی همان

شادی کودکان و عارفانه است؛ شادی در مقام بودن و نه داشتن و شدن، یعنی بود مطلق باشد و نه داشتن. گفت آن که نیکی می‌کند تا دیگران به او نیکی کنند، در نیکی پست‌ترین است. اما آن که نیکی می‌کند که فقط نیکی کرده باشد، در نیکی برترین است. اما آن که نیکی می‌کند و خود نمی‌داند که نیکی کرده، فرزانه است. او در مقام «بودن» است، نه شدن و داشتن و انجام دادن.

کودک در مرحله بودن است. از زمانی شدن او آغاز می‌شود که ما به او بگوییم چه کار بکند یا نکند، مثل چه کسی باشد و مثل خودش نباشد، بین او با دیگران مقایسه می‌کنیم. نخستین مقایسه کار ابلیس بود و ما با کار ابلیس روی کودک تأثیر می‌گذاریم. ابلیس یک امر تاریخی و اسطوره‌ای و از بین رفته نیست. همه مفاهیم قرآنی در زمان حال جریان دارد و این گونه نیست که در زمان و مکان خاصی باشد و همه‌جا وجود دارد. کودک هم مانند آدم اولیه است که در بهشت زندگی می‌کند و ما او را از بهشت خارج می‌کنیم و به این موجودی که می‌بینیم تبدیل می‌شود.

تربیت می‌خواهم پلی بزنم بین بحث‌های شما و موضوعی که در

مدیرفرزانه، بی‌آن‌که دخالت‌کننده مدیریت می‌کند!

کج تربیت
چه چیز نیست!
(جگونه مدیریت نکنیم)

صورت ذهنی آنها را پس بدهند و فکر کنند دارای مهارت اجتماعی شده‌اند.

مانند این است که بخواهیم با جزوهای چند صفحه‌ای به کسی یاد بدهیم چگونه زمانی که ترمز ماشین‌اش برید شرایط را مدیریت کند. اتفاقی را که در کسری از ثانیه می‌افتد با جزوه چند صفحه‌ای نمی‌توان مدیریت کرد. اتفاقاً در بحران ترمز بریدگی به صورت ناهشیار که در آمیخته‌ها و آموخته‌های ژنتیکی، تجربی، گرایشی، تربیتی و طبیعی زندگی و کودکی‌اش است آنجا بروز می‌کند و چیزهای دیگر به کار انسان نمی‌آید و آنجا طبیعت بود انسان ظاهر می‌شود، نه آموزش‌های نمود او.

اجتماعی شدن دیکته و نسخه و... ندارد، بلکه اینکه چگونه در عالم طبیعی و واقعی و فردی چه اتفاقی می‌افتد مهم است. من اجتماعی شده‌ام و نه اینکه کسی مرا اجتماعی کند.

تربیت نیاز اجتماعی شدن را در سنین مختلف چگونه می‌بینید؟

مثلاً در همان مدل پیازه یک‌سری انتظارات را در سنین مشخصی باید داشت و برخی از مفاهیم خاص سنین مخصوصی است. مقوله اجتماعی شدن را می‌توان از کودکی با کودک بود تا رشد پیدا کند، اما با تعریفی که ما از اجتماعی شدن و بخصوص جامعه‌پذیری سیاسی که مقداری رنگ و بوی خاص اجتماعی شدن در آن است در سنین بالاتر رخ می‌دهد. این نیاز را می‌توان در سنین نوجوانی و جوانی قوی‌تر از دوران کودکی دید.

کریمی: بله همین‌طور است. اولاً تمامی مفاهیم، چه دینی و اجتماعی و چه سیاسی و آموزشی مانند ساختار هوش اموری تدریجی و تکوینی است که در خلال تحول روانی شکل می‌گیرد. ولی همه این‌ها به تعبیر اریک اریکسون واضع نظریه رشد روانی اجتماعی (Psycho social) یک الگوی اپی ژنتیکی (epigenetics) (اپی ژنتیک به زبان ساده بیانگر چگونگی تغییرات فنوتیپی یک سلول، بدون تغییر در توالی DNA آن است). دارند. حتی مسائل دینی که مانند پر طاووس باز و متجلی می‌شوند وجود دارند و چیزی به آن اضافه نمی‌کنیم. ما به پر طاووس چیزی اضافه نمی‌کنیم. اجتماعی شدن، دینی شدن و... بتدریج و مرحله‌به‌مرحله به اقتضای مراحل رشد آشکار می‌شود. حتی گفته شده اگر کسی در شمارش و حساب کردن اختلال یادگیری دارد در دوران قبل از مدرسه دیده نمی‌شود. ژن‌هایی هستند که در سنین مختلف خود را نشان می‌دهند و قبل از آن نهفته است. نمی‌خواهم همه‌چیز را بر اساس ژنتیک تحلیل و یا تقلیل کنم، اما این نیز یکی از روش‌هاست که در چارچوب همان بحث کلی که مرحله‌به‌مرحله مسائل رو به جلو حرکت می‌کنند، قرار دارد. فرض کنید در مورد هوش که پیازه را مثال زدیم، هوش کودک در دو سال اول از جنس حسی-حرکتی است، یعنی فهم کودک از جهان حسی و در محدوده حرکات بدنی و فیزیکی اوست. کودک تعریفی از مفهوم سوختن ندارد و برای اینکه بفهمد نباید به بخاری داغ نزدیک شود، به او می‌گوییم «جیز» است و دستش را به بخاری نزدیک می‌کنیم تا گرمای آن را حس کند. درک او از جهان حسی است. بعد که هوش پیش‌عملیاتی، عملیاتی و... می‌شود زبان خود را دارد. مشکل ما در اجتماعی کردن، دینی کردن، اخلاقی کردن و... این است که می‌خواهیم متناسب با نیازهای خودمان بچه‌ها را بار بیابوریم، نه با ظرفیت‌ها و شرایط آنها. و اگر این حدیث پیامبر (ص) را که می‌فرمایند: من کان عنده صبی فلتصاب له «هر گاه کودکی نزد شماست خود را به کودکی بزنید» الگو قرار دهیم، مخروط نظام آموزش و پرورش از اساس دگرگون می‌شود، مانند انقلابی که معروف به

انقلاب کپرنیک است باید اتفاق بیفتد. کاری که پیازه با عنوان انقلاب کپرنیکی در آموزش و پرورش کرد، ولی ما به درک عملی و روشمند و هدفمند این حدیث لطیف دقت نکردیم و حالا که پیازه و روس موضوع کودک‌مداری (centered child) را مطرح کردند می‌فهمیم که چه می‌گوید و قبل از آن از این گنج خودی بیگانه بودیم، حالا که بیگانگان گفتند با آن یگانه شدیم.

لذا فکر می‌کنم در بخش اجتماعی شدن دیدگاه اسلام به محالی معتقد است و می‌گوید متناسب با هر مرحله باید انتظارات خاص خود را داشت. مثلاً تربیت کودک به سه هفت سال تقسیم می‌شود که هفت سال اول آقایی است و کودک باید بازی کند و خودمدرار و خودم‌کرزین است، یعنی جهان را بر اساس ساختار ادراکی خود و در مدار فهم خود می‌بیند و می‌انگارد؛ برای همین است که در بازی قایم‌باشک او چشم خود را در مقابل ما می‌بندد و می‌گوید مرا پیدا کنید. چون خودش را نمی‌بیند، بر این تصور است که ما هم او را نمی‌بینیم. به این می‌گویند

آقایی و خودمیان‌بینی.

اگرچه کودک اجازه دهیم در کودکی خود کودکی کند، در بزرگسالی دیگر کودک ناپخته نمی‌شود و برعکس اگر کودک در کودکی، کودکی نکند، در بزرگسالی به شکل ناپه‌نچار و بیمارگونه کودکی خواهد کرد. هیچ چیزی مضرت از اقدام زودرس نیست. مانند میوه نارس است که کنده می‌شود. گزل، یکی از روان‌شناسان بزرگ تحقیق جالبی کرده مبنی بر اینکه مادرانی که زودتر از موعد بچه‌های خود را می‌نشانند یا زودتر از موعد تلاش می‌کنند کودکانشان حرف بزنند فرزندان‌شان در مراحل بعدی دچار اختلال در نشستن و حرف زدن می‌شوند. ۱۶۰ کیلومتر فیلم از الگوی حرکتی انواع کودکان در انواع سنین در انواع کشورها از قبایل آمازون تا کنار رود سن پاریس تهیه کرده است و نشان می‌دهد رشد داخلی (رشد یا نضج و پختگی درونی و زیستی Maturity) مهم‌ترین عامل در تحول کودک است که نباید در آن تأخیر و یا تسریع بیش از حد رخ دهد.

لذا به طور فیزیکی و خیلی عینی مشخص شده که هر گونه دلسوزی در پیش‌رسی کودک در یک امری، موجب دیررسی و تأخیر و حتی نابودی آن چیز می‌شود. چیزی که ما امروزه تحت عنوان آموزش‌های دینی و اخلاقی در مدارس داریم. می‌خواهیم خیلی زود فرزندانمان را دیندار کنیم، نمی‌دانیم که ناخواسته فرزندان خود را دین‌گریز و بلکه دین‌ستیز می‌کنیم. در اجتماعی شدن نیز هم این‌گونه است.

تربیت برگرديم به يك سؤال خودماني. آقای عبدالعظيم کريمی

امروز اگر خود را با سی سال گذشته‌اش مقایسه کند، تا چه حد فرق کرده است؟ این را از این منظر طرح می‌کنم که بسیاری از معلمان و مربیان ما وقتی به صورت تجربی وارد عرصه عمل می‌شوند و کار با دانش‌آموزان را شروع می‌کنند، تصوراتی دارند و وقتی مطالعه می‌کنند و دانش لازم را به دست می‌آورند، افسوس می‌خورند که چرا در گذشته این مسائل را نمی‌دانستند که قطعاً اگر می‌دانستند بهتر عمل می‌کردند. آیا این افسوس را تجربه کرده‌اید و در نظریات و تفکرات خود تا چه حد تغییر را حس می‌کنید؟

کریمی: مايلم در پاسخ به سؤال شما نکته‌ای بس تکان‌دهنده از میلان کوندرا، رمان‌نویس بزرگ چک‌تبار فرانسوی نقل کنم که در سن ۸۵ سالگی خود گفته بود، یکی از آرزوهای من این بود که یک رمان و داستانی بنویسم که در آن هیچ حرف جدی نباشد، آنگاه من جدی‌ترین حرف خود را در آن رمان زده‌ام. او به آرزوی خود رسید و رمانی نوشت به نام جشن بی‌هدفی (meaninglessness ceremony) و یک کارگردان بزرگ ایتالیایی گفته بود یکی از بزرگ‌ترین آرزوهایم این است که یک فیلمی بسازم که در آن هیچ اتفاقی نیفتد و می‌دانم که آن بزرگ‌ترین اتفاق در زندگی من خواهد بود.

حالا بلا تشبیه من باید بگویم که بزرگ‌ترین تغییر در من این است که هیچ تغییری نکرده باشم (یعنی برگردم به همان کودکی فطری و امی و حنیف) آنگاه بزرگ‌ترین تغییر رخ خواهد داد. حالا خارج از این حرف‌های ناساز با سازه‌های ما باید بگویم که قطعاً تغییر بوده است و این تغییر با هزینه‌های زیادی هم ایجاد شده، بهتر بخواهم بگویم، یک پوست‌اندازی اتفاقی افتاده؛ پوست انداختنی که با جان‌کندن همراه بوده و نه تغییر سطحی در دانش و نظریه و معلومات کتابی و نوشتاری.

چون معتقدم کسی با دانش تغییر نمی‌کند، منشأ تغییر بینش است، نه دانش. ما

دوره‌هایی می‌گذاریم به نام دانش‌افزایی و بعد دانش‌های جدید را به آدم‌ها می‌دهیم و تصور می‌کنیم آن‌ها جدید می‌شوند، چون دانش جدید به آن‌ها داده شده است. این‌ها هیچ ربطی به هم ندارند. بنابراین، قطعاً تغییر بوده است. شاید به این نتیجه برسیم که پس من هم شدم، نه اینکه بودن را داشته باشم. اما حقیقت امر این است که من سعی کردم به «بود» کودکی خود بازگردم. تغییر من به یک بازگشت معطوف بوده است. هر دانشی را هم که به شیوه جدید دریافت کرده‌ام، به قول شهید مطهری یک آتشگیره بوده برای آتش زدن آن خرمن نهفته کودکی‌ام و نه خرمن بیرونی یاد گرفته تحصیلی‌ام.

در مورد حسرت خوردن گذشته یکی از فیلسوفان حرف جالبی می‌زند، می‌گوید اگر حقیقت را در یک کف دستم بگذارند و راه‌های آزمون و خطای رسیدن به آن را در کف دیگر، من راه دوم را انتخاب می‌کنم و دوست دارم باز با آزمون و خطا به حقیقت برسم. این به معنای این نیست که من به حقیقت رسیده‌ام، بلکه می‌خواهم بگویم



مشکل ما در اجتماعی کردن، دینی کردن، اخلاقی کردن و... این است که می‌خواهیم متناسب با نیازهای خودمان بچه‌ها را بار بیابوریم، نه با ظرفیت‌ها و شرایط آنها. اگر این حدیث پیامبر (ص) را که می‌فرمایند: «هر گاه کودکی نزد شماست خود را به کودکی بزنید» الگو قرار دهیم، مخروط نظام آموزش و پرورش از اساس دگرگون می‌شود.



ما در تعریف تربیت به غلط می‌گوییم تربیت عبارت است از فراهم کردن زمینه‌ها و رفع موانع برای اینکه کودک فلان شود. اتفاقاً مربی هوشمند نباید موانع را رفع کند، بلکه باید مانع ایجاد کند؛ ایجاد موانع بهینه و سازنده، نه کشنده و مخرب. کار ما ایجاد مانع سازنده و بالنده است. یک اسکی‌باز برای آنکه شاگردش در اسکی بازی مهارت خوب پیدا کند به‌مرور موانع سر راه او را بیشتر و پیچیده‌تر می‌کند. در یک دریای آرام هیچ ناخدایی ناخدا نمی‌شود.

هر که در این بزم مقرب‌تر است
جام بلا بیشترش می‌دهند
مربی دلسوز بیشتر مانع می‌گردد تا مربی که دلسوز نیست. در تربیت اجتماعی هر چقدر موانع سازنده و بهینه و بالنده بیشتر باشد و مربی احساس خطر کند، موجب می‌شود استعدادها بالقوه او در شرایط خطر رشد کند. انسان‌ها در بحران‌ها شکوفا می‌شوند. اجتماعی شدن یک فرآیند ریسک‌آور درون‌زاست. اریکسون که جزو پیشروهای روان‌شناسی اجتماعی بود، رشد را به هشت مرحله تقسیم کرد که هر مرحله دو قطب دارد؛ دو قطب منفی و مثبت. او می‌گوید، منفی به همان اندازه ارزش دارد که مثبت. مثال می‌زند در سال اول تولد کودک با دو قطب مثبت و منفی مواجه می‌شود؛ قطب اعتماد و عدم‌اعتماد که سنتر آن می‌شود امید. اگر می‌خواهید بچه‌ای به زندگی امید پیدا کند، بذر اولیه آن در سال اول است. اعتماد در برابر عدم‌اعتماد. وقتی بچه گرسنه است اگر مادر بلافاصله به او غذا دهد یا وقتی خودش را کثیف کرد، بلافاصله به او رسیدگی کند این بچه ناامید می‌شود. بالعکس اگر بی‌محلی شود و به کودک رسیدگی نشود، باز هم نتیجه خوبی حاصل نمی‌شود و در آینده نومی‌د می‌شود. راهکاری که او ارائه می‌دهد، پیوند شایسته و متناسبی بین اعتماد و عدم‌اعتماد است. بچه‌هایی که خیلی زود بغلشان می‌کنیم به اصطلاح خودمانی بغلی می‌شوند. این بچه در آینده و بزرگسالی هم بغلی می‌شود؛ زودرنج، وابسته و ناامید. رشد اجتماعی از همین جا آغاز می‌شود که نسبت شایسته‌ای بین خطر و امنیت، بین مثبت و منفی، ناکامی و کامیابی و... برقرار کنیم. اما متأسفانه فکر می‌کنیم باید برای بچه فقط کامیابی وجود داشته باشد و او را از ناکامی دور می‌کنیم.

ای بسا رخنه که در آن محکمی‌هاست بسا اندوه که در آن خرمی‌هاست
چه بسا وقتی بچه را کامیاب می‌کنیم، ناکام شود. جمله زیبایی یکی از عرفا دارد که می‌گوید: «در جمله صفت‌ها رحمت است، الا در محبت که در آن هیچ رحمت یافت نشود».

وقتی می‌گوییم به بچه محبت کن، یعنی به او برس اما وقتی به او نمی‌رسی هم محبت می‌کنی. وقتی هوشمندانه ناکامش می‌کنی که بفهمد همه چیز در دنیا دست‌یافتنی نیست تا او هم بتواند در مقابل ناکامی‌ها صبوری پیشه کند این هم محبت و رحمت و لطف است اما فکر می‌کنیم که محبت فقط و فقط رسیدگی و کامیاب کردن و نوازش کردن است. به قول شکسپیر در نمایشنامه هملت: من این‌قدر سنگدل نیستم که مهربان باشم.

اگر کودک در مورد هر چیزی که می‌خواهد به او داده شود، کودکی بار می‌آید که در بزرگسالی پرتوقع و زودرنج و ضعیف خواهد بود که این بزرگ‌ترین خیانت به نام محبت است. این دلسوزی نیست، سنگ‌دلی است و ما غالباً به نام محبت سنگ‌دلی می‌کنیم و به نام سنگ‌دلی محبت. ببخشید اگر من این‌قدر وارونه و تضادمندان و ناسازوار سخن می‌گویم، زیرا ما نیازمند یک خانه‌تکانی بزرگ در روش و منش و بینش خود هستیم که بدون تنش معنایی و چالش‌زایی امکان‌پذیر نیست.

این تن اگر کم‌تندی راه دلم کم‌زند
راه‌شدی تا نبیدی این همه گفتار مرا

تربیت مجدداً از شما بابت وقتی که گذاشتید
تشکر می‌کنیم.

مربی هوشمند نباید موانع را رفع کند، بلکه باید مانع ایجاد کند؛ ایجاد موانع بهینه و سازنده، نه کشنده و مخرب. کار ما ایجاد مانع سازنده و بالنده است. یک اسکی‌باز برای آنکه شاگردش در اسکی بازی مهارت خوبی پیدا کند به‌مرور موانع سر راه او را بیشتر و پیچیده‌تر می‌کند. در یک دریای آرام هیچ ناخدایی ناخدا نمی‌شود.

تغییری که کردم و آن آزمون و خطا طبیعی بوده و باید آن را تجربه می‌کردم. خطا و مسیر درست در کنار هم هستند که معنا پیدا می‌کنند و در غیر این صورت، ثواب و عقاب و بهشت و جهنم بی‌معنی می‌شد. در مجموع، تغییر یا همان پوست‌اندازی بوده و حسرتی به این معنا در من وجود ندارد، چون فکر می‌کنم این طبیعت رشد من بوده است و شاید ده سال دیگر به این نتیجه برسم که حرف‌هایی که امروز گفتم خطا بوده و این نسبت فهم انسان در مورد امور را نشان می‌دهد.

تربیت شما چیزی در حدود ۳۰، ۴۰ جلد کتاب دارید، آیا در میان آنها کتابی هست که به علت محتوای آن و تغییر شما حاضر به تجدید چاپ آن نشوید؟

کریمی: بله. منتها آن کتاب شاید برای من دیگر مقبول نباشد، اما برای بعضی مخاطبان شاید مقبول باشد. اتفاقاً بارها دیده‌ام آن کتابی که خودم آن را نمی‌پسندم اقبال خوبی نزد دیگران دارد و آن را که من می‌پسندم، ممکن است دیگران با آن ارتباط برقرار نکنند. لذا اگر سلیقه من مورد نظر است، بله این‌گونه است اما اگر سلیقه مخاطبان، باید بگویم آنها تا حدودی متفاوت نگاه می‌کنند.

تربیت در حوزه تربیت اجتماعی فعالیت‌هایی وجود دارد که ظرفیت اجتماعی شدن بالایی دارد. مثلاً اگر در یک اردوی دانش‌آموزی آن‌ها را در شرایطی قرار بدهیم که کار گروهی را تجربه کنند و با هم بودن و مهارت‌های آن را کسب کنند، حتماً بهتر از یک فعالیت نماز جماعت ممکن است در اجتماعی شدن آن‌ها کمک کند. تفاوت‌هایی در ماهیت فعالیت‌های مختلف وجود دارد. شما نیاز به این فعالیت‌ها را در اجتماعی شدن چگونه می‌بینید؟

بخصوص باز هم به آن بستر جامعه‌پذیری سیاسی اشاره می‌کنم. مثلاً ما شوراهای دانش‌آموزی را در مدارس داریم، فرض این شوراها این است که انتخاب کردن، آزادی، آزادی در تصمیم‌گیری برای سرنوشت خود، دخالت در اداره یک واحد دانش‌آموزی، مشاوره دادن و مشاوره گرفتن و... را تجربه می‌کنند. این پدیده ظرفیت زیادی برای ظهور استعدادها اجتماعی شدن در نسل جوان دارد. شما این بستر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

کریمی: بسترسازی و زمینه‌سازی برای ظهور استعدادها مختلف، از جمله مسائل اجتماعی امر مسلمی است و تردیدی وجود ندارد. اما همواره باید خطر کردن و ریسک را مد نظر داشت. مانند آن که کسی با خواندن کتاب آموزش شنا، شناگر نمی‌شود، باید او را به استخر انداخت، نه استخری که او را غرق کند. اینکه اردو ببریم یا مانور زلزله برگزار کنیم، خوب است اما آن شرایط طبیعی و حس و حال طبیعی را ندارد. در آن حالت، تحت فشار یا هر چیز دیگری انسان به صورت طبیعی دارای توانایی می‌شود و کارهایی می‌کند که در حالت عادی نمی‌تواند انجام دهد. اینکه ما می‌گوییم تربیت گلخانه‌ای و پاستوریزه‌ای با تربیت طبیعی و درگیرانه فرق می‌کند، همین است. اگر فعالیت اجتماعی تا آنجایی که امکان دارد طبیعی باشد، به رشد و اجتماعی شدن دانش‌آموزان کمک می‌کند و هر چقدر این آموزش‌ها کلاسی و مصنوعی باشد فقط ادای تربیت اجتماعی را درمی‌آورد.

آنتونی گیدنز در یکی از کتاب‌های خود عنوان می‌کند، خطر به اندازه امنیت می‌تواند برای جامعه سازنده باشد. حتی اخیراً کتابی دیدم با عنوان استرس به منزله رشد (Stress as Growth). خطر و ریسک موجب رشد و حرکت می‌شود. گاهی اوقات موانع، عامل رشد هستند. گاهی دشمنان بیش از دوستان ما را متحول می‌کنند. به قول بیدل: دست رد ما را به درگاه قبول حق رساند
حق پرستان را مدد دائم ز باطل می‌رسد



بازخوانی اندیشه شهید مطهری

«جمود»

آفت دینداری



◀ علی تاجدینی

در سلسله مطالب فراهم آمده در بازخوانی اندیشه‌های شهید مطهری، در این قسمت به سراغ مقوله جمود از نظر شهید مطهری می‌رویم.

معنای لفظی جمود

جمود در لغت به معنی بسته شدن، یخ بستن آب، لخته شدن و خنک شدن خون آمده است. این واژه مترادف تحجر است که به معنای سنگ شدن و سفت شدن است (۱). معنای عرفی و اصطلاحی جمود با معنای آن کمال ارتباط را دارد. انسان جامد یعنی انسان راكد، متوقف، ایستا، متعصب، خشک و غیرقابل انعطاف. وجه مشترک تمام این تعاریف آن است که آدم جامد در برابر عنصر زمان و تحولات تاریخ و اندیشه‌های گوناگون انعطاف ندارد. گویی زمان بر وی نمی‌گذرد. آدم جامد خود را بی‌نیاز از اندیشه‌ها و افکار جدید می‌داند، چرا که تصور می‌کند حقیقت آن است که نزد اوست. بنابراین اگر با اندیشه‌ها مواجه است، یا از ابتدا به دنبال ادله‌ای برای رد آن اندیشه‌هاست و یا خود را از مطالعه آن اندیشه‌ها بی‌نیاز می‌داند. قاعدتاً وقتی کسی خود را حق می‌پندارد، دیگران از نظر او باطل‌اند، از همین رو

عقل بدون تحقیق و به دست آوردن معرفت حاضر نیست عوامانه خدا را عبادت کند. به علاوه، عقلانیت تلاش و زحمت زیادی می‌خواهد و عوام و عالمان عامی و عوام‌زده می‌ترسند در دین‌شان چون و چرا کنند. (۶) به عبارت دیگر، عوام مذهبی از ترس آنکه دچار هویت مشوش شوند، از عقل می‌گریزند. اما عقل آزاد پرسش می‌کند و به دنبال حقیقت می‌رود و ایمانش بر دلیل مبتنی است و نه تقلید و تعصب و تلقین و اقتدا به رفتار بزرگان و گذشتگان و از این قبیل.

ویژگی‌های جمود در اندیشه مطهری

بدیهی است کسی مایل نیست خود را جامد بداند، همه خود را معتدل و عاقل می‌دانند، (۵) اما مسئله با اسم و نام‌گذاری تمام نمی‌شود. مهم واقعیت است. بنابراین برای تشخیص جامد از معتدل نیاز به ملاک‌ها و شاخص‌هایی است. مطهری این بحث را در جاهای گوناگون مطرح کرده، اما مهم‌ترین حرف‌های مطهری را در تحلیل روحیه خوارج می‌توان مطالعه کرد. اهم اندیشه‌ها و رفتارهای جامدانه از نظر مطهری عبارتند از:

۱. انفکاک تدین از تعقل

جامدها در حوزه الهیات چون و چرا و پرسش کردن را ممنوع و مذموم می‌دانند. از این رو اهل جمود، چه عالم و چه عامی، با فلسفه و کلام عقلی مخالفند. تکیه‌گاه اهل جمود دلایل نقلی است و از دلایل نقلی هم حدیث برای آنان جایگاه والایی دارد و لذا قرآن یا به تبع حدیث مطرح می‌شود یا محترمانه کنار گذاشته می‌شود.

مطهری در قیاس معتزله و اشاعره، معتزله را آدم‌های حر و آزادخواهی می‌داند که به عقل و منطق بها داده و در الهیات و دین بحث و اجتهاد می‌کردند. به عقیده مطهری معتزله به روح تعلیمات اسلامی توجه داشتند برخلاف اشاعره که صرفاً به ظاهر اصالت می‌دادند، معتزله حیات عقلی پدید آوردند و به نقد احادیث پرداختند. اما کار معتزله با مخالفت‌های زیادی روبه‌رو شد. اهل حدیث ظاهرگرایان تنها ظواهر حدیث را حجت می‌دانستند و به روح و معنی قرآن و حدیث کاری نداشتند. (۷) آنان برای عقل ارزشی قائل نبودند. هرچه معتزله اهمیت را به اندیشه می‌داد، در مقابل اهل حدیث به ظواهر ارزش می‌دادند. اهل حدیث مدعی بودند بر مسلمانان واجب است به آنچه در ظاهر تعبیرات نقلی رسیده، متعبد باشند و در عمق معانی تدبیر و تفکر نکنند. هر گونه سؤال و جواب و چون و چرایی نزد آنان بدعت شمرده می‌شد. به نظر مطهری، مکتب اخباری‌گری که یک مکتب شیعی است یا مکتب ظاهرپویان و اهل حدیث در اهل سنت بسیار نزدیک است و از نظر سلوک فقهی هر دو سلوک واحدی دارند و تنها اختلاف‌شان در احادیثی است که باید پیروی کرد.

«اخباری‌ها کل عقل را به کلی تعطیل کردند و در مقام استخراج احکام اسلامی از متون آن، درک عقل را از ارزش و حجیت انداختند و پیروی از آن را حرام دانستند و در تألیفات خویش بر اصولیین (طرفداران مکتب دیگر فقهی شیعی) سخت تاختند و می‌گفتند فقط کتاب و سنت حجتند. البته حجیت کتاب را نیز از راه تفسیر سنت و حدیث می‌گفتند و در حقیقت قرآن را نیز از حجیت انداختند و فقط ظاهر حدیث را قابل پیروی می‌دانستند» (۲).

در متون دینی جهل غالباً در نقطه مقابل عقل قرار می‌گیرد و در موارد کمتری علم نقطه مقابل جهل است. از این نظر جامدها جاهلند، نه به معنای آنکه علم ندارند.

استاد مطهری در تحلیل خوارج به عنوان مصداق بارز جمود، می‌نویسند: «یکی از بارزترین میراث خوارج جهالت و نادانی‌شان بود و از مظاهر جهالت‌شان عدم تفکیک میان ظاهر یعنی خط و جلد قرآن و معنی قرآن بود. در این مردم جهالت و عبادت توأم بود. علی می‌خواست با جهالت آنها بجنگد، اما چگونه ممکن بود جنبه زهد و تقوا و عبادت اینها را از جنبه جهالت‌شان تفکیک کرد، بلکه عبادت‌شان عین جهالت بود. عبادت توأم با جهالت از نظر علی که اسلام‌شناس

آدم‌های جامد اهل انکار چیزی هستند که نسبت به آن شناخت ندارند. عارفان معتقدند اولین حجاب اعظم در راه سلوک الی‌الله حجاب انکار است. اهل ظاهر که عبارت آخری آدم‌های جامد و خشک‌معزند، از این ویژگی کمال بهره را دارند. اما چرا به موضوع جمود می‌پردازیم؟ به دلیل آنکه مسئله جمود از بزرگ‌ترین آفات دینداری است. البته جمود مقوله‌ای الزاماً دینی نیست، ممکن است روشنفکری یا فیزیکی‌دانی در طریق خود روحیه جامد داشته باشد، اما فیزیک یا هندسه با سعادت آدمی ارتباط ندارد، لیکن مقوله‌ای همچون «دین» با روح و سعادت آدمی ارتباط مستقیمی دارد و معلوم است تفسیرهای جامدانه از دین که توسط عالمان قشری و مقدس‌مآب‌ها ارائه می‌شود چه بر سر دینداری جامعه می‌آورد. در اهمیت این بحث همین بس که مصیبت شهادت امام علی (ع) و امام حسین (ع) را مقدس‌مآب‌های احمق با هدایت منافقان پدید آوردند. بنابراین برای شیعه اهمیت زیادی دارد که روحیه مقدس‌مآبی و علل آن را یعنی اندیشه‌هایی که موجب اخلاق مقدس‌مآبی می‌شوند تجزیه و تحلیل کند. اگر چه متأسفانه از سوی عالمان شیعی کتاب عمیقی در این باره ارائه نشده است. مقدس‌مآب‌ها همواره سد راه پیشرفت دین بوده‌اند و امروز هم در جهان تسنن نهضت‌هایی همچون القاعده، طالبان، داعش و در جهان تشیع (۲) دوستان احمق که دارای روحیه‌های داعشی هستند تصویری خشک و زشت از اسلام ارائه می‌دهند. «علی می‌دانست اگر این فلسفه و این طرز فکر - که طبعاً در میان عوام‌الناس طرفداران زیاد پیدا می‌کند در عالم اسلام ریشه بگیرد، دنیای اسلام دچار چنان جمود و قشری‌گری خواهد شد که این درخت را از ریشه خشک خواهد کرد. مبارزه با خوارج از نظر علی علیه‌السلام مبارزه با یک عده چند هزار نفری نبود» مبارزه با جمود فکری و استنباط‌های جاهلانه و یک فلسفه غلط در زمینه مسائل اجتماعی اسلام بود. (۳)

اما چرا مطهری؟ به دلیل آنکه تا جایی که بنده تحقیق کرده‌ام، کسی مانند مطهری در تجزیه و تحلیل اندیشه‌های جامدانه نکوشیده است. ایشان علاوه بر آنکه در آثار گوناگونی جابه‌جا از جمود سخن گفته‌اند، در بحث مصادیق به تفصیل از نهضت‌های ضد عقل نظیر خوارج، اشاعره، اهل حدیث در اهل تسنن و اخباری‌گری در شیعه سخن گفته‌اند.

بازخوانی جمود در اندیشه مطهری

در آثار استاد مطهری به کرات از «اعتدال» سخن به میان آمده است. اعتدال دو طرف دارد، افراط و تفریط. استاد از افراط‌ها به «جمود» و از تفریط‌ها به «جهالت» (۴) تعبیر کرده‌اند.

علمای اخلاق، بویژه غزالی در «احیاء العلوم» بحث مستوفایی در «خلق نیکو» و نقطه مقابل آن، «خلق کز» مطرح کرده است. عالمان اخلاق و عارفان در آثارشان به تفصیل جمود را در سه عرصه «تفکر، اخلاق و عمل» مطرح می‌کنند.

روحیه جمود از نحوه نگاه در تفکر پدید می‌آید و کسی که روحیه جامدانه دارد، در رفتار نیز رفتارهای متناسب با خلقیاتش عمل می‌کند.

بحث جمود در اندیشه مطهری در سطح تفکر و تا حدی رفتار مطرح می‌شود. به اعتقاد مطهری جمود و جهل دو طرف افراط و تفریط عقل است و ناظر به مسئله زمان است.

مطهری در حوزه تاریخ اندیشه بحث جمود را به تفصیل در ذیل نهضت‌های ضد عقل مطرح کرده است. مهم‌ترین این جریانات نهضت فکری اشاعره، اهل حدیث، در اهل تسنن و نهضت اخباری‌گری در شیعه است.

متأسفانه نهضت‌های ضد عقل، چه در جوامع سنی و چه شیعی، به دلیل آنکه «تعبد» را در نقطه مقابل «تعقل» مطرح می‌کردند و عوام مردم تصور می‌کنند (۲) دین یعنی تعبدیات، در طول تاریخ ماندگارتر شده‌اند. به علاوه، قدرت و سیاست نیز همواره از دین تعبدی حمایت کرده است. دین تعقلی لوازمی دارد، از جمله به ماهیت امور توجه می‌کند و کارش پرسش از درست و نادرست است. متدین



مقدس‌مآب‌ها همواره سد راه پیشرفت دین بوده‌اند و امروز هم در جهان تسنن نهضت‌هایی همچون القاعده، طالبان، داعش و در جهان تشیع دوستان احمق که دارای روحیه‌های داعشی هستند تصویری خشک و زشت از اسلام ارائه می‌دهند. علی (ع) می‌دانست اگر این فلسفه و این طرز فکر - که طبعاً در میان عوام‌الناس طرفداران زیاد پیدا می‌کند در عالم اسلام ریشه بگیرد، دنیای اسلام دچار چنان جمود و قشری‌گری خواهد شد که این درخت را از ریشه خشک خواهد کرد.

درجه اول است، ارزشی نداشت. لذا آنان را کوبید و وجهه زهد و تقوا و عبادتشان نتوانست سپری در مقابل علی قرار گیرد» (۲)

۲. در گذشته زندگی کردن

شعار آدم‌های جامد مبارزه با هر شیء جدید است و لذا اندیشه‌های جامدانه با تمدن جدید و تکنولوژی مخالفند. (۱۰)

«انسان معتدل کوشش می‌کند زمان را با نیروی علم و ابتکار و سعی و عمل جلو ببرد، کوشش می‌کند خود را با مظاهر ترقی و پیشرفت زمان تطبیق دهد، و هم کوشش می‌کند جلو انحرافات زمان را بگیرد و از هم‌رنگ شدن با آنها خود را بر کنار دارد اما متأسفانه همیشه این طور نیست. دو بیماری خطرناک همواره آدمی را در این زمینه تهدید می‌کند: بیماری جمود و بیماری جهالت.

جامد از هر چیز نو متنفر است و جز با کهنه خو نمی‌گیرد، جامد میان هسته و پوسته، وسیله و هدف، فرق نمی‌گذارد. از نظر او دین مأمور حفظ آثار باستانی است. از نظر او قرآن نازل شده است برای اینکه جریان زمان را متوقف کند و اوضاع جهان را به همان حالی که هست میخ کوب نماید. از نظر او عم جزء خواندن، با قلم نی نوشتن، از قلمدان میقوای استفاده کردن، در خزانه حمام شست‌وشو کردن، با دست غذا خوردن، چراغ نفتی سوختن، جاهل و بی‌سواد زیستن را به عنوان شعائر دینی باید حفظ کرد».

۳. تنگ‌نظری

آدم‌ها و گروه‌های جامد، مردمی تنگ‌نظر و دارای دید محدود هستند. در افقی پایین فکر می‌کنند و اسلام و مسلمانی را در چارچوب اندیشه‌های تنگ خود محدود می‌کنند. تصور می‌کنند همه یا بد می‌فهمند و یا اصلاً نمی‌فهمند و همگان راه خطا می‌روند و جهنمی هستند. به نظر مطهری، این افراد اولین کاری که می‌کنند آن است که تنگ‌نظری خود را به صورت یک عقیده دینی درمی‌آورند. رحمت خدا را محدود می‌کنند و خداوند را همواره بر کرسی غضب می‌نشانند و منتظرند از بنده خدا لغزشی پیدا شود تا به عذاب ابد کشیده شود. (۱۱) نگرش این افراد نسبت به کفر و ایمان بسیار محدود و قشری است. به دلیل تنگ‌نظری خیلی راحت افراد را تکفیر و تفسیق می‌کنند.

تفاوت خوارج قدیم و جدید

مطهری معتقد است، خوارج که علی (ع) آنان را تار و مار کرد، اگرچه از نظر ظاهر از بین رفتند، روح خارجی‌گری در میان مسلمین و حتی شیعیان باقی ماند.

مطهری تفاوت مهمی میان خوارج عهد علی (ع) و خوارجی که در زمانه خود مطهری وجود داشت، قائل بود. خوارج زمان علی روحیه مبارزه‌گر و فداکار داشتند و در راه عقیده و ایده خویش سرسختانه می‌کوشیدند.

به نظر مطهری خوارج دوره معاصر آن شجاعت خوارج را نداشتند، گذشته از خوارج که با همه عیب‌ها از فضیلت شجاعت و فداکاری بهره‌مند بودند. عده‌ای دیگر از این تیپ متنسک به وجود آمد که این



دو بیماری خطرناک همواره آدمی را در این زمینه تهدید می‌کند: بیماری جمود و بیماری جهالت. جامد از هر چیز نو متنفر است و جز با کهنه خو نمی‌گیرد، جامد میان هسته و پوسته، وسیله و هدف، فرق نمی‌گذارد. از نظر او دین مأمور حفظ آثار باستانی است. از نظر او قرآن نازل شده است برای اینکه جریان زمان را متوقف کند و اوضاع جهان را به همان حالی که هست میخ کوب نماید.

هنر را هم نداشت. اینها اسلام را به سوی رهبانیت و انزوا کشاندند، و بازار تظاهر و ریا رایج کردند. اینها چون آن هنر را نداشتند که شمشیر پولادین روی صاحبان قدرت بکشند، شمشیر زبان بر صاحبان فضیلت کشیدند، بازار تکفیر و تفسیق و نسبت بی‌دینی را به هر صاحب فضیلت را رایج کردند. یکی را گفتند منکر خدا، دیگری را گفتند منکر معاد، سومی را گفتند منکر معاد جسمانی و چهارمی را گفتند صوفی، پنجمی را چیز دیگر، به طوری که اگر نظر این احمقان را ملاک قرار دهیم، هیچ وقت هیچ دانشمند واقعی مسلمان نبوده است. وقتی علی تکفیر شود، تکلیف دیگران روشن است. (۱۲)

۴. روحیه عجب و غرور

جامدها به دلیل احساس استغنا از علم و معرفت و تأکید بر تعبد، عموماً دارای بیماری عجب و غرور هستند.

به نظر مطهری جهل بد است، اما جمود صد درجه از جهل بدتر است. «جهل بد است از آن جهت که صرفاً نیستی و فقدان علم است، اما چه بسا جاهل‌ها و نادان‌ها و فاقدالعلم‌ها که با عشق و شور و شوق زایدالوصفی در پی تحصیل علم و دانش می‌روند و آینده روشنی در انتظار آنهاست، و ای بسا عالمی که به آنچه دارد مغرور است و خیال می‌کند آنچه او می‌داند کل دانش است و از این رو، به دانش خود مغرور می‌گردد و این غرور یک دنیا جهل و تاریکی به وجود می‌آورد. دانش بشر همیشه نسبت به آنچه حقیقت است، یعنی نسبت به کل دانش، اندک است (و ما اوتیتم من العلم الا قليلا). عالم واقعی همیشه به نادانی و جهل خود اعتراف دارد. عالم واقعی بدون دلیل چیزی را انکار نمی‌کند و بدون دلیل چیزی را نمی‌پذیرد. عالم اگر بی‌دلیل چیزی را پذیرفت و یا بی‌دلیل چیزی را انکار کرد روح علمی ندارد، او خزانه و انباری است از یک سلسله فرمول‌ها و اطلاعات، هرچه به او داده شده یاد گرفته و ضبط کرده است، اما در روح خودش یک روشنایی و یک مقیاس برای قبول و انکار وجود ندارد، پس روحش علمی نیست. اگر شخصی را دیدید که در همه رشته‌ها گواهینامه تحصیلی دارد، در عین حال سخنی را بدون دلیل قبول یا انکار می‌کند، بدانید عالم واقعی نیست. علم در ذات خود هرگز مستلزم جمود یا غرور نیست، علم، بشر را در مقابل حقایق خاضع‌تر و تسلیم‌تر و در قبول و انکار محتاط‌تر می‌کند. پس جمود که بدتر از جهالت است عبارت است از روح ضد تحقیق، عبارت است از حالتی که مقدس‌ترین روحیه را که روحیه تحقیق و کاوشگری است از بشر می‌گیرد. شاید بشود گفت، همان‌طور که جمود از جهل زشت‌تر است، حس تحقیق از خود علم مقدس‌تر است. علم آنگاه مقدس و قابل احترام است که با روح تحقیق توأم باشد. روح تحقیق آنگاه وجود دارد که بشر به نقص علم و اطلاعات خود معترف باشد. (۱۳)

۵. شخصیت پرستی

آدم‌های جامد و متحجر به دلیل آنکه عقل را به عنوان ملاک و معیار حقیقت از سکه انداخته‌اند، و از طرفی نمی‌توانند درباره اشخاص و رویدادها داوری نداشته باشند، غالباً بزرگی بزرگان را در فهم خویش دخالت می‌دهند. به اعتقاد مطهری، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شیعه حقیقی، طرفداری از اصول است و نه طرفداری از شخصیت‌ها. در بحث خلافت ظاهری که به ناروا امیرالمومنین (ع) کنار گذاشته شد، یک دسته که البته اکثریت بودند فقط ظاهر را می‌نگریستند و دیدشان آن قدر تیزبین





امروز که دسته اول را برحق و دسته دوم را باطل می‌دانیم، از آن نظر است که در اثر گذشت تاریخ و روشن شدن حقایق، ماهیت علی و عمار را از یک طرف و زبیر و طلحه و عایشه را از طرف دیگر شناخته‌ایم و در آن میان توانسته‌ایم خوب قضاوت کنیم. و یا لاقلاً اهل تحقیق و مطالعه در تاریخ نیستیم، از اول کودکی به ما چنین تلقین شده است. اما در آن روز هیچ کدام از این دو عامل وجود نداشت.

به هر حال، این مرد به محضر امیرالمومنین شرفیاب شد و گفت: «ایمکن ان یجتمع زبیر و طلحه و عایشه علی باطل؟» آیا ممکن است طلحه و زبیر و عایشه بر باطل اجتماع کنند؟ شخصیت‌هایی مانند آنان از بزرگان صحابه و رسول‌الله چگونه اشتباه می‌کنند و راه باطل را می‌پیمایند؟ آیا این ممکن است؟

علی در جواب سخنی دارد که دکتر طه حسین، دانشمند و نویسنده مصری، می‌گوید سخنی محکم‌تر و بالاتر از این نمی‌شود؛ بعد از آنکه وحی خاموش گشت و ندای آسمانی منقطع شد، سخنی به این بزرگی شنیده نشده است. فرمود: «انک لملبوس علیک، ان الحق و الباطل لا یعرفان باقدار، الرجال، اعرف الحق تعرف اهل و اعرف الباطل تعرف اهل».

سرت کلاه رفته و حقیقت بر تو اشتباه شده، حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت افراد نمی‌شود شناخت. این صحیح نیست که تو اول شخصیت‌هایی را مقیاس قرار دهی و بعد حق و باطل را با این مقیاس‌ها بسنجی، فلان چیز حق است چون فلان و فلان با آن موافقت و فلان چیز باطل است چون فلان و فلان با آن مخالف. نه، اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند. این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشند. یعنی باید حق‌شناس و باطل‌شناس باشی، نه اشخاص و شخصیت‌شناس، افراد را (خواه شخصیت‌های کوچک) با حق مقایسه کنی. اگر با آن منطبق شدند، شخصیت‌شان را بپذیری، والا نه. در اینجا علی علیه‌السلام معیار حقیقت را خود حقیقت قرار داده است و روح تشیع نیز جز این چیزی نیست. و در حقیقت فرقه شیعه مولود یک بینش مخصوص و اهمیت دادن به اصول اسلامی است، نه به افراد و اشخاص. قهراً شیعیان اولیه مردمی منتقد و بت‌شکن بار آمدند.

علی بعد از پیغمبر جوانی سی‌وسه ساله است با یک اقلیتی کمتر از عدد انگشتان، در مقابلش پیرمردهای شصت‌ساله با اکثریتی انبوه و بسیار. منطق اکثریت این بود که راه بزرگان و مشایخ این است و بزرگان اشتباه نمی‌کنند و ما راه آنان را می‌روییم. منطق آن اقلیت این بود که آنچه اشتباه نمی‌کند حقیقت است؛ بزرگان باید خود را بر حقیقت تطبیق دهند.

اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند. این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشند. یعنی باید حق‌شناس و باطل‌شناس باشی، نه اشخاص و شخصیت‌شناس، افراد را (خواه شخصیت‌های بزرگ و خواه شخصیت‌های کوچک) با حق مقایسه کنی. اگر با آن منطبق شدند، شخصیت‌شان را بپذیری، والا نه. علی علیه‌السلام معیار حقیقت را خود حقیقت قرار داده است و روح تشیع نیز جز این چیزی نیست.

جنگ جمل، سخت در تردید قرار گرفته بود. او دو طرف را می‌نگریست. از یک طرف علی را می‌دید و شخصیت‌های بزرگ اسلامی را که در رکاب علی شمشیر می‌زدند و از طرفی نیز همسر نبی اکرم، عایشه را می‌دید که قرآن درباره زوجات آن حضرت می‌فرماید: «و ازواجه امهاتهم، همسران او مادران امتند»

و در رکاب عایشه، طلحه را می‌دید از پیش‌تازان اسلام، مرد خوش‌سابقه و تیرانداز ماهر میدان جنگ‌های اسلامی و مردی که به اسلام خدمت‌های ارزنده‌ای کرده است، و باز زبیر را می‌دید خوش‌سابقه‌تر از طلحه، آنکه حتی در روز سقیفه از جمله متحصنین در خانه علی بود. این مرد در حیرتی عجیب افتاده بود که یعنی چه؟ آخر علی و طلحه و زبیر از پیش‌تازان اسلام و فداکاران سخت‌ترین دزهای اسلام‌اند؛ اکنون رو در رو قرار گرفته‌اند؟ کدام یک به حق نزدیک‌ترند؟ در این گیر و دار چه باید کرد؟ توجه داشته باشید، نباید آن مرد را در این حیرت زیاد ملامت کرد. شاید اگر ما هم در شرایطی که او قرار داشت قرار می‌گرفتیم، شخصیت و سابقه زبیر و طلحه چشم ما را خیره می‌کرد.

اکنون که علی و عمار و اویس قرنی و دیگران را با عایشه و زبیر و طلحه روبرو می‌بینیم، مرد نمی‌شویم چون خیال می‌کنیم دسته دوم مردمی جنایت‌سیم‌ا بودند، یعنی آثار خیانت از چهره‌شان هویدا بود و با نگاه به قیافه‌ها و چهره‌های آنان حدس زده می‌شد که اهل آتش‌اند. اما اگر در آن زمان می‌زیستیم و سوابق آنان را از نزدیک می‌دیدیم، شاید از تردید مصون نمی‌ماندیم.



از اینجا معلوم می‌شود چقدر فراوانند افرادی که شعارشان شعار تشیع است و اما روح‌شان روح تشیع نیست» (۱۴)

۶. مودی بودن

حافظ آنگاه که از دست مقدس‌نماها و زاهدان عبوس به فغان می‌آید، ملاک کفر را اذیت دیگران می‌داند. احتمالاً حافظ این تعبیر را از نهج‌البلاغه اخذ کرده. علی(ع) در نهج‌البلاغه خوارج را به «سگ‌ها» تشبیه فرموده‌اند. (۱۵)

«کلب یعنی هاری. هاری همان دیوانگی است که در سگ‌ها پیدا می‌شود. به هر کس می‌رسد گاز می‌گیرد و اتفاقاً حامل یک بیماری (میکروب) مسری است. نیش سگ به بدن هر انسان یا حیوانی فرورود و از لعاب دهان آن چیزی وارد خون انسان یا حیوان شود، آن انسان یا حیوان هم پس از چندی به همان بیماری مبتلا می‌گردد. او هم هار می‌شود و گاز می‌گیرد و دیگران را هار می‌کند. اگر این وضع ادامه پیدا کند، فوق‌العاده خطرناک می‌گردد. این است که خردمندان بلافاصله سگ‌ها را اعدام می‌کنند که لااقل دیگران از خطر هاری نجات یابند.

علی می‌فرماید: اینها حکم سگ‌ها را پیدا کرده بودند؛ چاره‌پذیر نبودند، می‌گزیدند و مبتلا می‌کردند و مرتب بر عدد هارها می‌افزودند.

وای به حال جامعه مسلمین از آن وقت که گروهی خشکه‌مقدس یک‌دنده جاهل بی‌خبر، پا را به یک کفش کنند و به جان این و آن بیفتند. چه قدرتی می‌تواند در مقابل این مارهای افسون‌ناپذیر ایستادگی کند؟ کدام روح قوی و نیرومند است که در مقابل این قیافه‌های زهد و تقوا تکان نخورد؟ کدام دست است که بخواهد برای فرود آوردن شمشیر بر فرق اینها بالا رود و نلرزد؟

این است که علی به عنوان یک افتخار بزرگ برای خود می‌گوید: «این من بودم و تنها من بودم که خطر بزرگی که از

ناحیه این خشکه‌مقدسان به اسلام متوجه می‌شد درک کردم. پیشانی‌های پینه بسته اینها و جامه‌های زاهدان‌پنه‌شان و زبان‌های دائم‌الذکرشان و حتی اعتقاد محکم و پا برجای‌شان نتوانست مانع بصیرت من گردد. من بودم که فهمیدم اگر اینها پا بگیرند، همه را به درد خود مبتلا خواهند کرد و جهان اسلام را به جمود و ظاهرگرایی و تقشیر و تجری خواهند کشانید که کمر اسلام خم شود. مگر نه این است که پیغمبر فرمود دو دسته پشت مرا شکستند: عالم لالابالی و جاهل مقدس‌مآب».

علی می‌خواهد بگوید اگر من با نهضت خارجی‌گری در دنیای اسلام مبارزه نمی‌کردم، دیگر کسی پیدا نمی‌شد جرئت کند این چنین مبارزه کند؛ غیر از من کسی نبود که ببیند جمعیتی پیشانی‌شان از کثرت عبادت پینه بسته، مردمی مسلکی و دینی، در عین حال سد راه اسلام، مردمی که خودشان خیال می‌کنند



علی(ع) به عنوان یک افتخار بزرگ برای خود می‌گوید: «این من بودم و تنها من بودم که خطر بزرگی که از ناحیه این خشکه‌مقدسان به اسلام متوجه می‌شد درک کردم. پیشانی‌های پینه بسته اینها و جامه‌های زاهدان‌پنه‌شان و زبان‌های دائم‌الذکرشان و حتی اعتقاد محکم و پا برجای‌شان نتوانست مانع بصیرت من گردد. مگر نه این است که پیغمبر فرمود دو دسته پشت مرا شکستند: عالم لالابالی و جاهل مقدس‌مآب».



به نفع اسلام کار می‌کنند، اما در حقیقت دشمن واقعی اسلامند، و بتوانند به جنگ آنها بیاید و خون‌شان را بریزند. من این کار را کردم. عمل علی، راه خلفا و حکام بعدی را هموار کرد که با خوارج بجنگند و خون‌شان را بریزند. سربازان اسلام نیز بدون چون و چرا پیروی می‌کردند که علی با آنان جنگیده است، و در حقیقت سیره علی راه را برای دیگران نیز باز کرد که بی‌پروا بتوانند با یک جمعیت ظاهرالصلاح مقدس‌مآب دیندار ولی احمق پیکار کنند.» (۱۶)

۷. جامدها آلت دست زیرک‌ها

مقدس‌مآب‌ها به دلیل جهالت و بی‌خبری از زمان، ابزار و آلت دست منافقان و زیرک‌ها می‌شوند. «همیشه منافقان بی‌دین، مقدسان احمق را علیه مصالح اسلامی برمی‌انگیزند، اینها شمشیری می‌گردند در دست آنها و تیری در کمان آنها».

چقدر عالی و لطیف علی علیه‌السلام وضع اینها را بیان می‌کند، می‌فرماید: «ثم انتم شرار الناس و من رمی به الشیطان مرامیه و ضرب به تیهه، همانا بدترین مردم هستید. شما تیرهایی هستید در دست شیطان که از وجود پلید شما برای زدن نشانه خود استفاده می‌کند و به وسیله شما مردم را در حیرت و تردید و گمراهی می‌افکند.» (۱۷)

این همان سیاست قرآن بر سر نیزه کردن است که همواره قدرت‌ها در طول تاریخ از آن به‌کفایت بهره‌برداری کرده‌اند، بویژه هر وقت مقدس‌مآبان و متظاهران زبان می‌شوند و تظاهر به تقوا و زهد بازار پیدا می‌کنند، سیاست قرآن بر نیزه کردن از طرف استفاده‌چی‌ها رایج می‌شود. (۱۵)

۸. شکل ظاهری جامدها

تیپ آدم‌های جامد ظاهرالصلاح، آراسته، حق به جانب، عبادت‌پیشه، خشک و عبوس است. به قول استاد مطهری، همه کسری‌های خود را می‌خواهند با فشار آوردن روی رکوع‌ها و سجده‌های طولانی جبران کنند. (۱۸)

علی(ع) درباره خوارج بیانات عمیقی دارند که بعدها در ادبیات فارسی در توصیف مقدس‌نماهای جاهل از آن به‌وفور اقتباس شده است.

امام علی(ع) در توصیف تیپ خوارج می‌فرماید: «جفا طعام و عبید اقزامریال جمعا من کل اوب و تلقطوا من کل شوب، ممن ینبغی ان یفقه و یؤدب و یعلم و یدرب و یولی علیه و یوخذ علی یدیہ، لیسوا من المهاجرین و الانصار، و لا من الذین تبوا الذار والایمان، مردمی خشن، فاقد اندیشه عالی و احساسات لطیف؛ مردمی پست، برده‌صفت، اوباش که از هر گوشه‌ای جمع شده‌اند و از هر ناحیه‌ای فراهم آمده‌اند. اینها کسانی هستند که باید اول تعلیمات ببینند. آداب اسلامی به آنها تعلیم داده شود، در فرهنگ و تفاق اسلامی خبرویت پیدا کنند. باید بر اینها قییم حکومت کند و مچ دست‌شان گرفته شود، نه اینکه آزاد بگردند و شمشیرها را در دست نگه دارند و راجع به ماهیت اسلام اظهارنظر کنند.» (۱۹)^۱



۲. مرحوم مطهری در چند موضع از کتاب‌های‌شان، یکی از آسیب‌های مهم و ناخواسته دینی را ارتباط گروه‌های مختلف فکری در کنار هم ذکر می‌کنند، از جمله معتقدن عقیده برتر بودن قوم برتر در شیعه از نزدیکی و مصاحبت با یهودی‌ها به جامعه اسلامی منتقل شده و لذا ایشان معتقدند ممکن است یک فرد یا جامعه‌ای شیعی باشد، اما از نظر عمل خوارجی عمل کند، و چون ملاک عمل است، نه صرف انتساب به تشیع؛ بنابراین دور از ذهن نیست کسی خود را شیعه علی بداند و به آن افتخار کند، اما در عمل مانند ابن ملجم و شمر باشد و برعکس ممکن است یک سنی با مسیحی در شناسنامه سنی و مسیحی باشد، اما در روح و اندیشه علوی بیندیشد.

مطهری در این باره می‌نویسد: «مطالعه در احوال خوارج از این نظر برای ما ارزنده است که بفهمیم چه قدر در تاریخ اسلامی از لحاظ سیاسی و از لحاظ عقیده و سلیقه و از لحاظ فقه و احکام اثر گذاشته‌اند. فرق مختلف و دسته‌ها هر چند در چارچوب شعارها از یکدیگر دورند، اما گاهی روح یک مذهب در یک

فرقه دیگر حلول می‌کند و آن فرقه در عین اینکه با آن مذهب مخالف است روح و معنای آن را پذیرفته است. طبیعت آدمی درد است. گاهی اشخاصی پیدا می‌شوند که مثلاً سنی هستند اما روحاً و معناً شیعی هستند و گاهی به عکس. گاهی شخصی طبیعتاً متشروع و ظاهری است و روحاً متصوف، و گاهی به عکس. همچنین بعضی انتحالاً و شعاراً ممکن است شیعی باشند اما روحاً و عملاً خوارجی. این، هم در مورد افراد صادق است و هم درباره امت‌ها و ملت‌ها. (م.آ.ج. ۱۶، ص ۳۳۱)

۳. م. آ. ج. ۱۸، ص ۴۵۴

۴. از آنجا که موضوع مقاله حاضر جمود است، بحث «جهالت» را باید مستقلاً در اندیشه استاد مطهری تحقیق کرد.

۵. چیزی که باعث رشد و نفوذ طرز تفکر اخباری در میان مردم عوام می‌شود، آن جنبه حق به جانب عوام‌پسندی است که دارد، زیرا صورت حرف این است که ما از خودمان حرفی نداریم، اهل شیعه و تسلیم هستیم. ما جز قال الباقی (ع) و قال الصادق (ع) سخنی نداریم. از خودمان حرف نمی‌زنیم، حرف معصوم را می‌گوییم. (ج ۲۰، ۱۷۱)

مرحوم مطهری از وحید بهبهانی که سرسلسه مبارزه با «اخباریون» در زمانه خودش بوده است، نمونه‌های بامزه‌ای نقل می‌کند که برای شناخت روحیه جامدانه این مثال‌ها اهمیت دارد.

از وحید بهبهانی نقل شده که فرمود یک وقت هلال ماه شوال به تواتر ثابت شد. این قدر افرادی آمدند و گفتند ما ماه را دیدیم که برای من یقین حاصل شد. من حکم کردم که امروز عید فطر است. یکی از اخباریین به من اعتراض کرد که تو خودت ندیده‌ای و اشخاص مسلم‌العداله هم شهادت نداده‌اند، چرا حکم کردی؟ گفتم متواتر است و از تواتر برای من یقین پیدا شد. گفت در کدام حدیث وارد شده که تواتر حجت است؟

ایضاً وحید می‌گوید: جمود اخباری‌ها به این حد است که اگر فرضاً مرضی رفته باشد پیش یکی از ائمه و آن امام به او فرموده باشد آب سرد بخور، اخباری‌ها به همه مرضی‌های دنیا خواهند گفت هر وقت مرضی شدید و هر مرضی پیدا کردید علاجش آب سرد است، فکر نمی‌کنند که این دستور مخصوص حال آن مرضی بوده نه همه مرضی‌ها. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲، ص ۱۷۳.

۶. بدون شک ما از نظر فقه و اجتهاد در عصری شبیه به عصر شیخ طوسی زندگی می‌کنیم، دچار نوعی جمود و اعراض از مواجهه با مسائل مورد نیاز عصر خود هستیم. ما نمی‌خواهیم زحمت گام‌برداری در راه‌های نرفته را که عصر ما پیش پای ما گذاشته به خود بدهیم. همه علاقه ما به این است که راه‌های رفته را برویم و جاده‌های هموار و کوبیده را بپیماییم. ما ترجیح می‌دهیم راه هفتصد ساله

حل شبهه ابن‌قبة را طی کنیم و حال آنکه امروز صدها شبهه از شبهه ابن‌قبة مهم‌تر و اساسی‌تر و وابسته‌تر به زندگی عملی خود داریم.

سخن مطهری اکنون نیز پابرجاست. حوزه‌های ما، بویژه در درس‌های خارج‌شان مسائل روز را مطرح نمی‌کنند.

ما بعد از ۵۰ سال هنوز بهترین آثارمان اصول فلسفه و المیزان و حجاب و حقوق زن شهید مطهری است و حال آنکه در این ۵۰ سال تحولات بسیاری در عرصه علم پدید آمده که از آن بی‌خبریم و انتظار می‌رفت حوزه‌ها در حوزه کلام و فلسفه و تفسیر و فقه نسبت به زمان مطهری، جلوتر آمده باشند.

۷. مطهری به دلیل روحیه عقل‌گرا همواره در آثارش تأکید کرده همان طور که آدمی جسمی دارد و روحی، دین هم چنین است. اسلام روحی دارد و شکلی. اسلام هرگز به شکل و صورت ظاهر زندگی نپرداخته است. تعلیمات اسلامی همه متوجه روح و معنی و راهی است که بشر را به آن هدف‌ها و معانی می‌رساند. اسلام هدف‌ها و معانی و ارائه طریقه رسیدن به آن هدف‌ها را در قلمرو خود گرفته و بشر را در غیر این امر آزاد گذاشته است و به این وسیله از هر گونه

تصادمی با توسعه تمدن و فرهنگ پرهیز کرده است.

در اسلام یک وسیله مادی و یک شکل ظاهری نمی‌توان یافت که جنبه «تقدس» داشته باشد و مسلمان وظیفه خود بداند که آن شکل و ظاهر را حفظ نماید. از این رو، پرهیز از تصادم با مظاهر توسعه علم و تمدن یکی از جهاتی است که کار انطباق این دین را با مقتضیات زمان آسان کرده و مانع بزرگ جاوید ماندن را از میان برمی‌دارد.

این همان در هم آمیختن عقل و تدین است. از طرفی اصول را ثابت و پایدار گرفته و از طرفی آن را از شکل‌ها جدا کرده است. کلیات را به دست داده است. این کلیات مظاهر گوناگونی دارند و تغییر مظاهر، حقیقت را تغییر نمی‌دهد.

اما تطبیق حقیقت بر مظاهر و مصادیق خود هم آن قدر ساده نیست که کار همه کس باشد، بلکه نیازمند درکی عمیق و فهمی صحیح است. خوارج مردمی جامد فکر بودند و ماوراء آنچه می‌شنیدند یارای درک نداشتند و لذا وقتی امیرالمومنین، ابن عباس را فرستاد تا با آنها احتجاج کند به وی گفت: لا تخصمهم بالقرآن فان القرآن جمال ذو وجوه تقول و یقولون و لکن حاججهم بالسنه فانهم لن یجدوا عنها محیصاً (نهج‌البلاغه، نامه ۷۷). با قرآن با آنان استدلال مکن، زیرا که قرآن احتمالات و توجیهات بسیار می‌پذیرد، تو می‌گویی و آنان می‌گویند، و لکن با سنت و سخنان پیغمبر با آنان سخن بگو و استدلال کن که صریح است و از آن راه فراری ندارند.

۸. م. آ. ج. ۱۶، ص ۳۳۳

۹. همان، ص ۳۲۳

۱۰. ممکن است خواننده تصور کند مصداق جمود در اینجا عالمان قشری هستند، اما در میان روشنفکران مسلمان هم هستند کسانی که با علم جدید و تکنولوژی مخالف هستند و معتقدن اسلام با تکنولوژی و علم جدید قابل جمع نیست و آن را تأیید نمی‌کنند.

۱۱. م. آ. ج. ۱۶، ص ۳۲۵

۱۲. م. آ. ج. ۱۶، ص ۳۲۵

۱۳. م. آ. ج. ۳، ص ۳۲۵

۱۴. م. آ. ج. ۱۶، ص ۳۰۹

۱۵. م. آ. ج. ۱۶، ص ۳۱۹

۱۶. م. آ. ج. ۱۶، ص ۳۲۳

۱۷. م. آ. ج. ۱۶، ص ۳۳۴

۱۸. م. آ. ج. ۱۶، ص ۳۲۲

۱۹. همان



اشاره:

امروزه هیچ تحلیل‌گری نمی‌تواند اوضاع خاورمیانه را بدون در نظر گرفتن نقش عربستان سعودی، و رای مثبت یا منفی بودن آن، تحلیل کند. کشوری پادشاهی و دارای منابع سرشار نفت که آن را در صدر تولیدکنندگان این کالای استراتژیک در دنیا قرار داده است. علاوه بر این قرار گرفتن قبیله مسلمانان در درون مرزهای عربستان سعودی، بر اهمیت نقش این کشور در دنیای اسلام و حتی جهان افزوده است. این امتیازات بومی در کنار پیوند دیرینه خاندان سلطنتی عربستان با اردوگاه غرب، عربستان را به قدرتی منطقه‌ای بدل کرده که می‌کوشد با بهره‌گیری از آنها نفوذ خود در خاورمیانه را گسترش دهد. غرب و مخصوصاً آمریکا نیز بعد از سقوط شاه در ایران، حاضر به از دست دادن متحد دیگر در خلیج فارس نیستند، حتی اگر این متحد عربستانی باشد که شیوه حکومت و رفتار حاکمانش با مردم خود، کوچک‌ترین تناسبی با ارزش‌های تبلیغی از سوی غرب و علی‌الخصوص حقوق بشر نداشته باشد. اما عربستان سعودی کجاست و چگونه شکل گرفت؟ در این نوشتار تلاش شده است به اختصار به این سؤال پاسخ داده شود.

حکومت آل سعود چگونه شکل گرفت؟

عربستان سعودی، کشوری در جنوب غربی خلیج فارس است که بخش اول نامش نشانگر قومیت مردمش و بخش دوم آن نام خاندان حاکم بر این کشور یا همان آل سعود است. اما این پسوند از چه زمانی به نام عربستان اضافه شد؟

تا پیش از دوران معاصر که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد، هیچ‌گاه تمام شبه‌جزیره عربستان تحت حاکمیت یک حاکم یا یک قدرت نبود و دولت‌های مختلف محلی غالباً پس از جنگ و خونریزی‌های فراوان بر نقاط مختلف آن حکومت می‌کردند. آل سعود نیز که یکی از بزرگ‌ترین خاندان‌های این منطقه بودند، قریب به سه قرن پیش توانستند یکی از همین حکومت‌های محلی را در منطقه درعیه بنیان نهند.

مهمترین اقدام در دهه‌های نخست حکومت سعودیان که با گذشت زمان به یکی از بارزترین مشخصه‌های حکومت آنان تبدیل شد، هم‌پیمان شدن با شیخ محمد ابن عبدالوهاب، روحانی سلفی و تندروی حنبلی بود. پیمانی که به موجب آن شیخ محمد ابن عبدالوهاب متعهد می‌شد که خود و اطرافیان و پیروانش از تمام نفوذشان جهت مستحکم شدن پایه‌های حکومت آل سعود استفاده

کنند و در ازای این حمایت، امیر محمد بن سعود و آل سعود نیز به ترویج عقاید افراطی شیخ که بعدها به مذهب وهابیت مشهور شد، بپردازند. این گونه بود که اتحاد تاریخی آل سعود با آل شیخ، که تا امروز نیز به قوت خود باقی است، آغاز شد و وهابیت به مذهب رسمی قلمرو حکومت آل سعود تبدیل شد و در مقابل، مناصب دینی، فرهنگی و قضایی در اختیار آل شیخ قرار گرفت. روابط این دو البته خالی از فراز و فرود نبوده است، اما حتی پس از تقابل خونینی که در نتیجه پیمان صلح آل سعود و شیعیان شرق عربستان میان آنها در گرفت، مجدداً در کنار هم قرار گرفتند. گویا هر دو می‌دانند که هر کدام بدون دیگری توفیقی نخواهند داشت!

به لحاظ نوع حکومت آل سعود، حکومت آنان را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد. دوره نخست دوران حکومت محلی است، که البته قلمرو آن در گذر زمان وسیع‌تر می‌شد، اما هیچ‌گاه بر تمام شبه‌جزیره حاکم نشد.

مطرح‌ترین حاکم سعودی در این دوره عبدالعزیز بن محمد است. شاید بتوان قساوت را مهمترین خصوصیت او دانست، قساوتی که یکی از تلخ‌ترین جنایات مذهبی تاریخ را رقم زد و نام او را در کنار

دیگر حاکمان جائر و خونریز قرار داد. بسیاری معتقدند اگر درنده‌خویی عبدالعزیز و پسرش سعود نبود، نه امارت سعودی دوام می‌یافت و نه مسلک وهابی رواج پیدا می‌کرد. به فرمان او هر مسلمان غیر وهابی، چه شیعی و چه سنی، واجب‌القتل و مال و ناموسش بر وهابیان حلال بود! از جمله فتوحات عبدالعزیز که موجب شهرت او در عربستان شد، فتح مکه و مدینه و طایف بود که پس از آن قبور ائمه را ویران کرد و رسوم وهابی را در حجاز جاری ساخت.

از کارهای ننگین دوران عبدالعزیز این بود که پسرش سعود به امر او و فتوای علمای وهابی در فروردین ۱۲۱۷ قمری به کربلا حمله کرد و اهالی آن شهر مقدس را قتل عام نموده، حرم امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل (ع) را ویران کرده و به آتش کشید. در این حمله که به بهانه دست‌اندازی اعراب شیعی خزاعل به حجاج نجدی صورت گرفت، شهر کربلا کاملاً غارت شد و خیابان‌های آن از کشتگان انباشته گردید. اعراب وهابی کشتگان را برهنه می‌کردند و لباسشان را می‌ربودند. به قبور شهدای کربلا حمله کردند و جواهرات نفیس و پرده‌ها و قندیل‌ها و هر چه طلا و نقره و اشیای



چندباری قصد بازپس‌گیری حکومت از دست‌داده را در سر پروراندند و حتی برای مدتی کوتاه کنترل مناطق کوچکی از شبه‌جزیره را در سر پروراندند، اما هربار با سرکوب شدید حکومت مصر مواجه شدند.

در اواخر قرن نوزدهم علاوه بر قدرت‌های محلی، قدرت‌های استعماری نیز فعال‌تر از پیش بر سرنوشت سیاسی منطقه اثر گذاشتند. اگر پیش از آن تنها امپراتوری بریتانیا بود که به دلیل در اختیار داشتن شبه‌قاره هند در منطقه حضور داشت، در این دوران پای آلمان نیز به بازی کشیده شد. آنها با ترکان عثمانی کنار آمده، درصدد بودند راه‌آهن برلین را به کویت متصل سازند. روس‌ها نیز می‌کوشیدند از ضعف ایران و عثمانی استفاده کرده و بر راه دریایی هند مسلط شوند. انگلیسی‌ها نیز که بیش از سه قرن در خلیج فارس سابقه داشتند و در بوشهر و سایر بنادر معتبر ایران نمایندگی سیاسی و بازرگانی دایر کرده بودند و دامنه نفوذشان از مشرق تا اقیانوس کبیر امتداد داشت، نقشه‌های دقیق برای عربستان طرح کرده که برای اجرای آنها سران آل‌سعود را که در آن زمان در کویت به‌سر می‌بردند، زیر نظر داشتند. این سرآغاز دورانی بود که در نهایت در سال ۱۹۰۴ به بنیان‌گذاری حکومت جدید آل‌سعود در عربستان توسط ملک عبدالعزیز بن عبدالرحمان شد.

نگاهی گذرا به زندگی بنیان‌گذار سلطنت نوین آل‌سعود، می‌تواند جهت شناختن این دوره از تاریخ منطقه و این خاندان مؤثر باشد.

عبدالعزیز بن عبدالرحمان در ایام جنگ‌های داخلی نجد و درگیری‌های خونین پسران فیصل با یکدیگر، در سال ۱۸۸۰ در ریاض متولد شد، در پنج سالگی الفبا را یاد گرفت. در هشت سالگی همراه با عمویش محمد بن فیصل و شیخ عبدالله بن عبداللطیف آل‌شیخ در مجلس مذاکره آشتی با محمد بن الرشید حضور داشت. در ده سالگی گرفتار مصائب زرد خوردهای خانوادگی شد و در یازده سالگی با والدین خود ناگزیر از ترک ریاض و کوچ‌های پیاپی در صحرای احسا و کویت گردید. او در این سفرهای پرخطر فنون جنگ‌های صحرایی و حکومت بر صحرانشینان را فراگرفت و در شعر و ادب عربی مهارت یافت. از امثال عربی و تاریخ و جغرافیای عربستان و وقایع و ایام قبایل و مفاخر آنان و احوال رجال و سرداران صحرا اطلاع کافی به دست آورد. او بدویان را شناخت و خوی‌ها و توقعات و نیازهای ایشان را درک کرد و اخبار نجد و سرگذشت نیاکان خود را از پدر و سایر رجال‌سعودی شنید و از چگونگی مداخلات بیگانگان به‌خصوص ترک‌ها و انگلیسی‌ها و آلمانی‌ها در عربستان آگاهی کافی پیدا کرد و در مجموع کارشناسی مطلع از فرهنگ و سنن عربی بار آمد.

پدرش بعد از ترک ریاض ابتدا به یکی از قبایل عجمان پناه برد اما زندگی بین آن اعراب را برای خود و خانواده‌اش ناامن و پرخطر دید. پس به «الزُبَع الخالی» رفته چند ماهی را بین قبیله بنی مُرّه گذراند. آن ماه‌ها سخت‌ترین ایام زندگی عبدالعزیز بود. بنی مُرّه وحشی‌ترین و خونخوارترین

مهمترین اقدام در دهه‌های نخست حکومت سعودیان که با گذشت زمان به یکی از بارزترین مشخصه‌های حکومت آنان تبدیل شد، هم‌پیمان شدن با شیخ محمد ابن عبدالوهاب، روحانی سلفی و تندروی حنبلی بود. این‌گونه بود که اتحاد تاریخی آل‌سعود با آل‌شیخ، که تا امروز نیز به قوت خود باقی است، آغاز شد.



شیخ محمد بن عبدالوهاب

در نهایت نیز پس از مدتی آل‌سعود و آل‌شیخ تسلیم شدند و اموالشان به دستور فرمانده سپاه مصر ضبط شد و عبدالله بن سعود (حاکم وقت) را به استانبول بردند و در آنجا گردنش را زدند. علمای وهابی و امرای سعودی را یا سر بردند و یا تیرباران کردند و بعضی را به دهانه توپ بستند. سپس پایتخت سعودی را به آتش کشیدند و تمامی خانه‌ها و آبادی‌های آن را ویران کردند و شهر را با خاک یکسان کردند. نخلستان‌ها و باغ‌ها و زراعت‌های درعیه را نیز معدوم نمودند. زنان و کودکان و پیران را به سایر بلاد کوچاندند و بعضی امرای سعودی و آل‌عبدالوهاب را به قاهره تبعید کردند تا دوران اول حکومت آل‌سعود به پایان برسد. حکومت مصر نیز که تا آن‌زمان تحت سیطره امپراتوری عثمانی بود، از همین زمان و چیرگی بر شبه‌جزیره است که به فکر اعلام استقلال از عثمانی می‌افتد.

از این‌زمان دوران افول آل‌سعود برای نزدیک به هشتاد سال آغاز شد. در این مدت نیز آل‌سعود

گران‌بها و نذورات که در خزانه حرم‌ها بود یغما کردند. آنان همچنین می‌خواستند نجف را نیز ویران و قتل عام کنند اما سیلاب بهاری راه را بر ایشان بست و ناچار به درعیه بازگشتند.

فرزند عبدالعزیز نیز که بعد از او به حکومت رسید به‌غایت سفاک بود. فتوحات سعودی در شبه جزیره عربستان و خلیج فارس به دست او انجام گرفت و در سی سال آخر عمر پدرش، همه امور کشور سعودی در دست او بود. سعود به سال ۱۲۰۳ قمری به حکم ابن عبدالوهاب از سوی پدر به ولایت عهد منصوب شد و بعد از مرگ عبدالعزیز مدت یازده سال بر عربستان سلطنت می‌کرد. حتی مورخان وهابی هم نتوانسته‌اند درنده‌خویی و قتل عام‌های هولناک او را پنهان دارند. اشراف حجاز و امرای عرب طی نامه‌هایی باب عالی را متوجه خطر روزافزون قدرت پیشستاز وهابیان ساختند و به آنان فهماندند که این طایفه به عربستان بسنده نمی‌کنند و هدفشان تسلط بر سراسر متصرفات عثمانی و همه مسلمانان است. سرانجام دربار استانبول تصمیم به رفع غائله وهابی گرفت و محمد علی پاشا حکمران مصر را مأمور کرد لشکری مجهز به عربستان اعزام کند و سعودیان و وهابیان را براندازد. در همین اوقات بود که سعود در عمر شصت و شش سالگی در درعیه درگذشت و از عذاب مشاهده ویرانی کشورش به دست مصریان نجات یافت.

ارتش مصر در عربستان

در آن ایام کسی از بیم هلاکت به‌دست وهابیان جرأت سفر حج و زیارت نداشت. شریف غالب پادشاه حجاز از هول جان‌تظاهر به وهابی‌گری می‌کرد و بعد از شکستی که از سعود خورد (۱۲۲۱ قمری) دستور داد قبور ائمه را در بقیع و سایر قبور متبرکه را در مکه و مدینه با خاک یکسان کنند. او استعمال دخانیات را حرام اعلان کرد. اما او و سایر بزرگان حجاز در نهان با دربار استانبول مکاتبه داشتند و برای نجات کشور خود می‌کوشیدند. سرانجام سلطان سلیم بن مصطفی امپراطور عثمانی مصمم به براندازی وهابیان و آل‌سعود شد و محمد علی پاشا، حاکم مصر، را مأمور این مهم کرد. او هم ارتشی مخلوط از سربازان ترک و آلبانی و عرب به حجاز اعزام داشت. این سپاه از بندر یَنبُوع وارد مدینه شد و آن شهر را فتح کرده و به سوی مکه شتافت. اگرچه مقاومت وهابیان شدید بود اما در برابر آتش توپخانه مصریان کاری از پیش نبردند و شکست خوردند. فرمانده سپاه مصریان شریف غالب را به جرم اهمال و سازش‌کاری معزول و زندانی کرد و برادرش سرور بن غالب را به مقام شریف مکه منصوب نمود.

آل‌سعود و وهابیان با از دست دادن مکه، در منطقه نجد به مقاومت پرداختند، اما در همین دوران علاوه بر ضعف در نتیجه شکست از سپاه مصر تحت فرمان عثمانی، آل‌سعود درگیر اختلافات خانوادگی بر سر قدرت نیز شدند، همین موضوع باعث شد که سلطان عثمانی با ارسال سپاهی تازه‌نفس در پی تصرف نجد و براندازی تام و تمام آل‌سعود برآید.



شهر رساندند.

عبدالعزیز که تا آن ساعت نقشه خود را بر یارانش فاش نساخته بود، به ده تن از ایشان امر کرد که در آن منزل بمانند و از شتران و خوار و باری که داشتند محافظت کنند. به ایشان گفت اگر تا بیست و چهار ساعت دیگر نیامدم شما به کویت برگردید. سپس با بیست و نه نوجوان نخبه که شجاع‌ترین جنگاوران صحرا بودند، پیاده به سوی قلعه ریاض، که المصمک نام دارد به راه افتاد. این دسته همه مسلح به شمشیر بودند و بعضی تیآنچه هم داشتند. حاکم ریاض از سوی ابن رشید، عجلان نام داشت که شب‌ها را در قلعه می‌خوابید و صبح زود به خانه خود که دیوار به دیوار قلعه بود می‌رفت. عبدالعزیز و همراهان با تدبیری ماهرانه، ابتدا به خانهای در جنب خانه عجلان وارد شدند و بعد آهسته از دیوار بالا رفته و به خانه او وارد شدند. به دستور عبدالعزیز دو همسر عجلان که در آن خانه خواب بودند در اتاقی بازداشت شدند. یکی از آن دو از وابستگان آل سعود بود و اطلاعات سودمندی در اختیار سعودیان گذاشت. عبدالعزیز و همراهان آن شب را گذراندند و نخوابیدند و سپیده‌دم شمشیرها را آماده و پشت دروازه مصمک موضع گرفتند. وقتی عجلان دروازه قلعه را گشود که بیرون بیاید، ابن سعود و همراهانش را منتظر خود دید. او به شتاب برگشت که دروازه را ببندد اما سعودیان به او مجال ندادند و وارد قلعه شدند. در دالان قلعه جنگ خونینی در گرفت که به پیروزی ابن سعود منتهی شد و عجلان به قتل رسید. مصمک به تصرف عبدالعزیز درآمد. در این نبرد کسی از سعودیان کشته نشد اما هشتاد نفر محافظان قلعه که به سختی مقاومت کردند همه

از کارهای ننگین دوران عبدالعزیز این بود که پسرش سعود به امر او و فتوای علمای وهابی در فروردین ۱۲۱۷ قمری به کربلا حمله کرد و اهالی آن شهر مقدس را قتل عام نموده، حرم امام حسین(ع) و حضرت ابوالفضل(ع) را ویران کرده و به آتش کشید.

برای فتح ریاض کشید و فکر خود را با پدرش در میان نهاد اما او پسر را از این اقدام پرخطر برحذر داشت. در نهایت اما عبدالعزیز آن قدر اصرار ورزید تا هر دو را موافق ساخت. شیخ کویت چند شتر و تعدادی سلاح و مقداری آرد و روغن و شکر و قهوه و خرما در اختیار او گذاشت و عبدالعزیز همراه نوزده تن از خویشان و دوستان از جمله برادرش محمد و پسرعموهایش عبدالله بن جلاوی و عبدالعزیز بن مساعد به سوی سرنوشت به راه افتاد. چند ماهی بین اعراب برای یافتن یاران کارآمد گردش کرد اما جز بیست جوان ماجراجوی قابل اعتماد کسی را نیافت. این جمع چهل نفری به سوی ریاض عزیمت کردند و در زمستان سال ۱۹۰۱، از بین عشایر احسا و نجد گذشته و شبانه خود را به منزلی نزدیک آن

اعراب صحرا بودند و شرایط بسیار دشوار زندگی در صحرای سوزان و بادهای سموم و گرسنگی و تشنگی و خوردن سوسمار و خرمای خشک و شیر شتر برای امیرزاده‌ای جوان چون او سخت و بلکه غیر قابل تحمل می‌نمود. اما همه این دشواری‌ها را ناگزیر بر خود هموار کرد و راه و رسم مبارزه با فقر و گرسنگی و تشنگی را به خوبی فراگرفت.

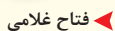
خانه پدر ملک عبدالعزیز در کویت کوچک و نامناسب بود اما در همین سرای کوچک حرف‌های بزرگ زده می‌شد و رجال سیاسی عرب و اروپایی در آن رفت و آمد می‌کردند. ترک‌ها می‌خواستند او را به سوی خود بکشند. شیخ کویت که آرزوی تسلط بر عربستان را در سر می‌پروراند، پیوسته حرکات و فعالیت او را زیر نظر داشت.

عبدالعزیز همه این جریانات را می‌دید و مذاکراتی را که با پدرش می‌شد می‌شنید و در ذهن خود نقشه استمداد از بریتانیا را برای استرداد ملک موروث می‌پروراند. پدرش عبدالرحمان در ایام اقامت در کویت بخت خود را برای حمله به عشایر قحطانی و جنگ با آل رشید برای پس گرفتن ریاض آزمود ولی شکست خورد.

فتح ریاض

عبدالعزیز وقتی به مرز بیست سالگی شد تصمیم گرفت خطر کند و به هر قیمتی که شده پایتخت خانوادگی را از آل رشید باز ستاند. او در این وقت چابک و زورمند و مغرور و به قدر کافی تجربه نظامی و سیاسی آموخته بود و دیگر تحمل زندگی محقر و حیره‌خواری شیخ کویت را نداشت. از این رو بعد از اندیشه بسیار، نقشه‌ای جسورانه

شیعیان عربستان؛ اقلیتی در شرایط خاص



فتاح غلامی

که اجدادشان به نوعی با ایرانیان مخلوط بوده و هستند. در قطیف و احساء بتازگی وضع شیعیان بهتر شده از جمله این که به آنها اجازه داده‌اند برای خودشان مسجدی داشته باشند. چون در عربستان سعودی رسم بر این است که امامان جماعت مساجد را اوقاف تعیین می‌کند و عملاً ائمه مساجد دست نداشته‌اند دولت هستند. شیعیان همواره دنبال آن بوده‌اند که جاهایی داشته باشند به عنوان حسینیه، مهدیه و بیت العباس که بتوانند دور هم جمع شوند و به مراسم مذهبی خاص خود بپردازند. در سال‌های حکومت ملک عبدالعزیز و ملک فهد این امر میسر نبود. اما اخیراً اجازه داده‌اند شیعیان در روستاهایی که پرجمعیت است یک مسجد مخصوص خود داشته باشند. شیعیان در سال‌های گذشته با سختی‌های بسیار مراسم مذهبی خود را در خانه‌ها و مکان‌های

محصولات متعدد کشاورزی برخوردار است، اما یکی از محروم‌ترین نواحی این کشور محسوب می‌شود. دولت عربستان در نواحی شرقیه از انجام مراسم مذهبی شیعیان با وجود هجمه وهابیون جلوگیری نمی‌کند، اما فقط به آنان اجازه داده در مساجد مخصوص خود شعائر و فرائض مذهبی را به جا آورند. باید اضافه کرد غیر از شیعیان جعفری، دو فرقه اسماعیلیه (در منطقه بحران) و زیدیه (در جنوبی‌ترین نقطه عربستان در شهرهای عسیر، نجران، جده و یمن) نیز در این کشور زندگی می‌کنند. پرجمعیت‌ترین مناطق شیعه‌نشین عربستان در قطیف و احساء است که جزو دمام (در جوار خلیج فارس) هستند. این منطقه آخرین نقطه دولت سعودی با خلیج فارس بود که با بحرین نیز همجوار است. شیعیان این منطقه ارتباطات خاصی با شیعیان بحرین دارند. این مساله به آنجا برمی‌گردد

پیروان اهل بیت عصمت و طهارت در عربستان سرگذشتی شنیدنی دارند. آنها ناچارند با توجه به حضور وهابیت در عربستان در کنار حفظ نشاط شیعی با تنگناها و مشکلات موجود بسازند و با این وصف همچنان استوار و امیدوار به آینده روشن خود می‌نگرند.

اکنون شیعیان عربستان بیش از ۱۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند. شیعیان عربستان بیشتر در استان شرقی ظهران در شهرهای قطیف و احساء سکونت دارند و در مناطق شمالی و جنوب این کشور نیز اقلیت شیعه موجود است.

منطقه شرقیه عربستان که اکثر شیعیان در آنجا زندگی می‌کنند از نظر وسعت حدود ۷۵۹ هزار و ۲۶۸ کیلومتر مربع است که در بین ۱۴ منطقه‌ای که عربستان را تشکیل می‌دهد از همه وسیع‌تر بوده و از لحاظ جمعیت بعد از مکه و ریاض قرار دارد. منطقه شرقیه از ثروت‌های طبیعی مانند نفت و

عبدالله بن عبدالعزيز در ماه گذشته، هنوز هم هفت پسر دیگر ملک عبدالعزيز در قید حیات هستند! ملک عبدالعزيز برای ایجاد ثبات در حکومت و ارسال این پیام به دنیا که عربستان سعودی کشوری با ثبات است، این رسم را بنا نهاد که پادشاه در هر دوره، علاوه بر تعیین ولیعهد فعلی، ولیعهد بعدی را نیز انتخاب کند. او همچنین برای جلوگیری از ایجاد اختلاف بر سر جانشینی، رسم دیرینه خاندان‌های سلطنتی مبنی بر انتقال قدرت از پدر به پسر و الی آخر را به هم زد و این گونه تصمیم گرفت که پس از وی، پسرانش به ترتیب سن به سلطنت، ولایت عهد و ولایت عهد دوم برسند، مگر اینکه برادری شخصا از رسیدن به این مناصب خودداری کند. بر همین اساس است که در طول ۶۲ سال بعد از او، شش برادر؛ سعود بن عبدالعزيز، فیصل بن عبدالعزيز، خالد بن عبدالعزيز، فهد بن عبدالعزيز، عبدالله بن عبدالعزيز و در حال حاضر سلمان بن عبدالعزيز به سلطنت رسیدند.

البته پادشاه سابق عربستان، ملک عبدالله کوشید که با دور زدن این رسم، چهار فرزند ما قبل آخر را دور زده و امیر مقرن بن عبدالعزيز، کوچک‌ترین برادر خود را به ولایت عهدی دوم برساند تا پس از آن، سلطنت به نسل بعد، یعنی نوادگان ملک عبدالعزيز منتقل شود. در همان روزها نیز گفته شد که این بهانه‌ای است که ملک عبدالله بتواند راه را برای به قدرت رسیدن فرزند خود هموار کند. اما گفته می‌شود که با به قدرت رسیدن ملک سلمان، تغییراتی اساسی در خاندان سلطنتی در حال شکل‌گیری است که ممکن است منجر به کنار نهادن این ایده ملک عبدالله گردد.



را به رسمیت شناخت.

ملک عبدالعزيز سرانجام در دسامبر ۱۹۳۲ به موجب فرمانی، کشور خود را «المملکه العربیه السعودیه» نام نهاد و سپس پسرش سعود را ولیعهد خویش ساخت.

او که به لحاظ طول دوران حکومت، یکی از رکوردداران منطقه است، سرانجام پس از ۵۱ سال سلطنت در سال ۱۹۵۳ درگذشت تا فرزندش سعود بن عبدالعزيز به سلطنت برسد.

نکته جالب توجه این است که علی‌رغم گذشت ۶۲ سال از مرگ مؤسس عربستان سعودی، هنوز هم حکومت در میان فرزندان اوست و به نسل بعد منتقل نشده است! جالب‌تر آنکه پس از فوت ملک

کشته شدند. به این ترتیب شهر ریاض روز چهارشنبه چهارم شوال ۱۳۱۹ ه. ق. برابر با دوازدهم ژانویه ۱۹۰۲ به تصرف عبدالعزيز بن عبدالرحمان درآمد. مطابق با قانون صحرا، حق یعنی زور. عبدالعزيز هم طی نیم قرن به زور شمشیر خود همه قدرت‌های شبه‌جزیره عربستان را درهم کوبید و برای تحکیم مبانی سلطنت خویش از کشتار بی‌امان و دسته‌جمعی مخالفان مضایقه نکرد. وقتی اهل ریاض خبر سقوط مضمک و قتل عجلان و یارانش را شنیدند، دسته دسته رو به عبدالعزيز آوردند و او در ریاض سلطنتی را بنیان نهاد که تاکنون که بیش از ۱۱۳ سال از آن می‌گذرد، محور سیاست شبه جزیره و عامل تعیین‌کننده در جهان عرب به شمار می‌رود. ملک عبدالعزيز سلطنت را آغاز کرده بود، اما هنوز بخش مهمی از رویایش محقق نشده بود. فتح مکه و تمام حجاز آرزویی بود که او برای رسیدن به آن بیش از ۲۲ سال منتظر ماند. نهایتاً در سال ۱۹۲۳ شوریای از علمای وهابی در ریاض تشکیل داد تا نظر خود را درباره حرمین و حکومت شریف حسین، حاکم وقت آن، بیان کنند. این شورا به اتفاق آرا شریف حسین و دولت او را محکوم کردند و فتوا دادند که عبدالعزيز صالح‌ترین فرد برای اداره امور حرمین است. رأی‌هایی که این شورا صادر کرد، مقدمه حمله عبدالعزيز به حجاز و تصرف آن استان بود. او در سال ۱۹۲۴ به حجاز لشکر کشید و بعد از کشتارهای بی‌رحمانه طائف و مدینه، ملک حسین، شریف مکه را شکست داد و شهر مقدس مکه و مدینه و سایر بلاد حجاز را تصرف کرد. بعد از این پیروزی بود که خود را «پادشاه نجد و حجاز» خواند. دولت انگلیس نخستین دولتی بود که این سمت او

متعلق به خودشان، از جمله در باغات، آن هم به صورت پنهانی که دولت نفهمد، برگزار می‌کردند. شیعیان در باغاتشان براساس تعداد جمعیتی که می‌آید، جایی را اختصاص می‌دهند به عنوان تکیه. شیعیان نماز و مراسم مذهبی را در این مکان‌ها برگزار می‌کنند. این مراسم مذهبی معمولاً در اعیاد یا ایام شهادت ائمه (ع) برگزار می‌شود. در عزاداری دور هم جمع می‌شوند ذکر مصیبت، قرائت شعر، تلاوت قرآن، سخنرانی و بیان مسائل شرعی از برنامه‌های این گونه مراسم است. از همه جالب‌تر این که در کنار تکیه دیگرهای غذا می‌گذارند و به شرکت کنندگان شام و ناهار می‌دهند. اغلب اوقات جمعیت خیلی عظیمی جمع می‌شود. مخالفت‌های شدید گذشته باعث شده بود که شیعیان پراکنده باشند.

در احساء و قطیف، موقوفه‌های فراوانی برای مساجد و حسینیه‌ها وجود دارد و بیشتر آنها با نام ائمه (ع) مزین و نامگذاری شده است؛ موقوفات فراوانی برای امیرالمؤمنین (ع)، امام حسین (ع)، حضرت زهرا (س) و امام زمان (عج) که غالباً مزرعه و باغ و البته برخی از آنها نیز به صورت خانه هستند. اخیراً

برخی باغ‌های وقفی به ساختمان‌های بزرگ تبدیل شده است.

طایفه شیعه مذهب مدینه را شیعیان نخواستند می‌گویند که دیر زمانی است در تاریخ شهر مدینه الرسول شناخته شده و همواره استقلال مذهبی خود را حفظ کرده‌اند. شیعیان نخواستند که می‌توانند آشکارا عقیده خود را بیان کنند و نه قادرند به آداب و رسوم خویش عمل نمایند. آنان حق ندارند دستار سنتی خود را به سر کنند. مستخدمان دولتی شیعه مذهب که مجبور به حضور در نماز جماعت هستند، نمی‌توانند علائمی از تشیع خود مانند استفاده از تربت و مهر در نماز نشان دهند. با این حال درصددند در سایه کار و تلاش، نشاط اقتصادی خود را به رخ دیگران بکشند.

شیعیان مدینه در قسمت‌های مختلف شهر سکونت دارند. آنها پیشتر و قبل از توسعه جدید شهر در بخش‌های جنوبی و شرقی در حاشیه مسجدالنبی نیز زندگی می‌کردند. اما اکنون بیشتر در محله غریات، خیابان علی بن ابی‌طالب، حوالی مسجد قبا، خیابان‌های قربان، گاز و طالع ساکن هستند. تعداد شیعیان مدینه

بین ۴۰ تا ۷۵ هزار نفر تخمین زده می‌شود. شغل ۹۰ درصد شیعیان مدینه گرده‌کشی و نگهداری از نخلستان‌هاست. به گونه‌ای که گفته می‌شود فقط از دست شیعیان است که نخل‌ها ثمر می‌دهد. مشهور است سالی که شیعیان را به وسیله ارتش از شهر بیرون کرده بودند و آنها در وضع دشواری در بیابان‌های اطراف مدینه و در چادر زندگی می‌کردند هیچ یک از درختان نخل مدینه ثمر ندادند و آن سال زائران و مسافران مدینه بدون خرما مانده بودند و این مسئله سبب عقب‌نشینی وهابی‌ها در مقابل شیعیان شده بود و آنها به خانه‌هایشان که البته بسیاری از آنها به بهانه توسعه خیابان یا حرم تخریب شده بود، بازگشتند.

مطالب گفته شده حاکی از این است که شیعه کم‌کم دارد اظهار وجود می‌کند. البته فعلاً ابتدای راه است و شیعیان هنوز هم در محرومیت به سر می‌برند، ولی این امیدواری وجود دارد با توجه به تغییر رویکردی که در دولت سعودی نسبت به شیعیان، پیدا شده، شرایطی حاصل شود تا شیعیان عربستان بتوانند هویت خود را حفظ کنند.



مرگ ملک عبدالله و انتخاب ملک سلمان

آینده عربستان چگونه رقم می‌خورد؟

◀ محمدهادی محمدی

از آن زمان تاکنون اداره امور مربوط به روحانیت در شبه جزیره عربستان را در اختیار دارند. محمد بن عبدالوهاب از قبیله بنی تمیم بود که هم اینک حاکمان قطر از این قبیله هستند و به همین دلیل تنها کشوری است که رسماً انتساب به فرقه وهابیت را پذیرفته است. هر چند که عربستان سعودی از پذیرش وهابی بودن سر باز می‌زند و آن را به منزله یک اتهام تلقی می‌کند لیکن عملاً سیستم مذهبی آن کشور در اختیار روحانیون وهابی قرار دارد. سال‌ها بعد عبدالعزیز آل سعود حاکم وقت نجد توانست با حمایت انگلستان، دومین دوره از سلطنت خاندان آل سعود را بنیانگذاری کند و دامنه حکومت

عراق زندگی می‌کردند. در آنجا بود که سیستم اطلاعاتی انگلستان با آنها آشنا شد و توانست با در اختیار گرفتن آنان یکی را در میان شیعیان و دیگری را در میان اهل تسنن فعال کند. علی‌محمد باب به ایران مراجعه کرد و اخلاص در مبنای مذهبی را آغاز نمود و محمد بن عبدالوهاب منطقه نجد عربستان را برای انتشار آرزوهای انحرافی خویش برگزید. کار علی‌محمد باب در ایران با مشکل مواجه شد و در نهایت به دستور حاکمان قاجاری وقت اعدام شد اما کار محمد بن عبدالوهاب بالا گرفت و توانست نظام دینی منطقه نجد را در اختیار گیرد. نوادگان محمد بن عبدالوهاب که به «آل شیخ» معروفند،

در قرن ۱۹ میلادی انگلستان در کشورهای اسلامی به ویژه در خاورمیانه یکه‌تاز میدان بود. از جمله اقدامات استعمارگر پیر خلق فرقه‌های اسلامی جدید بود که هر یک با تکیه بر اعتقادات مقدس در میان مذاهب مختلف شکل گرفتند. در میان شیعیان باتوجه به ریشه‌دار بودن اصل مهدویت، بابی‌گری و سپس فرقه بهائیت به وجود آمد و آنگاه در میان گروهی از اهل تسنن که گرایش‌های بازگشت به اسلام اولیه داشتند و اصطلاحاً «سلفی» نامیده می‌شوند، فرقه وهابی‌گری در صحنه ظاهر شد. دو مؤسس فرقه بابی‌گری و وهابی‌گری یکی علی‌محمد باب و دیگری محمد بن عبدالوهاب در



مبارزه با القاعده را عهده‌دار شد، این فرزندش محمد بن نایف بود که به عنوان معاون وزیر، بار اصلی این اقدام مهم را بر دوش می‌کشید.

اینک با درگذشت عبدالله بن عبدالعزیز آل سعود برادر ناتنی‌اش به پادشاهی رسیده است و مقرن بن عبدالعزیز ولیعهد شده است که هر دو سالخورده هستند. در این میان یکبارہ محمد بن نایف که پس از درگذشت پدر عهده‌دار وزارت کشور بوده است، ارتقاء مقام یافت و مقام ولیعهد دومی را عهده‌دار شد.

این تحول در ساختار قدرت از حیث اولویت مبارزه با القاعده و زایش‌های منطقه‌ای آن از جمله «داعش» که اینک به خطر جدی عربستان سعودی مبدل شده‌اند، حائز اهمیت است. به دیگر سخن عربستان سعودی ناگزیر است تا مبارزه با القاعده را اولاً در درون مرزهای خود مورد توجه قرار دهد و ثانیاً در فراسوی مرزها نیز باید از ماجراجویی‌هایی که مقامات سابق عربستان سعودی به ویژه خود ملک عبدالله و همچنین برخی دیگر از شاهزادگان نظیر بندر بن سلطان و سعود الفیصل بدان وارد شده بودند، دوری گزینند. مقامات سابق عربستان فکر می‌کردند می‌توانند با ساقط کردن نظام‌های حاکم بر سوریه و عراق و ایجاد ناامنی در لبنان، موازنه منطقه‌ای را درگون سازند و رقیب اصلی‌شان در منطقه یعنی ایران را تضعیف کنند، اما گذر زمان و قوت گرفتن جریان‌های تروریستی تکفیری در عراق و سوریه خطر جدی برای عربستان ایجاد کرده است. در اینجا لازم است اشاره‌ای گذرا به ساختار درونی خاندان سلطنتی عربستان داشته باشیم.

عبدالعزیز آل سعود وصیت کرده است تا فرزندان وی به ترتیب سن جایگزین وی شده و پادشاهی را بر عهده گیرند. پس از سعود اول که برکنار شد، فیصل به پادشاهی رسید که توسط یکی از برادرزاده‌هایش ترور شد. گفته می‌شود مواضع قاطع فیصل در همراهی با اعراب در جنگ با اسرائیل در سال ۱۹۶۷ موجب شد تا توطئه قتلش از سوی انگلیس طراحی و توسط برادرزاده‌اش اجرا شود. پس از فیصل، خالد پادشاه شد که در آن دوره قدرت عملاً در دست ولیعهدش فهد بود. فهد شاید پس از فیصل پر قدرت‌ترین پادشاه عربستان بوده باشد که مهمترین دستاوردش کنترل موج بزرگ انقلاب اسلامی ایران از طریق تحریک صدام برای ورود به

پیروزی انقلاب اسلامی ایران سر آغاز مرحله جدیدی در منطقه بود که آل سعود مدعی زعامت بر جهان اسلام را به چالش کشید. در همین زمان بود که با اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، عموم مسلمانان خود را با کمونیسم در حال رویارویی یافتند. مقامات سعودی فرصت را مناسب یافتند تا در برابر انقلاب اسلامی ایران موج جدیدی به راه بیندازند که با ادعای اسلام می‌توانست به فضای عمومی جهان اسلام سیطره یابد.

شهروندان سعودی بودند.

از آن تاریخ دولت عربستان سعودی که از ابتدای تاسیس خود روابط استراتژیک و مستحکمی با انگلستان و بعدها آمریکا برقرار کرده بود، ناگزیر از مجموعه اقداماتی شد که بتواند از شدت ناراحتی و کینه آمریکا بکاهد. بدین ترتیب رویارویی میان القاعده و دولت عربستان شکل گرفت. مقامات سعودی ابتدا می‌کوشیدند تا ضمن مقابله با القاعده در داخل مرزهای عربستان سعودی، از آنها در خارج از مرزهای خود استفاده کنند و از آنان به عنوان ابزاری جهت مقابله با رقیب و یا رقبای منطقه‌ای‌شان بهره گیرند. به طور مشخص فعالیت القاعده در عراق که پس از سقوط صدام آغاز شده بود با حمایت پنهان عربستان صورت می‌گرفت. این امر با مخالفت مقامات آمریکایی همراه شد که نمی‌توانستند میان القاعده در داخل عربستان و خارج از مرزهای آن تفاوت قائل شوند. بدین ترتیب ترکی فیصل رئیس وقت سیستم اطلاعاتی عربستان جای خود را به مقرن بن عبدالعزیز (ولیعهد کنونی) داد و مدیریت پرونده مقابله با القاعده نیز در اختیار نایف بن عبدالعزیز وزیر کشور وقت که بعدها ولیعهد آن کشور شد، قرار گرفت. در زمانی که نایف مسئولیت

خود را به مناطق بسیاری از جزیره‌العرب بگستراند، لیکن در این راه به متحدی روحانی نیاز داشت. لذا توافق بسیار محکمی میان خاندان آل سعود و خاندان آل شیخ به عمل آمد که طی آن قدرت سیاسی در اختیار آل سعود و قدرت روحانی در اختیار آل شیخ قرار گرفت. این دو خاندان هر یک از دیگری حمایت می‌کنند و عملاً حکومتی دوپایه‌ای در این کشور شکل گرفته است. البته گاه پیروان افراطی محمد بن عبدالوهاب در برابر سیستم سیاسی ایستادگی کرده‌اند که روابط طرفین به تنش کشیده شده است و حتی یک بار میان عبدالعزیز و آنان جنگی شدیدی در گرفت که با پیروزی عبدالعزیز پایان یافت. دلیل این جنگ آن بود که عبدالعزیز با توصیه انگلستان منطقه نفت‌خیز شرق عربستان سعودی که ساکنان آن شیعه بودند را به قلمرو خود افزود. البته در این مسیر ناگزیر بود که با روسای قبایل و روحانیون شیعه توافقاتی را به عمل آورد اما افراطیون وهابی در صدد بودند تا شیعیان را از میان بردارند. این اقدام با مخالفت انگلستان و عبدالعزیز مواجه شد و نهایتاً به جنگ میان طرفین کشیده شد. از آن پس تنش میان طرفین هیچ‌گاه به جنگ نیانجامید اما اختلافات هر از چندی خود را در اشکال مختلف نمایان ساخت.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران سر آغاز مرحله جدیدی در منطقه بود که آل سعود مدعی زعامت بر جهان اسلام را به چالش کشید. در همین زمان بود که با اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، عموم مسلمانان خود را با کمونیسم در حال رویارویی یافتند. گروه‌های مختلف مسلمان به ویژه سلفی‌ها گروه‌گروه به افغانستان می‌رفتند تا در جهاد علیه کمونیست‌ها شرکت کنند. مقامات سعودی فرصت را مناسب یافتند تا در برابر انقلاب اسلامی ایران موج جدیدی به راه بیندازند که با ادعای اسلام می‌توانست به فضای عمومی جهان اسلام سیطره یابد. در عین حال می‌توانست با منسجم کردن نیروهای پراکنیزه سلفی، آنان را در برابر ایران و متحدان انقلابی‌اش قرار دهد. طولی نکشید که با خروج نیروهای شوروی از افغانستان و متعاقب آن فروپاشی کمونیسم، جریان‌های افراطی سلفی به دلیل تصبات فراوان و آموزه‌های انحرافی خود افزون بر مقابله با شیعه به مقابله با دیگر حکومت‌های سنی‌مذهب در منطقه نیز روی آوردند. جریان‌های تکفیری در مصر، الجزایر و شمال آفریقا قدرت گرفته بودند. در پاکستان و شبه‌قاره نیز قوی شده بودند. اما بسیاری از سعودی‌های افراطی که در گذشته به افغانستان رفته بودند نیز در این روند به تشکیل سازمان جدید خود روی آوردند که بعدها القاعده نام گرفت و رهبری آن در دست اسامه بن لادن بود. جریان القاعده که روزگاری همکاری ارگانیک و منسجمی با سازمان اطلاعاتی آمریکا (CIA) داشت، با گذر زمان به رویارویی با آمریکا رسید و عملیات غیرانسانی ۱۱ سپتامبر را صورت داد که طی آن هزاران بیگناه آمریکایی در آتش سوختند. نکته حائز اهمیت این است که اکثر کسانی که این عملیات را صورت دادند، خود





باند قدرت در زمان ملک عبدالله توانست شاهزادگان سدیری و آن دسته از فرزندان عبدالعزیز را که از مادری سدیری به دنیا آمده بودند و برادر ناتنی به شمار می آمدند، از روند تصمیم گیری دور کند، هر چند قادر نبود آنان را از گردونه قدرت خارج سازد.

آمده بودند و برادر ناتنی به شمار می آمدند، از روند تصمیم گیری دور کند، هر چند قادر نبود آنان را از گردونه قدرت خارج سازد. تصمیمات اتخاذ شده

جنگ ۸ ساله باشد که از این طریق هم موج انقلاب اسلامی را که می رفت کل منطقه را دگرگون سازد، به کنترل درآورد و هم همسایه قدرتمندش صدام را درگیر یک جنگ چند ساله کرد تا از دست وی در امان باشد. هر چند پایان جنگ ایران و عراق موجب شد تا صدام حسین به آنان حمله ور شود اما در مجموع سیاست مرموز فهد توانست با کامیابی نسبی، عربستان را از یک چالش بسیار بزرگ در طول تاریخش با کمترین آسیب خارج سازد. چند سال آخر عمر فهد همراه بود با قدرت گرفتن ولیعهد وی امیرعبدالله که بعدها به جای وی به تخت نشست. ملک عبدالله که تقریباً در ۸۰ سالگی به تخت نشست، در اواخر عمر خود به دلیل بیماری عملاً امور را به رئیس دیوان خود خالد التویجری و فرزندش متعب واگذار کرده بود که آنان نیز به نوبه خود از سعود الفیصل و بندر بن سلطان در اداره کشور بهره می جستند. باند قدرت در زمان ملک عبدالله توانست شاهزادگان سدیری و آن دسته از فرزندان عبدالعزیز را که از مادری سدیری به دنیا

توسط خالد التویجری به حدی بود که سُدیری ها کینه او را به شدت به دل گرفتند و به محض فوت عبدالله، ملک سلمان در اولین اقدام وی را بر کنار ساخت، حال آنکه نیازی نبود حکم برکناری برای وی صادر شود و صدور حکم انتصاب برای جانشینش در ریاست دربار عملاً وی را بر کنار می ساخت اما ظاهراً بنا بر این بود که کینه سدیری ها علنی شود لذا عزل وی نخستین حکم ملک سلمان بود. دامنه تغییرات در این حد باقی نماند و ملک سلمان با ارتقای مقام محمد بن نایف و انتصابش به سمت ولیعهد دوم و فرزندش محمد بن سلمان که اینک وزارت دفاع را بر عهده دارد، عملاً باند جدید قدرت را شکل داد که توسط این دو اداره خواهد شد. صدور ۴۷ حکم عزل و نصب آن هم فقط یک هفته پس از درگذشت ملک عبدالله بیانگر آن است که عربستان مرحله جدیدی در نحوه حکومت داری را آغاز کرده است. بدین ترتیب اکثر صاحب منصبان مهم در زمان ملک عبدالله برکنار شدند البته دو نفر از

آینده روابط ایران و عربستان در دوره ملک سلمان

درباره آینده روابط ایران و عربستان بعد از فوت ملک عبدالله و روی کار آمدن ملک سلمان، مباحث زیادی مطرح است. برخی از کارشناسان در این باره اظهار نظر کرده اند که گزیده ای از آن را در زیر می آوریم.

رابطه ایران و عربستان در دوره ملک سلمان بهبود نمی یابد

صبح زنگنه کارشناس مسایل خاورمیانه در گفتاری برای سایت دیپلماسی ایرانی گفت: پادشاه جدید عربستان موضعی مشترک با ایالات متحده دارد و در راه تعیین شده توسط واشنگتن قدم خواهد گذاشت. سفر چند روز قبل مک کین و گروه هفت نفری از جمهوری خواهان به عربستان نشان از قدرت گیری بیشتر جمهوری خواهان در آمریکا و در عین حال تقویت روابط با خاندان آل سعود پس از روی کار آمدن سلمان دارد. آنها بر این عقیده اند که با تقویت روابط می توانند چرخه صنایع تسلیحاتی را بیشتر به گردش در آورند. از این رو روابط آمریکا و عربستان بر اساس همین رویکرد تنظیم خواهد شد. جمهوری خواهان به مباحث حقوق بشری اهمیت نخواهند داد و فشاری نیز بر خاندان عبدالعزیز وارد نخواهند کرد. اما پرسشی که در این میان مطرح می شود این است که آیا با حضور سلمان بن عبدالعزیز در راس قدرت آیا روابط میان ایران و عربستان بهبود خواهد یافت یا نه؟ بعید به نظر

می رسد سلمان با وجود حضور نیروهای امنیتی و نظامی به دنبال کاهش تنش با ایران باشد. مگر اینکه فشارهای داخلی در عربستان مانند مسایل امنیت داخلی، پادشاه جدید را به سمت همکاری منطقه ای برای رهایی از مشکلات سوق دهد.

احتمال آب شدن سریع یخ روابط تهران و ریاض نمی رود

یوئل گزانسکی و سیگارد نویبور در نشریه آمریکایی «فارن افرز» در باره روابط ایران و عربستان مقاله ای را منتشر کردند که در آن از احتمال عادی شدن روابط ایران و عربستان سخن به میان آمده است اما نه در کوتاه مدت. در پیش بینی احتمال بهبود روابط ریاض و تهران آنان چند عامل عمده زیر را مطرح کردند: اولین عامل آغاز فعالیت حسن روحانی به عنوان رئیس جمهور ایران در ماه اوت سال ۲۰۱۳ محسوب می شود. روحانی از زمان انتخاب، تبلیغاتی گسترده ای را با هدف کاهش تنش ها میان ایران و کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس آغاز کرد. حتی وزیر امور خارجه ایران برای ابراز همدردی با درگذشت ملک عبدالله پادشاه پیشین عربستان سعودی، به کشور رقیب منطقه ای سفر کرد. عامل دیگر را می توان توافق اولیه هسته ای دانست که موضع گیری عربستان سعودی را به عنوان قدرت

بالفعل در منطقه تحت تاثیر قرار داده و شرایط ایران را به عنوان قدرت بین المللی نوظهور تغییر داد. سومین عامل در این روند قدرت گرفتن داعش در عراق و سوریه بود که تهدیدی برای ایران و عربستان سعودی محسوب می شود. در عین حال، درماندگی آمریکا در خاورمیانه سبب شده است کشورهای حاشیه خلیج فارس از حمایت آمریکا دلسرد شوند. از سوی دیگر، با درک موقعیت برتر ایران، این کشورها چاره ای جز ایجاد روابط حسنه با ایران ندارند. در آخر نیز می توان به مسئله درگذشت ملک عبدالله و روی کار آمدن پادشاهی جدید در عربستان سعودی اشاره کرد.

با این حال، با توجه به روابط خصمانه ایران و عربستان از زمان انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و ملاحظات راهبردی در دو کشور، حتی به رغم افزایش منافع مشترک میان ریاض و تهران نمی توان انتظار داشت یخ روابط دوجانبه در فاصله زمانی اندک آب شود.

ایران و عربستان سعودی سیاست های خارجی چندگانه ای اتخاذ کرده اند که هم همکاری و هم مقابله را شامل می شود. با چنین رویکردی، آنها می توانند به مرور زمان روابط را در حاشیه خلیج فارس بهبود بخشند و در عین حال قدرت خود را در منطقه حفظ کنند. دو کشور برای دستیابی به مصالحه ای تاریخی راه طول و درازی در پیش دارند. در شرایط

کردن آتش درگیری‌های طائفه‌ای - قبیله‌ای در این کشور همت گمارد.

اما شاید مهمترین چالش عربستان سعودی در امر مقابله با جریان القاعده در تنظیم مناسبات با طبقه روحانیون وهابی نهفته باشد که ملک عبدالله عملاً رویارویی با آن را در دستور کار قرار داده بود اما به نظر نمی‌رسد باند جدید قدرت توان این رویارویی را داشته باشد لذا احتمالاً تلاش خواهد شد تا ضمن تداوم مسئولیت نوادگان محمد بن عبدالوهاب در امور قضایی و دینی، مقابله جدی با جریان‌های افراطی وهابی - تکفیری در دستور کار باشد.

هر چه باشد عربستان از یک پیچ مهم در امر جانشینی و حل اختلافات در درون ساختار قدرت عبور کرده است اما چالش‌های مهم داخلی و منطقه‌ای همچنان پیش روی آن قرار دارد. شاید بهترین راهکار دوری از ماجراجویی و تفاهم با قدرت‌های مهم منطقه‌ای و مهمترین آنها یعنی جمهوری اسلامی ایران برای جلوگیری از بی‌ثباتی بیشتر در منطقه باشد. آیا چنین خواهد شد؟

و آینده این حکومت بود و اینک با آرامی پشت سر گذاشته شده است زیرا پس از این دیگر روشن است که محمد بن نایف (ولیعهد دوم) بر تخت خواهد نشست. محمد بن نایف که خود فاقد فرزند پسر است، راهی جز این ندارد که یکی دیگر از نوادگان عبدالعزیز را به ولیعهدی خود تعیین کند که به نظر می‌رسد فردی جز محمد بن سلمان نخواهد بود.

اما عربستان با چالش‌های بسیار مهمی در منطقه دست به گریبان است. افزون بر عراق، سوریه و لبنان اینک یمن نیز به دل‌مشغولی سعودی‌ها افزوده شده است.

دولت عربستان سعودی در مورد یمن از نبود یک استراتژی ثابت رنج می‌برد. از یکسو باید از جریان‌های سلفی و اخوانی متحد سلفی حمایت کند تا حوثی‌های زیدی خیلی قدرت نگیرند و از سوی دیگر ناآرامی گسترده در یمن می‌تواند مرزهای جنوبی آن کشور را به خطر اندازد. لذا به نظر می‌رسد عربستان سعودی که نمی‌تواند تحولات اخیر در یمن را به راحتی هضم کند، به شعله‌ورتر

صاحب‌منصبان بزرگ یعنی سعودالفیصل و متعب بن عبدالعزیز وزاری خارجه و گارد ملی هنوز برکنار نشده‌اند که عدم برکناری آنها به ضرورت مراعات موازنه در درون خاندان سلطنتی باز می‌گردد اما هر دو به عضویت در کمیته امور سیاسی - امنیتی منصوب شده‌اند که ریاست آن بر عهده محمد بن نایف گذاشته شده است. یعنی ضمن حفظ احترام سن‌وسال و موازنه‌های درونی خاندان سلطنتی، لیکن دیگر نقش کلیدی در اتخاذ تصمیمات نخواهند داشت. هر چند که به نظر می‌رسد هیچیک در جلسات این کمیته حاضر نخواهند شد و به همین دلیل در این حکم به آنها اجازه داده شده است تا نماینده خود را به این جلسات اعزام دارند و این یعنی زمینه برکناری آرام آنان از قدرت و یا حداقل دوری از روند تصمیم‌سازی فراهم شده است. به نظر می‌رسد یکی از مهمترین چالش‌های سیاسی عربستان نحوه انتقال قدرت از نسل اول جانشینان ملک عبدالعزیز (فرزندان) به نسل دوم (نوادگان) باشد که همواره پرسشی مهم در سرنوشت

برای همین نمی‌توان پیش‌بینی کرد آینده خوبی در انتظار روابط تهران و ریاض باشد.

با مرگ عبدالله روابط ایران و عربستان تیره‌تر می‌شود

روزنامه الاخبار در تحلیلی به بررسی مناسبات عربستان با کشورهای همسایه از جمله ایران پرداخت و چنین جمع‌بندی کرد که با مرگ عبدالله روابط ایران و عربستان تیره‌تر خواهد شد. در تحلیل این نشریه در مورد روابط ایران و عربستان آمده است:

در پرونده ایران، چیز جدیدی در مواضع عربستان مشاهده نمی‌شود، نشانه‌ها حاکی از آن است که فرصت‌های نزدیکی ایران و عربستان کمتر شده است. این پرونده برای بیش از ۲۰ سال در دست جناح ملک عبدالله بن عبدالعزیز بود. اکنون با مرگ او فرصت‌ها برای دور شدن ریاض از تهران فراهم می‌شود، مگر این که خطری دراماتیک به وجود بیاید یا خطر مشترکی وجود داشته باشد که نزدیکی دو کشور را ایجاب کند.

سیاست‌های نفتی عربستان نیز ثابت خواهند ماند و تغییر نخواهند کرد، افزایش ناگهانی قیمت نفت که به دلیل مرگ ملک عبدالله به وجود آمد زیاد دوام نخواهد داشت و به زودی دوباره سقوط قیمت‌ها آغاز خواهد شد. مگر این که حادثه امنیتی دراماتیکی رخ دهد که باعث نگرانی بازارهای جهانی شود. عربستان از نفت به عنوان سلاحی برای جنگ با ایران استفاده می‌کند، ایالات متحده نیز با عربستان در این جنگ شریک شده است تا روسیه را از میدان به در کند. این وضعیت تا آخر ادامه خواهد داشت تا زمانی که این سلاح از ارزش بیفتد.

نشانه‌هایی دال بر بهبود روابط با ایران وجود ندارد بلکه بر عکس با مرگ عبدالله احتمال این که روابط تیره‌تر شود، بسیار بالا است. اولاً، تغییراتی که اخیراً در هیئت حاکمه عربستان بعد از مرگ عبدالله ایجاد شد در جهتی نیست که از آن بتوان برداشت بهبود روابط با ایران را کرد. شخص امیر سلمان که پادشاه عربستان شده است، شخصاً چندان گرایشی به بهبود روابط با ایران ندارد، بلکه بر عکس برای تشدید فشارها علیه ایران تلاش می‌کند. ثانیاً کسانی که در قدرت مانده‌اند همگی افرادی هستند که ضد ایران محسوب می‌شوند. مثلاً سعود الفیصل، وزیر امور خارجه از جمله افرادی است که با بندر بن سلطان و ترکی فیصل طیفی را تشکیل داده‌اند که کاملاً ضد ایران فعالیت می‌کند و تضعیف ایران را هدف قرار داده است. سابقه فعالیت‌های بندر در عراق و سوریه و آمریکا و ترکی در دنیای غرب علیه ایران برای همه روشن و مشهور است.

از سوی دیگر پیش‌بینی می‌شود با مرگ عبدالله، جایگاه شاخه ضدایرانی که در هیئت حاکمه فعال هستند، تقویت شود. یعنی جایگاه امیر سلمان و سعود الفیصل و ترکی فیصل و بندر بن سلطان که طرفدار اعمال رویکردهای تندتر علیه ایران هستند. در این میان فضا برای فعالیت افرادی نظیر مقرن بن عبدالعزیز که در حال حاضر ولیعهد عربستان شده و گفته می‌شود از رویکرد ملایم‌تری برخوردار است، سخت خواهد شد.

به این ترتیب پیش‌بینی می‌شود در عین حالی که جنگ قدرت در داخل عربستان تشدید می‌شود، فضا برای فعالیت جریان‌های ضدایرانی نیز تقویت شود

کنونی نگرانی کشورهای عرب منطقه از برتری ایران سبب می‌شود رفتاری محتاطانه داشته باشند و این روند به ویژه در صورت قدرت گرفتن بیشتر ایران، احتمالاً مدت زمانی طولانی ادامه خواهد داشت. اگرچه در شرایط کنونی به نظر می‌رسد نگرانی‌ها از قدرت گرفتن ایران، همکاری با این کشور را به خطر می‌اندازد اما حتی همکاری نسبی نیز می‌تواند به حل برخی مشکلات بزرگ و حساس منطقه کمک کند.

آینده روابط ایران و عربستان مبهم است

علی موسوی خلخالی، عضو هیئت تحریریه دیپلماسی ایرانی در یادداشتی از وجود ابهام در آینده روابط دو کشور ایران و عربستان سخن گفت. وی نوشت:

پادشاه سابق عربستان از جمله کسانی بود که نسبت به بهبود روابط با کشورهای منطقه تلاش می‌کرد. از جمله با ایران که در دوره ریاست جمهوری علی اکبر هاشمی رفسنجانی و سیدمحمد خاتمی در اوج خود به سر می‌برد. ملک عبدالله در آن موقع در برابر فشارهای آمریکا و کشورهای عربی دیگر ایستاد و در بهبود روابط با ایران پافشاری کرد. حتی در برهه‌ای تلاش او برای ارتقای روابط حسنه با ایران باعث تنش در روابط عربستان با امارات متحده عربی که بر جزایر سه گانه ادعاهایی را مطرح می‌کند، شد. حالا با درگذشت ملک عبدالله روابط ایران و عربستان به کدام سمت و سو خواهد رفت؟ آیا می‌توان امیدوار بود که روابط تا اندازه‌ای بهبود یابد و دو کشور در سطح عادی‌سازی روابط پیش روند؟ پاسخ به این سوال بسیار سخت است. نه تنها

تغییرات بودجه ۹۴ در عبور از پیچ سخت کمیسیون تلفیق

حمید اسدی

این مرحله هر کدام از کمیسیون‌های تخصصی نظرات و دیدگاه‌های خود را در خصوص لایحه بودجه جمع‌آوری کرده و به کمیسیون تلفیق بودجه ارائه می‌کنند. کمیسیون تلفیق، یکی از کمیسیون‌های غیردائم مجلس شورای اسلامی است که معمولاً در زمان‌های بررسی لوایح بودجه و برنامه‌های توسعه در مجلس تشکیل می‌شود. اعضای این کمیسیون را ۴۵ نفر از تمام کمیسیون‌های تخصصی مجلس شورای اسلامی تشکیل می‌دهند و ریاست آن نیز معمولاً بر عهده رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس قرار دارد. کمیسیون تلفیق به محض تشکیل، لایحه بودجه را بند به بند مورد بررسی قرار داده و نظرات خود را در آن اعمال می‌کند و در همین مرحله است که بیشترین تغییرات و اصلاحات از سوی مجلس در لایحه پیشنهادی دولت انجام می‌گیرد.

پس از این مرحله، لایحه بودجه در صحن علنی مجلس شورای اسلامی مورد بررسی قرار گرفته و پس از تصویب کلیات آن، نمایندگان به بررسی بندهای مختلف لایحه می‌پردازند. در پایان بررسی لایحه بودجه در صحن علنی، این لایحه به شورای نگهبان ارسال می‌شود تا در صورت تأیید به «قانون بودجه» تبدیل شود. در سال‌های گذشته با توجه به تأخیرهای مکرر دولت در ارائه لایحه بودجه به مجلس، شورای نگهبان همزمان با بررسی بودجه در مجلس نسبت به

امسال برای دومین سال متوالی دولت لایحه بودجه را درست رأس موعد مقرر در قانون، به مجلس شورای اسلامی تقدیم کرد. مطابق آیین‌نامه داخلی مجلس شورای اسلامی، دولت موظف است هر سال لایحه بودجه سال آینده را تا ۱۵ آذر به مجلس ارائه کند تا مجلس نیز زمان کافی برای بررسی لایحه و تصویب آن و ارائه آن به شورای نگهبان پیش از پایان سال در اختیار داشته باشد. این در حالی است که در دولت‌های گذشته بویژه دولت‌های نهم و دهم، عدم ارائه لایحه بودجه در موعد مقرر به یکی از چالش‌های اساسی دولت و مجلس تبدیل شده بود. دولت دهم تأخیر در ارائه لایحه بودجه را به ۴۰ و ۵۰ روز رسانده و اساساً فرصت بررسی را از مجلس گرفته بود. اما از سال گذشته و با روی کار آمدن دولت یازدهم، ارائه بودجه به مجلس روی یک روال منطقی قرار گرفته و دست‌کم یکی از چالش‌های کهنه میان دولت و مجلس از بین رفته است.

فرآیند بررسی بودجه در مجلس

روال بررسی لوایح بودجه در مجلس به این صورت است که پس از تقدیم لایحه، کمیسیون‌های تخصصی هر کدام به طور مستقل شروع به بررسی لایحه از منظر بندها و موضوعات مرتبط با حوزه تخصصی خود می‌کنند. در پایان



می‌روند که بررسی آنها وقت زیادی را هم از دولت و هم از مجلس می‌ستانند. از سوی دیگر بسیاری از بندها و تبصره‌های بودجه را مواردی تشکیل می‌دهند که همواره در سال‌های مختلف با تغییراتی جزئی و گاه بدون تغییر در لایحه دولت به مجلس ارائه می‌شوند. لذا دولت و مجلس همواره در این اندیشه بوده‌اند که حتی‌الامکان بندها و تبصره‌های دائمی را از لایحه سالانه منصل نموده و در قانونی جداگانه به تصویب برسانند. بر همین اساس بود که در سال ۱۳۸۰ مجلس با تصویب قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت، تکلیف برخی از این تبصره‌های تکراری را مشخص کرد.

با این حال، با گذشت زمان و تغییر برخی از شرایط و مقررات کشور، بار دیگر این نیاز احساس شد که به منظور کم کردن از بار لایحه بودجه سالانه، لایحه‌ای با عنوان «الحاق موادی به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت» از سوی دولت تقدیم مجلس شود. این لایحه در ۱۸ مرداد سال ۹۳ با قید یک فوریت تقدیم مجلس شد. در این لایحه مواردی همچون، تعیین تکلیف درآمد شرکت نفت از صادرات نفت، تعیین قیمت نفت در بودجه، تعیین قیمت خوراک تحویلی به پالایشگاه‌ها و پتروشیمی‌های کشور، تعیین تکلیف رابطه شرکت‌های موضوع سهام عدالت با دولت، تعیین تکلیف درآمدهای شرکت‌ها و سازمان‌های دولتی و نحوه نگهداری این درآمدها، وضعیت مالیاتی شرکت‌های دولتی، واگذاری طرح‌های عمرانی به بخش خصوصی، تصمیم‌گیری در خصوص پروژه‌های عمرانی جدید و اصلاح ساختار صندوق‌های بازنشستگی مطرح و قرار شد در خصوص آنها تصمیم‌گیری شود.

کمیسیون برنامه و بودجه نیز از نیمه شهریور کار بررسی این لایحه ۵۵ ماده‌ای را آغاز کرد. اما این لایحه در صحن علنی از سوی نمایندگان رد شد که به گفته برخی نمایندگان علت رد لایحه نه مسائل فنی، بلکه عدم مشورت با کمیسیون‌های تخصصی بوده است. نمایندگان معتقد بودند کمیسیون برنامه و بودجه بدون آن که نظرات دیگر کمیسیون‌ها را اخذ کند، اقدام به بررسی و تصویب لایحه پیشنهادی دولت کرده بود.

همزمانی ارائه بودجه با تحولات جهانی قیمت نفت

ارائه به موقع لایحه بودجه این بار خیلی هم خوش‌یمن نبود چرا که در فاصله تصویب بودجه در دولت و ارائه آن به مجلس تا همین روزهای اخیر، بهای جهانی نفت به کمتر از نصف تقلیل پیدا کرد. در حالی که دولت تصور می‌کرد با پیش‌بینی قیمت ۷۰ دلاری برای نفت در لایحه بودجه، سطح اطمینان خوبی را برای درآمدهای سال آینده خود پیش‌بینی کرده است اما کاهش متوالی قیمت نفت، تمام معادلات را به هم ریخت و بسیاری از حساب و کتاب‌ها را زیر سؤال برد. دولت پیش‌بینی کرد در سال آینده پس از کسر سهم صندوق ذخیره ارزی و سهم ۱۴ درصدی شرکت ملی نفت، حدود ۷۰ هزار میلیارد تومان از هزینه‌های خود را از محل فروش ارز حاصل از صادرات نفت تامین کند، اما سقوط قیمت نفت به حوالی ۴۵ دلار باعث شد تا این محاسبات به هم بریزد.

با وجود کاهش شدید قیمت نفت، دولت حاضر نشد از سهم ۷۰ هزار میلیارد تومانی نفت در بودجه سال آینده چشم‌پوشد. وزیر اقتصاد و رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در مصاحبه خود این گونه عنوان می‌کنند که قیمت واقعی نفت در سال آینده بیشتر از ۴۵ دلار خواهد بود و به صرف این که بهای این کالای استراتژیک اکنون به کف خود رسیده لزومی ندارد تمام محاسبات خود را بر این مبنا استوار کنیم. توجه دوم مسئولان دولتی در خصوص عدم پذیرش قیمتی کمتر از ۷۰ دلار برای بودجه سال آینده آن است که لایحه بودجه به اندازه کافی منعطف بوده و چنانچه قیمت مؤثر نفت در بودجه سال آینده کمتر از ۷۰ دلار بود، می‌توانیم به همان اندازه از هزینه‌های خود کم کنیم و لذا نیازی نیست که قیمتی کمتر از ۷۰ دلار را برای نفت در نظر بگیریم.

بررسی آن اقدام می‌کرد و نظر خود را در خصوص این لایحه اعلام می‌کرد. با این حال تأخیر دولت دهم در ارائه لایحه بودجه سال ۹۱ کار را به جایی رساند که مجلس ناچار شد برای داشتن فرصت بیشتر بررسی کل لایحه، ابتدا یک تنخواه سه ماهه (معادل سه دوازدهم بودجه) را برای این سال به تصویب رسانده و سپس در یک فرصت مقتضی، کل لایحه بودجه را مورد بررسی قرار دهد.

تا قبل از ۲۲ بهمن امسال، کار بررسی لایحه بودجه سال ۹۴ در کمیسیون تلفیق مجلس شورای اسلامی به پایان رسیده و در آستانه بررسی در صحن علنی مجلس شورای اسلامی قرار دارد.

بودجه ۸۳۷ هزار میلیارد تومانی

بودجه کل کشور در سال‌های اخیر آنقدر بزرگ شده است که بیان کردن اعداد آن به ریال، به عنوان واحد پول رسمی کشور، بسیار دشوار شده و لذا بیان این اعداد بر حسب تومان کار را تا حدودی راحت‌تر خواهد کرد. بر همین اساس، دولت برای سال ۱۳۹۴ یک لایحه ۸۴۰ هزار میلیارد تومانی به مجلس ارائه کرده است. به عبارت دیگر می‌توان گفت مجموع تمام درآمدها و مخارج دولت و شرکت‌های دولتی در سال آینده ۸۳۷ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی شده است.

دو بخش اصلی بودجه کل کشور عبارتند از بودجه عمومی دولت و بودجه شرکت‌های دولتی. در لایحه سال آینده دولت بودجه شرکت‌های دولتی را ۵۹۶ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی کرده است. این بخش از بودجه در واقع منابع و مصارفی است که توسط شرکت‌های دولتی مدیریت شده و دولت صرفاً از طریق دستگاه‌های مرتبط، بر آن نظارت می‌کند. اما بخش دوم، بودجه عمومی دولت است که در لایحه پیشنهادی، رقم آن ۲۶۷ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی شده بود. این بخش، در واقع پربحث‌ترین و پرمشغله‌ترین بخش بودجه است که اتفاقاً بیشترین تغییرات مجلس نیز در همین بخش از بودجه اتفاق می‌افتد. بودجه عمومی دولت چگونگی دخل و خرج مجموعه دولت شامل وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی را برای مدت یک سال نشان می‌دهد.

بودجه عمومی دولت خود از دو بخش بودجه جاری (یا همان اعتبارات هزینه‌ای) و بودجه عمومی (یا همان تملک دارایی‌هایی سرمایه‌ای) تشکیل شده است. بودجه جاری، همان طور که از نامش پیداست، هزینه‌های جاری و مخارج مستمر دولت را در یک سال پوشش می‌دهد و بخش عمده آن به حقوق و دستمزد کارکنان دولت اختصاص دارد. این موضوع در خصوص وزارتخانه‌هایی که تعداد شاغلان زیادی را پوشش می‌دهند، پررنگ‌تر است و برای مثال، نزدیک به ۱۰۰ درصد بودجه جاری وزارت آموزش و پرورش صرف پرداخت حقوق و دستمزد کارکنان این وزارتخانه می‌شود. در ایران با توجه به گستردگی دولت، بودجه جاری همواره بیش از ۸۰ درصد بودجه عمومی دولت را به خود اختصاص داده است.

اما بودجه عمرانی دولت را به نوعی می‌توان موتور توسعه کشور دانست. هزینه‌های عمرانی دولت، با افزایش تقاضا برای کالاهای مصرفی، منجر به افزایش تحرک و رشد اقتصادی کشور می‌شود. با این حال در سال‌های آخر دولت سابق، اعمال تحریم‌های سنگین غرب علیه کشورمان که به کاهش شدید درآمدهای دولت از محل صادرات نفت منجر شد، در کنار عدم مدیریت صحیح شرایط بوجود آمده توسط دولت وقت، باعث شد تا سهم بودجه عمرانی در بودجه عمومی دولت به کمترین میزان خود رسیده و همین امر یکی از زمینه‌های رشد اقتصادی منفی کشور طی سال‌های ۹۱ و ۹۲ را فراهم آورد. این در حالی است که دولت یازدهم، با علم به این موضوع و اعمال یک برنامه‌ریزی نسبتاً دقیق، بار دیگر بودجه عمرانی را افزایش داد و موجب تحرک بخشی به بخش‌های مختلف اقتصادی کشور شد.

تبصره‌هایی که دائمی نشد

لایحه بودجه از آنجا که دربرگیرنده تمام دخل و خرج دولت و شرکت‌های دولتی در مدت یک سال هستند، معمولاً لایحه قطعی و پر حجمی به شمار



ارائه به موقع لایحه بودجه این بار خیلی هم خوش‌یمن نبود چرا که در فاصله تصویب بودجه در دولت و ارائه آن به مجلس تا همین روزهای اخیر، بهای جهانی نفت به کمتر از نصف تقلیل پیدا کرد. در حالی که دولت تصور می‌کرد با پیش‌بینی قیمت ۷۰ دلاری برای نفت در لایحه بودجه، سطح اطمینان خوبی را برای درآمدهای سال آینده خود پیش‌بینی کرده است اما کاهش متوالی قیمت نفت، تمام معادلات را به هم ریخت و بسیاری از حساب و کتاب‌ها را زیر سؤال برد.

با این حال، مجلس نظر دولت را در این زمینه نپذیرفت و کمیسیون تلفیق، اقدام به کاهش سهم درآمدهای نفت از بودجه سال ۹۴ کرد. به گفته محمد مهدی مفتاح، سخنگوی کمیسیون تلفیق، اعضای این کمیسیون سهم درآمدهای نفتی در لایحه بودجه را از ۷۲ به ۵۶ هزار میلیارد تومان کاهش داده‌اند. در صورتی که این رقم در صحن علنی مجلس به تصویب برسد، دولت عملاً ۱۶ هزار میلیارد تومان از درآمدهای سال آینده خود را از دست خواهد داد و طبیعتاً باید به همان میزان، هزینه‌های خود را تقلیل دهد.

هدفمندی یارانه‌ها و حذف یارانه افراد پردرآمد

هدفمندی یارانه‌ها، از جمله موضوعاتی است که در سه چهار سال اخیر به یکی از اجزاء لوائح بودجه سالانه تبدیل شده است. در این میان، موضوعی که شاید بیشتر از سایر مباحث صفحات اقتصادی روزنامه‌ها را به خود اختصاص داده است، چگونگی حذف افراد پردرآمد از دریافت یارانه‌های نقدی است. در حالی که دولت در لایحه بودجه سال ۹۳ بندی را

برای همین منظور پیش‌بینی کرده بود، عدم تدبیر بندی مشابه در لایحه بودجه سال ۹۴ باعث شد تا انتقادات زیادی متوجه دولت شود. از نظر منتقدان، الغای بندی که دولت را ملزم به حذف یارانه افراد پردرآمد می‌کرد بدین معنا بود که دولت هیچ طرحی برای این منظور در سال آینده در نظر ندارد و در سال ۹۴ نیز همانند چند سال اخیر، تمام کسانی که متقاضی دریافت یارانه نقدی هستند (حدود ۷۷ میلیون نفر)، این مبلغ را ماهانه در حساب‌های خود دریافت خواهند کرد. این گمانه وقتی تقویت شد که دولت هزینه‌های هدفمندی در لایحه را نیز ۴۸ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی کرد یعنی دقیقاً معادل هزینه‌های سال ۹۳. اما منتقدان به یک نکته توجه نکردند و آن این که درج بند حذف یارانه ثروتمندان در لایحه بودجه ۹۳ به پشتوانه طرح خودانصرافی مردم از دریافت یارانه صورت گرفته بود؛ طرحی که دولت امیدوار بود بر پایه آن بسیاری از افراد غیرنیازمند به صورت داوطلبانه از دریافت یارانه انصراف داده و کار دولت را تا حد زیادی پیش ببرند. اما با وجود تقلاي فراوان، این طرح در اجرا به موفقیت همراه نبود و تعداد افرادی که به صورت داوطلبانه از دریافت یارانه انصراف دادند، تقریباً ناچیز بود. لذا دولت تنها سلاحي را که برای حذف بی‌دردسر یارانه افراد پولدار در اختیار داشت، از دست داد.

البته کاهش شدید قیمت نفت و افت درآمدهای دولت، در سال آینده حذف یارانه ثروتمندان را اجتناب‌ناپذیر کرده، با این حال، دولت تاکنون در مقابل درخواست‌های متعدد مجلس و رسانه‌ها برای این امر مقاومت کرده است. به باور دولتمردان، حذف یارانه افراد پردرآمد با توجه به ضعف‌های موجود در بانک‌های اطلاعاتی در اختیار دولت، کار بسیار دشواری است و مطمئناً تبعات زیادی به دنبال خواهد داشت. در نهایت دولت اعلام کرد، حاضر است هر تصمیم مجلس در این مقوله را پذیرفته و به آن عمل کند. اما از نگاه منتقدان این موضع‌گیری نیز چندان مطلوب به نظر نمی‌رسید چرا که آنها دولت را مسئول تصمیم‌گیری و اجرای برنامه حذف یارانه ثروتمندان می‌دانند. با این حال همین پیشنهاد دولت باعث شد تا کمیسیون تلفیق مجلس شورای اسلامی راساً وارد عمل شود و طرحی، البته پرحاشیه، را به همین منظور به تصویب برساند، به گونه‌ای که حتی برخی نمایندگان در اصل تصویب آن نیز تشکیک کرده‌اند.

بر اساس این مصوبه مقرر شده است چهار گروه در بودجه سال آینده یارانه نقدی دریافت کنند و کسانی که در این لیست قرار نگیرند یارانه آنها حذف خواهد شد:

۱- تمامی خانوارهای تحت پوشش کمیته امداد و بهزیستی

۲- عشایر و خانوارهای ساکن روستاها

۳- تمامی بازنشستگان کشوری و تأمین اجتماعی مشروط به این که حداکثر مستمری آنها تا دو میلیون و ۵۰۰ هزار تومان باشد

۴- تمامی خانوارهایی که برای سازمان هدفمندی احرار شده و درآمد ماهانه



دولت از یک سو با کاهش منابع درآمدی از محل کاهش قیمت نفت و تداوم تحریم‌های غرب علیه صنایع نفتی و نظام بانکی کشورمان روبروست و از سوی دیگر باید با افزایش هزینه‌های مربوط به افزایش حقوق و دستمزد کارکنان دولت که در لایحه ۱۴ درصد پیش‌بینی شده است و نیز با افزایش هزینه‌های طرح‌های عمرانی و تداوم هزینه‌های پرداخت یارانه نقدی به ۷۶ میلیون متقاضی، دست و پنجه نرم کند.

آنها زیر دو میلیون و ۵۰۰ هزار تومان است. علاوه بر این قرار شد مبلغ یارانه نقدی، ثابت باقی مانده و خانوارهای مشمول یارانه نقدی می‌توانند به جای دریافت یارانه، یارانه سود تسهیلات مسکن تا یک و نیم برابر یارانه نقدی دریافت کنند.

علی‌رغم تصویب این موارد در کمیسیون تلفیق، اساسی‌ترین مانع حذف یارانه افراد پردرآمد، یعنی چگونگی شناسایی افرادی که بیش از ۲،۵ میلیون تومان در ماه درآمد دارند، همچنان پابرجا باقی نمانده است. در واقع کمیسیون تلفیق ساده‌ترین راه یعنی تعیین یک سقف درآمدی برای حذف افراد برخوردار را انتخاب کرده است بدون آن که به لوازم آن پایبند باشد. این در حالی است که اگر قرار بود صرفاً با تعیین یک رقم درآمدی مسئله یارانه ثروتمندان حل شود، دولت تاکنون چندباره این مشکل را حل کرده بود.

احمد توکلی، نماینده مردم تهران نیز از این مصوبه انتقاد کرده است. وی می‌گوید: به اعتقاد بنده نمی‌توان برای حذف خانوارها از دریافت یارانه نقدی درآمد ثابتی را در نظر گرفت به دلیل اینکه بطور مثال

اگر خانوار ۶ نفره‌ای در تهران مستاجر باشد، دو و نیم میلیون تومان درآمد ماهانه نمی‌تواند پاسخگوی هزینه‌های خانوار آنها باشد این در حالی است که درآمد مذکور در شهرستانی مانند بهشهر جوابگو است. بنابراین باید این موضوعات لحاظ شود. نباید یارانه نقدی خانواری به ناحق قطع شود. بنابراین برای حذف یارانه نقدی خانوارها با درآمد بالا باید ابتدا تعریف جامع، کارشناسی و کاملی ارائه شود».

به هر حال با توجه به اشکالات فراوان وارده به این طرح، احتمال تصویب آن در صحن علنی مجلس چندان زیاد به نظر نمی‌رسد و می‌توان پیش‌بینی کرد که در سال آینده تمام هفتاد و چند میلیون متقاضی دریافت یارانه نقدی، این وجه را ماهانه دریافت خواهند کرد.

سرانجام بودجه ۱۳۹۴

صحن علنی مجلس در روزهای پایان سال، شاهد بررسی لایحه بودجه سال ۱۳۹۴ خواهد بود. لایحه‌ای که متعادل ساختن درآمدها و هزینه‌های کار بسیار دشواری خواهد بود. دولت از یک سو با کاهش منابع درآمدی از محل کاهش قیمت نفت و تداوم تحریم‌های غرب علیه صنایع نفتی و نظام بانکی کشورمان روبروست و از سوی دیگر باید با افزایش هزینه‌های مربوط به افزایش حقوق و دستمزد کارکنان دولت، که در لایحه ۱۴ درصد پیش‌بینی شده است و نیز با افزایش هزینه‌های طرح‌های عمرانی و تداوم هزینه‌های پرداخت یارانه نقدی به ۷۶ میلیون متقاضی دست و پنجه نرم کند.

در عین حال، با توجه به کاهش قیمت‌های جهانی نفت و فراورده‌های نفتی، تقریباً می‌توان گفت دست دولت برای افزایش قیمت حامل‌های انرژی در داخل نیز بسته است و به احتمال فراوان قیمت برخی از حامل‌های مهم انرژی بویژه بنزین و گازوئیل در سال آینده افزایش نخواهد یافت.

در کنار نکات فوق اما باید به این واقعیت نیز اشاره کرد که کاهش قیمت نفت با تمام سختی‌هایی که می‌تواند به همراه داشته باشد، یک پیامد خوب و امیدوارکننده خواهد داشت و آن کاهش وابستگی بودجه به درآمدهای نفتی خواهد بود. در حالی که دولت وابستگی بودجه به درآمدهای نفتی را با نفت ۷۰ دلاری حدود ۳۳ درصد پیش‌بینی کرده بود، با کاهش قیمت نفت به کمتر از ۵۰ دلار، می‌توان امیدوار بود که سهم نفت در بودجه سال آینده به کمتر از ۳۰ درصد تقلیل یافته و در صورت مدیریت صحیح دولت از درآمدها طی سال‌های آینده بتوان سهم نفت را به جایگاهی رساند که حتی بدون درآمدهای نفتی نیز دخل و خرج قابل مدیریت باشد.

می‌توان پیش‌بینی کرد دولت دکتر روحانی سال سختی را پیش رو خواهد داشت اما در گذشته نیز دولت‌های عملکردا نشان داده‌اند که با تدبیر از دوران سخت و پیچ‌های تند می‌توان عبور کرد.

علی زرافشان
معاون آموزش متوسطه وزارت آموزش و پرورش
در گفتگو با تربیت سیاسی اجتماعی:

فعالیت‌های تربیتی باید متناسب با تحولات روز تغییر کند

اشاره:

آنچه می‌خوانید حاصل گفتگوی ما با مهندس علی زرافشان، معاون آموزش متوسطه وزارت آموزش و پرورش است. ایشان در سوابق خود دبیری دبیرستان‌های تهران، تدریس در مراکز تربیت معلم، مسئولیت گروه‌های آموزشی، معاونت آموزشی شهر تهران، مشاورت وزیر آموزش و پرورش، مدیر کلی دفتر تالیف سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی و مشاورت رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی را دارد و این امر به این معناست که با حوزه‌های مختلف کار آموزش و پرورش آشناست. شنیدن نظرات ایشان در حوزه پرورشی حتماً برای کسانی که در حوزه امور تربیتی تلاش می‌کنند، مفید خواهد بود.



تربیت بسم الله الرحمن الرحيم. جناب زرافشان! از شما که وقت‌تان را برای انجام این گفتگو در اختیار ما گذاشتید، تشکر می‌کنیم. اغلب سر و کار ما با پرورشی‌هاست و از آنها می‌شنویم که نیروهای آموزش هم باید در خدمت فعالیت‌های پرورشی و تربیت قرار گیرند. نگاه شما به عنوان یک معاون آموزشی به مقوله تعلیم و تربیت چگونه است؟

زرافشان: بسم الله الرحمن الرحيم. سؤالی که مطرح کردید، سؤال رایج در ادبیات آموزش و پرورش ایران است و آن هم به دلیل ترجمه‌ای است که از واژه education شده که آن را «آموزش و پرورش» ترجمه کرده‌اند. همین باعث ایجاد دوگانگی در بخش آموزش و بخش پرورش شده است. البته بعد از انقلاب تلاش‌های زیادی شد که یک آشتی بین این دو قسمت برقرار شود. درحالی‌که بسیاری این واژه را آموزش پرورش ترجمه کرده‌اند که بین این دو مفهوم جدایی نباشد. آخرین تلاشی هم که انجام شده، تدوین سند ملی است که در آنجا برای جلوگیری از ایجاد دوگانگی، این واژه «تربیت» معنا شده است، نه «تعلیم و تربیت» و نه «آموزش و پرورش». علت هم این است که اگر تربیت را یک مفهوم عام در نظر بگیریم، به هیچ وجه قابل تفکیک از امر آموزش نیست. چه معلم پرورشی باشد، چه معلم تاریخ و جغرافیا، همین که در مدرسه برای تدریس حضور دارد، ناگزیر به تربیت هم مشغول است. البته منش و شخصیت معلم نیز در این مسئله تأثیرگذار است. امروز دوستی می‌گفت، یکی از اساتید را بر دم خدمت یکی از صاحب‌نظران حوزه تعلیم و تربیت، اولین سؤالی که آن صاحب‌نظر از ایشان پرسید این بود که معلم تو که بوده است؟ آن استاد هم گفت، در دوران دبستان معلمی داشتم که زندگی‌ام تحت تأثیر او شکل گرفت. منظور اینکه اگر مطابق آنچه در سند آمده است لفظ تربیت را در نظر بگیریم، این دو گانه که گاه شکل تعارض هم به خود می‌گیرد، حل می‌شود.

البته برخی معتقدند نظام آموزشی ما بر محور آموزش استوار شده و باید به محور فرهنگ و تربیت برگردد. این به معنای این نیست که این نظام آموزشی بر محور دانش استوار شده است. به هر حال، آنچه در آموزش و پرورش ما مورد توجه قرار گرفته، موضوعات درسی است، اما اینکه خود معلمی که این درس‌ها را تدریس می‌کند، آن صلاحیت‌های تربیتی را نداشته باشد، بحث دیگری است. شاید خاطرتان باشد که برای یک دوره طولانی بحثی در آموزش و پرورش مطرح بود به نام تعمیم تربیت و آنها اتفاقاً عکس این رویکرد را دنبال می‌کردند که نه تنها همه آموزش باید به خدمت تربیت دربیاید بلکه تربیت هم باید در خدمت آموزش قرار بگیرد. ممکن است گاهی از «فعالیت‌های تربیتی» صحبت کنیم که بحث دیگری است، اما وقتی بحث تربیت به معنای عام آن مطرح است، به نظر می‌رسد با به کار بردن لفظ تربیت این مناقشه قابل حل باشد.

تربیت در سند تحول ساحت‌هایی که تعریف شده، به گونه‌ای است که تربیت اعتقادی - اخلاقی در مرحله اول و تربیت سیاسی - اجتماعی در مرحله دوم است. به نظر می‌آید این دو حوزه، بخشی به آموزش ربط پیدا می‌کند، بخشی هم به همان مفهوم فعالیت پرورشی، و بخشی هم به مفهوم عام تربیت کردن.

زرافشان: وقتی در سند از ساحت‌ها صحبت می‌شود، درست است که ساحت‌های مختلفی برای انسان ذکر می‌شود، اما این هم گفته می‌شود که اینها ابعاد وجودی یک نفر است و درواقع اگر قرار باشد تربیت اتفاق بیفتد، باید این ساحت‌ها به شکل متوازن و یکپارچه اتفاق بیفتد و اگر قرار باشد تفکیکی میان این ساحت‌ها اتفاق بیفتد، معنایش این است که ما وجود انسان را به ساحت اعتقادی، ساحت سیاسی و اقتصادی و دیگر ساحت‌ها تجزیه کرده‌ایم. به همین جهت باید تأکید کنم، نگاهی که در سند وجود دارد، نگاهی یکپارچه است. البته در بین ساحت‌ها برای ساحت دینی دو کارکرد تعریف می‌شود، مثل آنچه در مبانی نظری سند وجود داشت که به بحث مبانی دینی از دو جهت توجه می‌شد؛ یکی اینکه این مبانی دینی جهت‌دهنده و رنگ‌دهنده به همه مبانی دیگر هستند



اگر قرار باشد تربیت اتفاق بیفتد، باید این ساحت‌ها به شکل متوازن و یکپارچه اتفاق بیفتد و اگر قرار باشد تفکیکی میان این ساحت‌ها اتفاق بیفتد، معنایش این است که ما وجود انسان را به ساحت اعتقادی، ساحت سیاسی و اقتصادی و دیگر ساحت‌ها تجزیه کرده‌ایم.

و یکی هم اینکه این مبانی باید به مثابه مبنایی در کنار دیگر مبناها حضور داشته باشد. لذا یک وقتی از ساحت اعتقادی به عنوان یک ماده درسی صحبت می‌کنیم که در قالب درس تعلیمات دینی تعریف می‌شود، اما یک وقت هم مثلاً وقتی از ساحت اقتصادی صحبت می‌کنیم، درواقع از اقتصاد مبتنی بر آموزه‌های دینی می‌گوییم، اینجاست که ساحت اعتقادی در همان جایگاه جهت‌دهی به دیگر ساحت‌ها تعریف می‌شود. به همین جهت اگر از آن منظر به ساحت تربیتی بنگریم، دیگر از این جنبه که یک ساحت تفکیک‌شده در کنار دیگر ساحت‌ها قرار بگیرد، خارج می‌شود.

تربیت شما به عنوان یک شخصیت آموزشی اگر بخواهید حوزه تربیتی را آسیب‌شناسی کنید، به چه نکاتی می‌پردازید؟

زرافشان: اگر بخواهیم این حوزه را آسیب‌شناسی کنیم، یک بحث همین تفکیکی است که تا سطح مدرسه خود را نشان می‌دهد. به نظر می‌آید اقدامی که در یک زمانی در ساختار تشکیلات امور تربیتی اتفاق افتاد و در سطح مدرسه به جای مربی تربیتی، معاون تربیتی تعریف شد. درواقع می‌خواستند در سطح مدرسه، فعالیت‌های تربیتی از سطح وظایف یک مربی به سطح یک معاون مدرسه ارتقا پیدا کند تا این معاون بتواند با همه عوامل دیگر مدرسه تعامل و تقسیم کار کند و از آنها انتظاراتی را برای حوزه تربیت طلب کند. خیلی وقت‌ها شخصیت تربیتی یک معلم ریاضی، مثل شهید رجایی، بسیار جذاب‌تر از یک معلم دینی است. وظیفه معاون تربیتی این است که یک وظایفی را برای این قبیل معلمان تعریف کند و از آنان کمک بگیرد. مثلاً اگر شخصیت محبوبی دارد، امام جماعت مدرسه شود و نماز را در میان بچه‌ها رونق دهد. به نظر می‌رسد ما در این سال‌ها نتوانستیم آن بحث تربیت را به همه عوامل مؤثر بر تربیت تعمیم دهیم، زیرا همان‌طور که گفتیم اگر تربیت در معنای عام مدنظر باشد، حتی در و دیوار مدرسه با دانش‌آموز حرف می‌زند. نظم مدرسه، انضباط، تمیزی و شادابی مدرسه، اینها همگی بر تربیت دانش‌آموز مؤثر است. باید بتوانیم همه این عوامل را به خدمت تربیت بگیریم.

نکته دیگری که وجود دارد، در مورد خود فعالیت‌های تربیتی است. نوع فعالیت‌های تربیتی باید متناسب با تحولات روز تغییر پیدا کند. بچه‌ها تغییر می‌کنند، شرایط اجتماعی تغییر می‌کند، نیازها تغییر می‌کنند. باید فعالیت‌های تربیتی خود را با این ادبیات و زبان منطبق کنند و از این طریق بر دانش‌آموزان تأثیر تربیتی بگذارند. مسئله دیگری که در زمان آقای مظفر اتفاق افتاد، این بود که با انبوه درخواست‌هایی از سوی نیروهای تربیتی مواجه بودیم که می‌خواستند به بخش آموزشی تغییر وضعیت دهند و غالب آنها سنوات خدمت‌شان به بالای ۲۰ سال رسیده بود، به این دلیل که انجام فعالیت‌های پرورشی در مدرسه به نشاط و شور جوانی نیاز دارد. ما آن زمان بر اساس مقررات می‌گفتیم، اینها نباید به بخش آموزشی منتقل شوند. آن سال یکی از استان‌ها اعلام کرد، هرکسی بخواهد از آموزشی به تربیتی برود موافقت می‌کنیم و هرکس از بخش تربیتی بخواهد به آموزشی برود هم موافقت می‌کنیم. بعد ارزیابی کردند و دیدند وضع تربیتی خیلی بهتر شد. به این دلیل که گروهی از نیروهای بانگیزه و جوان وارد بخش تربیتی شدند و آن دسته از معلمان تربیتی هم که دیگر به دهه آخر خدمت‌شان وارد شده بودند و نشاط لازم برای کار تربیتی را نداشتند، وارد کلاس درس شدند و به این دلیل که شخصیتی تربیتی داشتند، در جایگاه معلم آموزشی هم اثر تربیتی بر دانش‌آموز گذاشتند. مجموعه این عوامل باعث رونق امور تربیتی در آن استان شد. بنابراین، باید شرایطی مهیا شود که از تمام ظرفیت‌های موجود برای رونق امر تربیت استفاده شود.

موضوع دیگر هم که به عنوان یک آسیب مطرح است و مقام معظم رهبری هم مکرراً آن را طلب می‌کند و از زمانی که قانون احیا تصویب شده، ایشان پیگیر این امر هستند. به نظر می‌رسد در امور تربیتی باید متناسب با انتظاراتی که امروز در جامعه وجود دارد، باید تغییراتی در روش‌ها و حتی اهداف صورت بگیرد که بتواند پاسخگوی قانون احیای معاونت پرورشی باشد.

قبلی باید هنگام تحویل مدرسه به مدیر جدید، شناسنامه مدرسه، اعم از تعداد دانش‌آموزان، تعداد کلاس‌ها، عملکرد آموزشی، عملکرد تربیتی و امثال آن را در اختیار او قرار دهد که مدیر با شناخت کامل از نقاط ضعف و قوت مدرسه کار خود را آغاز کند. به نظر می‌آید اگر این اتفاق بیفتد، یکی از قدم‌های خوبی است که در راستای ارتقای مدیریت انجام می‌شود. کار دیگری که امسال در ۵۷۰۰ مدرسه در راستای سیاست تعالی مدیریت آموزشی آغاز کرده‌ایم این است که برای مدیران موجود فرایندهای موجود در مدرسه، اعم از فرایند تربیتی، آموزشی و بهداشتی را تعریف و شاخص‌گذاری کردیم و به مدیران آموزش دادیم بر مبنای خودارزیابی، برنامه بهبود را برای مدرسه خود تعریف کنند. در این برنامه خودارزیابی درواقع وضع موجود را بر اساس ملاک‌هایی که مشخص کردیم تعریف می‌کند. یکی از ملاک‌ها هم ملاک تربیتی است، ملاک آموزشی، سلامت و تربیت بدنی، ملاک اداری هم هست که مدیر بر اساس امتیازی که هر ملاک دریافت می‌کند، برنامه ارتقای مدرسه را تدوین می‌کند. برنامه تعالی به نوعی می‌خواهد فرهنگ برنامه‌ریزی برای بهبود مدارس را برای مدیران و تیم مدیریتی مدرسه نهادینه کند. در این برنامه به جای تکیه بر فرد مدیر، بر تیم مدیریتی تکیه داریم که بتوان بحث مشارکت را نیز در مدرسه سامان داد. این هم یکی از کارهایی است که فکر می‌کنیم بتواند به ما کمک کند. همان‌طور که گفتیم این طرح امسال در ۵۷۰۰ مدرسه در سراسر کشور در حال اجراست، تقریباً در ده مدرسه از هر منطقه کشور.

علاوه بر این، در بحث گروه‌های آموزشی تاکنون این‌گونه بوده است که گروه‌ها برای دروس تخصصی تعریف می‌شدند، اما ما برای مدیریت هم یک گروه آموزشی تعریف کردیم. گروه مدیران مدارس با هدف انتقال تجربه و هم‌افزایی تشکیل شده است. گروه درسی مدیران مانند سایر گروه‌ها در جهت ارتقای خود، یک فعالیت در درون خود دارند، اما یک تفاوتی با سایر گروه‌ها دارند و آن اینکه ارتقای کیفیت مدیران به طور مستقیم باعث ارتقای کیفیت مدرسه خواهد شد. درحالی‌که در گروه‌های دیگر، افزایش کیفیت اعضای گروه تنها باعث ارتقای کیفیت همان درس می‌شود، اما اگر مدیران از ظرفیت این گروه

ایجادشده استفاده کنند، باعث ارتقای کیفیت مدرسه و مدارس خواهند شد. با توجه به اینکه مدیران مدارس افراد باتجربه و صاحب‌صلاحیتی هستند، این ظرفیت در آنان هست که کارهای مثبت و خلاقانه‌ای انجام دهند. از جمله انتظاراتی که از آنان هست این است که آنچه را به‌عنوان «مدرسه» در سند چشم‌انداز آمده، بتوانند به مرحله اجرا درآورند.

تربیت اگر از همین منظر یکبارچه به سراغ موضوع تربیت برویم، به نظر می‌رسد مدیران باید نقش محوری پیدا کنند تا از همه عناصر داخل مدرسه و حتی سازوکار اداره مدرسه در جهت تربیت استفاده شود. اینکه آیا به شوراها بها داده شود یا نه، بستری برای فعالیت اجتماعی آنها در نظر بگیریم یا نه و مواردی از این دست با نگرش مدیر مدرسه گره می‌خورد. اندیشه مدرسه‌محوری هم که این روزها به شکل جدی مطرح است و بسیاری از امور به مدیر مدرسه محول شده، حتماً ایجاب می‌کند که در بحث تربیت و توانمندسازی مدیر و ارتقای سطح انتظارات از مدیر، تحول ایجاد کنیم. این موضوعی است که بخش عمده آن لااقل در دبیرستان‌ها در حوزه مدیریتی شما تعریف می‌شود. برای ارتقای مدیران مدارس و اعطای اختیار به آنها در دوران مدیریت شما چه اتفاقاتی افتاده و یا قرار است بیفتد؟

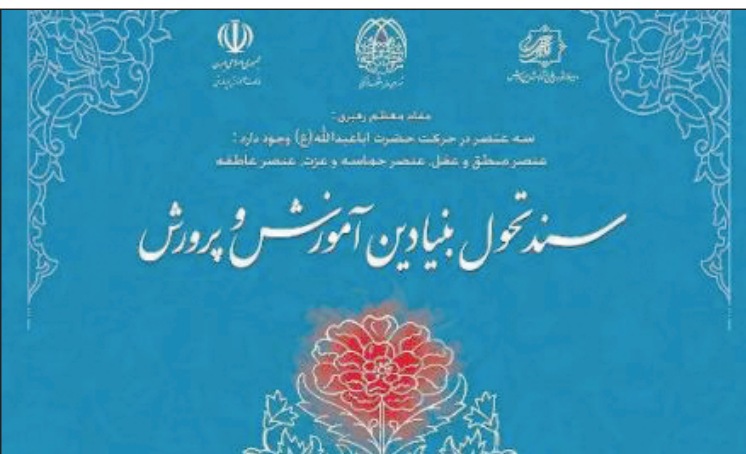
زارفشان: دو سیاستی که دکتر فانی اعلام کردند و به سؤال شما مربوط می‌شود، یکی سیاست تعالی مدیریت آموزشی و یکی هم سیاست تمرکززدایی و مدرسه‌محوری است. اگرچه در مدرسه معاون تربیتی هم داریم، همان‌طور که شما فرمودید هدایت مدرسه در اختیار مدیر است و اوست که وظایف اجزای مختلف را تعریف می‌کند. به همین جهت، نقش مدیر بسیار مهم و حائز اهمیت است تا بتواند این سازمان را درون مدرسه ایجاد کند. ما در مجموعه خود در بحث مدیران دو فعالیت را دنبال می‌کنیم. یک



اینکه آیین‌نامه‌ای را تنظیم کردیم که بتوانیم به فرآیند انتخاب و انتصاب مدیران سامانی بدهیم و بگوییم از وقتی فردی برای مدیریت یک مدرسه کاندید می‌شود تا وقتی حکم انتصاب را دریافت کند، چه مراحلی را باید طی کند و در این مسیر در چه ایستگاه‌هایی باید توقف کند و وقتی وارد مدرسه می‌شود چه مهارت‌هایی را باید کسب کرده باشد و حتی وقتی وارد مدرسه شد، در سال اولی که ابلاغ

یک‌ساله دریافت می‌کند، به چه معناست؟ یعنی چه اتفاقاتی باید بیفتد که ابلاغ او به ابلاغی چهارساله تبدیل شود و در غیر این صورت، این ابلاغ صادر نخواهد شد. ما این مسیر را درواقع بر مبنای همان سیاست مدرسه‌محوری تنظیم کردیم و برایش یک دستورالعملی تنظیم کردیم و آن را در شورای معاونان و وزارت طرح کردیم و معاونان مختلف نظرات‌شان را مطرح کردند، اصلاحات لازم را انجام دادیم که ان‌شاءالله بتوانیم آن را اجرایی کنیم.

در این مسیر از زمان انتخاب به شرایط احراز مدیر باید توجه شود، یعنی فرد باید صلاحیت‌های عمومی و تخصصی را که برای مدیر تعریف شده، به‌عنوان حداقل‌ها داشته باشد. بعد از این به مسیری وارد می‌شود که باید وظایفی را به‌عنوان مدیر انجام دهد و آن را در ایستگاه‌هایی که در اداره آموزش و پرورش برای او تعریف می‌کنیم فراگیرد، از جمله اینکه وظایف تربیتی را باید نزد معاون پرورشی فراگیرد، وظایف آموزشی را نیز نزد معاون آموزشی. درواقع، در یک مسیر انتقال تجربه رودررو این فرد را آماده پذیرش مسئولیت می‌کنیم. بعد از این باید دوره‌های آموزش ضمن خدمتی را که برای شروع به کار مدیریت لازم است طی کند و بعد از این مراحل است که ابلاغ مدیریت خود را دریافت می‌کند. سپس در آن یک سالی که حکم مدیریت را دریافت کرده است، باید نظارتی از سوی اداره آموزش و پرورش بر او صورت گیرد که آیا وظایف محوله را به‌درستی انجام می‌دهد یا خیر. در پایان این مراحل و پس از ارزیابی دوره یک‌ساله ابلاغ مدیریت چهارساله برای او صادر می‌شود. در دوره یک‌ساله هم آموزش‌هایی برای او در نظر گرفته شده که باید آنها را طی کند. مشکلی که وجود دارد این است که تصور می‌کنیم هر معلم خوبی می‌تواند یک مدیر خوب هم باشد و تصور می‌کنیم هر کسی دانش و اطلاعات لازم را در حوزه مدیریت دارد. به همین جهت به یک معلم ابلاغ می‌دهیم و می‌گوییم حالا برو مدیریت را شروع کن. او هم می‌رود و با آزمون و خطا کار می‌کند. درحالی‌که در مسیری که ما طراحی کرده‌ایم، فرد از قبل می‌داند قرار است چه وظایفی را عهده‌دار شود. حتی گفته شده مدیر



تربیت این اتفاق تنها در مورد مدیران موجود رخ می‌دهد، یا برای معلمانی که قرار است به مدیریت مدارس برسند هم در حال انجام است؟

زرافشان: فرایند انتخاب و انتصاب که عرض کردم، درباره مدیران جدید است. در آن طرح یکی از برنامه‌های ما تهیه بانک اطلاعات مدیران بالقوه است، زیرا ما برای یک مدرسه تنها به یک کاندیدا اکتفا نمی‌کنیم. برای هر پست مدیریتی سه نفر نامزد می‌شوند و همه مراحل را طی می‌کنند تا در نهایت یکی از آنان انتخاب شود. بنابراین، دو نفر هستند که این مسیر را طی کرده‌اند، ما نیز آنها را ارزیابی کرده‌ایم. اینها افرادی هستند که نام‌شان در بانک اطلاعاتی ما ثبت می‌شود که هروقت نیاز بود بتوان از آنان استفاده کرد. این دقیقاً به معنای ظرفیت‌سازی در نیروهاست. یک بخشی هم مربوط به مدیران موجود است که در غالب آموزش ضمن خدمت و مطابق روش‌های جدید توانمندسازی اجرا می‌شود. زیرا آموزش‌های ضمن خدمت سنتی، کمتر به ارتقای کیفیت مدیران منجر می‌شد. در همین طرح تعالی کف انتظار خود را این‌گونه در نظر گرفتیم که ظرفیت برنامه‌ریزی در تیم مدیریتی مدرسه ایجاد شود که اگر همین هم محقق شود، می‌توان گفت به موفقیت ارزشمندی دست یافته‌ایم. حال اگر در مدیری یا تیم مدیریتی ظرفیت برنامه‌ریزی پیدا شود، برنامه ریخته‌شده اجرا شد و بعد بر اساس ارزشیابی آن را اصلاح کرد، دیگر نور علی نور است. اما اگر در همان حد هم محقق شود، این تیم مدیریتی در حین عمل در مدرسه خود، با ظرفیت‌های همان مدرسه، کیفیت خود را بالا

برده است. اما در طرح آموزش ضمن خدمت سنتی این اتفاق رخ نمی‌داد. البته در سطح وزارتخانه دکتر فانی برنامه‌هایی را دارند که یکی از آنها تربیت مدیران جوان است که مسئولیتش به دانشگاه فرهنگیان سپرده شده است. یکی دیگر از این برنامه‌ها این است که با توجه به آماری که ما از مدیران و رشته‌های تحصیلی آنان داریم، می‌توان گفت اکثر مدیران ما دانش حوزه مدیریت را ندارند. به نوعی می‌توان گفت، اکنون افرادی در حال مدیریت هستند که معلمان رشته‌های دیگر هستند. کاری که قرار است انجام شود این است که این افرادی که به

صحنه مدیریت آمده‌اند و توانسته‌اند لیاقت خود را اثبات کنند، بتوانند دانش و علم مدیریت را نیز بیاموزند و مدرسه‌شان را مطلوب‌تر از امروز اداره کنند.

تربیت ما مکرر با مدیرانی مواجه شدیم که بعد از دو دهه کار در آموزش و پرورش تازه با مفاهیمی مثل تیم‌سازی و کار سیستمی آشنا می‌شوند، بنابراین افسوس می‌خورند چرا تا کنون اینها را نمی‌دانسته‌اند. در ارزیابی مدیران شاخصه‌های تربیتی چقدر نقش دارند؟ مثلاً اینکه یک مدیری شعورهای دانش‌آموزی را باور کند، به آنها نقش بدهد، از خطاهای احتمالی دانش‌آموزان بگذرد تا زمینه ایجاد بستری برای اجتماعی شدن دانش‌آموز فراهم شود، چقدر در ارزیابی‌های شما تأثیر دارد؟

زرافشان: نکته‌ای که وجود دارد و در ارزیابی مدیران تأثیر می‌گذارد، ساختار سازمانی وزارت آموزش و پرورش است. به تعبیری ما احساس می‌کنیم وظیفه ما ارزیابی از فرایند آموزش است، لذا شاخص‌هایی که تعریف می‌کنیم حول همین محور است. مثلاً اینکه پوشش تحصیلی، ثبت نام، پیشرفت تحصیلی در یک مدرسه چگونه است. و اگر سؤالی هم از امور تربیتی می‌کنیم، برنامه‌هایی است که خودمان طرح را ریخته‌ایم، مثلاً طرحی را در سال اول متوسطه با عنوان همگام با قرآن اجرا می‌کنیم بنابراین، در ارزیابی هم سؤال می‌کنیم این طرح چگونه پیش رفته است؟ یا طرحی با عنوان «مدام» به معنای مشارکت دانش‌آموزان در امور مدرسه انجام می‌شود. بنابراین، ارزشیابی هم بر اساس این

طرح‌ها انجام می‌شود. ولی انتظار می‌رود چیزی که در حیطه وظایف معاونت پرورشی و یا معاونت تربیت بدنی هست، در همان حوزه‌ها انجام شود. در برنامه تعالی چون ما معیارها را تهیه کردیم و آن را برای همه معاونت‌ها فرستادیم، این اتفاق افتاده است، یعنی در این برنامه هویت یکپارچه مدرسه مورد سؤال قرار می‌گیرد. فعالیت آموزشی، فعالیت بهداشتی، فعالیت ورزشی، بحث نماز، فعالیت‌های فوق برنامه، اردوها، همه با هم مورد سنجش قرار می‌گیرد، زیرا در این طرح یک چارچوب جامع در نظر گرفته شده است. اما معمولاً در ارزشیابی مدیران و درواقع ارزشیابی مدارس، مثل مدارس سرآمد که در دوره دوم متوسطه انجام می‌شود، عمدتاً شاخص‌ها همان شاخص‌های حوزه وظایف معاونت است. شاید این کاستی باشد، زیرا عمدتاً مدیران از این امر غله‌مندند که بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌هایی از معاونت‌های مختلف به آنان ابلاغ می‌شود که خیلی وقت‌ها هم با هم همپوشانی دارند. شاید لازم باشد، فرض بفرمایید در همین طرح سرآمد، برای ارزشیابی، مدیر مدرسه را مدیر مجموعه مدرسه ببینیم و فرم‌های ارزشیابی را به اطلاع عزیزان معاونت پرورشی برسانیم تا آنها هم شاخص‌های خود را در آن بگنجانند. اما این موضوع متأسفانه تا به حال کمتر مورد توجه بوده است.

تربیت بخشی از کار تربیتی که مد نظر ماست، در غالب تمام محتوای آموزشی قرار می‌گیرد. معتقدیم دانش‌آموز را باید برای آینده تربیت کرد و به جای اینکه محفوظات حجیمی را در ذهنش بریزیم، باید بستری فراهم کنیم که بسیاری از مهارت‌های زندگی را در همین مدرسه بیاموزد. شما محتوای آموزشی امروز را که در مدرسه تدریس می‌شود، چقدر با نیازهای واقعی دانش‌آموز و جامعه متناسب می‌بینید؟

زرافشان: ما مشکلی در فرهنگ آموزش و پرورش خود داریم. به قول دکتر آرانی، هر کشوری فرهنگ آموزش و پرورش مخصوص خود را دارد و در چارچوب آن کار می‌کند. اشکالی که در نظام تعلیم و تربیت داریم این است که تصور می‌کنیم محتوای مکتوب می‌تواند تمام نیازها را برطرف کند، لذا همه به دنبال این قسمت هستند. حتی امروز بیش از ۱۱۰ سازمان بیرون از وزارت آموزش و پرورش درخواست کرده‌اند که محتوای مرتبط با آنان در کتاب‌های درسی گنجانده شود. حتی به جایی رسید که در دوره‌ای کلاس‌های تربیتی هم محتوای مکتوب پیدا کرده بود. حتی در دوره‌ای که من مدیرکل دفتر تألیف کتاب‌های درسی بودم، مسئولان وقت تربیت بدنی آمده بودند و اصرار داشتند برای درس تربیت بدنی هم کتاب داشته باشیم و بچه‌ها مثل درس‌های دیگر سر کلاس بنشینند و این درس‌ها را بیاموزند که البته ما نپذیرفتیم. زیرا می‌خواستیم لااقل این یک ساعت زمان بانشاطی را که بچه‌ها دارند، از آنان نگیریم.

اما امروزه به نظر می‌آید بسیاری از اهداف آموزش و پرورش باید در غالب



با توجه به آماری که ما از مدیران و رشته‌های تحصیلی آنان داریم، می‌توان گفت اکثر مدیران ما دانش حوزه مدیریت را ندارند. به نوعی می‌توان گفت، اکنون افرادی در حال مدیریت هستند که معلمان رشته‌های دیگر هستند.





گاهی اوقات به جای اینکه بیاییم و فرهنگ اشتباه حاکم بر نظام آموزشی کشورمان را تغییر دهیم، خودمان در آن فضا حل می‌شویم. مثلاً در امور تربیتی می‌گوییم چون این بخش کلاس درسی مشخصی ندارد، موفق نشده است، بنابراین اگر برای کلاس مشخصی با یک کتاب مشخص طراحی کنیم، مشکل حل می‌شود. در حالی که دقیقاً برعکس است



فعالیت‌های عملی دانش‌آموزان محقق شود. مثلاً در زمینه رشد اجتماعی، تصور ما این است که اگر کتاب تعلیمات اجتماعی را نوشتیم، رشد اجتماعی محقق می‌شود، در حالی که اصلاً این‌گونه نیست. زیرا در این حالت دانش‌آموز در نهایت دانش اجتماعی کسب کرده و این با رشد اجتماعی متفاوت است. رشد اجتماعی در یک تعامل جمعی، در گفت‌وگو، در اردو و امثال این اتفاق می‌افتد، نه در کلاس درسی که بچه‌ها اطلاعاتی را فرابگیرند و در نهایت آن را امتحان بدهند. بنابراین، به نظر می‌آید بر اساس مبانی نظری سند تحول که اهداف بلندی را برای تعلیم و تربیت کشور ترسیم کرده، باید بخشی از محتوای علمی و آکادمیک کتاب‌های درسی را کاهش دهیم و بخشی را به این دست فعالیت‌های عملی اختصاص دهیم. مثلاً در کتاب فارسی ابتدایی تغییرات خوبی اتفاق افتاده، اما چون درس است و باید امتحان گرفته شود، همان بخش دانش‌محور مهم پنداشته می‌شود.

مثلاً در آنجا گفته می‌شود زبان آموزشی تنها به خواندن و نوشتن نیست، به خوب گوش کردن و خوب سخن گفتن هم است، زیرا زبان یکی از ابزارهای مهم ارتباطی انسان است. بنابراین، باید بیاموزد که خوب از این ابزار استفاده کند. یک وسیله دیگر هم خوب شنیدن است. درواقع، خوب نوشتن به اندازه خوب شنیدن و خوب سخن گفتن در فراگیری زبان مؤثر است. اینها مواردی است که در گذشته مورد توجه

نبود، اما اکنون در کتاب‌های فارسی ابتدایی مورد توجه قرار گرفته است. بخشی در این کتاب با نام «به دوستان گفت‌وگو» طراحی شده است. رئیس‌جمهور محترم هم خواسته‌اند کلاسی به‌عنوان کلاس گفت‌وگو برای دانش‌آموزان در نظر گرفته شود. این البته خوب است، اما با یک فرآیند بهتر می‌توان این مهم را تحقق بخشید. بنابراین، باید در نظام ارزشیابی درسی هم برای این‌گونه فعالیت‌ها جایی باز کنیم. الان یکی از درس‌های بسیار خوبی که طراحی شده، درس «تفکر و پژوهش» است که در پایه ششم در نظر گرفته شده و بعد در پایه هفتم و هشتم با عنوان «تفکر و سبک زندگی» ادامه پیدا می‌کند. این یکی از درس‌های کلیدی آموزش و پرورش است که تربیت به مفهومی که مد نظر شماست، محقق می‌شود. وقتی دانش‌آموز اندیشیدن را فرابگیرد و بتواند با دیگران بر اساس اندیشه تعامل برقرار کند، ما توانسته‌ایم به هدف مهمی دست یابیم. اما این درس باز به جهت همان ارزشیابی و نداشتن فضا و هم نداشتن نیروی انسانی که توان اجرای این کلاس را داشته باشد، آن‌چنان که باید محقق نشده است. به همین جهت به نظر می‌آید ما گاهی اوقات به جای اینکه بیاییم و فرهنگ اشتباه حاکم بر نظام آموزشی کشورمان را تغییر دهیم، خودمان در آن فضا حل می‌شویم. مثلاً در امور تربیتی می‌گوییم چون این بخش کلاس درسی مشخصی ندارد، موفق نشده است، بنابراین اگر برای کلاس مشخصی با یک کتاب مشخص طراحی کنیم، مشکل حل می‌شود. درحالی‌که دقیقاً برعکس است و این بخش چون کلاس ندارد، می‌تواند مؤثر واقع شود. اما فرهنگ حاکم می‌گوید شما وقتی می‌توانید موفق شوید که مربی تربیتی سر کلاس برود. وقتی به کلاس رفت، ناخواسته برای درس تعریف می‌کنیم، وقتی درس طراحی شد، باید برای امتحان برگزار کرد و وقتی امتحان برگزار شد، کاملاً ناخواسته از روح تربیتی خود جدا می‌شود. بنابراین، لازم است تغییراتی در این نگاه داده شود. البته این مسیری است که خیلی از کشورها رفته‌اند. مثلاً یکی از کشورها در سال ۱۹۹۰ میلادی طرحی شبیه به سند تحول را اجرا کرده است. البته آنها نام این طرح را «فعالیت‌های مطلوب آموزش و پرورش»

گذاشته‌اند. در این طرح گفته‌اند ما نمی‌خواهیم دایره‌المعارف تربیت کنیم، می‌خواهیم افرادی خلاق، با تفکر انتقادی و وطن‌دوست تربیت کنیم. بعد گفته‌اند آیا شرایط موجود اجازه تحقق این اهداف را می‌دهد؟ پاسخ منفی بود. بنابراین، برای رسیدن به این اهداف دو اقدام انجام دادند. اقدام اول این بود که ۳۰ درصد از محتوای علمی کتاب‌ها را کاهش می‌دهیم و جای آن را به این فعالیت‌ها می‌دهیم. البته این بسیار دشوار است، زیرا سطح علمی کتاب‌های درسی باید بر اساس یک‌سری استانداردهای جهانی تنظیم شود و اگر بخواهید کار نویسی انجام دهید که تجربه جهانی برایش وجود ندارد، بسیار مشکل است. اما این کار انجام شد و این فضا تعریف شد. نکته دوم اینکه ارزشیابی کاملاً در نگاه دانش‌آموزان، اولیای آنها، جامعه، رسانه‌ها و مدیریت مدرسه بسیار مهم است و این ارزشیابی است که تعیین می‌کند چه چیز مهم است و چه چیز مهم نیست. به همین جهت، شیوه ارزشیابی در مدارس و شیوه ارزشیابی در آزمون‌های ورود به دانشگاه را هم در این جهت تغییر دادند. به همین جهت، ما هم لازم است در این جهت حرکت کنیم. وقتی می‌خواستیم شیوه سالی- واحدی را اجرا کنیم، با یک جدول درسی مواجه بودیم که در هر نیم‌سال حدوداً نه واحد درسی داشت. وقتی می‌خواستیم این را به یک سال تبدیل کنیم، باید ۱۸ واحد درسی را در یک سال

می‌گنجانیدیم. اینها را اقدام کردیم، از جمله دو درس به نام اقتصاد و مطالعات اجتماعی داشتیم که هر کدام دو ساعت وقت داشتند که در مجموع چهار ساعت می‌شد. گفتیم این درس اگرچه چهار ساعت زمان دارد، سازمان پژوهش باید تنها برای سه ساعت آن محتوای مکتوب تهیه کند، زیرا باید یک ساعت از زمان آن به فعالیت‌های اجتماعی اختصاص پیدا کند. بنابراین، این زمان ایجاد شد، اما چون معلمان توان اجرای این یک ساعت را نداشتند، مشکل به وجود آمد. در همان زمان به یکی از مناطق رفته بودم، آنجا اعضای گروه مطالعات اجتماعی گفتند این درسی که شما ایجاد کرده‌اید مشکل دارد، یا زمانش را یک ساعت کم کنید، یا برای آن یک ساعت محتوا تولید کنید، زیرا ما نمی‌دانیم در آن یک ساعت باید چه کار کنیم. این به ما نشان داد باید برای آن کار نیروی متخصص تربیت می‌کردیم، لذا وقتی بحث درس تفکر و پژوهش مطرح شد، پیشنهاد خود من این بود که این درس را به مربیان تربیتی واگذار کنیم. منتها نه مربیان تربیت فعلی، بلکه مربیانی که بتوانند این کلاس درس را به شکلی قابل قبول تدریس کنند. البته این پیشنهاد را از این جهت طرح کردیم که مربی تربیتی وارد سیستم آموزش شود، اما همه زمانش را صرف کلاس نکند، بلکه با کلاس‌ها در ارتباط باشد تا بتواند نقش معلم راهنما را ایفا کند؛ نقشی که بر اساس آن بتواند فرآیند تربیت را در تعامل با همه معلمان ایفا کند. اکنون چنین معلمی نداریم و باید گروهی را آموزش دهیم بنابراین، مربیان تربیتی را برای آموزش دیدن در نظر بگیریم که بتوانند با گذراندن دوره‌های لازم، این مسئولیت را بر عهده گیرند.

بنا بر همه این موارد، ما باید خود را برای انجام این تغییر آماده کنیم. کشور ما هم البته بشدت تابع ارزشیابی آموزشی است و فشار اولیا و رسانه‌ها کاملاً حاکم است. درواقع، الان کنکور به تمام نظام آموزشی ما جهت می‌دهد، اما حتماً باید این وضعیت را تغییر دهیم.

تربیت مجدداً از شما بابت وقتی که گذاشتید تشکر می‌کنیم.

سواد رسانه‌ای، سپر دفاعی در برابر ناتوی فرهنگی

◀ سیدغلامرضا فلسفی، کارشناس علوم ارتباطات اجتماعی



و رو راست شده است»^(۱)

تأملی در آمار موجود نشان می‌دهد ایران اسلامی دیری است درگیر ناتوی فرهنگی است. غور در حافظه تاریخی یادآور آن است که در گذشته‌ای نه چندان دور فرزندانمان در ابتدای شب با نوای دلنشین والدین به خوابی نوشین می‌رفتند، اما از اوایل دهه ۱۳۷۰ و بخصوص اواخر دهه ۱۳۸۰ به موازات افزایش بهره‌گیری از دستاوردهای مدرنیته در کشور، سریال‌های ماهواره‌ای از طریق قاب تلویزیون تا پاسی از شب انیس و مجلس خانواده‌ها شد. تلویزیون‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان در چارچوب نظریه هژمونی^(۲) با ایجاد سونامی پخش سریال‌های عامه‌پسند به بازمهندسی کیان خانواده پرداختند و به تغییر سبک زندگی در مسیری مغایر با باورهای مذهبی و ملی مبادرت ورزیدند.

عوامل متعدد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی بر سبک زندگی اثر گذارند که در این میان رسانه در مقام یکی از متغیرهای فرهنگی از عوامل بسیار مؤثر قلمداد می‌شود و مهم‌ترین شاخص در تغییر سبک زندگی در دنیای معاصر به شمار می‌رود. در حوزه ماهواره و فضای مجازی، وقتی فرد در مقابل تلویزیون‌های مختلف ماهواره‌ای و تنوع فضاهای اینترنتی قرار می‌گیرد، ناخودآگاه احساس اختیار در انتخاب می‌کند، اما به‌واقع به شیوه‌ای جبری و مدیریت‌شده وارد این عرصه می‌شود و تحت تأثیر این فضا قرار می‌گیرد؛ یعنی اراده‌ای نامحسوس پشت تنوع و ذائقه‌سنجی شبکه‌های ماهواره‌ای و فضای مجازی برای جذب مخاطب و ایجاد

پس از پایان جنگ سرد و حذف تهدید نظامی شوروی سابق که هدف اصلی شکل‌گیری ناتو بود، بسیاری از آگاهان سیاسی استمرار حیات ناتو را غیرضروری دانستند، اما از آنجا که سیاست خارجی آمریکا بر اساس وجود و تهدید دشمن فرضی خارجی استوار است، با تئوریزه کردن فضای بعد از جنگ سرد و بر مبنای نظریه «برخورد تمدن‌ها» نه تنها استمرار حیات ناتو را با ماهیت نظامی ضروری دانستند، بلکه با توجه به چالش جدید غرب در مقابل بیداری جهان اسلام همچون گذشته به شیوه غیررسمی، سازمانی را در حوزه فرهنگ ایجاد کردند که به تعبیر مقام معظم رهبری می‌توان آن را «ناتوی فرهنگی» نام نهاد.

معظم له در سال ۱۳۸۵ طی دیدار دانشگاهیان سمنان در مورد ناتوی فرهنگی اشاره کردند: «... من پریروز در روزنامه - البته سه، چهار ماه قبل از این، مقاله‌اش را دیده بودم - گزارشی از تشکیل «ناتوی فرهنگی» خواندم. یعنی در مقابل پیمان ناتو که آمریکایی‌ها در اروپا برای مقابله با شوروی سابق یک مجموعه مقتدر نظامی به وجود آوردند، اما برای سرکوب هر صدای معارض با خودشان در منطقه خاورمیانه و آسیا و غیره از آن استفاده می‌کردند، حالا یک ناتوی فرهنگی هم به وجود آورده‌اند. این بسیار چیز خطرناکی است. البته حالا هم نیست؛ سال‌هاست که این اتفاق افتاده، مجموعه زنجیره به‌هم‌پیوسته رسانه‌های گوناگون - که حالا اینترنت هم داخلش شده است و ماهواره‌ها و تلویزیون‌ها و رادیوها - در جهتی مشخص حرکت می‌کنند تا سر رشته تحولات جوامع را به عهده بگیرند؛ حالا که دیگر خیلی هم آسان



تعطیل به شش تا هفت ساعت می‌رسد. بخش اعظم این برنامه‌ها شامل فیلم‌های سینمایی، موسیقی و برنامه‌های سرگرم‌کننده و تفریحی و یا اخبار و برنامه‌های تحلیلی است. آمارها در سال جاری نیز حکایت از آن دارد که در سال ۱۳۹۳ تعداد تلویزیون‌های ماهواره‌ای به ۱۴۸ شبکه رسیده، یعنی طی ۲۰ سال اخیر سالانه به‌طور متوسط پنج تلویزیون فارسی‌زبان با رویکرد ذائقه‌سنجی و نیز تغییر ذائقه مخاطب به مجموعه قبلی اضافه شده است.^(۹)

فصل مشترک نتایج این پژوهش‌ها نشانگر استفاده ناآگاهانه بخشی قابل توجهی از مخاطبان شبکه‌های ماهواره‌ای و پیدایش نشانه‌هایی از انحطاط اخلاقی در میان این خیل عظیم، از جمله نوجوانان است. به موازات تلویزیون‌های ماهواره‌ای، اینترنت نیز بخش مهمی از زندگی نسل نوجوان را از جمله درس، سرگرمی و فعالیت‌های اجتماعی تحت تأثیر قرار داده است. در این زمینه آمارها نشان می‌دهد در سال ۱۳۷۳ یعنی یک سال پس از ورود اینترنت به ایران ۲۵۰ هزار کاربر شهروند وجود داشت، ولی در سال ۱۳۸۴ این تعداد به ۱۵ میلیون کاربر شهروند رسید. ایران در سال ۲۰۱۰ با ۴۳/۲ درصد ضریب نفوذ، بیشترین میزان استفاده از اینترنت را در غرب آسیا به خود اختصاص داد و طی آخرین آمار رسمی اعلام‌شده در حال حاضر ۲۰ تا ۲۵ درصد ایرانیان از اینترنت استفاده می‌کنند^(۱۰) که ۵/۴ میلیون نفر از آنان عضو شبکه اجتماعی فیس‌بوک هستند.^(۱۱) نیمی از این کاربر شهروندان میانگین سنی زیر پانزده سال دارند و از این تعداد ۵۶ درصد علاقه زیادی به استفاده از فضاهای مجازی و بازی‌های رایانه‌ای در اوقات فراغت دارند. سالانه حدود ۹ میلیون تارنما راه‌اندازی می‌شود که ۱۲ درصد آنها غیراخلاقی هستند.^(۱۲) استفاده گسترده از اینترنت علاوه بر مشکلات جسمی و روحی، ازهم‌گسیختگی اجتماعی و خانوادگی را نیز در پی داشته است. در چنین شرایطی که رسانه‌ها، از جمله تلویزیون‌های ماهواره‌ای و تارنما‌های اینترنتی نقش مهمی در پر کردن اوقات نوجوانان بازی می‌کنند، پرداختن به مهارت سواد رسانه‌ای و بررسی رابطه آن با سبک زندگی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

بازبینی تجارب گذشته بر مبنای مطالعات ارتباطی گواه آن است که اعمال ممنوعیت و تشدید محدودیت، توان بازداشت این هجمه فرهنگی را ندارد؛ لذا علی‌رغم نظر کارل پوپر که به راهکارهای آموزشی برای مواجهه با رسانه خوشبین نبود، به نظر می‌رسد تنها راهکار مدبرانه که بیش از دو دهه صاحب‌نظران علم ارتباطات به آن امید بسته‌اند، اهدای کلید سواد رسانه‌ای (Media Literacy) به مخاطب است. صاحب‌نظران این حوزه، سواد رسانه‌ای را جهت استفاده آگاهانه از محصولات رسانه‌ای و تشخیص شیوه فریبکارانه برای بازسازی واقعیت تنها راه مقاومت و محافظت از ارتباط‌گیر در برابر خطرات رسانه می‌دانند؛ دانش و مهارتی که محدود به زمان و مکانی خاص نبوده و پدیده‌ای ثابت نیست، بلکه فراگردی است مادام‌العمر که دائم در حال تغییر و دگرگونی است. به‌طوری که افراد باید همواره ساختار دانش خود را روی این پیوستار وسعت بخشند و با استفاده از راه‌های جدید به نقد و تفسیر پیام‌ها بپردازند و از اطلاعات روز دنیا بهره برند.

سواد رسانه‌ای مفهومی قدیمی است. نخستین کتابی که در زمینه سواد رسانه‌ای نوشته شد، «فرهنگ و طبیعت» اثر فرانک ریموند لیویس بود که در سال ۱۹۳۳ در لندن چاپ شد. این کتاب با ابراز یک نگرانی جدی شروع می‌شود. لیویس در مقدمه آن می‌گوید: «بسیاری از معلمان و اساتید انگلیسی دچار نگرانی، شک و تردید شده‌اند. برای آنان این سؤال به‌طور جدی مطرح است که این درس‌ها که دانش‌آموزان در کلاس فرامی‌گیرند، در مقابل موج عظیم و مؤثر تبلیغات، فیلم‌ها و اخبار چه اثری می‌تواند داشته باشد؟» ریشه این نگرانی در این است که آنها شاهد یک رقابت نابرابر بودند. کلاس درس در مقابل رسانه‌های غول‌پیکر رقیبی ضعیف و ناتوان به نظر می‌رسید. رسانه از نظر لیویس اثری مخرب داشت که لذت یا خوشی‌های سطحی و زودگذر را جایگزین ارزش‌های اصیل ادبیات و هنر می‌کرد. از دهه ۱۹۶۰ به بعد یونسکو فعالانه به مبحث آموزش رسانه‌ای وارد شد، به پشتیبانی از آن همت گمارد و تلاش کرد در این زمینه برنامه‌ای جهانی اجرا کند. از نظر صاحب‌نظران یونسکو آموزش رسانه‌ای به‌مثابه راهکاری مناسب توان جبران نابرابری اطلاعاتی بین کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه را دارد، زیرا از یک سو

سواد رسانه‌ای مانند دماسنجی مدرج پیوستاری تلقی می‌شود که همه افراد در آن جایی را به خود اختصاص داده‌اند. هیچ نقطه‌ای بر این پیوستار وجود ندارد که به اتکای آن بتوان گفت کسی فاقد سواد رسانه‌ای است و هیچ نقطه‌ای نیز در بالاترین سطح این پیوستار نیست که مؤید سواد رسانه‌ای کامل محسوب شود، چرا که در این پیوستار همواره جا برای پیشرفت وجود دارد.

تغییرات فرهنگی نهفته است.^(۳) آمارها نشان می‌دهد در سال ۱۳۷۴ در تهران یک‌درصد از مردم ماهواره داشتند و از آن استفاده می‌کردند، در حالی که در سال ۱۳۹۲ این میزان به ۷۱ درصد رسید که این جهش آماری به معنای انفجار استفاده از ماهواره است.^(۴) نتایج تحقیقی دیگر حکایت از آن دارد که بین تماشای برنامه‌های شبکه‌های ماهواره با طلاق رابطه وجود دارد، چرا که آمار نشان از رشد دو برابری میزان این پدیده شوم در بازه زمانی ده‌ساله (از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵) دارد.^(۵) بدیهی است تأثیر پیام‌های این رسانه بر نسل جدید بیش از دیگران است، چرا که نتایج پژوهشی دیگر نشان می‌دهد، نسل جوان نسبت به نسل میانسال بیشتر از تلویزیون‌های ماهواره‌ای استفاده می‌کند و این خود حاکی از آن است که هرچه میزان استفاده از ماهواره افزایش یابد، میزان گرایش به معیارهای مدرن در انتخاب پوشش افزایش و میزان گرایش به معیارهای سنتی در انتخاب پوشش کاهش می‌یابد.^(۶) در این میان آنچه اهمیت و چگونگی اثرگذاری رسانه‌ها بر سبک زندگی را مشخص می‌کند، سواد رسانه‌ای است. نحوه مواجهه با رسانه و میزان اثرپذیری از آن به میزان سواد رسانه‌ای فرد منوط می‌شود.

از آنجا که سواد رسانه‌ای گستره‌ای فراگیر است و شامل همه رسانه‌های ارتباط جمعی می‌شود، ویژگی‌هایی دارد که مهم‌ترین آنها پیوستاری و چندبعدی بودن آن است. سواد رسانه‌ای مانند دماسنجی مدرج پیوستاری تلقی می‌شود که همه افراد در آن جایی را به خود اختصاص داده‌اند. هیچ نقطه‌ای بر این پیوستار وجود ندارد که به اتکای آن بتوان گفت کسی فاقد سواد رسانه‌ای است و هیچ نقطه‌ای نیز در بالاترین سطح این پیوستار نیست که مؤید سواد رسانه‌ای کامل محسوب شود، چرا که در این پیوستار همواره جا برای پیشرفت وجود دارد. البته جای افراد روی این پیوستار بر اساس دیدگاه و چشم‌انداز آنها در ارتباط با رسانه‌ها تعیین می‌شود. همچنین سواد رسانه‌ای که از چهار بعد شناختی، حسی، اخلاقی و زیباشناسی تشکیل یافته مستلزم آن است که شخص دانش و اطلاعاتی که به دست می‌آورد فقط در بعد شناختی نباشد، بلکه دربرگیرنده ابعادی دیگر چون احساسی، زیباشناختی و اخلاقی نیز بشود (پاتر، ۱۳۸۵، ص ۸۱).

بر اساس آمار ارائه‌شده مبنی بر اینکه ۲۰ درصد افراد جامعه در فاصله سنی ۱۵ تا ۲۴ سال قرار دارند^(۷) می‌توان ادعا کرد جامعه ایرانی جامعه‌ای جوان است و چون این قشر جامعه، بویژه نوجوانان پرمصرف‌ترین استفاده‌کنندگان از رسانه‌های نوین محسوب می‌شوند، ضریب نفوذ مصرف رسانه‌ای در بین آنان بیش از دیگران است؛ طیفی که سواد فنی بالایی دارند، اما سواد رسانه‌ای آنان در سطحی بالا قرار ندارد که این مهم به طور طبیعی، سبک زندگی آنان را در مواجهه با اثر پیام‌های رسانه‌ای بسیار آسیب‌پذیر می‌کند. پیام‌هایی که می‌تواند منجر به کاهش پایداری آنها به مباحث اخلاقی شود و بر کیفیت روابطشان در نهادهای مختلف جامعه، از جمله خانه و مدرسه و نیز در روابط بین فردی همچون ارتباط با جنس مخالف اثر گذار شود. با ورود وسایل ارتباط جمعی به عرصه اجتماع، قدرت دچار تحول شد و اطاعت‌پذیری جامعه تحت تأثیر شیوه‌های ناپیدا و غیرملموس اقناع و تبلیغ قرار گرفت. امروزه سبک زندگی انسان زیر بمباران پیام‌های رسانه‌ای قرار دارد، کما اینکه تلویزیون در جایگاه تأثیرگذارترین رسانه عصر حاضر نقشی عمده در شکل‌گیری رفتار، عقاید، عواطف و همچنین روابط فردی و اجتماعی ایفا می‌کند. منتقدان بر این باورند که رسانه‌ها همان گونه که می‌توانند آگاه کنند، بیاموزانند، روشن کنند، ترغیب کنند، الهام بخشند و احساس برانگیزند، می‌توانند آسیب برسانند و همراه کنند. بنا بر نتایج نظرسنجی انجام‌شده در سال ۱۳۸۸^(۸) میزان بینندگان تلویزیون‌های ماهواره‌ای در سطح کشور از ۱۹/۳ درصد در سال ۱۳۸۳ به ۳۴/۹ درصد در سال ۱۳۸۸ افزایش یافته است. شبکه‌های تلویزیونی فارسی‌زبان از جهت تعدد و تنوع نیز درخور توجه‌اند، چرا که بر اساس آمار اعلام‌شده تعداد این تلویزیون‌ها از سه شبکه در سال ۱۳۷۳ به ۱۲۵ شبکه در سال ۱۳۹۱ رسید که از این تعداد بیش از سیزده تلویزیون ۲۴ ساعته فقط به پخش سریال و فیلم سینمایی اختصاص دارند. مخاطبان تلویزیون‌های ماهواره‌ای در کشور روزانه به‌طور متوسط سه ساعت از وقت خود را به تماشای برنامه‌های مختلف اختصاص می‌دهند که این میزان در روزهای

کشورهای توسعه یافته به تولید، کنترل و توزیع اطلاعات می پردازند و از سوی دیگر، کشورهای در حال توسعه صرفاً دریافت کننده منفعل اطلاعات هستند. از نظر یونسکو، پیشرفت مهارت های فردی به منظور تفسیر و تحلیل پیام های رسانه های بین مخاطبان تنها راهی است که می تواند قدرت استفاده کنندگان از رسانه ها را در کشورهای در حال توسعه افزایش دهد و آنان را از وضعیت انفعال صرف خارج کند. سرانجام اصطلاح سواد رسانه ای نخستین بار توسط مارشال مک لوهان در سال ۱۹۶۵ در کتاب «درک رسانه: توسعه ابعاد وجودی انسان» وضع شد. وی معتقد بود، در هنگامه دهکده جهانی، انسان ها به سواد جدید به نام سواد رسانه ای نیاز دارند.

از نظر رنه هابز، سواد رسانه ای توان ارزیابی پیام های رسانه ای است که در دو سطح عمل می کند: از یک سو در سطح نخستین و مقدماتی مخاطب به موضوع ها و پرسش هایی مانند «چه کسی پیام های رسانه ای را می آفریند؟»، «از چه فوننی استفاده می کند؟» و «با چه هدفی پیام را ارسال می کند؟» توجه دارد و از سوی دیگر، در سطحی عمیق تر ارزش ها و سبک های زندگی

پنهان در پیام را مدنظر قرار می دهد. بر اساس نظر الیزابت تامن و همکارانش، سواد رسانه ای مانند فیلتری داوری کننده عمل می کند، چنان که جهان متراکم از پیام از لایه های فیلتر رسانه ای عبور می کند تا شکل مواجهه با پیام معنی دار شود. روایت یونس شکرخواه از سواد رسانه ای درکی است متکی بر مهارت که بر اساس آن می توان انواع رسانه و انواع تولید آن را باز شناخت و از یکدیگر تفکیک و شناسایی کرد. به زبانی ساده، سواد رسانه ای همچون رژیم غذایی، هوشمندانه مراقب است چه موادی مناسبند و چه موادی نامناسب؛ چه چیزهایی را باید مصرف کرد و چه چیزهایی را نباید و اینکه میزان مصرف هر ماده باید بر چه مبنایی استوار شود. سواد رسانه ای می تواند به مخاطب رسانه بیاموزد از حالت مصرف منفعلانه به ارتباطی تراکنشی وارد شود که در نهایت به نفع ارتباط گیر تمام می شود. به دیگر سخن، رژیم مصرف رسانه ای به مخاطب کمک می کند از سفره رسانه ها، هوشمندانه طعامی مفید برگیرد. مهدی محسنیان راد سواد رسانه ای را چنین تعریف کرده است: «سوادى که بر اساس آن مخاطب فرامی گیرد در شرایط انبوه شدن پیام ها در سپهر ارتباطی، چگونه به آسانی پیام های مورد نیاز خود را پیدا کند، سواد رسانه ای نام دارد. بدین معنی مخاطب با فراگیری سواد رسانه ای می آموزد رسانه مورد نظر کدام پیام را با هدف خبررسانی منتشر می کند و کدام پیام را به قصد پروپاگاند» یحیی کمالی پور سواد رسانه ای را شامل تحقیق، تحلیل، آموزش و آگاهی از تأثیرات رسانه ها نظیر کتاب، مجله، رادیو، تلویزیون، فیلم، روزنامه و اینترنت روی افراد و جوامع بشری می داند.

مطابق با تعریف مرکز سواد رسانه ای (CML) سواد رسانه ای چارچوبی برای دسترسی، تحلیل، ارزشیابی و به کارگیری رسانه است؛ درواقع، گسترش تفکر انتقادی و مهارت های تولید پیام که برای رشد فرهنگ رسانه ای قرن ۲۱ مورد نیاز است. سواد رسانه ای از راه یک فرآیند چهار مرحله ای پرسشگری، ارزیابی، واکنش و رفتار به افراد کمک می کند به توانمندی در دسترسی، تحلیل، ارزشیابی و تولید پیام رسانه ای دست یابند. سواد رسانه ای اکتساب دانشی مرتبط با رسانه جهت بهره گیری و تعامل با آن و همچنین مجموعه ای از مهارت ها است. دبلیو جیمز پاتر، نویسنده کتاب «نظریه سواد رسانه ای، رهیافتی شناختی» چهار بعد ادراکی، اخلاقی، زیبایی شناختی و احساسی را برای سواد رسانه ای بیان کرده، مجموعه ای از مهارت ها را در کنار دانش سواد رسانه ای متصور می شود. این استاد دپارتمان ارتباطات دانشگاه کالیفرنیا در مقاله «سواد رسانه ای در آینده» سعی می کند «فرد» را در کانون توجه قرار دهد. پاتر مواجهه افراد با رسانه های مختلف را دارای اهمیت بسیار می داند و اظهار می دارد، کنترل و تسلط بر سواد رسانه ای می تواند موجب شود امکان تمایزگذاری میان واقعیت و آنچه رسانه ها تصویر می کنند، به دست آید. از نظر وی تمام رسانه ها منفی نیستند، اما آنچه اهمیت دارد، برخورداری از سواد رسانه ای همچون یک نقشه است. تئوری طرح شده از سوی پاتر شامل چهار موضوع اصلی است که عبارتند از: ساختار دانش، دیدگاه شخصی، پردازش اطلاعات و مهارت سواد رسانه ای که برخورداری مخاطب از مهارت ها شکلی پیوستاری و مداوم دارد. مجموعه مدنظر این نظریه پرداز حوزه ارتباطات از مهارت های کنشی سواد رسانه ای



از نظر صاحب نظران یونسکو، آموزش رسانه ای به مثابه راهکاری مناسب توان جبران نابرابری اطلاعاتی بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه را دارد، زیرا از یک سو کشورهای توسعه یافته به تولید، کنترل و توزیع اطلاعات می پردازند و از سوی دیگر، کشورهای در حال توسعه صرفاً دریافت کننده منفعل اطلاعات هستند.

دربگیرنده موارد زیر است:

۱. تحلیل (شکستن پیام به عناصر معنی دار)
۲. ارزشیابی (داوری درباره ارزش پیام و یا امکان مقایسه عناصر پیام)
۳. گروه بندی (تعیین اجزای مشابه و متفاوت پیام)
۴. استقرا (نتیجه گیری از برخی اجزای پیام و تعمیم آن به بقیه اجزا)
۵. قیاس (استفاده از اصولی فراگیر برای تبیین موارد خاص)
۶. ترکیب (جمع بندی پیام های مختلف در ساختاری جدید)
۷. خلاصه سازی (ارائه توصیفی روشن، درست و فشرده از پیام).

از نظر وی سواد رسانه ای باید به طور مداوم در جوامع ارتقا پیدا کند، چون این موضوع از آنجا که رسانه ها و دنیای واقعی پیوسته در حال تغییرند، فرآیندی است که هرگز پایان نمی یابد.

آندره برن، متخصص آموزش سواد رسانه ای و نویسنده کتاب «سواد رسانه ای در مدارس» سواد رسانه ای را آمیزه ای از سه حوزه وابسته به هم می پندارد: حوزه فرهنگی که در آن افراد شکل و محتوای مختلف فرهنگ رسانه ای را تجربه می کنند؛ دوم، حوزه خلاقیت که در آن مهارت های خلاقانه افراد نظیر مهارت های بیانی، ارتباطی و مشارکت جویانه در استفاده از رسانه در حوزه عمومی مطرح می شود؛ و سوم، حوزه انتقادی که در آن افراد مهارت های انتقادی را در تحلیل و ارزیابی خروجی های رسانه کسب می کنند، و در نهایت به تصمیم گیری عاقلانه ای مبنی بر اینکه چه باوری از رسانه داشته باشند، منجر می شود.

در مجموع، سواد رسانه ای که بر تأثیر رسانه و پیام آن تأکید دارد، از نظر متخصصان مرکز سواد رسانه ای در پی پاسخگویی به این پنج سؤال کلیدی است:

۱. چه کسی پیام را به وجود آورده است؟
 ۲. چه روش های خلاقانه ای برای جلب توجه مخاطب استفاده شده است؟
 ۳. درک و فهم ارتباط گیر از پیام چقدر از درک و فهم سایر ارتباط گیران از همان پیام متفاوت است؟
 ۴. چه نوع سبک زندگی، ارزش ها یا دیدگاه هایی در پیام گنجانده شده، یا از پیام حذف شده است؟
 ۵. هدف از ارسال پیام چیست؟
- به بیان موسع، سواد رسانه ای را می توان در پنج اصل بنیادی که به نحوی پاسخ سؤال های بالا را در بر دارد، دسته بندی کرد:
۱. همه پیام های رسانه ای ساخته می شوند (هویت).
 ۲. پیام های رسانه ای از یک زبان رسانه ای با قواعد خود ساخته می شود (قالب).
 ۳. مخاطبان مختلف مفهوم مورد نظر خود را از رسانه ای می گیرند (مخاطب).
 ۴. ارزش ها و نظراتی پنهان در رسانه ها وجود دارد (محتوی).
 ۵. اغلب پیام های رسانه ای به شکلی سازمان دهی می شوند که به منافع و یا قدرتی بینجامد (هدف).

تصریح این نکات جهت پرهیز از کژتابی های ذهنی در این باره ضرورت دارد:

۱. گر چه در سواد رسانه ای از رسانه ها انتقاد می شود، این به معنی عدم استفاده از رسانه نیست. امروزه رسانه ها بدون شک مهم ترین ابزار ارتباط و نمود فرهنگی اند؛ برای مشارکت فعال در حیات عمومی، استفاده از رسانه ها بویژه رسانه های مدرن ضروری است. رسانه گر چه محل مناقشه است، در حال حاضر موقعیت خانواده، مسجد و مدرسه را در جایگاه مهم ترین نهاد اجتماعی شدن در جامعه معاصر به خود اختصاص داده. رسانه ها در تار و پود روال زندگی روزمره جا افتاده اند و عمده منابع نمادینی را که ما در تماس هایمان و در تفسیر پیوندها و روابطمان و در تعریف هویت هایمان به کار می بریم، فراهم می کنند.

۲. سواد رسانه ای به معنی محدود کردن تماشای تلویزیون نیست، بلکه به معنی تماشای با دقت آن است. هر چند این مهم در تعارض با مهم ترین دغدغه و نگرانی سال های پایانی عمر فیلسوفی نامدار چون پوپر در مورد تلویزیون و تأثیرهای آن باشد، چرا که این نظریه پرداز ابطال گرا این رسانه جهانی را سبب گسترش انحطاط اخلاقی و فساد بشریت می دانست، چنان که در مصاحبه با جیانکارلو بوزتی در سال ۱۹۹۲ بصراحت اظهار کرد تلویزیون موجب افزایش جرایم، از دست رفتن احساس

را ترغیب به تعامل می‌کند. حضور این خود، در سه مرحله تولید، توزیع و انتخاب پیام، آگاهانه و مبتنی بر نیاز هر کس، شخصی‌سازی (customize) شده است، به نحوی که حتی فرد می‌تواند سواد رسانه‌ای را در تعامل با رسانه بدون راهنمای بیرونی کسب کند.^(۱۳)

در سال‌های گذشته از طرف مسئولان کشور صحبت‌هایی در زمینه آموزش سواد رسانه‌ای مطرح شد، اما هیچ‌گاه جنبه عملی نیافت. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۸۵ طی گزارشی با نام «سواد رسانه‌ای، رویکردی نوین به نظارت رسانه‌ای» ضمن انتقاد از وضعیت آموزش سواد رسانه‌ای در کشور اعلام کرد، ایران با وجود داشتن شرایط خاص درونی و بیرونی چون رشد شهرنشینی، گسترش تحصیلات عالی، افزایش جمعیت جوان و فعالیت هدفمند

گروه‌های برانداز، اقدامی مؤثر در زمینه سواد رسانه‌ای انجام نداده است. دفتر مطالعات فرهنگی مرکز پژوهش‌های مجلس در ادامه این گزارش پیشنهادهایی برای توسعه سواد رسانه‌ای کشور در سه بخش راهکارهای سیاستی، تقنینی و اجرایی اعلام کرد. بر اساس آن، در بخش راهکارهای سیاستی، تحقیقات و مطالعات تطبیقی برای ارائه الگوی مطلوب ممکن، وارد کردن سواد رسانه‌ای در نظام آموزشی رسمی کشور، آموزش اینکه خشونت در دنیای حقیقی عواقبی شدید به دنبال دارد، ایفای نقش دیدبانی و نظارت دائم بر توسعه سواد رسانه‌ای و ارزشیابی منسجم و همه‌جانبه برای فراهم کردن مستندات مربوط به اثربخشی آموزش سواد رسانه‌ای در کشور ضرورت دارد. این مرکز در زمینه راهکارهای تقنینی نیز نگاهی قانونگذارانه به سواد رسانه‌ای از منظر یک ابزار نظارتی و دفاعی در برابر پروژه‌های ارتباطی هدفمند و اختصاص ردیف‌های بودجه‌ای به آموزش سواد رسانه‌ای در قوانین بودجه سال‌های آتی را توصیه کرد، اما تاکنون اقدامی مؤثر در این زمینه صورت نگرفته است. در گزارش مرکز پژوهش‌ها تصریح شده که سواد رسانه‌ای در زمان حاضر یکی از کارآمدترین ابزارهای نظارتی مورد توجه کشورهای پیشرفته است و با عملیاتی کردن این دانش نه تنها فرهنگ ایرانی - اسلامی تقویت خواهد شد، بلکه بخشی از حقوق مخاطب نیز تأمین می‌شود.

درمجموع، با عنایت به پدیده جهانی‌شدن رسانه‌ها و تأثیر مشهود و ملموس آن بر نظام ارزشی و سیاست هویتی، بویژه حول مقوله‌های جنسیت و قومیت، تسریع در برداشتن گام‌های عملی جهت طراحی و تدوین محتوای مناسب در کتاب‌های درسی در حوزه سواد رسانه‌ای با بهره‌گیری از تجارب کشورهای پیشرو در این حوزه همچون کانادا، انگلستان، استرالیا، ژاپن، امریکا و... به‌کارگیری مشاوران خبره و متخصص علوم ارتباطات اجتماعی از سطح معاونت‌ها و دفاتر ذی‌ربط حوزه ستاد تا مدارس، برگزاری دوره‌های آموزش معلمان و مربیان پرورشی در حوزه سواد رسانه‌ای و استمرار آن، راه‌اندازی انجمن‌های صنفی و شبکه‌های اجتماعی در این حوزه ارتباطی متشکل از معلمان، استادان و پژوهشگران دانشگاهی و نیز کارگزاران و دست‌اندرکاران صنعت رسانه و هماهنگی و مشارکت میان نهادهای آموزشی رسمی و غیررسمی نظیر رسانه، مدرسه و خانواده می‌تواند در زمینه مقابله با ناتوی فرهنگی مثرم ثمر واقع شود.



رسانه‌ها در تار و پود روال زندگی روزمره جا افتاده‌اند و عمده منابع نمادینی را که ما در تماس‌هایمان و در تفسیر پیوندها و روابطمان و در تعریف هویت‌هایمان به کار می‌بریم، فراهم می‌کنند.

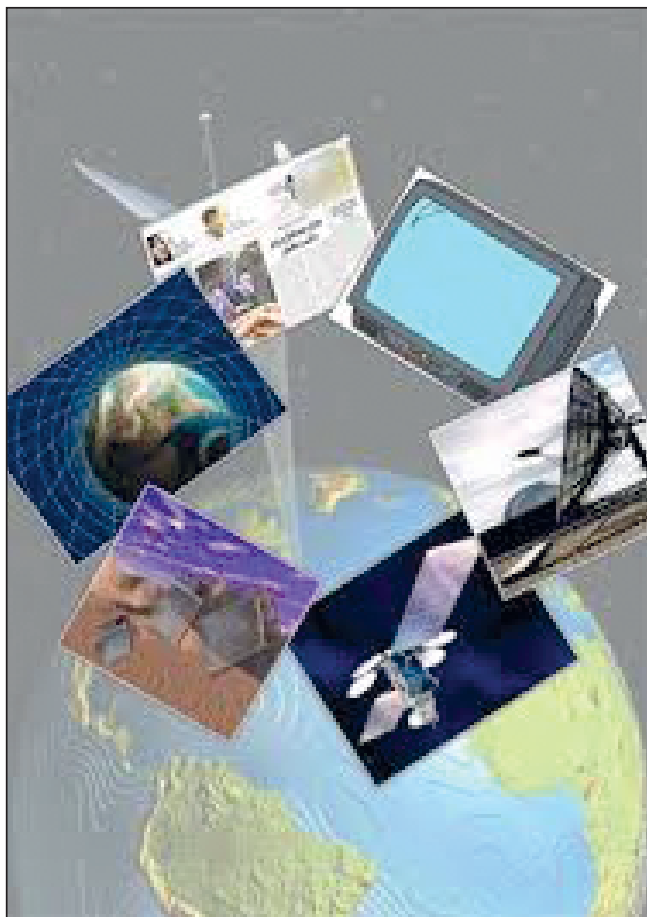
زندگی و انحطاط شده است.

۳. سواد رسانه‌ای کشف ساده اهداف سیاسی، کلیشه‌ها و بازنمایی انحرافی نیست، بلکه فهم نکاتی است که در رسانه‌ها، هنجار تلقی می‌شوند.

هادی خانیکی در حوزه متولی‌گری امر سواد رسانه‌ای، سه سطح را مد نظر قرار می‌دهد: دولت، نهادهای مدنی و کنشگری فردی. در سطح دولتی ورود سواد رسانه‌ای به آموزش و پرورش رسمی مورد نظر است. اگر بخواهیم سواد رسانه‌ای به‌طور کامل فراگیر شود، قطعاً به زیرساخت‌ها و امکانات وسیع نیاز است. دولت باید ضمن توجه به تئوری‌های نوین آموزشی و متدولوژی صحیح، بستر کافی را برای آموزش سواد رسانه‌ای فراهم کند. در سطح نهادهای مدنی، شبکه‌ها، شهروندان و سازمان‌های مردم‌نهاد به بسط سواد

رسانه‌ای مبادرت می‌ورزند. در سطح کنشگری فردی نیز سازوکارهایی است که برای مثال والدین برای فرزندان خود در رویارویی با رسانه به کار می‌برند. البته خانیکی ورود آموزش سواد رسانه‌ای به سیستم بوروکراتیک کلیشه‌ای آموزش و پرورش کشور را واجد مشکل می‌داند. این صاحب‌نظر علوم ارتباطات معتقد است، در مسائل آموزشی عدم توجه به رویکردهای نوین یادگیری مانعی بزرگ برای تحقق بسیاری از ایده‌ها و برنامه‌هاست. برای مثال، در آموزش و پرورش توجه حداقلی به رویکردهای نوین معضلی به نام تأخر در اجتماعی‌شدن نوجوانان را پدید می‌آورد که از این جنس موانع در اغلب کشورهای در حال گذار، از جمله ایران وجود دارد. به نظر وی، تفکر آموزش در ایران تفکری کهنه است. حتی اگر تلقی جیمز پاتر از سواد رسانه‌ای که آن را مجموعه‌ای از رویکردهایی می‌داند که مخاطبان فعالانه برای مواجهه‌گزینی با رسانه‌ها اتخاذ می‌کنند و به تحلیل و ارزیابی نقادانه نسبت به رسانه‌ها دست می‌یازند در ساختار آموزش و پرورش اجرا شود، تلقی از سواد رسانه‌ای آسیب‌شناسانه خواهد شد و تلاش می‌شود یاد دهند افراد چگونه از رسانه‌ها استفاده نکنند. متأسفانه در نظام آموزشی تنها در معرض رسانه قرار گرفتن مورد

توجه است، درحالی‌که توجه به رسانه مدنظر قرار نمی‌گیرد. توجه به رسانه امر فرهنگی است، اما در معرض رسانه قرار گرفتن امری فنی و سخت‌افزاری است، بنابراین، برای مثال سیاست فیلترینگ در پیش گرفته می‌شود که امری سخت‌افزاری است. مانع دیگر می‌تواند تفکر مقابله و ایستادگی در برابر چیزهای نو، خواه تکنولوژی نو و خواه ایده‌ها و افکار نو، محسوب شود. در چالش اول ایده اگر پذیرفته شود، تلاش می‌شود با سیستم آموزشی و متدهای سنتی تطبیق داده شود، اما در چالش دوم، به‌طور کلی ایده‌های نو به دلیل مقاومت وارد سیستم و جامعه نمی‌شوند. اما در مورد اینکه غیر از نهاد آموزش و پرورش چه نهادی می‌تواند به آموزش سواد رسانه‌ای کمک کند، باید از ادبیات صاحب‌نظران این حوزه کمک گرفت. مائول کاستلز در این زمینه تعبیری فوق‌العاده جالب دارد که آن را Mass-self Communication یعنی «ارتباط جمعی خودانگیز» خوانده است. در سواد رسانه‌ای غالباً از «ارتباط جمعی» صحبت شده است؛ به این معنی که هر فرد در ابتدا به دنبال سوژه و محتوای مورد علاقه خود می‌رود. لذا می‌توان گفت این ارتباط جمعی جدید یک «خود» دارد که در پیوند با سواد رسانه‌ای فرد



1. www.farsi.khamenei.ir/speech-content?id=33621
2. www.falsafi91.blogfa.com/post/84
3. www.jameeirani.ir
4. www.life.shafaqna.com/healthy-community/item/18190
5. www.basijnews.ir/social/1393/04/11/print.html?id=2019775
6. www.ricac.ir/print.php?plugin:content.1419
7. www.amar.org.ir/Portals/0/Files/abstract/1390/sarshomari90_nahaii.pdf
۸. مرکز تحقیقات صدا و سیما، خلاصه نتایج نظرسنجی درباره شبکه‌های ماهواره‌ای، شماره ۳۰
9. www.jameeirani.ir
10. www.fardanews.com/fa/print/237352
11. www.isna.ir/fa/print/93031809058
12. www.irna.ir/fa/NewsPrint.aspx?ID=81017002
13. www.hamshahrtraining.ir/print-3649.aspx

منابع

۱. باکینگهام، دیوید، آموزش رسانه‌های یادگیری سواد رسانه‌ای و فرهنگ معاصر، ترجمه حسین سرافراز، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۹.
۲. پاتر، دبلیو جیمز، نظریه سواد رسانه‌ای، رهیافتی شناختی، ترجمه ناصر اسدی، محمد سلطانی‌فر و شهناز هاشمی، تهران، انتشارات سیمای شرق، ۱۳۹۱.
۳. پاتر، دبلیو جیمز، بازشناسی رسانه‌های جمعی با رویکرد سواد رسانه‌ای، ترجمه امیر یزدیان، پیام آزادی و مناداعلی، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۹۱.
۴. پوپر، کارل، درس این قرن همراه با دو گفتار درباره آزادی و حکومت دموکراتیک، مصاحبه جیانکارلو بوزتی با کارل پوپر، ترجمه علی پایا، تهران، سازمان چاپ و انتشار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
۵. سپاسگر، ملیحه، رویکردی نظری به سواد رسانه‌ای، فصلنامه پژوهش و سنجش، شماره ۱۲، ۱۳۸۴.
۶. سورین، ورنر، تانکارد، جیمز، نظریه‌های ارتباطات، ترجمه علیرضا دهقان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.
۷. طلوعی، علی، سواد رسانه‌ای درآمدی بر شیوه یادگیری و سنجش، تهران، دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها، ۱۳۹۱.
۸. عقیلی، سید وحید، نصیری، بهاره، بررسی آموزش سواد رسانه‌ای در کشورهای کانادا و ژاپن، فصلنامه نوآوری‌های آموزشی، شماره ۴۱، ۱۳۹۱.
۹. فرهنگی، علی اکبر، نصیری، بهاره، ارتباطات اجتماعی سالم با رسانه‌ها از طریق سواد رسانه‌ای، مجله تحقیقات و استراتژیک راهبردی، شماره ۲۲، ۱۳۸۷.
۱۰. کازنو، ژان، جامعه‌شناسی وسایل ارتباط جمعی، ترجمه باقر ساروخانی و منوچهر محسنی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳.
۱۱. کانسیداین، دیوید، درآمدی بر سواد رسانه‌ای، ترجمه ناصر بلیغ، تهران، انتشارات اداره کل تحقیق و توسعه صدا، ۱۳۷۹.

برگه اشتراک

سیاسی اجتماعی
تربیت

«ضمیمه سیاسی اجتماعی ماهنامه تربیت»، برای علاقه‌مندان به دریافت نشریه، اقدام به ایجاد سازوکار اشتراک شش‌ماهه و یک‌ساله کرده است. در صورت تمایل به دریافت نشریه به نشانی منزل یا محل کار خود، می‌توانید اطلاعات خواسته شده در برگه زیر را کامل و همراه با فیش پرداختی به نشانی موسسه فرهنگی منادی تربیت ارسال کنید.

اطلاعات متقاضی اشتراک نشریه

مشخصات:

نام و نام خانوادگی: سن:

شغل: میزان تحصیلات:

نشانی متقاضی اشتراک:

استان: شهرستان:

کدپستی:

تلفن ثابت: تلفن همراه:

برای اشتراک شش ماهه مبلغ ۳۰۰۰۰ تومان و برای اشتراک سالانه مبلغ ۶۰۰۰۰ تومان به شماره حساب ۰۱۰۲۶۵۶۶۷۷۰۰۳ بانک صادرات شعبه سپهبد قرنی به نام «موسسه فرهنگی منادی تربیت» واریز نموده و اصل رسید را همراه این برگه به نشانی: تهران، خیابان استاد نجات‌اللهی، کوچه بیمه، پلاک ۲۶ ارسال فرمایید.

یادآوری:

- * در صورت تغییر نشانی، حتما دفتر نشریه را مطلع فرمایید.
- * خواهشمند است، تصویر رسید بانکی را تا پایان مهلت اشتراک نزد خود نگه دارید.
- * اطلاعات خواسته شده را می‌توانید در هر برگه‌ای ثبت و به نشانی موسسه ارسال کنید.

تلفن امور مشترکان: ۸۸۹۱۲۷۲۹

دورنگار: ۸۸۸۹۴۲۹۰